

هو الله العزيز

جلد اول سوانح عمری

امپراطور ممالک روسیہ معروف

بتاریخ پطر کبیر و شیراز و از دہ

امپراطور مملکت سویدرتالیفات

داکتر والتر ایرلندی

برینو برسیع در آمد

شکر کشی و خونریزی مملکت سوید را از هجوم لشکر و فتنه حشر و حرص بر تخریب قلاع خراب ساخت اصلاً در غم آبادی عیت و در فکر امنیت مملکت خود نبود بطوریکه بر خلاف شرل بحسن تدبیر از هر جانب ابواب فاهیت و امنیت بر مملکت خود کشود و اگر حادثه رو میدادند از آنرا اجتناب میدادند و از دلها می مردم با لطافت و عطافت زینت کدورت و کلفت میزد و در این جهت قرار میگیرند که مثل شرل متورمی و متجذبی مانند بطر کبیر صاحب غزم و تدبیر پادشاه و سروری میباشد که تا هر چه او بحسارت و جلالت خود خراب و مندم می نمود این بجلالت کفایت خویش تدارک آن کوشید تا بنیان مملکت را خللی وارد آن دولت را از لای زبده و روز بروز کار رعایا و برانیا بالا گیرد

و بیان وسعت ممالک روسیه بر ممالک دیگر و ذکر ملل متفرقه و مذاهب ایشان امروزه مملکتی که در تحت لوای فرمان کترین پادشاه روس که کنفرانزی بنشین نیست تنظیم است هیچ پادشاهی قادر بر سر نشد است با اینک قیصر و دارا و اسکندر که بحشمت و شوکت در میان سلاطین مشهورند ممالک مملکتی بدین وسعت و صاحب عرصه بدین فخت نبودند مملکت روس از جمیع ممالک اروپا طولاً و عرضاً بزرگتر است چنانکه از مغرب تا مشرق صد و هفتاد درجه است اگر در مغربش ظهر باشد در مشرق شب است و نزدیک بدو هزار فرسخ طول و بشصده و پنجاه فرسخ عرض دارد اما جمعی که شایسته آن ممالک و سران آن لایات بوده باشند طبیعت اگر چند پادشاهی چون بطر کبیر که عواقب امور را چون افتاب روشن دید می انجام کار را بفکر صواب حدس ثاقب ملاحظه نمودی ممالک این روس میشدند جمعیتی که شایسته این مملکت بودی فراهم آوردی صد و ده سال پیش ازین کسی از دولت انگلیس نامور بسفارت مملکت روس شد و در این ضمن کتابی درج کرده و نوشته است که سپاس خرابترین ممالک اروپا است و بحسب ضرب در هر فرسخی چهل نفر مسکون میباشد و باقی خرابست و همچنین مملکت روسیه پنج نفر سکنی دارند این شخص مبالغت در خرابی و ویرانی خاک روس کرده است چنانکه عنقریب در فصل دوم تفصیل جمعیت این مملکت بگویم خواهد شد اکنون بذكر شانزد و قسم طوایف مختلفه مملکت روس پردازیم که رشته بیان با سهل و جوی بچاک آید فهم آن اشکال نکند

قسمت اول لیونی است

ایالی لیونی از قدیم الایام ستارین و بر سنش اصنام میگردند و در رشته هجری البر نام ممالک این مملکت شده مذنب تنقصر رواج داد و دویست و چهارده سال ولاد البر سلطنت نمود پس از آنکه قدرت سلطنت دولت ایشان پادشاهان پولک روس منحرف شدند ازیشان بزر بدولت سوید منتقل شد تا بطر کبیر داخل خاک روسیه نمود

قسمت دوم ولایات رول بطر بورغ و ولسیو رخ است

شهر رول از رشته هجری ایالی دیگرک بنیاد نمود و منحرف دولت سوید را مد بطر بزرگ ایله مملکت ایالی سوید گرفته

لوای
برق و علم
کونیند

صنام
بجی شبا

دخارک
نیز

همت دویم ولایات رؤل پطربوغ و ولیبورغ هست

و حل
لج و سلاق را
کونید

بنجاک روس اضافه کرد و شهر پطربوغ را در قرب این شهر بنا نهاد که امروز بحسب بناهای رفیع و معمار وسیع و کار خانه و
قورخانه و دیگر علوم و صنایع امتیاز بر اکثر بلدان جهان ارد اگر کسی مکان این شهر را دیده باشد که جمله و حل و جنگل
بوده است از خیر مکان و حوصله انسان بعید شمارد که در چنین مکان چنان شهری بنا توان کرد بزرگی و همت
پطربوغ استلال کند که تاجه حد و چه مرتبه در کارهای بزرگ ثبات داشته اکنون در شهر پطربوغ نیک است اگر و
نفس مکنون است

قسمت سیم ولایت ارشاجل است

ولایت ارشاجل این مملکت در یورپ کم نام بوده و کسی با آنجا گذر نینقشاده تا در سنه ۹۳۵ دولت انگلیس بر آن
بر آن داشت که از دریای شمال مجری بند و ستان مفتوح کند شائش و نام انگلیس که از جانب دولت مامور
بدین خدمت بود این مملکت را پیدا کرد دولت انگلیس و فلنگت ازین راه باروسینه بنای تجارت و مسالمت
کنداشتند تا پطربوغ طریق بجز بالک را مفتوح ساخت این راه مسدود شد

قسمت چهارم لاپونی است

لاپونی تعلق بدولت سوید و دینمک دارد و اهل این مملکت قصیر القامه و سیاه پوست هستند و باقی قریب اینولا
بعکس بلند قد و سفید جلدند خداوند عالم بمقتضای حکمت بالغه خراج آنها را بحدی عا کرده است که برودت در
ایشان اثر ننهد و پوست ایشان ضخیم و عروق و اعصاب پای آنها بطوری خلق شده که از زوئی رخ و کوهستانی که از رخ
مر تفتست چون آب میدوند و عمر بسیار می کنند البته در ولایت کر مسیه زندگانی نتوانند نمود بعضی از آنها که
نزدیک آبادانی هستند مذمب مسیحی دارند باقی در کوههای یخ توطن دارند ازین آیین بهره و نصیبی ندارند اگر اهل
این مملکت کسی بچکمت ایشان در آید پیش زن و دختر خود برده التماس میکند و تعریف از صحبت و ملاحت آنها نمود
ترغیب مباشرت می نمایند تا که طفلان بخوبی او و طلعت قامت پیدا کنند

قسمت پنجم مسقو است

که قدیم ترین ممالک روسیه است همیشه جای بزرگان و مسکیران و سینه بوده است این شهر در کنار رود مسقا
واقع است بحسب هوا پطربوغ که تر و خوش هوا تر است این شهر عظیم چهار صد و پنجاه سال پیش ازین سبب احباب و
تعهد می تاخت تا ز طایفه مغول خراب و ویران بود پس از آنکه قوی پیدا کرده و از جو و ظلم مغول خلاص شدند با آباد
پرداخته و باقیو جمعیت و رعیت فراهم شهر برهمنائی مکنفر معماران اهل طیان بنما چند کلیسا گذاشتند که مینده را
خالی از غرابت نیست در ادب اسم این شهر در سنه ۱۷۸۳ مشهور شد و در لیا نوس نام که نایب الملکی بود سیاحت
بسیار کرده کتابی نوشته و تعریف زیاده از شهر مسقو نموده است با حقیقه جای تعریف و موقع تو صیف دارد چون

دینان

زفت و کفایت را
کونید
بی ناموسی مالی
لاپونی

صفت
شهر مسقو میباشد

دربیان تقسیم ممالک روسیه است

در آن عصر در مملکت ایشان مانند مسقوتهری نبود و مدت سی سال بعد از سفر اورلیانو گشت کارلیس نام از دولت مجلس
 سفارت آنجا مامور شد و مردی بود همیشگی و جمله صحراها و شهرهای آنجا را گشته و از روی فهم اطلاع یافته میگوید که
 مسقوتدترین شهرهای روسی بن بوده است اهل آنجا مانند بهایم هیچ جتر بیت نداشته اند بخجائی آن عمر با عدم فهم و
 ادراک طالب جلال و ایل منال بودند همواره برودش خویش چون بخجائی مجلس با جاجهای حریر و زربینه آرایش
 میدادند و خانه و منزل ایشان برخلاف سلیقه ایشان بود درخت خواب زیوست پلنگ و خوراک لذتشان گوشت
 خرچنگ بود اندرون خانه را چون دای و اب و مضج کلاب کشیف که میدشتند که اگر کسی وارد میشد رغبت نشستن نمیکرد
 و صاحبان صنایع در میان آنها نبود هر چه با نیاز داشتند از جای میگری آوردند آن قدر فراست داشتند که چون
 مردمان سایر ممالک ادب و علم و صنعت بیاموزند و بدولت خارج محتاج گردند چنین تصور میکردند که خداوند عالم این
 مملکت را از برای چیزی عاید آفریده ممکن نیست که اهل مسقوت صنعت علمی را نگردانند و آنرا بخت عمل کرد و بی آن
 چیزها که در میان ایشان متعارف و معمول بود در حد کمال از عمده برمی آمدند از آنجمله صنعت مسکری و زکری بود در آن ایام
 ناقوس بزرگی از سیس ساخته اند که الآن در شهر مسقوت است از جمیع ناقوسهای ایالات اروپا بزرگتر است اهل مسقوت
 خود بسیار خوش اعتقاد بودند از آنجهت اسباب طلا و نقره درست کرده بسیار کجکسا برسم تخمه و نیاز میرند از زکری را
 درست یا گرفته بودند بخت برادر پسر بزرگ بنای بادی این شهر بنا دو پسر بزرگ با تمام رسانید از آنروز تا حال
 فیوما در ترقی بوده معمور و آباد میشود اکنون مسقوتی از شهرهای معتبر روسی زمین است

قسمت ششم ولایت اسمولنسکو است

این مملکت در طرف مشرق مسقوت و قسمت از قدیم خاک بزرگان و سیه بوده است که دویست و سی کیلومتر ازین
 سیکیز مویزیم پادشاه پولند تصرف نموده و بعد از چهل و سه سال الکیس پد پطر از دست پولک گرفت بعد از آن این ولایت
 چند مرتبه اغتشاش بهم رسانید و از عهد پطر بزرگ تا حال خاک روسیه است

قسمت هفتم مملکت نوکورو است

ولایت نوکورو در فیما بین خاک پطر بورغ و اسمولنسکو واقع است تاریخ نویسان مذکور کرده اند که این مملکت از قدیم از
 اهل سلاون بوده و آنچه بر ما مشخص است مرکز طایفه سلاون این مملکت را تصرف کرده شهر نوکورو را آنها ساخته و
 ایوان با زیلویج در سده سیم و چهارم از دست طایفه سلاون گرفته بنام روسیه ملحق گردید

قسمت هشتم مملکت کیودی و عبارت دیگر او کرانی است

این مملکت را فیاضه روم آباد گردیده بهترین جای روسی است آب و هوایش در کمال خوبی است طایفه قزاق که
 ساکن این ولایت اند بسیار کامل و بیکاره بوده هرگز در اندیشه آبادی و ولایت نبوده اند آنچه بخودی خود از خوبی برخوردارند

در عدم
 تربیت اهل
 مسقوت
 مصحح
 یعنی خوابگاه

در تقسیم ممالک روسیه است

۶

تقریب قزاق
زاد پورادی

خاک بعل می آمد قناعت کرده گذران میگذرانید و کاه با دولت عثمانی دوست میشدند و کاه با پادشاه پولند اطاعت میکردند و اکثر اوقات در میان خود یکی را بزرگی اختیار کرده اطاعت می نمودند و قزاق با دولت روسیه راه رفتند تا اینکه بطریق طمع کرده ایشانرا با طاعت خود در آورند و مذهب این طایفه بت پرستی بود یکی از ایشان مسلمان بودند بعد از تصرف بطرکبیر اکثر مذهب مسیحی اختیار کردند قزاق ناپورادی که بجهت قرار و قانون مختصی خود در هر جا میروند در میان این طایفه هستند ایشان هرگز با زن در چغانی نشینند و زندگانی را با زنان خلاف غیرت میدانند و ولایت خود را دو قسم کرده رودخانه که از میان خاکشان میگذرد و سرحد قرار داده زنان در یکطرف بکنی کرده و مردان در سمت دیگر هر وقت خواسته باشند نزدیک زنان و نند و نظر نسبت نفر جمع شده و از رودخانه گذشته نزد زنان میرود قاعده عروسی مختصا من ناسوئی فیما بین ایشان نیست هر کس سبلیقه خود زنی را گرفته چند روزی در میان آن نماند که زنان میباید و همکارم مراجعت با می نماید اغلب اوقات پدر یا دختر و پسر با مادر و برادر یا خواهر زمانا میسکنند و در سال یک دفعه فرقه مردان با اتفاق اجماع با طایفه زنان بیکجا جمع آمده جماع و مقاربت نمایند و بعد از چند روز اطفال ذکور بهفت ساله را مردان با خود برداشته از زمان جدا کنند و بچکان کوچک و دخترکاران را نزد دولت روس سعی و اهتمام زیاد می نمایند که این طریق شنیع و اعمال تباهی را از میان آن گروه بردارند این اوقات انظراف رودخانه در میان آنان کلیسا ساخته اند و قلعه بهم دارند احتمال نیست که در اندک مدت مذهب مسیحی اختیار کرده این قاعده بهم خورد

قسمت نهم مملکت بلقور و داسست

بلقور و یکی از ممالک معموره روسیه است آنچه کاه و کوسفند در ولایت پولک مصرف میشود از این ولایت می برند

قسمت دهم مملکت دیرونج است

دیرونج بطرف جنوب مملکت بلقور و واقع است بطرکبیر بخش گشتی جنگی را درین مملکت ساخت

قسمت یازدهم مملکت نیش قزو و داسست

نیش قزو و متصل مملکت دیرونج است رودخانه ولگا ازین ولایت میگذرد ازین سبب که در این ولایت بسیار میشود و بهر جا می رود

قسمت دوازدهم حاجی ترخان است

آب و هوای این مملکت و سیح بسیار خوبست طایفه تاتار که پیش از عهد چنگیز خان درین مملکت میباشند در امور خود بسیار نیست و کامل بوده اصلا در قیادادی مملکت نیستند رودخانه ولگا از میان خاک حاجی ترخان میگذرد اگر آب ولگا را میبردند آب درین ممالک و دسیته مملکت حاجی ترخان میشد این ولایت بخت در دست طایفه تاتار بود و چنگیز خان تصرف کرد و تاتار مسعودی در تصرف پادشاهان مغول بود در سنه ۹۶۷ هجری از آن بزیلیدس پادشاه روسیه تصرف کرده داخل خاک روسیه کرد

ولگا

ولگا

در تقسیم ممالک روسیه است

۷

قسمت سیزدهم ولایت ارموئورک است

قاپطان طوق
راه بزان

اورموئورک متصل بجای ترخانست از قدیم مکان دزدان و مسکن قاپطان طوق بود هر چه مردم از ترکستان ابرار
میکرختند درین مملکت سکنی نموده دزدی بجای میکردند دولت روسیه این مملکت را هم تصرف کرده مدت صد
ده سال میشود که داخل خاک روس شده است

قسمت چهاردهم ممالک قازان است

سیبیه

این ولایت را یکی از اولاد پیکر تصرف کرد بعد از آن مدتی در دست اولاد تیمور لنگ بود اکنون از طایفه تاتار و مسلمان
در قازان بسیارند این مملکت بزرگ بجای سیبیه متصل است بعد از آنکه تصرف دولت روسیه آمد در میان آنجا
قازان از پول اسباب طلا و نقره بسیار پیدا کردند از قرار یک نوشته اند جمیع تجارت روسیه و ایران بمنزله فغانستان
در خاک قازان بوده و دولت بسیار درین مملکت فراهم شده بود بعد از آن کم کم روسها بی کداشت حال در تصرف
دولت روسیه است روز بروز در ترقی و آبادی است

قسمت پانزدهم مملکت سیبیه است

در قاف
سیبیه و جلگه
کنده آن
دیار

سیبیه بزرگترین ممالک روسیه است هزار و دویست فرسخ طول و چهار صد فرسخ عرض دارد در سنه ۴۸۷ در عهد سلطنت
زنان با زبیلین کینه ایگنا نام تاجران مملکت پیدا کرد اینکا از ابل ارشاجل بود و مرد بسیار متمولی تجارت نمیدکاهی در
بازار ارشاجل مردمان غریب را میدید که سیبیه را ابلان ولایت بشا همت نداشتند و زیانهای آنرا کسی نمیدانست تا
آنکه اندک زیاده شدند و چندگاه پوست گرگ و جلد روباه و غیره می آوردند و مانند مردم نیکی دنیا در برابر اجناس خود
پارچه شیشه از قبیل منجوق و چیزهای کم قیمت گرفته مراجعت نمودند اینکا احوالات این طایفه را بسیار غریب و عجیب
دید و چند نفر از نوکرهای خود و پسرش را همراه آنها روانه نمود و قدری از اجناسی که سپنه ایشان بود با آنها داد که رفتند و
مملکت سیبیه را مشاهده نمایند و مشخص کنند که مملکت ایشان در کجاست و چگونه جائیت سیبیه اینکا و پسران آنها
دو سال مانده مراجعت نمود و از آنوقت دولت روسیه راه پیدا کرد و با سیبیه بنای تجارت گذاشت از قرار یک
احوال این طایفه را نوشته اند از ابل لایون چندان تفاوتی ندارد همیشه در میان برف و یخ پرور و سیبیه باقیه هرگز
پلا و نماند و آنقدر که هیچ اختیار نکرده اند بعضی از آنها پوست کوسفند را ستایش میکنند و او را بتین چنایا میدهند
ستار البرک نام سویدی مدت پانزده سال در میان ایشان بوده میگوید که روزی از ایشان پرسیدم چرا پوست کوسفند را
بجایهای دیگر ترجیح میدید جواب دادند هرگاه پوست کوسفند نمی شد ما درین مملکت سرد زندگی نمی توانستیم نمود
از توجه و عنایت پوست است که تلف نشده ایم ازین سبب احترام و پرستش پوست بر ما واجب است با اینکه
منتهی اند و هرگز در میان ایشان محصیت نیست آدم کشان نمیدانند و دروغ نمیکویند و کس را با کسی رنج نیست

ترجیح
برتری دادن

در بیان جمعیت روس و قرار دولت و لشکر

۸

سیبیر

کالانها

چون چارپایان

قرالایات

ایالت و مملکت

لایند

سختی راسی

قریبت

جمع قریب و دور

هم مشغول کار و کار خود میباشند و موافق قاعده و حکمت باید در میان آنها که نه باشد زیرا که طمع و استیلا بجای نماند
نیز قریب است که البرک نوشته در میان اهل سیر زمانی هستند که پستان ایشان سیاه و سایر اعضا ایشان سفید میباشند
و میگویند که کوستان سیر طایفه است که بدنشان ملون رنگ برنگ میباشند و پیوسته در میان یخ میباشند
و گذران میمایند و هرگز داخل آبادی نمیشوند

قسمت شان نزد هم کامساست

اهل کامساستها اگر چه تربیت نیافته همه عوام کالانها میباشند ولی ترکیب ایشان ترکیب انسان میباشد پیش از آنکه
رعیت دولت روسیه شوند هیچ مذهب نداشته مان مردم سیر آنچه بر خود لازم بود از آنجا داشته ستایش میکنند
دولت روس کشیشها فرستاده بسیاری از ایشان را بدین سیحی آوردند

فصل دوم در بیان جمعیت روس و مذهب و قرار دولت و لشکر و غیره است

زیادتی و کثرت جمعیت هر ولایت موقوف بر تربیت و مراقبت رئیس و بزرگان است و در ترقی و متوقف انسان با
کروه حیوان شایسته مشارکت تمام دارد و هر دو در تربیت زمینی ترقی حاصل نمایند و آنانکه تا نیا و افزون می شوند
جمعیت روسیه سخت در تعداد با عدم تربیت و استعداد از سایر فرالات و فکانت کمتر بود زیرا که اهل آنجا از راه
سختی راسی سعادت و قلت تجربت و کمی است و فرست و تهور بجا و جنگ بموقع روز بروز ساعت ساعت
بی اوضاع و پریشان قریب بلدان آنجا خراب ویران گشته بود و مدت صد و بیست سال پیش ازین جمعیت
روسیه همه جت چهل کرد و بود و این همه جمعیت زیاده از پنج کرور رعیت نداشت است کرور زن و دختر و طفل
بشور بود یک کرور طایفه اشراف و نجبا و دو کرور لشکر و دو کرور کشیش و ملا و راهب و تارک دنیا بود
هر یکی از کشیش و ملا و اشراف چهار پنج نفر خدمتکار و پسران داشتند که پیوسته و اهن حضور و خادم بودند و نزدیک است
کرور جاعت الواط و احوال فقر آن و دیوانخان مانند بایم حمله و نفیس معطل میشدند فی الحقیقه پنج کرور رعیت با
کسب زراعت از عهده گذران معیشت میسر میسر و پنج کرور جمعیت نمیتوانند برآمد در انصورت واضح است که اینگونه مملکت و
دولت باین آیت و پنج دیوانه خراب و مفلوک و پریشان حال بدست کار عایا و برای اکثر فلات بهره بدها کس خواهد کشید
پادشاهان و سیه از بلاد و عوامی نام تمام و اختیار و عثمانان قدر را بدست کشیشان بی کیست و ملایان سفیم و فرست
داده جنبر تصور میکردند که خلاف راسی این طایفه موجب عجز خوردن که آسمان و خرابی صحنه زمین میکرد و کشیشان ملایان مصلحت کار و
رواج از رنج و پریشانی عایا و خرابی ممالک یافته شعور و فرست مردم را موجب احتلال کار و اغتشاش امور و نقصان
مسائل است نه نام تسلط و اختیار را نمیکردند و وجه مالیات ممالک روسیه تا عهد پتر بزرگ چهار کرور بود و ایمان دولت چنان
مقابل آنرا خرج مینمودند چنانکه کرور هم بود و هم نداشت ایمان دولت آنرا کانت را بهر چه پیش می آمدی ملا حظ رفع و خیر

و خورخیز و شربل می آوردند پادشاه روسیه در امور چندان تسلط نداشت بی سخت کشیشان کسی بکاری نیگداشت طایفه
 کولیس که در شمار چهل اندود بی پروائی و خیره سری مانند یک پری عثمانی بود که بیست کشیشان پیوسته بایشان بودند آنچه را میخواهند
 بایشان میدادند و در حقیقت پادشاه آن دولت کشیش ملت بود پیوسته قرار کار و مدار کرد و ایشان بدین منق بود که روزی
 کشیش اعظم چون ملوک معظم سوار سب میشد پادشاه روس پیاده و سر برهنه پیش او میرفت چون بکلیسا میرسید با
 عزت و احترام او را داخل کلیسا میکرد و وضع دولت روسیه تا عهد پتر کبیر بدین قرار میگذشت و هیچ وجه فساد دولتی
 نمی پرداختند و همواره جلالت و وفای بجهت و شرات بسیار در میان حال ملت بود هر که را شرات زیاده و کلاه بر باد بود
 بمقام سلطنت و مورد دولت قیام نمیداد چند ملوک از آن مملکت در مقام خصوصیت عداوت ایستاده جبهه و دیناری برسم
 مالیات میدادند و لشکر و سینه پیش از سلطنت پتر در هر جهت دو سیست هزار بودند ولی لشکری بی نظم و جمعیتی بجزیم که هر
 از پادشاه و بازی از غارت جنگ از تنگ تیز میزدند و در شکام که و فراترین دوست هزار لشکر داشت هزار نفر بعل میآورد
 در روی آب کشتی را از جانب نمی شناختند بزرگان روسای مملکت روس را در جنگ دریا با یوس بودند و برابر خصم
 عجز و انکسار از جنگ دریا استغفار نمود و تسلیم میشدند فصل سیم در بیان احوالات ملت و پادشاهان قدیم دولت
 روسیه ملت روسیه پیش از عهد پتر بزرگ در نهایت عوام و کم تجربت بودند و آنچه موجب عزت و ترقی انسانست
 در ماده ایشان نبود از آنجمله تجارت را بدولت خارج خلاف مصلحت خود میدانستند و چنین تصور میکردند که اگر تجارت
 باین مملکت مراودت نمایند باعث کمی تنخواه و ولایت و فقر و پریشانی رعیت خواهد گشت و مردم این ولایت بجز تجارت
 و حرفت بودند و بعد با طبع خرد را اختراعات و متاع دول خارج گشته ایشان را حرفت و صنعتی نبود که موجب میل سایر
 ممالک بوده باشد تا عوض تنخواهی که بآنجهت از ولایت بیرون میرفتند بیاورند تا داخل کنند و آنگاه ممالک روسیه را
 زراعت و تجارت سایر ولایات میگشت ولی تجارت و رعیت روس را هرگز این فراست نبود که متاع این مملکت را در موقع خود
 بکار برند ترقی و تزیین ملت و دولت موقوف تجارت و زراعتست زیرا که اگر کسی سالی صد خروار بکند بکار در اقل پنج خروار
 منفعت از آن بر میدارد و آنکه مالش خود را بر فایدهت میکند مانند معلوم است که سال آینده دو سیست خروار خواهد گشت
 و نفع بالمصاعف خواهد برداشت انسان در هر کار که منفعت یافت و گذران پیدا کرد و باره بان کار اقدام میورزد و دست
 خواهد بست پس بدین صورت اگر رعیت امسال هزار نفر باشد سال آینده نصف همان قدر علاوه میشود و در معیشت گذران
 بدین قرار افزون میکند و حکما و مهندسین نیز فهم خورده بین چند که بر آورده اند و با معان نظر دقت نموده که با عقل ثاقب
 حدس صاحب این مطلب ثابت نمایند جنسی که بفروش میرسد چند نفر از آن تنفع میکند کسی نفهم آن پی نبرده و همه از درک
 آن قاصر آمده زیرا که جنس از معدن باطل فروش اقل است دست میکند دو سیست نفر از آن انتفاع بر میدارند منفعت تجارت
 و رعیت سبب آبادی مملکت است و از جهت کثرت از دیار مردم زمین خالی نمیشود و روز بروز جمیع و داری میشود و در

جنگ و غارت

و ش
 مراودت
 آمد و شد کردن

عاجز
 نسخ
 کان

مراد است
از دولت

دولت زیاد میکرد و مردم بجزار شده اختراعات و صنایع دیگران بغیرت آمده غنیمت گشت و صنعت نیامد تجارت
و عزت باد و اول خارجه موجب دوستی یکا یکی گشته در روز خوب بد بکاری میداد و میان روسیه آنچه از برای ولج تجارت
لازمست بود رعیتی را قبیح و کاسی اشنع میدادند و هر کس با کسی میکرد میان خلق آبرویی نداشت اگر کسی بی ملاحظه آبرو مشغول
گشت بدین ظلم و جبر میداد چاره دست می کشید محصول رعیت بفروش میرفت و بجهت کمی ایالت و زیادتی مخارج دولت
علاوه بر ایالت از رعیت میکرد و کاهی دولت تخفیف میداد حکام و دو مقابل ایالت محاطه میکرد و ملازمین سبب
محصول کران میشد در آن اوقات عراده و کالسکه با برافرونی میامیزد و روسیه متعارف نبود حمل و نقل با اسب قاطر میشد رعیت
محصول را بحد بطنه کران میفرودست باز ضرر میکرد و از روی دیار مراد و ت بجای میگردانیدند اگر کسی از روی آب بجای سفر میکرد
و از دیوانه میدادند و نمیدانستند که تردد از روی آب چه قدر باعث ترقی تجارت رشت و ضیاع روسیه چنین فراهم آمده بود
کسی از جانی امان میشد که زان بیافته عموماً بنوکر میاعقب میاید بودند هر کس واسطه ذکر میشد و در کفر نمیکردند که نوکر
بمصرف ثانی نیاتی مخارج و خرابی مالک است بیوجه نفی بدولت نذر و بختانده که بی بن نداشت باشد و بزودی
خراب کرد و قوام دولت با رعیت است چنانکه قوام و حاصل زمین بآب پادشاهان قدیم روسیه هرگز در فکر این چیزها
نبوده و پیوسته در فکر خوش گذرانی لذت بودند و از کردار خود بسیار راضی همه متبته بر این بودند که سلطنت از دست نرود

فصل چهارم در بیان احوالات جدید بطر کیر است

احوال و اوضاع روسیه را با تفصیل نوشتیم درین فصل احوالات جدید بطر کیر را بیان میکنیم تا بمطالع کنندگان معلوم شود
که پیش از سلطنت بطر کیر سیک از پادشاهان روسیه در فکر ترتیب ملت و تنظیم دولت نبوده اند و از دولت روسیه
که یکی از متبهرین دول فرنگستان محسوب میشود محض از کفایت تدبیر بطر کیر است نخستین سلطان مشهور و معروف طایفه بطر میشد و قوام
بوده چند سال پیش از سلطنت جدید از اعیان ایالت روسی روسای دولت پادشاهان ملت اظهار عدولت و
خصومت میکردند از آنجمله بورکو و فونام از طایفه ترلکس طلوع کرده مدتی با پادشاه روس جنگ نمود پادشاه روس در بین
اشتغال باریه جنگ از پادشاه و از حیات در گذشت وی بجزار شده و این حال پسر پادشاه را که دیمتری نام داشت دستگیر و او را
حکم با خراج بده فرمود که در خارج شهرش قتل آوند و هر چه از طایفه پادشاهی باقی مانده بود همه را از خاک روسیه بیرون کرده خود پادشاه
شد بعد از چند سال دیمتری نام کشیشی از سمت پونسد پید شده مذکور ساخت که پسر پادشاه روسیه است از دست آدمهای
بروکو و فونام خلاص گشته بولایت پونسد که نجات بود و از این طریق جمعیت زیاد برداشته و در مملکت روس شد و با وی تنای محاربه
گذاشته و با نگره دیمتری چون خصم را در جنگ شکست یافت و در غیبه بسته دید خود در جای می پادشاه شد مدت چند سال مردم
او را پسر پادشاهان گمان کردند و نمکین نمود بعد آنکه از شد که محض کذب بوده دولت پونسد برای صلحت خویش این باب اساس
غرایم آورده است عیان دولت روس میانه نشینند و باز دو نفر دیمتری نام مدت چند سال طلوع کرده هر یکی چند روز
سلطنت

اشتغال
از دست نداشت
پیش

کرده عاقبت کشته شدند معلوم است که اینگونه آشوب چه قدر موجب خرابی مملکت میشود خاک روسیه همچو صاحب بدست
 دول خارج فرصت غنیمت انسته سران لایت سویلر بحکمت بزرگان مملکت پولند از سمت دیگر ولایات روسیه را تصرف
 میکردند و کسی نبود که مانع شود تا اینکه در سال ۱۸۱۲ بصری بخبا و کلان کشیشان جمع آمده اتفاق نمودند که بائی با مورد ولت و
 ملت بگذرانند قرار اتفاق مدبر عمد و مذاکرات این شد که پیش و مانوف پادشاه شود و وی در رسوم بزرگی منجاست اصل بود
 و در فنون عقل و فراست نظیر نداشت و اینها تا یام پدر وی تارک دنیا و سالک سالک عجبی کشته اعیان دولت دیرتری اقل
 او را برسم الحی کری ولایت پولند فرستاده بودند و تا زمان سلطنت پسر مر اجبت کرده چون پیش پادشاه شدند پدر را نزد
 خود طلبید و او را کشیش بزرگ ملت کرد ازین جهت امر سلطنت پیش انضا ط یافت چون پدر عرت و مکت خویش را بسته
 سلطنت پسر دید بجمع شهرها و اطراف ممالک روسیه آدم فرستاده نامه نوشت که اطاعت و انقیاد سلطان بر همه
 کس واجب است هر که اطاعت پادشاه نکند اطاعت من نکرده است در فصل دیگر نوشتیم که در آن ایام کشیش بزرگ چه قدر تسلط
 داشت مردم حکم او را حکم خدا میدانستند و هر کس که خلاف ای خلیفه را میکرد او را واجب القتل دانسته می کشید حکم پدر پیش
 مردم روسیه را بزرگ اطاعت وی در آورد و او چون ملوک نام در دربار سلطنت فرزند ولت برقرار شد قبل ازین دولت سویلر
 و پولند مملکت روسیه را از خود دانسته قیامین خود قسمت کرده بودند پیش از آنکه پیش پادشاه شود از یکطرف سیکلر نمودیم پادشاه
 پولند پسر خود لادیسلاس نام را بسلطنت لایت روس موسوم نموده بود آنچه در سرحدات پولند ولایات روسیه بود از آشوب
 مملکت و تعدی ولت بنگات آمده بلا لیسلاس اطاعت میکردند و از حکمت آدولف برادر پادشاه سویلر در ولایتیکه نزدیک
 بجاک سویلر بود پادشاهی میکرد چون حکم پدر پیش پادشاه را بسلطنت رسیدند دول خارج روگردان شده اطاعت پیش را بگردن کشیدند ولت
 پولند و سویلر نزد خویشان ملت روسیه متغیر گشته با ایشان بنای مجادله و محاربه که استند چون منظورشان سلطنت بود
 حیثا نشان صورت نه بست و مقصود بجهت پیوست کاری از پیش بر ندانند بالاخره با دولت پیش مصالحه کردند در آن اوان
 اوضاع دولت روسیه از بسج نشان بود دیگر قوت جنگ و قدرت مقاومت در برابر خصم نداشتند بحسب خواست دشمن
 عقود مصالحت و عهود موافقت قیامین و دولت بسته شد و ولایات بسیار از خاک روسیه بتصرف دولت پولند و سویلر
 درآمد چون مملکت قدری آرام گرفت و لشکر دشمن از خاک روسیه بیرون رفت پادشاهی پیش را پذیرد و سلطنت او قرار
 یافت پدرش خواست که در حال حیات عروسی پسر را ببیند در آن ایام قرار پادشاهان روسیه این قاعده ایشان چنین بود که
 وقت عروسی بجمع ولایات ایلمی میفرستادند تا هر جا دختر مقبولی پیدا مینمودند بیای تخت آورده مدتی موافق سلیقه خود تربیت
 میکردند پس پادشاه تنامیایان دختران فتنه تفریح مینمود و هر کلام که میل بهم میرسانیدند در دل پنهان میداشت کسی را آگاه
 نمیکردند روز بعد عروسی نموده و زاریک دست ختی که شایسته زمان پادشاه باشد درست کرده نزد پادشاه می آوردند پادشاه
 هر قدری که مایل شده بود رخت را پیش و میفرستاد باقی دختران ابرو خورا حواله نشان خلعت داده مرخص نمیدادند و قرار قدیم را

سالک
 حج مسلک
 راهرا گویند

و آ
 عروسی سلطین
 قدیم روسیه
 مقبول
 وجهه خوشگل را
 تر گویند

میشل بهم نروده دختران صبح و بلح ولایت را جمع نمود در میان آنها دختر عینی را برای خود پسندید مورخین نوشته اند که پدر دختر
 بهج و جرایزین واقعه خبر داشت و مشغول تراعت بود چون این بشارت باور رسید رغایت خوشحالی بیوش گشت
 پس پیرا بهوش آورده نزد دخترش بردند در عهد سلطنت میشل اوضاع دولت بهیچ وجه تغییر نیافت مگر ولایت اندکی
 آرام شد و ظلم و تعدی تخفیف یافت میشل روانوف بعد از سی و دو سال شاهی وفات کرد و پسر الکسی میکا یلووچ در شانزده
 سالگی بجای پدر بر سر نشست **فصل پنجم در بیان احوالات سلطنت الکسی میکا یلووچ**
 الکسی پیر بطر بزرگ مدت یکسال از سلطنت میشل پدر خود گذشته بنای عروسی گذاشت و دختر کی از نجای روسیه را عقد
 خود را آورد بعد از چند سال او مرده دختر ناریشکین با بحرفت مورخین نوشته اند که الکسی در نظم و انضام بهوشمار و بکار
 حاکمان لیر و جزار و در عهد سلطنت ایام دولت و ملت بهیچ وجه قوام گرفت و ترقی کرد فی الحقیقه راست نوشته اند که
 چند ولایتی که پادشاه پولند و در عهد پدر وی از روسیه گرفته بودند باز بکینفت و دو سه بار با دولت عثمانیه کردار چه بد شمس غالب
 شد و فتح نمود و یک مغلوب نیز گشت اما سال و سال و تا که جنگ با دولت فرانک بنا کرده اوست و در عهد وی
 مملکت آرام شد و پادشاهی قوام گرفت الکسی مانند پدر بعد از سی و دو سال سلطنت ایام عمرش بهر آمد و زنی و جباله
 نخج او بود از یکی و پسر و شش دختر داشت از دیگری یک پسر که بطر باشد و یک دختر داشت کیسال پیش از مردن فیودور
 پسر بزرگ خود را ولیعهد کرده از آن سبب پس از وفات الکسی ارکان ملت فیودور را پادشاه کردند چون مشارالیه را مزاج
 ناخوش بود بعد از شش ماه پادشاهی در گذشت و برادر ماری او ایوان لالو که در زمان خود دوم اولاد داشت و بطر ده ساله
 بود بطر ابو لیعمدی بگریز و صلاح مملکت و دولت خویش را در سلطنت می دید چون مردم و صیحت و خواهرش را راقم و
 مصلحت و عادی مضرت یافتند همه ابو لیعمدی بطر را غلبه بایل گشتند ولی صوفی نام خواهر فیودور طایفه تلسرین را تحریک
 نمود که بطر را بیادش بی قبول کرده ایوان را بخواهند طایفه تلسرین که پیوسته چون ابلیس شوب مملکت میخواستند و راه
 بدخلشان بین بود صوفی برای پیش رفت کار خود بزرگان آن طایفه را جمع کرده با ایشان عهد بست و تم خود که اگر ایوان
 پادشاه شود و طایفه ماری بطر تلف کردند و صوفی خود وکیل ملت باشد موجب ایشان را بالمضا عاف بدید بزرگان تلسرین
 قبول کرده بالاتفاق متعهد شدند که هر چه خواسته صوفی باشد بعمل بیاورند و خلافت می کنند صوفی با عتضا د آنها چهل نفر
 از طایفه ماری بطر بزرگ نامزد کرد که بقتل آورد طایفه مزبوره همان ساعت فتنه بجان آن بچا بزرگان بختنه همه را گشتند علاوه
 بر آن هزار نفر دیگر از نجبا و غیره تلف کردند بزرگان ملت و ارکان دولت اوضاع را در نهایت پریشانی دیده مجبوراً اقرار
 دادند که ایوان بطر بر پدر پادشاه باشند و صوفی وکیل ملت کرد و چون خواهرش صوفی بعل آماجی بر طایفه مزبوره و عده کرده
 بود بجا آورد و ولایت آرام گرفت صوفی در حقیقت پادشاه روسیه گشت پسر الکسی ایوان از خود طلبیده و او را بمنصب
 وزارت مختار نمود کالیس مردی بود بهوشمار چون کنایت درایت و عقل و فراست بطر را ملاحظه کرد دانست که اختیاری

مواضع
 صوفی با سران
 تلسرین
 بالمضا عاف
 بعضی و خندان
 اعتقاد
 مرد و یاری
 نمودن

واقعه صوفی با وجود پطر برقرار نخواهد ماند روزی در مجلس مشاورت با وی گفت اگر امر و پطر را تلف نکنی هر کار تو مضبوط
نمیزد و قرار گیر و اختیار تو پایدار نماند صوفی نظر بر قیاس سابق خود و مکنون خاطر با او بجهت شک پطر اقرین هلاک و دین
خاک نماید شخصی از حلقه خلوت صوفی ازین اندیشه جدا گاه گشته پطر را خبر داد پطر در آنوقت شانزده ساله بود در کمال شد
و شعور تمام پادشیز و ادراک همه چیز داشت بعد از اطلاع برین ماجرا خود را از پامی تخت پیرون کشید و بکلیسائی که در آن
ایام بست بود بر رفت جمیع بزرگان دولت ملت نازد خود طلبید و این مطلب را بایشان افکار کرده گفت شما میدانید سلطنت
بلاستحق از ان من است بر ادم در وقت مردن مرا ولیعهد خود کرد صوفی محض از برای پیشرفت کار خود همه این اوضاع را
فراهم آورد و بمن ظلم نمود و پادشاهی مرا غصب کرد با وجود این هر چه او خواست قبول کردم که ولایت آرام بگیرد و در مملکت
آشوب نباشد و خون مردم بجا ریخته نشود درین کار چون نو کرد و خدمتکار را با او قمار کردم شما میدانید که این همه سخت و ذلت را
در راه ملت کشیدم ولی صوفی عقل خیرش را بر سر کالیس داده بنا گذاشته که مرا تلف نماید و سلطنت خود را برقرار نماید من باز
دست او گرفته و اینجا بست نشستم حال خود دانی که از صوفی ارضی میشد و او را میخواهید اکنون خواهش شما بعل آمده من نیز
تا عمر دارم از اینجا پیرون نخواهم رفت و اگر غیرت دارید و میخواهید که حق من مجری محقق شود باز اختیار با شماست جمیع
اجزای مجلس از صوفی و کالیس شاکی اراضی بوده اقرار کردند که حق بجانب پطر است و صوفی بنایت ظلم و خیانت بر باد
او کرده است هر کس بقتل برادر خود فتوی دهد واجب القتل میباشد چون صوفی کالیس ازین ماجرا اطلاع یافتند خواستند که
طایفه تسلیس را دوباره بکنک ایشان تحریک نمایند چون در مدت شش ماه سلطنت صوفی بایشان خوش گذشته بود
صوفی از برای مصالحت دولتی بعضی از ایشان را گزیده و برخی را فراری در بدر کرده بود لهذا طایفه مزبور طرف پطر را گرفتند
و خوبی از صوفی نکردند صوفی ناچار فرار را برقرار اختیار کرده از شهر موسکو که بخت چون این خبر پطر رسید در نهایت تمکین و
آرام بشهر مراجعت فرمود بخت سلطنت سر بر دولت ممکن گشت همان روز پطر کالیس گرفته حکم کرد که چون
طایفه پرنس کیف در خدمت پطر بانجام خدمات مشغول بود با انواع التفات مشمول این باب از پطر استعاره کرده از
کشتن او بگذرد و پطر دعوت او را اجابت فرموده از کشتن او در گذشت حکم فرمود اما دام العمر در سیر مجوس باشد روزی سه
بول بجهت معاش او برقرار شد و اعتشاش و آشوب ممالک روس با خبر رسید

مستوفی

فصل ششم در بیان احوالات و سلطنت پطر کبیر است

پطر جوانی بود خوب صورت و نیک سیرت خوش سرشت و نیکو سیرت قامت رعنا داشت چهره زیبا و دلی دانا و باو
توانا در عنفوان جوانی صحبت او موجب حیات مایه زندگانی بود و در برش چون تیغ و در زیرش چون میخ اوصاف حمیده
و اخلاق پسندیده او را عموم سلاطین متفقند اگر در صغر سن موافق طبیعت سلیم و طینت مستقیم خود تربیت از استاد
سیدیه برآینه در آداب کمال نظیر داشت شاهزاده صوفی صلاح خود را در عدم تربیت و تحصیل و یافه بهمت تربیت

مستوفی

شرح احوالات سلطنت پطرکیه

۱۴

مسلط
بیکار

منهج
حج منج راه کش
کونین

نکاشت اکثر اوقات از روی عهد او از کتاب آداب معرفت معطل میگذاشت اگر چه در آن اوقات کسب کمال و تحصیل علوم در بین مردم متعارف نبود ولی شاهزادگان ادب و شباب تحصیل علوم و تکمیل آداب لازمست پطرکیه تاروزگی تحت سلطنت نشست بجز خوش گذرانی و عشرت کاری نداشت تا جوهر ذاتی و مایه جبلت و می مستغنی از کتاب مسالک و سوم و اهتمام مسالک بود بخوانی جمله سلامت نفس و صرفت طبع بود از آن سبب بمه با تاثیر و حرکات و همه از روی فراست و دانش بود و مقبول خاص عام می افتاد چون تحت سلطنت متمکن گشت و بمهام مملکت مقتدر شد اوضاع و ولایت احوال خویش را مشاهده کرده در کیفیت سلطنت و امور مملکت خود بخیل گشته مکرر در میان عاظم و کاکا بر زبان میراند که من هنوز سر او را پادشاهی ستم و ولایت من شایسته سلطنت نیباشد تخت بخیل و تربیت خویشین پرداخت پس از چندی بظلم و ستم و رواج و رونق امور دولت ملت مشغول گشت در آن ایام ملت روس کی عاقلتر از طایفه منسا و فلنگ در روی من نیافته کردار و اعمال ایشان را در حد کمال می پنداشتند لهذا مصمم شد که زبان ایشان را یاد گیرد و کتاب ایشان را بخواند از اوضاع سلطنت طریقه این دو دولت آگاهی بجم رسانده در امور حکومت پادشاه بصیرتی حاصل نماید پس اندک مدتی زبان منسا و فلنگ را فرا یاد گرفت از کتاب ایشان استنباط کرد و تحت بحبت استحکام امور سلطنت و رسوم دولت انضباط مهمام لشکر ضرورت تا حرات و خط مملکت صورت بند و تسخیر بلدان امکان پذیر در روسیه را امور لشکر و بحر و نظم و نظامی داشت نظامی شایسته نبود رسوم کشتی بهیچ وجه دانسته و در روی آب بحبت قایق ایا ب معطل چون کشتی غریق و سرگردان بودند و اگر جنگ بحری و کشتی جنگی را در خواب دیدند می از بول آن بر شان آب شدی عقشان نقصان پذیرفتی و کاکا لشکر بر می ایشان چنان بی نظم و پریشان بود که از وجود ایشان بجز خسران ثرو غیر از ضرر و زیان ندیدند رعیت و ولایت با ظلم و حسارت بسیار از ایشان می رسد رعیت از وضع ضرر و رفع شر ایشان عاجز بودند و ایمان و ملت آنقدر تسلط و قدرت نداشتند که ظلم و تعدی صایا از آن مانع شوند و رعیت بر فاهیت نگه دارند اگر فوجی از لشکر کمشوری عبور میکرد چنان می نمود که اصلاح پذیر نمی گشت و هنگام جنگ بهیچگونه طالب نام و ثنات گشته کاری از ایشان بعمل نمی آمد و همه در بند سلامتی خویش بودند و صد مذمت کیش پطرکیه این حال را منافی خیال خود دید و آنست آنچه در نظر گرفته باین اوضاع هرگز از پیش نخواهد رفت باید تدبیری در امور لشکر و نظم و انضباط حشر خود بکار برد تا مملکت را از خذلان سلطنت از خسران بیرون آورد و اگر در مقام سپاه و نظام لشکر و برهنه فوری روی به سلطنت خود نیز مانند سلطنت جدادش شمر شمری موجب شرفی نخواهد شد لاجرم بکار انجام لشکر و سامان حشر در افاق و اهتمام فرمود که اوضاع سابق را بالکلیه تغییر دهد و نظامی تازه اختراع نماید قول خواست که چند کشتی در روی آب بسازد تا مردم را از وابسته بیرون آورد و ایشان را سرشتی باشد که در مقام حشر بکار آید و در نظر گرفت که اول خودش مدین کار اقدام کند تا مردم سحر و تماشای او را مشاهده کرده بسر غیرت آیند و بر او

دلب وایاب
رفتن و آمدن

وین و فویر
سستی و ناتوانی

شرح احوالات سلطنت پطرکیه

۱۵

مرات
تجلی و رحمت

عادت
چون عیب است
دویم است

انصاف
نوازش

امداد نمایند و خود نیز ترس و اطمینان را از آب است کاهی که سواره از رودخانه میگذشت پاسا ده از پل عبور میکردند
از رخسارش می پرید و ناخوشی بر رخسارش غالب میشد و این احوال خود پیوسته در مرآت بود میدانست که بعد از اتمام
شدن کشتی تا خود را نشود و اقدام ننماید مردم قیام کرده این عمل لغو و بیفایده خواهد شد تا چار قرار داد که روزی یک دفعه
بمیان آب رود تا آن اینه را از خود رفع کند روز اول که داخل آب شد غش کرد چون بجال آمد مردم بر او کرد آمدند که او را
ازین خیال مانعت نمایند قبول کرد روز دوم باز بدن قرار آب فرو رفت تا بضمون العاده کالطبیعه الثانیة
بصورت آب تاب آورده اند که اندک آنش بدل آبرافروشانند ترس و اطمینان را از خود دور کرد و با خشن کشتی بضمون کشتی و در
در خارج شد مسعودرکنار رودخانه یوزا با وزرای خود سیاست میکرد در کنار رودخانه کشتی کوچکی شکست بایدید
پطر از ترکیب آن متحجب شده پرسید این کشتی کشتیهایی و سینه های اندکی از نو را عرض کرد که این کشتی در عهد پادشاه
فلکی درست کرده و بادبانی بر آن قرار داده بود که هنگام وزیدن باد روانه گشته است حاجت یاج بجز دیگر ندارد پطر بزرگ ناوقت
کشتی که آبادان داشت بهاشد ندیده بود گفت پس چرا آن فلکی را نگذاشتند و کشتیهایی متعهد و دستا خلد و زیر عرض
کرد که بدو درین باب مبالغی خرج کرد و چند نفر از طایفه فلنک آورده روانه حاجی ترخان نمود که در روی دریای
مازندران کشتیهایی تجارتی و جنگی بسیار در آن وقت اهل حاجی ترخان باغی گشتند و هر چه کشتی ساخته بودند را
زدند و جمعی از ایشان هلاک نمودند باقی خلاص شده بولایت ایران گریختند مگر کینفر برانت نام که مدت مدید در حاجی
ترخان توقف کرده بعد بشهر مسقور حاجت نمود که اکنون در شهر است پطر با حضار و حکم فرمود چون برانت سخت
او بر سید مأمور شد که کشتی شکسته مزبور را درست نماید برانت در زمان اندک کشتی مزبور را راه انداخت و کشتی
او را بساحت پطر کیر بجای برانت را التفات کرد که رحمت لا حق ی برحمت سابق غالب گشته مرآت که در عهد
پطر پیکر کشیده بود فراموش کرده در پیش خود عهد بست و سوگند یاد نمود که تا جان دارد بخدمت پطر اقدام ورزد و بطن
او قیام نماید پطر نیز بتقدیم صدف و انجام خدمت می مطمئن گشته و تخفیف و راتبه او را زیاده از رتبت او مقرر فرمود
و او را بزرگ تجاران کشتی نمود برانت مدت دو سال پنج شش فروز کشتی از چوب خوب طراز داد پطر کیر حاج
کیر سوار کشتی شده بتعلیم برانت در مدت قلیل رسوم و آداب کشتی باید گرفت بطوری که خودش در فن کشتیانی اجتهاد
و تصرف زیاده نمود و اولاد آنجا واکا بر که همواره با پطر سوار کشتی میشدند چون پادشاه را با کشتیانی راغب مایل دیدند
بمقتضای مصلحت بر آن کار رغبت نمودند و اصرار کردند پطر اینقدر از ایشان توقع درین کار داشت ولی میخواست که فی الجمله
بکشتی عادت کند و وزیر و زبایل خود دیگر نداند پند نفهم راه پطر نون کشتی به نفع خوب طراز خوب باید گرفتند
در حقیقت تدبیر وی موافق افتاد و حکم او با مقصود منطبق گردید چون پطر برانت تدبیر خود را ملاحظه نمود مجدداً
حکم بکشتی ساختن فرمود و سیصد نفر از اولاد خدام خود قرار داد که پیوسته نزد برانت باشند و برانت کشتی گری

بر آنها بیاورد و در کتب متقدنین خوانده بود که در فن کشتی کسی سر رشته کامل بهم میرساند که در علم هندسه ما هر باشد ضمیر
خود بختر کرد که علم هندسه را بخواند و اسلوب قواعد آنرا بداند با طراف ولایات مثال ادو حکم فرمود که هر کس علم هندسه
دانسته باشد بخدمت سلطان بیاید و مکرمت سلطان بر او برآید خود بسیار بدینکفر ازل نمسه که در علم هندسه مهارت تام
داشت پیدا شد و تعلیم او موتمن گردید و بنای تدیس که داشت پطرکیه از بس تحصیل و طلب این علم راغب و میل بود و صبح و
شام اوقات عزیز صرف کرده بقدریکه در قوه معلّم بود اخذ نمود و چون مردم سلطان را باین علم راغب یافتند کسان بسیار
از خدام حضرت پروردگان نعمت خدمت سلطان عرض نمودند و استعدا نمودند که سلطان معلّم خود را مخصّص نماید
تا با اطفال ادرس هندسه تعلیم نماید چون این تدبیر پیوسته کنون ضمیر پطرکیه بود در ساعت حکم کرد که کتب خانۀ علیّه بحجّه
تحصیل علم هندسه بسازند که هر که میل بآن علم داشته باشد با بجا رفته بخواند و مثال داد که هر کس علم هندسه را درست
یا دیگر از جانب دولت بحجت او منصبی موجب مقرر شود این مثال باعث فریت اقبال و کثرت ثنوق طلاب این
مدرسه متعلّمین علم هندسه گردیده روز بروز طلاب ترقی کردند و متعلّمین باین کشت خود نیز بزرگ کتبخانه موزونه
شده در هر پنج روز یک دفعه بدرسش گردان میسرید و هر یکی از آنها که ترقی میکرد انعام و نشان داده التفات شایسته
در باره او میداد و اینگونه رفتار پطر باعث شد که در اندک مدت پانصد نفر شاگرد از نجباء و رعیت در کتبخانه موزونه
مجموع کشته شب و روز مشغول تحصیل شدند چون خیال ملاحظه عوافب امور بود لکن بمضمون الانسان عبید الاکثان
بنوازشات شایسته مردم را فریفته نعمت و شیفته منت خود میکرد و مردم نظر رغبت سلطان روز بروز از طبیعت
انعامی عادت عوامی بعید شده بسیار انسانیّت متلبّس می گشتند و آقا قاناکار ایشان تحصیل علوم و اکتساب آداب
و رسوم بود در هر جا عالم و متنبّعی بود بحضرت وی می نمود و بحال احسان الطاف بی پایان پطر را دریافت کرده و
ملت روسیه می پرداخت از رشحات علم و ثمرات فهم او منفعت بر رعیت و دولت می رسید و در عهد اجداد
او یک نفر صاحب مدرک در جمیع ممالک روسیه پیدا نمی شد اتفاقا اگر کسی از خارج مملکت اطلاع از مراتب علوم میشد
اهل مملکت او را مضنون و مژور پنداشته در صدد عدولت او بیت و بر می آمدند بجا راه لایه مانده در صورت قدرت
میکوخت و بعضی که پای کریز و طاقت ستیز نبود کوشه نشینی اختیار میکرد و از مردم پنهان شده با عسرت فلاکت
روزگار بسر می برد از جمله اینگونه اشخاص فوراً می بود از اهل جنود و عد سلطنت پطر همراه کینه نمسه که از جانب وی
ماور بوده که چند دفعه صاحب منصب از فرانس بر وسیه بیاورد آنها وقتی وارد مملکت روس گشتند که پطر در گذشت
و زمان مدام سلطنت بدست صوفی سید منای دولت صوفی ایشان را خایین ملت دانسته همه را قرین هلاک و ذوق
خاک کردند و فوری الفور از آنجا که بخیه نزد ایلی ایماک نوکر شده و بشهر مسقوا آمده بود چون سلطنت پطر رسید فوراً
آوازه محبت و رافت وی را در باره علما و فضلا بشنید جارت کرده بخدمت پطر بیاورد پطر بعد از آگاهی از حال و فضل او او را

اخذ
معنی گرفتن

مثال
مثال

یعنی
انسان بنده
احسان است

رشحات
جمع رشحه
معنی چکه و تراوش

بجدی خواست که جمیع رحمت و شفقت دیرینه وی که در راه پطر کشیده بود فراموش گشت و او را بنده می خود بخیزد اگر چه
علم فور سر حد کمال نبود لکن سیاحت بسیار کرده بود و سرد و گرم روزگار دیده و بهر چیز سر رشته بهر ساینده بخیزد
تکلم میکرد خاصه زبان لسان و فلک را خوب میدانست پطر کبیر که این دو زبان از نعمت بسیار یاد گرفته بود کسی را ندانست
که با او صحبت برادر و هم زبان باشد ازین جهت بمقدار فور میفرود و وجود ویرا غنیمت شمرد و هیچ وقت او را از پیش خود
دور نکرد فور نیز بتقدیم خدمت حسن صداقت قلب پطر ارجحان بجانب خود منقلب نمود که هر چه کفایت پطر بدون وقت
و اشکار قبول کرده موافق نصایح و گفتار او رفتار مینمود لاجرم در نظر گرفت که طایفه سترلیس را متاصل نماید تا امور شکوه
سلطنت خود برقرار بماند اگر چه استیصال طایفه مذکور در آن ایام اشکال داشت زیرا که طایفه سترلیس جمله وابسته
کشیشان بودند و همواره با اعتماد و استقامت ایشان کار میدیدند درین صورت بریز طاعت آوردن و داخل نظام کردن
ایشان غیر ممکن بنظر می آمد ولی پطر اینگونه توهمات باک نمیکرده همت بر این امر بزرگ کاشت و بی تاقل بنای نظام گذاشت
و فور پطر کبیر را بحجت انضباط این تدبیر اشاره و اشعار نمود که واجب تر و مقدم تر از هر چیز اطاعت لشکر است سلطان
و در میان اهل نظام بزرگی و کوچکی با منصب است و منصب بخدمت داده میشود و تا عهد سلطنت پطر قرار دولت
روسیه این بود که از رعیت غیر از سربازی کسی بمنصب نیکو نمیرسید صاحب سر کرده را از اولاد بزرگان میگردند و نیکو
پسر یک سردار از مادر متولد میشد سرباز یک یا سرباز یکشت کاریکه در روز جنگ از چنان سرباز سربازت مادر
زاد برآید معلوم است که نتیجه آن چه میشود و حاجت بیان و تفصیل ندارد پطر تدبیر فور را پسندیده و از برای انضباط
و استحکام این کار باز خود پیش افتاده حکم کرد چهل نفر از اولاد نجبا و چهل نفر از رعایا هر روز همراه پطر در عمارت پادشاهی صحیح
آمد مشق نمایند و فور را باین شتاد نفر معلوم قرار داد تا در امور نظام کوتاهی و مسأله نشود و از برای این شتاد نفر کرا
انجلی کلی سلطان بودند شتاد دست رخت نظام درست کرد که در وقت تعلیم لباس جمله یکت طراز باشند تا از هم بیکر خجالت
نکشند و در هنگام مشق پطر کبیر لباس سلطنت را برکنده رخت نظام می پوشید و باقی نجبا و رعیت نیز مثل او میکردند تا اینکه
نجبا معنی انقیاد و اطاعت را بفهمند و بدانند که اگر کسی را اول کار مرتبه کوچکی را بر خود هموار نکند در آخر پائین میزند و کسی را که پطر
خود با لایان بادت گرفت که پست ترین خدای نظام است بعد از چند روز ترقی کرده صالوات شدند کاندک و ده باشی
شد پس وکیل شد تا اینکه بخدمت برنشته سلطانی رسید طایفه روسیه که نام نظام را در باره خود کفر و خسران اقدام بکار را
سراپایان میدادند چون پادشاه را در امور نظام مصروف با سعی تمام یافتند بحجت محض همکارانی و همقطاری سلطان
پیشکش میدادند و مردم را واسطه میکردند که داخل شته پادشاهی شوند و مشق نمایند بسیار کسان از اولاد هونا و سرداران
از منصب بزرگ خود اعراض و سربازان را بصالواتی داشته سلطان سرافراز گشت سلطان بر آبی که عطی نظام
بد هر کس را که بدشته خود راه میداد و هرا منت می نهاد در زمان قلیل این شتاد نفر پنجاه نفر شد که برار جمیع لشکر روسیه

بودند در آن اوقات جنرال قوردونی بم از اهل اگوس پیدایش پطر اور اسر دار این پسر از نفر فرمود وایشانرا بدست می سپرد و فوراً
سر و انگیزه حکم نمود که دوازده هزار نفر دیگر گرفته داخل نظام کند اسم صالوات در میان مردم چنان معتبر شده بود که در مدت
چند ماه حکم پطر بانجام رسیده دوازده فوج صالوات با کاردانی و راجهائی فوراً تمام رسید چون پطر کبیر پیغمده هزار نفر لشکر
نظامی را دید خواست که روزی تماشا کند که جنگ لشکر نظام چگونه میشود لهذا حکم فرمود که قلعه در بیرون شهر بسازند و
جنرال قوردون با لشکر خود در قلعه متحصن باشد و فوراً با لشکر بواجب جمع خود قلعه را محاصره نماید چون حکام پطر بانجام رسید
مجموع لشکر از برای جنگ در میدان وسیع حاضر گشتند و بنای محاربه گذاشتند بعد از چند مرتبه یورش جنگ و جدال از هر دو
جانب چنان گرم شد که دروغ بر است و شوخی بجای بازی بجنگ بدل گشت و از طرفین آدم بسیار مجروح و
زخمی گردید از آنجمله حکام کبر و دارفور زخم برداشت تا اینکه آتش حرب خاموش شد و شعله جنگ فرو نشست پطر
کبیر را غرور و دلآوری سرداران صالوات آرزو بسیار مقبول گشتن کردید مبلغ کلی بیم انعام بصالوات داد
و جنرال قوردون با صاحب نشان نمود و فوراً اسر دار لشکر برتری بحری خود فرمود و وقتی که پطر فوراً اسر دار لشکر دریائی خود
کرد به جهت شش فروند کشتی داشت در مدت دو سال فزوده بیست فروند کشتی کوچک درست کرد که در روی دو
خانه کاربند و نیزه و فروند کشتی بزرگ ساخت که هر یکی می تواند توپ داشتند و پنجاه نفر از اهل قلنک که در آن ایام در
کشتی سانی نظیر و مانند داشتند و کردولت رویت نمود که شب روز مشغول خدمت بودند پطر همه اوقات در باب
ترقی و تربیت لشکر اهتمام میکرد اینگونه حرکات و تدابیر پطر کبیر در مهابت باعث شد که اوضاع طایفه کشیشان باغیت
خراب پریشان گشته دستشان از شیطنه اخلاص امور سلطنت کوتاه شده و از یاست خود مایوس گشتند و تسلط
پطر برخلاف ایشان نبایده و افزون گردید و طایفه تسلسین بجز اطاعت انقیاد چاره نیافته کردن بر بقیه اطاعت و
دایره بیعت و بهنادند و خدمت برابر خود لازم و واجب شمرند و هر کس از افراد رعیت با اتحاد ملت بجای خود
مشغول گشته در نهایت سودگی رفاهیت بدعای پطر کبیر پرداختند

فصل هفتم در بیان جنگ بادولت عثمانی و روانه نمودن پطر کبیر چند نفر از نجای روس
بمالک فرنگ بجهت تحصیل علوم متفرقه

و قتی که مملکت روسیه آرام گرفت و ایل ولایت با ستراحت پرداخت و پطر کبیر مشغول تربیت لشکر و نظام شمر خود
بود اتفاقاً پطر از احیای وطنیان و ملت عثمانی مجبور شد که تدارک سفردیده بمقابل و متقابل ایشان پردازد توضیح این
مقال آنکه دولت عثمانیه در آن اوقات در مقام اذیت و صدعداوت دولت روسی آمده و از کیمت بادولت
مناسبت میکرد و از سمت دیگر ولایات نیز اینک آورده که کم قهر و کمیز دست درازی کرده تا اینکه جمیع ولایات و
اطراف و کناف دریای مزبور را متصرف شده بود و قناعت با تو لایت نمود اندک اندک صدمه و خسارت بمالک

روسیه میرسانید چند مرتبه در ایام سلطنت پطربادولت که لشکر عثمانی در اطراف دریای آزف بسیار طغیان
و بی حسابی می کشید پطربادولت مصلحت سکوت کرده جوابی نمیکفت و لیکن در آخر دیکه اگر بیش ازین ساکت شود و
نسبت بگیرد جرات دشمن زیاد گشته انجام این امر باعث بدنامی دولت و شگرت ملت خواهد شد بالاخره بپزاران
خود مثال زد که تدارک لشکر دیده شود و جنرال کوردون با پنجاه هزار پاسبان و جمعی خود و جنرال خوربا و دوازده هزار نفر
ما مو این سفر فرمود و پانزده هزار نفر نیز از طایفه ترسلیس لشکر غیر نظام گرفته روانه نمودند پطربادولت نیز همراه بود و لیکن
سرگردانی خود را مصلحت نمیدید و بجهت آنکه کار نظام مختل نشود در منصب سلطانی خود بماند و شهر آذوف در دست
لشکر عثمانی نماند و هر چه زود و قوت ایشان بود در شهر مزبور فرایم آورد و بودند لشکر روسیه چند مرتبه بدین شهر یورش
برده کاری از پیش نبردند و بسیاری از لشکر طرفین مجروح و مقتول گردید و درین کمر و دار و مقام کارزار اتفاق افتاد
که باعث شکست لشکر روسیه شد تبیین این اجمال و تفصیل این مقال آنکه توپخانه لشکر روس در زیر علم شش نام پروریت بود
و او را جودانی بود یعقوب نام سبب خطائی که اندو سرزده بود شش او را مقصود آنست که چو بکاری کرد یعقوب از رفقا رشن
بسیار تغییر کرده در نصف شب آتشخانه جمیع توپها را میخ کو بیده کجیت و سمیت لشکر عثمانی نوردیده مسلمان شد لشکر روسیه
سه چهار ماه دیگر در اطراف قلعه آذوف مکث کرده بسیار سعی و تلاش و کوشش بعیاید نمودند کاری از پیش نبردند بالاخره
مجبور گشته مراجعت نمودند و حکایت یعقوب تجربه و امتحان پطربادولت را یاد کرده داشت که بی نظامی چه مرتبه موجب عیب
نقصان کارها میگردد و همیشه میکفت که مردم را با آبرو و حرمت رفقا و خوش و گفتار دلکش بهتر راه میتوان برد
کشتن و اذیت نمودن فایده ندارد زیرا که یک غیرت و حمیت دارد گشته شدن بکبر و خجسته دشمن ترجیح میدهد و اصلا
خیانت بدولت نمیکند از آنرو پطربادولت سیاست را بقدر مقدور از میان لشکر خود برداشت و مقصود را نمیگشت
بلکه از وجود او منفعت بدولت میرسانید هر کس موافق تقصیر او قرار میداد که خدمت بدولت کرده خلاص میشد لیکن
غضب و سیاست پطربادولت را بشیر ترسانید زیرا که یک دفعه گشته شدن خدمت یکسانیت نماند پانزده سال
زنجیر کردن کار کردن روزی یکبار مردنست این سبب امور دولت پیشرفت تمام داشت پطربادولت از سفر آذوف بسیار
دلخیز و محوف بود که چرا در سفر اول شکست خورد و بعد از مراجعت لشکر روس بولایت خود حکم کرد که دوباره سامان تدارک
لشکر بپسند نادر بهار آینه بیک و مقاتله پرداز و دو جنرال فور نیز حکم کرد که تدارک کشتیهای جنگی که در دست
سلطنت خود ساخته بودند بپسند و از راه رود تانای و درون نیز همراه لشکر روانه شوند چون بهار شد و مجبور و مرور راهها
آسان گردید پطربادولت در یک بعزم جنگ روانه گشت این دفعه تلافی آنکار و افعال سفر اول را کرد که از سمت دریای
آذوف کشتیهای جنگی مستخرج نمایان کردند و از سمت دیگر لشکر نظام بعد از پنج روز محاصره شهر آذوف را تصرف نمودند
و همان یعقوب نام نیز دستگیر گردید پطربادولت حکم فرمود که خرابیهای شهر مزبور را هرزنت نمایند که فیما بین خصم و روسیه سرحد

چنانچه
در این ایام در تمام
اروپا مقصود را
قوت لایمونی داده
کار را تبیل صحیح
و تجاری پادشاهی
و غره از ایشان
میکند

در بیان شرح حالات پطر کبیر

مضبوط باشد و هیچ چه از جانب دشمن احتیاط نداشته باشد و قلعه تازه مضبوط و استحکام بنزدیکی شهر مقرر ساخته و بانجام
 مدارک و آذوقه ضروری پرداختند و نیز مثال آنکه مجدداً چند فروند گشتی جنگی بسازند که پیوسته در دریای آذوقه خاصه
 و موجود باشد چون داخل دولتی بخارج کفایت نیکو حکم فرمود که جمیع اعظم و وزرا و کشیشان و وزرا و تجار امدادی
 در باب اخراجات بدولت نمایند حسب حکم پطر کبیر بر کس بقدر قوه و طاقت مددی بدولت کردند و خواهش پطر
 در هر باب بعمل آمد و کارها موافق حکم و انجام پذیرفت در آن اوقات ایوان برادر بزرگ پطر در گذشت حیات خود را
 بسط کرده داشت پطر کفیل خیرات و اخراجات او شد چنانکه در زندگی همه مخارج ایوان بجمعه کفالت او بود پس پطر کبیر با ششم
 و دهم خویش مدت یکسال در شهر آذوقه بکشت فرمود و امور تجارت را حسب المرام خود محکم و مضبوط نموده با جمعیت و
 لشکر خود با مسرت نامحدود بشهر مقوم اجبت نمود و روز و روز حکم کرد که جمیع شهرهای مملکت خود را
 چراغان نمایند و دکان بازار را با بآیین تمام آئین بسته سه شبانه روز عیش و عشرت کنند و مثال آنکه در تجارتی
 در پای تخت بجهت فتح لشکر نظام و نصرت بخت با فرجام بسازند و در هنگام ورود بشهر مسقوط پطر کبیر رفتاری کرد
 که هیچیک از ملوک سلف نکرده بود کسی از کرده نامحدود که پیشوا از وی آمده بودند احضار نفرمود و جمله را اول پذیرا
 سرداران حکم فرمود و چار افرار از وفادار و اخلاق پطر متعجب گشته بجنور وی درآمد و در بین صحبت خطاب بحارال
 فور نموده گفت ساعتی که من داخل شهر میشوم و تحت می نشینم شمار بزرگی و سلطنت خواهم کزید و من در پیش شاه صاحب
 منصبی ششم سپاس و شکر گذاری مردم بروی و شما و لشکر لایق و سزاوار است من نیز در میان همقطاران خود اگر مصدر
 خدمتی شده ام نسبت بحال خود موجب مفتی خواهم گشت بروید و بجهت رعیت ملت را بر همه چیز مقدم دارید و کار که
 دین بفرانما سرزد بدیشان بحکایت نمائید فور جواب نداشته برگشت و فرمایش پطر را امتثال نمود چون از دروازه شهر
 داخل شدند و اول سرداران موافق نظام در پیش بودند پس بترتیب با هم کس موافق منصب خود در میان تپه ای بنشینند
 پطر کبیر در میان سلاطین فوج بود چون داخل شدند مردم از کثرت شوق خوداری نکرده نتوانستند که موافق نظام
 رفتار کنند بالاتفاق پطر را بجانب خود کشیدند و فریاد برآوردند که پادشاه ما زنده باد و دولتش پاینده و پطر را
 با آن خست سلطانی پیش انداخته در نهایت شادی خوشحالی بجماعت پادشاهی داخل کردند چون پطر وارد عمارت
 شد لباس خود را عوض کرده بقاعده قدیم خود بجهت سلطنت قرار گرفت و بارعام داد جمیع اعیان و اشراف و خاص
 عام بموقت و مقام و معرض سلام سلطان حاضر آمده با لطاف عیم و اخلاق کریم و میامید و ارگشته پطر کبیر بعد از
 زمان استراحت بقدر کفایت حمام دولت امور ولایت انجام داده سکه سلطنت را بروی بیم و زبردین مضمون
 باسم خویش ضرب کرد که پطر اولین امپراطور روسیه و بزرگوار و آتش فشاننده آذوقه است لاجرم پطر کبیر از هر باب
 راضی خوشحال بود مگر از یکجهت و تخویشت داشت که چرا در دولت من چون دول خارج مردمان عاقل و صاحب ادراک

پیدایی شوند که من مجبور و لابد شته بفرستادن از دول خارجه آدم بیاورم و در دریای آنوف کشتی بسازم هم پول به هم و هم
نجات بکشم این حالت متغیر گشته حکم کرد که صد نفر جوان فیم و خوش ترکیب از افواج جنرال فور جدا نمایند که شصت
نفر بولایت ایتالیا رفته مشغول تحصیل کشتی سازی باشند و بستی نفر روانه ولایت مناس فرمود که علم نظام یاد گیرند
و بستی نفر ماور شدند که بولایت فلنک رفته تحصیل سایر علوم نمایند تا ایام سلطنت پطر احدی از سلاطین روسیه
باین خیالات نیفتاده بود مردم از تدبیر و هوشیاری پطر کیر تعجب میکردند و عدالت که کیاست رفقا و بزرگی و ارادید
چنان فدوی شتند که تحریر بنیاد حکما راست گفته اند که یک حکم سلطان عادل از یک کر و رشک پادشاه ظالم کار میکند
پطر کیر با وجود جوانی در مدت چند سال چنین تسلط در ممالک روسیه بهم رساند که احکام او چون آیه انجیل بنظر مردم
می آمد سلاطین قدیم شبها از ترس و هول جان در خانه خود نمی توانستند بخوابند پطر کیر بهر مقام شب فرد و تنها در میان
کوچه و بازارهای شهر مقوراه میرفت مردم او را بنظر آمدند پنداشته با اخلاص و ارادت باطنی او را حرمت
میداشتند و شب و روز او قاتر انجندست پرستش و صرف می نمودند و خیانتی در حق او بخاطر احدی خطور نمیکرد انجام
خدمات و تقدیم فرمانیات پطر را جل بر خود فرخدا نسته همواره درین خیال پیوسته درین تمام بودند که چگونه جان خود را
نثار و نمایم تا بخودش مشخص شود که این جان ادن محض احلاص است تا امپراطور از ما رایضه و خوشحال باشد

فصل ششم در بیان مفروضات پطر کیر بفرنگستان

از ترائیکه مذکور شد پطر کیر صد نفر جوان از افواج جنرال فور روانه ولایت فرنگستان نمود بعد مشاهده کرده دید که
از اول سلطنت خود هر کاریکه در ولایت روسیه بعمل آمده است جمله از عزم خویشین بوده بخت خود تعلیم گرفته بعد
مردم محض پیروی سلطان از یاد گرفته اند از آنجمله زبان مناس و فلنک در جمیع روسیه پیش از چهار نفر فیدانستند کشتن
نظر با فساد و اخلاقی که جلی و ذاتی ایشان بود کرده عوام را از رسم نظام و تعلیم زبان دیگر مانعت میکردند و می گفتند که اگر
کسی زبان ملت خارج را یاد بگیرد و کافر و مجرب مرتد واقعی میشود پطر بخت خود در یاد گرفتن زبان فرور بوقت نمود و بدست
بعد مردم نظر متابعت سلطان تحصیل کردند پس از آنکه زمانی این دو زبان در میان روسیه خاصه در شهر مقور شود
و متداول گردید تا جل بزرگان بآن بان مستحکم گشتند و همچنین علوم دیگر که از اول پطر خود متعلم نمیکشت و درس نمیخواند
کسی اقدام نمیکرد پطر این مرحله را درست دریافت کرده میرتسید که بعد از مراجعت جوانان از فرنگستان کاری از
ایشان بر نیاید و کسی بعلم ایشان عمت نکرده منفعتی برای دولت حاصل نشود تبیان این حال اینکه چون پطر زیاده
از حد بخویشین مغرور بود احدی که علم و تتبع او زیاده از وی میشد نمی توانست بهر بسند بخصوص فرکر وزیر دست خود را
که در حوصله غیرت او نمی گنجید که فهم نوکرش زیاده بر خود باشد و میخواست که عاقلترین طایفه روسیه خود باشد اما
بعضی امیل طبیعت و مقتضای طبیعت این است که در عالم کسی چیز فهم و داننا نباشد و خود نیز در ادانی با ند احوال پطر عکس

در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

این بود میخواست که نوکش در هر علم ماهر باشد و خود نیز پیش از آن از رحمت کشیده کا لتر شود و پیوسته سخنش این بود که پادشاهی
باید سعی نماید تا اینکه پادشاهی عقل او چون وجود او از همه دیگر مخلوق اشرف باشد و هر خطی که از عوام صادر شود باعث
خرابی وجود خود میگردد و ولی خطای سلاطین موجب خرابی عالم میگردد و از قره دانش کبریت در صورت ترقی نبات
صد نفر منفعت می یابد تا از رشحات علم یک سلطان عاقل صدگرو بره مند میشوند انسان تا در کاری لذتی نیابد
هرگز بر آن کار اقدام نمینماید پطر کبیر میگفت که اگر من کمال نداشته باشم ارباب کمال دوست نمیداشتم لذت
خوراک خوب را کسی میداند که آنرا خورده باشد پطر کبیر بعد از رفتن جوانها هر روز ازین حرفها میزد و کسی خیال او را
نمیدانست تا اینکه روزی جمیع وزرا را جمع کرده فرمود که من باید برای مصلحت ملت خود سفری کنم بفرنگستان
و از اوضاع دول خارجه استحضار بهم رسانم که در وقت مراجعت بتبریت ملت خود بپردازم و نگذارم که اصل
ملکت ما نندایام سابق عوام دینی تربیت یابند و نیز فرمود چون تنه رفتن من بولایت غربت درست نیست
لذا خیال ارم که همراه چند نفر که بولایت فرنگستان بلدیت داشته باشند بروم و آن چند نفر را بترسم سفارت
باشجا بفرستم تا دولت مرا با ایشان دوست و موافق نمایند و مکرر مذکور شده که تسلط و اقتدار پطر در ولایت
خود چنین نبود که کسی از وزرا جرأت کرده دخل و تصرف در امور او نماید و این از ترس بیم بود بلکه او را از همه عاقل تر بجا
آورده بودند و منی او را بدون توقف اطاعت میکردند پطر در همان مجلس سفر را برقرار فرمود جنرال فور را که
دوست عزیز خود بود و ایلمچی ولایت فسانه نمود و حاکم سیرستان را مامور شد که بروم و ایتالیا بروم و نیز از اکابر کینفر
مأمور شد سفارت و اینمارک و فلنک و از برای هر ایلمچی بخواه نفر صالوات از افواج فور قرار داد که همراه باشند
و چهار نفر نایب و دوازده نفر کرسی نشین و دو نفر پیشقدمت از برای هر یکی از سفر تعیین نمود پطر کبیر بفرستید
و یک نفر فراتش همراه خود برداشت و بعد از انجام تدارک سفر فرمود و لایزال بدست روماد و فوسکی نام که یکی از نجبای
رومی بود سپرد و مردم را و داع نموده روانه شدند حکیم و التراز راه تعجب میگوید که پادشاهی چون پطر جوان بیست
چهار ساله باین تسلط که تقاضای سن او خوشگذرانی و عشرت است دفعاً میل و خواهش طبعی خود را ترک کرده و صد
منفعت و مصلحت ملکت افتاده بجهت تعلیم علوم رنج غربت را اختیار کرده با کینفر نوکر داخل جمعیت سفراء
نوکران خود شده روانه فرنگستان میشود و در هیچ تاریخ چنین پادشاه صاحب جرات و غیرت مذکور نشده است
لذا تاریخ قدیم رویته اکامست میفهمد که در آن ایام از برای پادشاهان رومیه چنین غریبه قدر مشکل بود تا ایام پطر کبیر ملت
روس اسم فرنگ را شنیده بودند و چنین تصور میکردند که هر کس از ولایت خود بیرون رود بمعرض تلف خواهد رسید
و تا روز روانه شدن پطر خویش و اقوام انگلیسی که پیش از او مأمور فرنگ شده بودند شب در روز میگردیدند که اولاد و
ما جمله تلف شدند این سفر پطر کبیر آنرا اطمینان داد و خاطر جمیع نمود و چشم جمیع اهل روسیه را بکشود و فهمیدند که

در بیان سفر و سیاحت بطریق غیر نکستان

غیر از خودشان طایفه دیگر هم بوده است و لازمه تربیت و ترقی یک ملت آنست که با همه ممالک رومی زمین راه داشته مراد نه نماید چون سفر بطریق تفصیل خواهیم نوشت ازین جهت ضرور است که اول بطور مختصر از احوالات آن ایام و پادشاهان ممالک اروپا مذکور نمایم تا خیال درست مشخص گردد و در تاریخ ایشان مجلی باقی نماند در آن ایام سلطان مصطفی دوم پادشاه ممالک روم بود و با دولت مناسبت داشت از رویکه بطریق آذوف مانصرف کرد و در دولت عثمانی غایتش بهر ساینده و امپراطور سنانیز در جنگ آخر فتح کرده بود و ژان سویکی پادشاه پولند در شانزده تن کشته چون خلفی از او باقی نمانده بود لهذا دولت بدست کسلس آمده بود یکی از اولاد پادشاه ساکسون در مملکت پولند سلطنت میکرد و شارل یازدهم پادشاه سوئد نیز در گذشت شارل یازدهم که در جمیع ممالک اروپا مشهور است در سن پانزده سالگی تخت سلطنت نشسته بود و دولت مناسبت با دولت عثمانیه و فرانسه جنگ داشته و آن اوقات اوضاع دولت بسیار پریشان شده بود و میخواست که با نوب چهاردهم که در آن ایام پادشاه فرانس بود مصاحبه نماید و دولت انگلیس و آن ایام با هیچ دولت خصومت نداشته مشغول انضباط امور و دولت خود بود و سایر دول اروپا نیز جمله بکار خود مشغول بودند که بطریق روانه نکستان شد و در اوایل بهار ۱۷۱۰ از خاک روسیه بیرون رفته داخل خاک ولایات نوو کورود شد و از آنجا از راه استونی بولایات لیونی که همیشه سبب آشوب دولت روس سوید و پولند شده بود وارد شدند بطریق کیرجیت خلی آب و هوا بولایت لیونی میل زیاد داشت لهذا در آنجا چند روز توقف کرده مشغول سیاحت بود شهر ریگا که پایتخت آنجا و بسیار مشهور بود بخصوص قلعه شهر مزبور که آن اوقات در حصانت طاق شهیر قافی بود بطریق کیر عازم شد که قلعه مزبور را تماشا کند حاکم شهر ریگا مانعت کرد و نگذاشت که بطریق داخل قلعه مزبور شود و در مدت توقف وی در آنجا هیچ احترامی در باره او بجا نیامد و دعوتی بشان و ننمود و بنای یحیر متنی گذاشت از خیال نیاده از حد مقال و داغ بطریق بسوخت چون چاره نداشت حکم کرد که بزودی از خاک لیونی بیرون بروند اگر کسان دیگر بجای بطریق میسر بودند در سفر اول بدین حرکات و رفتار ناگوار تحمل گشتند مراجعت مینمود اما ثبات و تمکین بطریق در امورات چنان بود که اگر غرضی بکاری میکرد تا به نهایت نرسید دست از آن نمی کشید جنرال فور در روز روانه شدن خواست که بهانه حرکات ناپسند حاکم ریگا از خاطر بطریق بیرون کند که در اول سفر دماغش بنور زد و گفت که اهل این ولایت بسیار عوام و بی تربیت هستند ندانستند که با چون تو شهریاری چگونه رفتار باید کرد انشاء الله وقتی سلوک و اسلوب طوائف اروپا می بینید مشخص خواهد نمود که رفتار مردمان صاحب فهم چگونه میشود بطریق در جواب فور گفت که ما نیز از برای این میرویم که تربیت را یاد بگیریم و کسان بی تربیت را تربیت بیاوریم و نصیحت نمایم روزی میرسد که حاکم شهر ریگا با گفتار شیرین و کردار بهتر ازین با سفرای من رفتار نماید جنرال فور سخنان بطریق را غور کرده دانست که مقصود او چیست

در بیان سفر و سیاحت پسر کبیر نیکستان

در جواب عرض نمود از قرار یک شمار می نیم آن روز نیز خواهد رسید منظور فرمایید بود که عنقریب مملکت لیونی بتصرف شما خواهد
آید و ملا فی حرکات آنها را خواهید کرد چون از خاک لیونی بیرون شده بملکت پروسه داخل گشتند چهار روز پادشاه
پروس چند نفر معتبرین دولت خود را همراه تعیین کرده نزد سفرای پطر فرستاد و در عرض راه همه جای ایشان با نهایت
احترام و حشمت و اعزاز تمام وارد شهر برلین کردند پادشاه پروس با پسر کبیر چنان قمار خوش نمود که حرکات حاکم ریکارا
فراموش کرده زیاده از حد خوشحال گشت و در ایام توقف خود شهر مزبور و اطراف آنرا با کمال دقت سیاحت
مینمود تا درست مشاهده کند چیزی که از دیدن آن نفعی بملکت و دولت خود داشته باشد یا دیگر دو سفرای پطر حشمت
شهر برلین مشغول بودند بل پروس لباس فرنگی می پوشیدند و اهل روسیه تا ایام پسر کبیر رخت نظام نداشته لباس
ایشان چون لباس اهل ایران بود قبا های نری و لباس های تکلیف مالی روسیه در نظر مردم پروس بسیار جلوه
میکرد پسر کبیر از روزیکه داخل ولایات دول خارجه گشته بود رخت نظام در بر و هوای سیاحت در سرداشت
که کسی متوجه او نشده بدون خوف و هراس در میان شهر مشغول تفتش و سیاحت باشد و کسی او را نشناخت و لاجرم پطر
کبیر هنگام توقف شهر برلین شبی در خانه وزیر میمان بود و آن وزیر از جانب پادشاه پروس پطر را میزبان اتفاقا
در این صرف شام سخنان فو بنظر پطر نا ملائم و خام آمد پطر از شدت تغیر و کثرت غرور شیر بر روی خورشید که ارکان
آن مجالس و اجزای آن مجمع دستگیرش نمیشدند مال انحطت موجب انفعال میشد و تفصیل و تعطیل و کمالش و بال گشتی
چون بمنزل خود مراجعت کردند و اندکی از آن حالت باز آمد و خشم او فرو نشست از روی خوش منفعلی گشت فی القو
بمنزل جبارال خورام و از وی عذر خواست و رخصت او را بپوسید و هرگز این موقع را نداشت که امپراطور بجهت عذرخواهی
در منزل او بیاید عرض کرد که شما مختار هستید پادشاه را نزد امور خود بحث نمیتوان نمود و شما دیشب کاری نکردید که موجب عذر
خواهی باشند و درباره من التفات فرمودید و وجودیکه با کلوله شمشیر دشمن فانی خواهد گشت مردن او با تیغ دوست کمال حجت
و مرحمت است نمایان از بیت و زحمت پطر از خجالت سر بریزانداخت و صورتش سرخ شد و گفت وای بر احوال من
که میخواهم یک ملت بزرگ را تربیت نمایم و هنوز خود تربیت ندارم نوشته اند که پطر کبیر تا روز وفات کرد از نشیب
خود را فراموش نموده پیوسته در مجالس بزرگ حکایت مینمود و خوشی را ملامت میکرد و میفرمود منتهای حماقت است
کسی خستیار و وجود خود ندارد بخواند که خستیار مردم در دست او باشد پطر بعد از حکایت معانی آتش زیاده از
چهار روز در شهر برلین نماند پس از آنجا روانه شد و پادشاه پروس لازمه احترام را در حق او بجا آورده او را مشایعت
و دایع نمود درین سفر پطر کبیر از سفرای خویش پیش افتاد که با سودکی و فراغت تفتش و سیاحت نمایند و هر چه بدین شیخ
برلین امستردام پای تخت فلنک در عرض راه اتفاقا دجله را تماشا کرد و در خاطر نگاهداشت و پیش از سفرای
خود وارد شهر امستردام شدند آن ایام بعد از طایفه انگلیس کشتی سازی فلنک شرت داشت پطر کبیر بعد از چند روز

از روز و این شهر لباس خود را عوض کرده مانند کشتی ساز با رخت پوشید و در قریب جای کشتی کران طاق که چکی کرده داخل کشتی ساز باشد و همچون ایشان شب و روز کار میکرد و آن صنعت را یاد میکرد و بیچگونه از کشتی سازان تفاوت داشت و میباز داشت پیوسته مخالطت و معاشرت با ایشان میکرد و هر وقت که بمنزل خود مراجعت مینمود کارهای سفر او و روسته را نزد او می آوردند تا نصف شب میخواند و اگر جواب داشت می نوشت و وقتی که پطر کبیر در استرداد مشغول تحصیل بود پادشاه پولند از وی خواستش آمد نمود تا اغتشاشی که با مورد ولت و روی او بود رفع نماید همان پطر که در آنجا کشتی سازان او را استاد پطری گفتند حکمی با مبادی ولت روسته نوشت که سی هزار نفر لشکر روانه پولند نمایند و نیز در آن ایام دولت عثمانیه از پطر خبردار شده لشکر زیاد بشهر آندرف روانه کرده بودند و جلّه آثار که در اطراف دریای آزوف میباشند با دولت عثمانیه یارگشته با مالک روسته بنای طغیان عدوان گذاشتند اما لشکر نظام پطر کبیر از هر طرف ایشان دستگیر میکرد و از هر جانب که سر از رقبه اطاعت باز مینمودند بدایره اطاعتشان می آوردند و وصول این اخبار و ظهور این رفتار در ولایت غربت پطر را باعث از یاد شوق و فریفت غیرت میکشت که لحد از تحصیل خود غفلت نمی نمود و از سعی و اهتمام خود در باب ترقی ملت و تربیت دولت باز نمینماد و اضطراب تمام داشت که در تحصیل اصناف علوم تحصیل کرده بتجیل تمام ولایت خود مراجعت نماید و در مدت قلیل کشتی سازی که غذا سازی سایر صنایعی که از برای ممالک روسته واجب و محتاج الیه میباشد یاد میکرد پس مدتی نیز مشغول تحصیل علوم متفرقه شد از آنجمله در نزد حکامی شهر استرداد علم حکمت درس میخواند و لیکن که استاد ایشان باشد و یک نفر دیگر از حکامی معتبر فلانک در کتاب خود نوشته اند که چون حافظ پطر کبیر حافظ غیاث در مدت دو ماه کار دو سال مردمان زیرک و هوشیار را در تحصیل علوم دیده بود تعجب در آنست که مردم بدین تحصیل زیاده از دو علم در یکوقت نمی توانند حفظ و ضبط کنند اما پطر کبیر صد گونه کار را در یکوقت یکبار میسر داشت و در فرنگستان صنعتی نماد که از آن سر رشته بهم نرساند و جراحی و طبابت که غلی بپادشاهی سلطنت داشت یاد گرفت و هر روز در بیمار خانهای شهر استرداد همراه حکما بمردم معالجه میکرد جنرال فور روزی با ایشان پرسید که هر علمی که تحصیل کردی هر علمی که سر رشته بهم رسانیدی معلومست که چه قدر از برای روسته منفعت دارد لیکن غم غمایت را نفهمیدم که از برای شاه چه خاصیت دارد که این قدر رحمت میکند پطر در جواب گفت که در بسنکام جنگ یکبار تر از پادشاه کسی نیست در آن هنگام اتفاق می افتد که یک نفر از من ناخوش یا زخمی شود من خود معالجه خواهم کرد پطر چون هر چه در شهر استرداد آموختنی بود بقدر کفایت تحصیل نمود پس در آنجا بجزم ملاقات کیوم پادشاه انگلیس روانه شد چون بجا انگلیس رسید بنزد کیوم فرستاد و پیغام داد که ایشانرا بخلوت و پنهان خواهیم دید کیوم خواستش او را قبول کرد و جواب فرستاد که پطر کبیر

دستگیر
ایسر کردن

حاجو ایش خود تشریف بیاورد بطرح جلال فوراً همراه برداشته نزد پادشاه انگلیس رفت کیوم بعد از ملاقات
 بطراز عقل و فراست و بزرگی کیاست او متحیر شدند تا آنوقت طایفه انگلیس چنین تصور میکردند که هرگز در میان ملت
 روس مرد صاحب فهم پیدا نمیشود و بیاطبیتی ایشان اطبیعی میدانستند پیر کبیر با ملی انگلیس را مشخص و مدلل نمود
 که فهم و ادراک مردم هر ولایت با تعلیم و تربیت است و عقل و فرینک اختصاص بر مردم فرنگ ندارد و نیز پیر
 خود کیوم اظهار و اخبار نمود که از جانب دولت روس ایلچی نامور است که بخدمت ایشان برسد کیوم این خبر خوشحال
 ممنون شد و حکم کرد که تذکره زیادی از برای ایلچی و سینه میباید نمود بعد از چند روز که ایلچی و سینه بخدمت پادشاه
 انگلیس میباید پیر نیز در آن مجالس حاضر بود فی الحقیقه لذتی دارد که ایلچی از جانب دولتی بجائی نامور شود و
 پادشاه خود را در آن دولت ببیند چون پیر نیز در آن مجالس حاضر بود و در مجالس امپراطور انگلیس بیچو چه بجانب
 پیر التفات کرد و مشغول خدمت خود باشد ایلچی نیز حسب الحکم رفتار نمود و خدمات محوله خود را بجا آورد و لاجرم کیوم
 مدت توقف پیر در لندن بکمال تحلف و نهایت احترام بروفق مرام او با انجام رسانید و التفات زیاد با ایلچی روس کرد و تعارف
 کثیر رجله همراهان سفیر پیر کبیر فرموده ایشان را بجانب لایات خود روانه نمود و پیر بعد از سیاحت لندن باز
 با مستردام مراجعت نمود و کشتی سازهای این ولایت را جمع کرده کشتی که در سفر اول میبخت با تمام آن پرداخت
 کشتی غریب و شصت عراده توپ داشت جمیع عمل آن کشتی را از ابل فلنک گرفت و تا مدت یک ماه هر روز شصت مستردام را
 کشته هر جا که میفرستاد و صاحب کالی پیدا میکرد و بهر تهریری که بود او را نوکر و منسوب خویشتر میفرمود چنانکه مدت
 یک ماه زیاده از صد و پنجاه نفر از ابل مستردام و شصت نفر از ابل فرانسه و طوایف دیگر نوکر گرفت و مواجب براه
 ایشان قرار داده همراه کشتی که خود ساخته بود روانه ارشاد انجلی کرد که از اینجا بشهر مقبور و نندتا بام پیر در جمیع روسیه غیر از انجلی
 شمر می بود که در کنایه بحر می افتد و باشد و هر کشتی که از دریای محیط روسیه می آمد و از آنجا بشهر طایفی می گذشت
 میرفت چون پیر کبیر هر کاری که داشت در ولایت فلنک تمام کرد و آنچه در نظر گرفته بود بعمل آورده باز مصمم شد که بشهر
 لندن برود و در سفر اول محض ملاقات پادشاه انگلیس در نظر داشت و بکار دیگر مشغول نشده بود این فعه عازم شده که
 چند وقتی بماند و آنچه در آنجا هست تماشا نماید و اگر چیز تازه ببیند یاد بگیرد چون این سفر بدولت انگلیس ننوشت
 که در جای خلوت ملاقات امپراطور داشت تا قلم کیوم فرصت یافته خواست مکنون ضمیر خود را که منتشای میل و محبت
 بود در حق پیر آشکار نماید لکن لاشی پادشاهی خود را با چند فروند کشتیهای جنگی باستقبال ایشان فرستاد و جمیع اکابر
 لندن حکم احضار داد که بکنکام ورود پیر کبیر پیشواز کرده او را با کمال احترام داخل شهر نمایند و حکم فرمود که یکی
 از عمارات پادشاهی را اخالی کنند که در آن عمارت منزل نماید و قرار یک کیوم فرموده بود همه را امنای دولت
 انگلیس میباید که روز و روز زیاده از حکم کیوم محبت و احترام نمودند چون پیر کیوم را دوباره ملاقات نمود و بگوید

و رود
 سفیر دولت
 روس به
 پادشاه انگلستان

سیاحت
جانب خود

محبت و ارمایه که در خجالت کشید و عذر خواست گفت من هرگز از شما این توقع نداشتم که از برای یک نفر در سیاحت
اینقدر زحمت بکشید حال که منظور شما این بوده که مدت توقف من درین شهر از برای وجود من خوش بگذرد پس توقع
از شما دارم در قرب جائیکه کشتیمای دولتی شمارا می سازند خانه من بیدید که منظور من از سفر اول مصحف ملاقات
شما بود و درین سفر علم تحصیل کردن است هرگاه منظور شما خوشوقتی من است قدغن فرمایند اول خانه را که احتیاج
دارم درست کنند تا من بر جابروم و هرگاه خانه دولت را که میل تماشای آن نمایم مانع نشوند که در حق من التفاتی
ازین یاد تر نمیشود تا من از صنایع و علومیکه در بیان شماست بهره بردارم و التفات شما را فراموش ننمایم
کیوم با جمیع کاشاده پیر را جواب داد و سئوال در اقبال نمود تحصیل علوم و صنایع را از وی مضایقه فرمود پیر
کبیر همانروز از عمارت دلفروز شاهی بیرون رفت در خانه که از برای او معین کرده بودند منزل نمود اتفاقا همان
شب قاصد و پسر پیر کبیر رسید و خبر داد که لشکر روسی در نزدیکی شهر از وف جنگ عظیمی با طایفه تاتار و
شکر عثمانی که در دست فاحشی نهم داده اند و شهر او را کئی را نیز تصرف نموده پیر این مرحله را هم میدانست
که دولت انگلیس با دولت عثمانی تلود آن اوقات خصومت و عدوت دارند لهذا کیوم ازین خبر خوشحال خواهد شد
همان ساعت کاغذ اخبار را نزد کیوم فرستاد پادشاه انگلیس از شدت خوشحالی حکم کرد که نسخه از کاغذهای
مزبوره بجا پخانها بدهند که در بیان کاغذهای اخبار بگذارند بکلمه کیوم جمیع اهل شهر لندن آن کاغذها را خوانند
و از فتوحات شکر روس خبر دارند پس جمیع اعظم سفرا و اکابر نجیبی بخدمت پیر مشرف گشته تنبیت
و شکر گذاری پیر را بجا آوردند و همه قرار کردند که چون پادشاهی نیامده است زیرا که ولایتی مثل وسیته را
در اندک مدتی بجائی رسانید که در بمقام سلطان دشمن بنای آشوب طغیان کرده و لشکر بیچگونه بوجود آید
متحاج نمائست بخودی خود فتح نمایان کردند پیر کبیر همه ایشانرا التفات شایسته فرمود و جمله را با لطافت خود امیدوار
نمود پس بناله کار خود را گرفت تحصیل کشتی سازی پرداخت در کشتی سازی طایفه انگلیس و فلنک تفاوت
بسیار دید کار انگلیس جمله از وی علم بلند بود و طایفه فلنک چندان در پی آن نبودند پیر درست دقت کرد
دید که از برای وام و ثبات کشتی انگلیس صد مرتبه از کشتی فلنک بهتر است چون خود از علم هند سه بقیه میخورد
سر رشته داشت در شهر لندن نیز علم مزبور را بخواند و بجائی رسانید که خود درس میگفت بعد همراه کشتی سازان
انگلیس کشتی بقاعده ایشان ساخت و اذ آن حقی تمام میرد کشتیمای فلنک در یک ساعت دو فرسخ راه میپوشند
آن کشتی چهار فرسنگ طی مینمود در آن اوقات تجار انگلیس نزد پیر آمده بستمدا نمودند که امپراطور جمیس
فرمایند تا متبا کوی چوبوق ابوالایات روسیه بریم و درین ضمن سی هزار تومان پیشکش میدیم پیر با اینکه درست
روسیه چوبوق کشیدن قدغن بود خواهش تجار را قبول کرده همان تنخواه را گرفت و با آن تنخواه سه نفر

سردار گشتی جنگی و بیست و پنج نفر نایب که در هنگام ضرورت کار سرداران ایشان بعمل آید و چهل صاحب منصب دریا فی روسی نفر گشتی بان و دوازده روسی نفر حکیم و جراح و دویست و پنجاه نفر صاحب منصب توپخانه و سیصد نفر استند متفرقه از ساعت ساز و تفنگ ساز و چکدور و سایر ارباب حرف و صنعت را حمله نوکر خود نمود که بمهر و لایات روسیه بفرستند تا بجمع مملکت خود صنایع خوش را بیاموزند و اسباب و آلاتی که بجهت آن صنایع ضرور بود همه را خرید چند روز پیش از رفتن پطر کیر کیوم پادشاه انگلیس خواست که نظام جنگ بحری خویش را ببطر بنماید مثال آنکه جمیع کشتیهای جنگی را حاضر آوردند و بشوق جنگ قیام کردند پطر در همانروز سوار یکی از کشتیهای جنگی دولتی انگلیس شد و در هنگام تعلیم کشتی فرور را چنان آه برد که جمیع سرداران از رفتن او تعجب کرده باهمدیگر گفتند که از میان روسیه چنین سردار بیوشمار و پادشاه جزا چگونه طلوع کرده است پطر کیر آنروز در فنون کشتی بهیچوجه کسری نگذاشت و کیوم بعد از مشاهده مهارت و ذکاوت پطر همان کشتی را که پطر سوار شده بود با جمیع اسباب ادوات و توپخانه آن بطر موهبت فرمود پطر کیر نظر میل و شوئی که بکشتی داشت بی اختیار از وی قبول کرده بعد از چند روز کیوم پادشاه انگلیس را خدا حافظ کرده همراه کسانی که نوکر خود کرده بود سوار کشتی فرور شده با ستر دام مراجعت نمود و در شهر فرور بجهت تدارک سفر چند روز بماند و جمله مایحتاج سفر خود را بانجام رسانیده با کشتی خود روانه ممالک روسیه نمود و خویش با چند نفر راه منار پیش گرفت که ولایت منارا سیاست کند در عرض راه اگر شهری میدید بجهت سیاست چند روز توقف میکرد و اگر بحری میدید چند وقتی توقف مینمود لاجرم پطر کیر همه جا هر چه آموختنی بود بدست می آورد و در سلاطین قرار ولایات منارا تا شامیکرد تا اینکه وارد ویانا پایتخت منار شد از آنجا از امپراطور منار خواستش کرد و رخصت طلبید که او را در خلوت ملاقات نماید امپراطور خویش را قبول کرد و روز معینی قرار داد که ملاقات شود پطر کیر با همان لباس سیاست نزد او برفت امپراطور منار آوازه و شهرت ویرا شنیده بود اما صورت و هیئت و آداب سیرت او را ندیده بود بعد از ملاقات کمال محبت و نهایت حرمت را در حق او بجا آورد چون آن ایام دولت روسیه و منار باهم راه نداشتند و قرار میفایند و لیتین نبود و مردم نمی فهمیدند که این دو امپراطور چگونه باهم رفتار خواهند کرد پطر کیر بحیثیکه بکار برد تا امپراطور را دستگیر شود که با هم قطار خود چگونه رفتار کنند لهذا در پیش امپراطور نشینت او نیز مجبور شد که در پیش پطر نشیند با جمله صحبت ایشان طول کشید نوشته اند که امپراطور منار آنروز از پطر خواست که ده بود که امداد بآورد و نگذازد که دولت عثمانیه برایشان زور بیاورد فی الحقیقه این مطلب معلوم نیست آنچه از قول تورخین مستفاد میشود این است که پطر او قاتی که در ویانا توقف داشت امپراطور منار خلافت نکرده همه خواستهای پطر را عمل آورد و هر چه میتوانست از آداب محبت و تقدیم خدمت در باره او نمود و نگذاشت که در ملاقات توقف آنجا

از برای بود پطر ناخوش بگذرد پطر گبر هر چه جای تماشا در شهر ویانا بود حمله را بتفصیل تفرج نمود و از اوضاع دولت
مناسبت استحضار دست بهم رسانید چون در آن اوقات نظام لشکر مناسبت از جمیع دول بهتر بود لهذا پنج بصلت
نفر صاحب منصب از آنجا منتخب کرده همراه برداشت و بصحابت سفرائی که در ولایت مناسبت گذاشته بود
روانه روسیه نمود و خود مختصم گشت که با چند نفر ولایات ایتالیا را نیز گشت و سیاحت نماید آنروز با خبر
رسید که در شهر مسقو آشوب و اغتشاش بهم رسیده و طایفه سترلیس نیز بنای باغیکری گذاشته اند پطر مجبور گشته از
امپراطور عذر خواست و او را دعای نمود امپراطور مناسبت از پطر خواهش و تمنا کرد که پیچیده ایلمچی دولت روس
شهر ویانا پای تخت مناسبت توقف نماید تا دوستی و دولت برقرار بماند پطر از خبر آشوب تعجب و اضطراب
داشت لهذا نتوانست که خواستش امپراطور را بعمل آورد زیرا کسانی که بصداقت و ارادت ایشان اطمینان
داشت نتوانست که از خود جدا کند و وجود همه در آنوقت از برای خود ضرر میداشت ازین سبب زیاده از کمر و
دیگر معطل گشته روانه روسیه شد

فصل پنجم در بیان آشوب لایات روسیه و ورود پطر گبر شبر مسقو و تنبیه طایفه سترلیس و فرقه نجبا و کشیشان

طایفه نجبا و زمره کشیش که همواره ایشان مخالف دولت مذهب بودند و ظلم و تعدی عیت کیش و
مطاعت بی سبب را مایه کرده عزت بی حجت را رتبه و پایه بی سبب شرف مخلوقات بودند ولی حجت
عمده موجودات بی فراستی جامی آن همه میشدند و بی حراستی را عی آزمده وجود کائنات را بسطه وجود خود
میدیدند و ستایش ممکنات را بسطه سجده خویش خلق خدا را بهایم خود میدانستند و نقصانات ایزد تعالی اگر امات خود می
پنداشتند نو آفتاب را از نور جبین خود قیاس میکردند و شعله آتش را از نفس گرم خود اقباس نمیدادند با اشتباه مالک
رقاب ام بودند و با افترا قاندار باب کرم پطر گبر با فراست و تدبیر و صفای خمیر خود دریافت کرده بود که ایشان
حقیقت احمق اند مردم حق مالک جیفه دنیا اند نه مالک سالک عجبی و تنوع ایشان نظام و قانون پطر
چون اجتماع آتش و آب بود و قتران پری شهاب که شراره در آب قرار گیرد و بیدری با خواب اجتماع نپذیرد
ایشان نیز این مرحله را فهمیده بودند که پطر بعد از مراجعت آنها را اعتنائی نخواهد کرد هر کس که خدمت بدولت
سیکن عزت او بیش کرد و او را پیش کشیده امور ولایت را بدو می سپارد لاجرم بعد از رفتن پطر بفرستادن فر
غنیست دانسته خواستند که او را از میان بردارند و یکی از خواهران او را در جای و بگذارند و مانند پادشاهان
قدیم تسلط و سلطنت بدو سپارند و بنظر عوام و طایفه سترلیس چنین جلوه دادند که پطر کافر شده و پیوسته خلاف
مذهب روسیه در نظر وارد و از برای پیش رفت خیال خود بفرنگت رفت که با دول خارجه ساخته و از طایفه آنها

قاید
رئیس و مشاور
سردار را
کویند

و خودشان کشته شدند طایفه تسلیس صد مرتبه از ایشان بدتر و شریر تر بودند پطر کبیر کس تدریس آن گروه شریر را چنان
تمام کرد که احدی نفهید که ایشان بخودی خود تلف شدند یا اینکه دست از شرارت برداشته و گری و صداقت را
بگردان کشیدند چون پطر از انضباط امور دولت خاطر جمع شد و ولایت را از وجود طایفه تسلیس و کشتن خالی
نموده است که آنچه در مدت دو سال ولایت فرنگستان باز حیات بسیار تحصیل کرده بود در ممالک خود بکار برد
ولایاتی که در زیر حکم خود در نهایت خرابی بود آباد نماید و اسم بزرگی در دنیا بگذارد همیشه می گفت که قاعده کسان مل
و مردان قابل آن نیست که در بند لذت باشند و خوش گذرانی آدمی باید عمر و زندگانی خود را بکارهای بیهوده صرف نماید
و بهیچ بر داند که آثار آن در روی روزگار بماند تا از محتج آن هم سالها بگذرد و بنظام و نظام امور و تحسین نمایند
و صنایع نیکو کارهای پسندیده را در عالم یادگار بگذارد تا نام او در صفحه روزگار زنده و پایدار باشد مجله پطر کبیر
بعبارت مجتله آن کسان که از فرنگستان همراه خود آورده بود هر کدام را موافق صنعت قابلیت خود بولایتی فرستاد
و بعضی را امور خود که صنایع خویش را بر مردم ولایات روس یاد دهند و اسباب آلتی که ضرورت داشتند جمله را بدو حکم کرد که کار
خانها از جانب دولت ساخته آنچه بتواند بکار برند و صاحب منصبان ایشان را در میان لشکر خود منصب محال داد
و از هر جا صلاحت گرفته بدست ایشان سپرد که تربیت ایشان بر داند و کشتیهای دولتی را جمله بتصرف صاحب
منصبان بیاورد و از اولاد و نوخیزان بزرگ هزار و پانصد نفر عهده کشتی گرفته نزد ایشان گذاشت که علم کشتی سازی و
رازدن کشتی در روی دریا و مشق جنگ کشتی را یاد بگیرند تا بعد ازین مناصب و مواجبه در زاد ویرا فراموش کرده بفرستند
که کسی بفرستی مستحق رحمتی بی موجهی هزار و مواجبه بی مشقتی مستوجب منصبی نخواهد گشت هر کس را بفرستد قابلیت
و حسب خدمت و صداقت از جانب دولت گذران میدهد و حکم کرد که چند مدرسه در شهر مستقر سازد
یکی از برای تعلیم زبان یکی بجهت نظام و یکی بجهت لشکر دریایی و دو تائی دیگر بجهت علوم متفرقه و قدغن کرد که هر کس در کتب
خانهای مزبوره درس بخواند و تعلیم بگیرد او را بنوگری قبول نهند و پطر کبیر خود نیز از برای انضباط این امور قرائت
خود را فراموش نکرده در میان لشکر جای خود را نگاه داشت و در منصب سلطانی باقی بوده هر روز تعلیم میکرد و چون جمیع
این امور بانجام رسید پیش بر کرد که از برای پیش رفتن این کار با تنخواه زیاد و بیاید و هر چه حساب میکردند داخل تنخواج
کمتر بود میدادند که چاره این امر بزرگ را بکنند هر زحمتی که کشیده و رنجی که برده است جمله در مدت اندک ضایع
و خراب خواهد شد تا ایام سلطنت پطر قزاق ولایات روسیه این بود که ملکات هر کدام در دست بزرگی بوده از رعیت
چند مقابل بالیات داد و ستد میکردند و کمتر از بالیات بدیوان میدادند و هر حال که او در در خانه پادشاهی کبابی
که بزور و بهیچانی خود را میکند را نپذیرفت بیچاره از ظلم و تعدی تمام میشد و کسی بداد ایشان نمیرسید انسانی
دولت بیکدیگر محتاج و باهم بحدت کشته همواره امور را ترا بسلطان مشتبه کرده بر حسب خواست خود میکردند

و بیادشاه می گفتند که آباد تر از ولایت تو ولایتی نیست چون بطر کبیر از اوضاع قدیم اطلاع و استخبار تمام داشت لهذا بجهت رفع این تعدی و دفع این شتم از رعیت و ولایت خود جمیع حکام را با چند نفر از بهترین رعیت یکان یکان بشهر مستوطلمیده از ایشان تحقیق فرمود که چه قدر مالیات از رعیت می ستانید پس از شنیدن جواب قرار مالیات و مدد رعیت را خود مقرر فرموده و دستور لعل حاکم هر ولایت را بداد و از برای هر حاکمی موافق رتبت و ولایت خود مواجبی معین فرمود و التزامی از ایشان گرفته بدست رعیت داد که من بعد بر رعیت زیاده ای نکنی که زیاده از مالیات بجز در محض کثرت و توان و توان باز داده مورد مواخذة و سیاست گرد و از رعایا التزام علیحدہ گرفت که هرگاه از قرار مالیات دیاری کم و زیاده بدیند مورد جریمه و سیاست باشند حکام و رعیت با کمال خشنی رضامندی بولایت خود مراجعت کردند این وقت و مراقبت جزئی بطر باعث شد که مالیات ممالک و در برابر آیام سابق گردید و جمیع رعیت و عموم ملت بدین معنی راضی و راغب گشتند درین اوقات جنرال فور که دوست عزیز بطر بود در سن چهل و چهار وفات کرد بطر کبیر از مردن او بسیار غمگین و دلگیر گشته چند شبانه روز بجهت او بگریست احوال بطر این بود که هرگز خدمت و خیانت کسی را فراموش نمیکرد و صد و در خدمت از بزرگواران می نمود پس چنانچه خیر از وی مضائقه نمیداشت و وقوع خیانتی را از هر کس که ملاحظه میفرمود هرگز از تفصیر جنایت و بی نیکیست بجهت فوت فور اهل شهر را مثال او و قدغن نموده جمع دکانین اسواق را ببنده و اعیان اشرف جمله سیاه پیوشند و بجزای و بشینند و خود نیز کسوت بخیل در بر نموده و حکم فرمود که در وقت حمل و نقل نعش او پنجاه نفر صالحات و صاحب منصب پیشاپیش تابوت او تا قبرستان برقتند و نیز همراه ایشان او را تا مدفن بشان فرمود و مبالغی خطیر بفرمای لایت موهبت کرد و مورخین از نیکنه رفتار بطر در حق و در چنین کجانی کرده اند که کار را و تدبیر بطر کبیر جمله بسبب فور بود که فور را قول جوانی بطر کبیر آنچه میدادست برادر کمال صداقت بیاحت و در مقام انصاف بطر در آیام حیات فور زیاد تر تحصیل کرد و تربیت یافت از آنچه بعد از وفات او نمود پس معلوم میشود که بطر هر کاری کرده است همه را موشش بانی خود بوده چیز را آموختن تا بعل آوردن بسیار فرق دارد کانی هستند که علم بجزئی از خدا تا در مقام عمل چنان بخطر می آید که آنرا هیچ نفعی نیست که عاقل با علم مطالب و در مقام عمل چنان تسلط دارد که کوئی خود مؤتمس و متخرج بآن راست بپوشد و اگر در مقام علم و دقت نمیدانند چنانکه عمل جزأت و جبارت میورزید و در کار که نفع میدهد پیوسته در عمل آن کار ثابت و برقرار بود خدمت فور در باره بطر این شد که در هنگامیکه پیش می فرستاد کاهش نمود و بیادش کرد که پادشاهی غیر از آنست که اجداد او کرده بودند باقی هر کاری که دید خود پسندید و شرکی در افکار و تدبیر وی نبود چون امور مالیات و حکام و رعیت را تمام نمود و راه داخل سپید اگر مصمم شد که امورش و نظام را بجای رساند که هرگز از اخلاقی روی ندهد و کار طاعت

اسواق
جمع سوق
بازار را گویند
کسوت
لباس را
گویند

در بیان انتظام پطر که بیر در ملک روسیه

۳۳۳

روز بروز مضبوط و مستحکم کرد و اول وقت نظام صالدهات را قرار داد که غیر از جائه نظام لباس دیگر نپوشند و در هر جا رعیت از صالدهات در خصوص لباس اقیاناز داشته باشد پیش از آن لباس صالدهات بارتیت تشخیص و قفا و ستی نداشت روزی کیاعت مشق میکردند پس بتلاش و زنی مشغول می گشتند و نیز حکم فرمود که اهل نظام اوقاتی که مرتحن ناکشته بکار دیگر نپردازند و شب و روز مشغول تعلیم گرد و بعد قدغن فرمود که هیچ صالدهاتی خلاف حکم بزرگ خود را نکنند و همچنین صاحب منصبان موافق مراتب خویش هرگاه خلاف رای بزرگشان مکنند و مورد موآخذ و سیاست شوند و همراه مواجب و رواتب ایشان از کاشته دیوان آده شود و اگر سرگرد و کانی دادن مواجب صالدهات و صاحب منصبان انقلاب نمایند بعضی یکدیگر یارده دیار بدیند و تنبیه را مقرر نموده بسبب توسط یا پیشکش تا تکلف احدی را منصب نداده هر کس را موافق خدمت وی از قرار تصدیق چند نفر سر کرده منصب مواجب از جانب دولت افزون کرد و همچنین نشان ایشان بفرخور خدمت و رتبت التفات شود اگر جرات و حیانتی از اهل نظام سرزد یا کسی در بین جنگ میا بجانب خصم نماید از تقصیر او کنگدشته او را موافق قانون نظام نیزه میشکند و در هر جا اهل نظام را محترم بدانند هر کس بمرتبی ایشان نماید مبتلای سیاست گردد و هرگاه کسی بخوابد در نصف شب بی اسم شب از جای که ترو و از آنجا قدغن ایستای شده باشد ترو نماید و بابل نظام اطاعت بخورده بنای زور بگذارد صالدهات مرتحن است که او را بکشد از نظام لشکر و مضبوط کشور نیز از قرار مذکور مضبوط شد که احدی جرات خلاف کردن نداشته موافق قانون قاعده راه میرفتند اهل و سیه همواره مملکت خود را در غفلت و بیجا بی دیده بعد از مشاهده این اوضاع تعجب میکردند که چگونه بطراین قانون را فراهم کرد و در میان عوام تعجب و حیرت بجای کشید که او را رسول خدا دانسته می پرستیدند بطر کبر و قوت و غوری در مورد علما و فضلا فرمود دید که ایشان اضعف مال مردم را میخورند و جبارت کرده اند که اندک دخل و تصرف بر مورد دولتی میکنند اگر چه بطریق در امکان نیرا بایشان ترا زده بود و پاره عملها که در عهد سلاطین قدیم میکردند در ایام پطر نمی توانستند و آن جرات قدیم را نداشتند و باحوال خود راه میرفتند پطر خواست بالکلیه استایشان را از رویه بردارد و مردم را مضبوط نماید از آنجمله مذکور ساخت که کشیش بزرگ از برای ممالک روسیه ضرورت نیست جمیع کشیشها در نزد خدا یکی هستند این اخراجات بی مصرف است که بکثرت کشیش اسم خود را بزرگ دیگران گذاشته چون دستگاه سلطنت اوضاعی از برای خود حیده و مال مردم را بجا خرج نماید و مردم را تنبیه و سیاست میکنند اینگونه حرکات کار پادشاه است مردمان مقتدر را دخل و تصرف بامور سلطنت ضرورت نیست ایشان باید پیوسته بدعا گوئی دوام دولت و عبادت پروردگار عالم مشغول گردند از طالع پطر در بنسکامیکه میخواست این امر مشکل را از میان بر وارد کشیش بزرگ که ادرین نام داشت آن ایام عوامی مردم را بکار برده و شل پادشاه در جمیع روسیه

در بیان نظم دادن بطر کبیر شهرهای خود را

وفات
کشیش بزرگ و
هم خود خردست
بست در مملکت
روسیه

سلطنت میکرد درین بین وفات کرد بطر فرصت یافته اول قدر غن کرد که من بعد کشیش بزرگ نباشد و بست را
 نیز از خانه کشیشان برداشت تا آن ایام هر کس مقصر میشد باینکه خود را بجا نکشیش می انداخت یکم جمیع لشکر
 سلطان و از خانه کشیش مرو را آوردن نمی توانست و همچنین جمیع کلیسا بست بوده سلطان تسلط داشت
 که از کسی نخواهد نماید لهذا بست را بالمره موقوف کرد و بجهت کشیشان از دولت مستمری قرار داده نگذاشت
 که داخل زیاده نمایند در میان و سینه پیش از عهد بطر قرار بود که از زن و مرد هر کس تقدس اختیار میکرد تا رک نیا
 کشته از جمیع مال بنیاد دست می کشید و مدت عمر خود را در یکی از کلیسا بسر میداد این وضع نیز طبع بطر را دشوار و ناگوار
 می آمد ازین گونه اشخاص بازده هزار در میان و سینه بود که بچوبه مصرف نداشتند و بر آورد کرد دید که اگر آن بازده
 هزار نفر ازین خیال بوج دست کشیده از کلیسا با بیرون بیایند اقلأ سالی هزار نفر اولاد از آنها بعمل آمده باعث
 آبادی مملکت میشود بطر کبیر پیوسته می گفت که ترقی دولت بسته بحجبت است و وجود کینفر از کارهای بزرگ
 ترجیح میداد پس حکم کرد که جمیع تارکین دنیا از کلیسا با بیرون آمده مشغول کار دیگر باشند مگر کسانی که سالشان از پنجاه
 گذشته باشد حکم کرد هر شغلی را که ایشان از برای خود بپسندند مختارند و میفرمود یک سال از پنجاه گذشته بود و وجود
 او از برای دولت فایده ندارد اینگونه حکم بطر باعث شد که کینفر کشیش کتابی نوشت و مذکور ساخت که بطر کافر شده
 هر کس او را اطاعت کند او نیز کافر است لکن کار از آنجا گذشته بود که کتاب نوشتن و تکفیر کردن در امر بطر اخلال
 بشود چند نفر کشیش دیگر بجهت خوش آمد میرا طور نوشتند که بطر کافر نیست زیرا که ما بسیار دقت کردیم دیدیم که در اسم
 بطر ششصد و شصت و شش پیداست و در هر هم که ششصد و شصت و شش نباشد صاحب آن اسم
 کافر میشود و التزمیکوید که آنست که سلطان امر خود را بجائی رساند که چشم مردم از او برسد و خود با مردم رفتار داشته
 باشد بعد از آن هر چه در نزد او آسانست بطر کبیرشان خود را از آن بالا تر میدانست که آن کشیش بتاعت
 زنده را سیاست کند یا کشیشان دیگر التفات فرماید لهذا بچوبه تحمل ایشان تخت و بهمت تربیت ملت و
 دولت کجاست از قراریکه در فضول نگردد و رشد اهل وس بسیار عوام بوده هیچگونه تربیت نداشتند و هر کس کمال جز
 بهم میرساند مردم او را کافر دانسته بنای عداوت با او میکردانند خاصه با مل و طوائف دیگر بسیار معاند بوده اگر
 از بطر نمی ترسیدند و کشیشان مضائقه نداشتند چنین کان میکردند که ایشان پادشاه را فریفته اند میخواهند
 ولایت روسیه را نیز تصرف کرده همه را چون خویشان کافر نمایند بطر کبیر کرد و بهمت کجاست که این و همه
 شبهه را زمین مردم بردارد و مردم را بفرماند که طوائف دیگر نیز مانند ایشان آدمی هستند و از وجود ایشان ضرر و خسارت
 بر آنها نیست مردم علی الظاهر سخنان بطر را قبول میکردند ولی باطن انکار داشتند بطر بقراین فهمید که باعث عداوت مردم
 ترکیب لباس اهل نظام است که در نظر عوام قیافه ایشان عجب می آید از آنست که همه برداشته چنین خیال می کنند که

در بیان تنظیمات پطر کبیر در مملکت روسیه

۳۵

تغییر
یا فن وضع بل
ایالتی و سیه
بحکم پطر کبیر

خدا آسمان را طور دیگر آفریده است اگر لباس ایشان بطرز دیگری بود هرگز متوجه نمیشدند و مثل برادر با ایشان سلوک رفتار میکردند پیش از آن مالی روس جامه بلند و کشاد می پوشیدند و ریش میکشیدند و اهل فرنگستان برخلاف ایشان لباس نظام پوشیده ریش را تراشیدند و وقتی روسیه فرنگیها را با آن بیعت میدیدند چنین خیال میکردند که ایشان از طایفه شیاطین اند و ایشانرا هرگز بخانه خویش راه نمیدادند پطر کبیر سخت خواست که برای فرنگستان حکم کند که مانند روسیه جامه پوشند تا این عدوت از میان برداشته شود بعد تا غل کرد دید که آن خست کاری از ملت سست نمیشود و در بیکاری قدیم باقی میمانند و محتاج بگردنشان نباشد همیشه در رحمت و مهربانی خواهند ماند از تویم مضایق خانوار روس را بر آورده بودند هرگاه سیصد تومان بود دوست و پنجاه تومان بلباس خرج میشد پطر کبیر ملاحظه کرد که اگر رخت نظام متداول شود همان خانه را زیاد از پنجاه تومان خرج بنود باعث قلت زحمات رعایا بطرز خور رقبت و موجب استراحت عموم اهل مملکت خواهد شد و حسرت مردم که موجب افساد و شرارت اندک خواهد شد زیرا که اگر لباس مردم همه بیک قیاس باشد مردم چشم از مقامی همسری مافوق خود می پوشند و در منزلت بر تبت خود از دیگران نمیکشند و حسد و حسرت لباس کران بهای هم دیگر نمی برند در نتیجه رت اگر نوکریا باست بی اندیشه مؤاخذه و سیاست بخوردن مال دولت جرأت نمیکند و اگر از کسبه و تجار راست از بار روی خود گذشته با تلافی مال مردم و اسراف مال خود جبارت نمینورزد و بیکای بی اندیشه خوف جان بنای دزدی و قطع طرق نمیکند از نه علاوه بر آسنا جامه بلند و کشاد مردم را سنگیدگی کامل مینماید و بزرگی و غروری آورد و بنوک و خدمتکار محتاج کرد و بسان خوردن بی زحمت معتاد میشود و بجز نیمی بجهت مبتدایان و از تجارت و زراعت دست میکشد و بزحمت نوکری خدمت گذاری متخل نمیشود آخر کار بجائی رسد که جمیع اوضاع دولت رعیت مغشوش و پریشان گشته هر چه دقت می کنند و فکر بجای برند عیب کار را نمی بینند و نمیدانند که در آغاز کار مرد میاید فکر ثبات و تدبیر باستی بجای برده که انجام آن کار بدان قرار با تمام رسد و زیان نقصان پذیرد پطر جمیع این حالات را فمیده با وجودیکه رخت روسیه را تغییر دادن تعسر داشت در نظر غیر ممکن بود مثال او حکم فرمود که تا مدت دو ماه هر کس از جمیع رعایا و عموم سپاه از جامه قدیم دست نکشد و رخت نظام بنوشد چشم از زندگی و حیات خود بپوشد و خویش را در هلاک بیند و سیاست امپراطور را در باره خود بپسندد و تسلط و اقتدار بجائی رسد بود که جمله احکام او را اطاعت کردند و می کشید که جمیع روسیه رخت نظام پوشیدند و رخت قدیم بالمره از میان برداشته شد کم کم ریش را نیز کم کردند و بطریق در نظر داشت بعمل آید روزی حکم فرمود که جمیع ارکان دولت و عموم اعیان ملت و اعظم رعیت بجمارت پادشاهی حاضر شدند پطر خود نیز داخل محبت ایشان گشت بعد از لوازم التفات اجزای آن مجلس و افراد آن مجمع فرمود که من میخواهم این مطلب را از شما تحقیق نمایم و از شما خواهش دارم که امروز جواب مرا برستی و درستی بدهید از روزیکه سخت

همان
مانندپیر برهنه
روژه نصاری
کویند

سلطنت و سریر دولت رو سیاه صاحب شده ام کردار و اطوار مرا پسندیده و بدین همه اجزای مجلس بجالا خدا
و بقرق پر اطوارم خود دند و گشتند که ماقابیت آنرا ندانیم که کارهای امپراطور را تشخیص نمایم و تمیز دسیم ولی
چون امپراطور بر استی از ما جواب میخورد پسند معروض می داریم که جمله کارهای امپراطور از روی عقل و حکمت است
عموم کردارشان عمده و پسندیده می باشد و ما بدون اغراض بزرگی و کیاست و فهم و فراست امپراطور را قرار داریم
خداوند عالم از روی که مالک است و بر او آفریده هیچ دیده مانند بطریق پادشاهی ندیده و گوشتن بچسب تمال او را
تغذیه است بطریق فرموده که نیز قرار می کنیم که آنچه تا حال کرده ام همه باید دشمنان بوده است و بعد ازین هر کاریکه میکنم
باز بیاری شما خواهم کرد ازین سبب امر و زحمات را در محنت دادم که درین مجلس حاضر باشید الحمد لله امور و ولایت
و معام شکر و دولت حسب الامر انضباط و انجام یافت چند فقره با قیست که باید امر و انشاء الله تمام نمایم
اول آنست که اینگونه پیر برهنه ها بدست من مردم خلاف قاعده حکمت و مصلحت دولت و ملت است زیرا که چون مردم
شش ماه مان شکست میخورند در وجود ایشان قوتی باقی نمی ماند که در هنگام ضرورت از آنها کاری بر آید خداوند
عالم از ما پیر برهنه ها پیر برهنه است که پیوسته خود را مستعد و آماده سازیم که درین دولت خود را از شر دشمنان
نجات دهیم تا آنکه فرمود که این چه ظلم است که در مدت عمر یک زن بگیریم و پیش از گرفتن او را نتوانیم ببینیم و این از برای
مسلمانان خوبست که در مذہب ایشان یکم و ده زن بتوانند بگیرند و اگر یکی از آنها میل کند او را بیرون کرده دیگری را
بگیرد که تا زنده هستیم با یک زن عمر خود را بگذرانیم هر وقت نیست که آن زن را نیز ندیده بگیریم بلکه در همان شب اول پسند
نکردیم ما دام عمر تعیش بر ما حرام بشود و جمیع اجزای مجلس عرض کردند که فرمایش امپراطور جمله صحیح و معتبر است و بجان
دل قبول داریم و اطاعت مینمایم از آن روز بطریق قرار داد که هر کس زن بگیرد اول عرض خود را به بنید و قرار پیر برهنه
فرمود که هیچ وجه بر وجود مردم ضرر نداشته همه می توانستند نگاه دارند بطریق اینگونه ولایت رو سیاه تربیت کرد و در
انک مدت کار را بجائی رسانید که دول خارج در مدت چهار صد سال بدان پایه و رتبت نرسیده بودند

فصل دهم در بیان بعضی اختراعات بطریق و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ
و صلح و صلح و صلح دادن شکران و از دهم شکر بطریق با انضباط و دولت دیگر

بعد از وفات جنرال فور که بوفور الطاف بطریق شایسته و پیکر قابلیتش بخلعت اعتماد او آراسته بود بطریق درین
لشکر جایی و را خالی بود و وجود سایر صاحب منصبان افواج را بسبب صدور خدمات نمایان از آن منصب عادی
تولون را در جای فور بر قرار داشت و نظم و نسق افواج فور را در گفته اهتمام او گذاشت چون پیش از آن در لشکر و کشوری
نظم درستی نبود چنانکه هر کس با اعتقاد خود هر حکمی می نمود و بی لایل عقل تدبیری نمینمود بطریق پیر برهنه از بزرگان لشکر
و سران سپاه را بنشان منمختار ساخت و نشان از اینان عظم داد که سر کردگان کین نشان کوچک را مبلغ ده هزار

در بیان بعضی اختراعات پیر کبیر و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ و صلح و سایر امور (۳۷)

توان میخیزند و جان میدهند که صاحب نشان باشند و نشان که در دولتی قرب و عظمی بهر سانی نفع بسیار بر آن دولت میرساند کسی که نشان نداشت شرف و روزی میخواست که صاحب نشان گردد و در میان ایشان خود را برتر باشد و هر کس را نشان دادند نشان در گردن او میخیزد و شسته اصلاً خیانت بی غیرتی از او سر نیزد و علامه بر این کسی که با هزار تومان انعام راضی نمیتوان نمود بایک نشان کم قیمت چنان ممنون میشد که چنان خود را در راه دولت دریغ نمیکرد بعد از قرار نشان اول کسیکه در عهد پیر صاحب نشان شد کوپین بود که در اندک جسم خدمت پیر را از خود چنان ممنون نمود که اگر پیر او را و عهد خود را من کبر نمیشد خدمات فوراً با لمره فراموشش میکرد و لیکن احوال پیر چنین بود که تا آخر عمر خود فوراً فراموشش نکرده هر وقت کوپین بجهت خود می نمود فوراً بخیر یا بد می نمود و در مجلس خوانده اش از چنان همیر بختی بچای چنان را در ممالک روس اختراع گردانایام سلطنت پیر چایخانه در ولایت روسیه بنمود و کتب زبان روسیه را با شفت بسیار می نوشتند و بهای آن میفرخواستند که کسبه و رعایا از قیمت آن عاجز گشته جمع اکثر آن سبب تربیت و تعلیم اولاد خود نمی پرداختند و هر چه کتاب خوب و نفع مرغوب بود بهر و با تمام تلف میگشت و از نسخه بعضی کتب در جمیع روسیه بقدر و جلد پیدا نمیشد نفع با همه خانه است که کتاب فراوانی قیمت آن ارزان و همه تحصیل و تعلیم علوم آسان میباشند تا آنکه از یک کتاب ده هزار نسخه بر میدادند و نسخه آن کتاب دیگر تلف نمیشد بعد از آن پیر کبیر با مضابطه امور دیوان پرداخت در جمیع روسیه تا آنوقت بحساب از روی درستی و حساب نمیکردند و پس محاسبه از قرار قانون قاعده بنمودار باب قلم در محاسبات مردم بسیار تقلب و اغتشاش مینمودند پیر در دست نویسندگان دیوان بخرمانده بود و محاسبین دیوان فیما بین خود حسابی داشتند که غیر از ایشان احدی نمی فهمید و هر کوفه تقلب و مغالطه را در بین حساب بکار میبردند پیر کبیر چاره درین باب ندید مگر آنکه قریب فرمود که جمیع محاسبات روسیه را بقاعده بکنند اگر من بعد بکنم میرزا خلاف حکم امپراطور نماید موجب سیاست گردد اول دفتر سعی بسیار کردند و مستقبل پیشکش بشمار گشتند که شاید پیر را ازین خیال بگردانند ممکن نشد و پیر فرمود که ابرام و پیشکش دادن شمار تقلب شما دلیل است و معلوم است که مال مردم را میزدید چنانچه کرده تو مان بن بد میداد تو مان از برای خود مان میکرد اید پیر کبیر از بد سر خود بکن گشته در مدت دو ماه جمیع محاسبه روسیه را بقاعده بکنند پس مقرر و محضی فرمود و مدخل دولت را با مضابطه و در پیغ خود در بینکامیکه پیر تربیت ملت و نظم دولت مشغول بود اتفاقاً کاری اجب تر ازینها از خارج روی داد که پیر مجبور شده بخیا ل جنگ افتاد و توضیح اینحال آنکه ممالک لیونی و ایخری که از قدیم ملک روسیه بوده در عهد سلاطین سلف بر تصرف دولت پولت در آمده بود پس از آن شرل هم پادشاه سوید ممالک مزبور را بر خود متصرف گشته بود چون شرل فرو شد و پسرش شارل نوزدهم سلطنت برخاست در ایو دولت و محام سلطنت وقت و مراقبت چندان نکرد جمیع ممالک سوید پریشان و مغشوش

سلف گذشت

شده بود از آنکه فرمانفرمای لیونی و انجری نهایت احسان و محبت میکرد با مالی این دو مملکت بزرگ از
حکام تنگ آمده پانکول نام را که یکی از اکا بر لیونی بود با چند نفر دیگر از جانب خود وکیل کردند و نزد شریل یازدهم فرستاد
که رفته چاره با مورد مهمام ایشان بکنند پانکول نظر بخوابش ملت خود پیش رفت این امر بزرگ را متقبل شد چون بخدمت
شریل یازدهم رسید مطالب خود را معروض داشت شریل عراض اورا گوش داد و بفرموده خود بفرستاد از انسانی دولت
خود که با حکام آن ولایات دوست بودند پانکول را مفید و خاین دانسته بکس او مثال داد و خواهش امنای دولت
این بود که اورا بکشد شریل نیز قبول کرده بود لکن پانکول با لطایف حیل از آن مسئله بجنبست و از آن مجلس فرار نموده مدتی در
ولایات سوئیس ماند چون شریل یازدهم وزان سوئیس کی پادشاه پولند هر دو سپری شدند و او کوست پادشاه شد
پانکول از سوئیس پولند آمد و بخدمت پادشاه رسیده عرض کرد که شما چرا باید تحمل بشوید که مثل لیونی و انجری دو مملکت
بزرگ شما را دولت سوئیس ضبط نماید فرصتی از امور بهتر نخواهد شد شریل و از ده هم که در جای بدر پادشاه کشته هنوز
طفل است و در امور سلطنت مهمام کشور و لشکر سرشته ندارد هرگاه شما بابت هزار لشکر بمن ابوالجیح فرمائید من
سیروم و بسبب ملت ممالک شما را مسخر کرده بکف اختیار شما تسلیم و واگذار نمایم چون آن مدت اوقات او کوست
با بطریق صریح و دوست بود خواست که این ملت را با او نیز مصلحت کرده باشد لهذا پانکول ابا کینفر از کسان
معتبر خود روانه شهر مقونود که بخدمت امپراطور رسیده حوالا تر معروض دارند چون بطریق از حالات اطلاع یافت
بسیار خوشحال گشت و محرکاتی تا که حاکم ولایت لیونی در سفر فرنگت با او کرده بود بخاطر آورده خواست ملاقی وافی
و پادشاه کافی بدولت سوئید کرده باشد و میدانست که هرگاه ولایت مزبور به دست دولت سوئید خلاص شود
بدون شبهه مال خود خواهد شد در آن روز که بطریق میر ترزد و متفکر بود که با اتفاق دولت پولک بکنک اقدام نماید
یا نه از جانب دولت نیز ابلیجی رسید که اگر ایشان جنگ نمایند نهانیز امداد خواهند کرد بطریق این محسنی بسیار خوش
وقت گشته حکم داد که تدارک شصت هزار نفر لشکر دیده شود و دوازده هزار در میان این لشکر اهل نظام و باقی غیر نظام
بودند با صد و چهل و پنج عراده توپ روانه شدند در عهد سلطین قدیم بهر ولایت که خبر ورود لشکر میر رسید جمیع
اهل آن ولایت میکرد بختند عدالت و نظم بطریق چنان مردم را خاطر جمیع کرده بود که رعیت بجای وحشت و فرار عتبت
و فرار داشتند و از امپراطور استدعا میکردند که لشکر از خاک آنها بگذرد چون قدغن بود که هیچ وجه سوارسات از
حاکم نگیرند لشکران با محتاج و مصارف خود را پولانده میخریدند این محسنی باعث مدخل و رفاهیت رعیت
یکت بطریق کثیر که زیاد و جمعیت کثیر بولایت انجری برده شهر زوار که یکی از شهرهای معتبر آن ولایت بود
محاصره نمود و از فرین حال آنست که اهل شهر مزبور زیاده از پنج شش روز در قلعه محصوره دوام نکرده و تاب
مقاومت نیآورده خود بخود تسلیم خواهند شد ازین جهت وجود خود را در میان لشکر لازم ندانسته حکم لشکر را

برست شاهزاده کروی که از اهل فلان در بود و بدولت رویه خدمت می نمود سپرد و امور نظام و خزانه بدست شاهزاده ده لک و یک کی از اقوام خود بود سپرده همراه مانزیکوف نام دوست خود روانه ولایات نو و کورود شده که بودن این مانزیکوف در جای دیگر بتفصیل گفته خواهد شد در هنگامیکه لشکر رویه بجای انجیری ارد شد از آن طرف لشکر پولک بطرف لیونی حرکت کردند حکیم و اکثر چند سال قبل از نوشتن تاریخ بطریق تاریخ شرل و از دهم را نوشته بود لهذا افسوس می خورد که چرا تاریخ این دو پادشاه بزرگوار را در یکجا ننوشتیم بمحتنات تاریخ جن حبیب الله صاحب الجملات ظاهر کرد با وجود این باز در تاریخ بطریق جمال حوال شرل و از دهم را ذکر می کنند که بی سبب و درین تاریخ اسیابی باقی نماند و مطالعه کنندگان را اطلاع درست حاصل شود شرل و از دهم جوانی بود دل اور و جری و از جمله امثال بهمال خود برتری داشت هنگام جنگ با شیرویلنیک برابری همسری می نمود روز نبرد تن چون سل داشت و دل چون دریای نیل چون اطلاع یافت که سده دولت اتفاق کرده اند که او را بالمره تمام کنند و اسم ملت سید را از روی زمین بردارند در عوض آنکه از جنگ اعراض کند و از خصم هر اسن نماید و در مقام غنیمت مصاحبه دوستی ازین سده دولت جو با باشد بخیا آن افتاد که تدبیری بجای آورد تا خصم را بالمره متا صل نماید و خاک جمان را از وجود ایشان پاک سازد با جمیع اندک که همراه داشت سخت سمت ولایت دانیارک را در نظر گرفته بدون درنگ بفرجه جنگ شتافت و در مدت بیت و پنج روز چنان صیحت کرد که قوت و قدرت ستیز و آوین و طاقت کزیر برای دشمن نمانده از حمله یلان خون آشام جمعیت ایشان بالکلیه تمام شد و از آنجا نصف لشکر خود را بسمت ولایت لیونی مامور کرده خود نصف دیگر از افواج لشکر روانه ولایات انجیری کردید که شهنزوار از چنگ لشکر روس خلاص نماید زیرا که در میان این سده دولت که بخدمت او مکر عداوت بسته بودند تشویش جزئی از دولت رویه داشت لهذا همت بدفع ایشان بجماشت با اینکه فصل زمستان احدی ا مجال مرده و فرصت عبور از آن جای پر شر و شور نبود که سختی سرما از هوای غیر نشان بسیار شدت برودت تحریه تغییر نمی نجید را بحریم شرل و از دهم از سختی زمستان پروا نکرده روانه شهر نروا شد امل شهر منور که مدت دو ماه در دست سپاه روسی محصور بودند از غلبه و کثرت دشمن قلت آذوقه جنگ آمده دیگر کنت درنگ و قوت جنگ نداشتند انجام کار ایشان بمقام تسلیم و تحلیه کشیده بود که خبر ورود شرل برایشان رسیده جری شده و شبات ورزیدند و قرار یافتند شرل و از دهم به جهت نه هزار نفر لشکر و ده عراده توپ همراه داشت در مقابل شصت هزار نفر عسکر روس و چهل عراده توپ شرل را اول ورود در دو فرسخی شهر نروا قرار اول لشکر رویه رسید و چنان شکست داد که زیاده نصف لشکر خصم تلف شده با بقی فرا کردند شرل از فتح خویش شادمان و خوشدل گشته در یک فرسخی شهر نروا دوزده آتشبار و از آنجا نمرنگ و فرمای آنروز پرس کردی بشاهزاده دول کور و کی حکم داد که با نصف لشکر روانه شده مانع از عبور لشکر شرل

قلت کسی

نصف از دهم

کرد و خود مصمم گشت که بهائروز بشهر پوریش بر دشا هزاره دول کو روی در جواب گفت که حکم از من است امپراطور
 لشکر را بدست من سپرده شما را نشاید که من حکم نمائید باید جمیع افواج لشکر از قرار حکم من رفتار نمایند این فقره باعث
 شد که دو نفر سردار که موافق لشکر بعد از ایشان بود با هم مدعی گشتند معلوم است که درین جنگ نفاق و خصومت دو
 سر منگت بچهره عرصه را بشکر میان تنگ مینماید و چه قدر دشمن وسعت و فرصت دست میدهد صاحب
 منصبان بیکر نیز رفتار کرد که از امشاهده کرده خواستند خصومت سابق را که با هم داشتند در همان روز تلافی نمایند از آنجمله
 صاحب منصبان روس بچند جهت با صاحب منصبان نسا عدوت داشتند اول عدوت و کین بدین جهت و دین
 فیما بین ایشان بود و ثانیاً بطوریکه بجهت معرفت بصاحب منصبان نسا محبت میکرد و از صاحب منصبان نسا
 خاطر جمعی داشته ارباب مناصب روسیه باید ستایشان سپرده قدر غن کرده بود که در هیچ باب مخالفت
 حکم ایشان نمیکند و قاتی که سرگردان با هم خوب بودند در میان لشکر نظم بود و کسی جرأت خلاف نداشت همه در نهایت
 درستی و صداقت اطاعت میکردند و در نیک نفاق در میان ایشان افتاد افواج لشکر اطاعت بصاحب
 منصبان نسا نکردند بطوریکه در اردوی روسیه هیچ بزرگ معلوم نبود و هر کس برای خود حکم میکرد دشا هزاره گروی
 با صد لیت و لعل پنج شمشیر هزار نفر روانه کرد که پیش روی لشکر سوید را گرفته گذارند که پیش بیایند ولی شران و از دهم
 چنان بلشکر خود مسلط و مقتدر بود که احدی سر از رنقه طاعت او بیرون نمیداد با اینکه آنروز شدت برف و حدت
 کولاک چنان شوب بر بولای آن خاک انداخته بود که پرنده را مجال عبور آن هوا و چرخنده را فرصت مرور آن فضا ممکن نبود
 شران و از دهم در آن هنگام برف بوران را از خدا خواهان بودند که لشکر روسیه قلت عدت و جمعیت اورا
 اورا انهنند تا جرات نمایند و لشکر خود کثرت و زیادت خصم را ندانند تا هر اس کنند برین فرصت را غنیمت شمرند
 بلشکر خود حکم داد که پیش از طلوع آفتاب بعزم جنگ دشمن حرکت کنند در عرض راه بر آن چرخار سپاه روسیه بهم
 خورده بدون درنگ حکم بجنگ فرموده در مدت یک ساعت لشکر خصم را از پیش برداشت و افواج دشمن را از دهم
 بپاشید اما آنکه از هلاک خلاص شدند و کلات جبهن مناصح خویشان را بدو انداخته از هول جان دوستان را
 از دشمنان تشخص نداده با هم دیگر بیای محاربت نهادند چند نفر از صاحب منصب نسا گشتند و غرم قتل گردان
 داشتند که ناکاه لشکر شران از عقب ایشان درآمدند و مانند گرگ بر آن مژ بزرگ در افتادند و لشکر روس بسکه غافل و
 پریشان گشته بودند کاری از ایشان نیامد و بجز شکست طرفی نبستند و غیر از انصام و انهم نامی ننهادند و لشکر
 سوید در سه چهار ساعت شصت هزار نفر جمعیت روسیه را قتل کردند سی هزار نفر اسلحه خود را تسلیم کرده اسیر
 و دستگیر شدند با بقی هلاک گشتند مگر کئی از آن حشر فرار کرده خود را از آن کج خلقان بکاشم خلاص نمودند محلا جمیع
 اوضاع لشکر روسیه از خانه و توپخانه و قورخانه و غیره بقصر شران و از دهم درآمد تعجب است که آن انجمنه روز و

کولاک
طوفان را
کوبید

یعنی
وغایت کربز
گاه

انصام
خود و دین
شدن

تجیه
میان آب و بیا
کوبید

کرده خواست که بقدر مقدور لشکر حاضر کرده بدست ایشان بسیار دو لکن ملت پولک مانند طایفه روس نبود که آنچه
پادشاه فرمایش کند بدون جواب طاعت نمایند طایفه پولک در آن محکام آزاد بودند و دخل و تصرف در کار دولت
نمیکردند در باب لشکر فرستادن امداد بطر کردن نیز مدخل کرده او کوست را جواب اندک ما از اول جنگ کردن
شمارا با دولت سوید را صحنه بودیم و سخت در کار این معنی کرده و لشکر خویش را در برابر ایشان از بهر میتیان شمرده و شکست
خود را درست فمیده بودیم محض از برای خاطر شکار بهر از نفر جمعیت رفت و تلف شد با لغرض اگر فتح از جانب
ما میبود منصف چندان از برای نداشت و تفاوتی با احوال نمیکرد اگر نفعی بود بجهت دولت روس بود و بغیر از ضرر جزئی بمان
عاید نمیشد حال که دوباره بمقام تلافی دولت و استیصال عیت در آمده اید ما نیز استکارا میگوئیم که احدی از
ملت ما بجنگ دولت سوید نخواهد رفت چشم طایفه پولک از غلبه و صلوت شران و از دهم ترسیده و از جنگ می
هراسی داشته چنین تصور میکردند که ده هزار لشکر سوید در تصرف جمیع ممالک پولند کافیت دیگر شران و از دهم را
احتیاج بتراید لشکر نیست و نیز چنین فمیده بودند که او کوست بطر بگیرد و اتفاق کرد و بخوابند که آزاد را از میان
لشکر پولک بردارند این فقره زیاد تر باعث یأس ایشان از پادشاه خود گشته بود او کوست از عدم مضای حکم
خود منفعش گشته اصرار بسیار در اجرای حکم خود فرمود و درین خصوص بخواهان طرفداران خویش تاکید و مبالغت نمود
ملت نیز در مخالفت حکم او جمعیت کرده سر از ربه اقامت و اطاعت و باز بچندین بنای خصومت و یاغیکری گذار گشتند
بطر بگیر بعد از ملاحظه این اوضاع از اعانت امداد ایشان نا امید و مأیوس گشت و بتعجیل تمام بشهر مسقورم حجت فرمود و
با استحکام امور و لایات خود پرداخت از روزیکه حکم کرده بود که ناقوسهای ممالک جمع کرده توپ برین صد عراده توپ
بزرگ و یکصد و چهل عراده توپ کوچک در شهر مسقورم ریخته و آماده ساخته بودند بطر بگیر از ملاحظه آنها خنده شال گشته کسانی
که این خدمت بزرگ را با انجام رسانیده بودند زیاده از حد التفات فرمود و مدت یکماه که در شهر مسقورم توقف داشت
ساعتی آرام نگرفت تا کار سپاه را مضبوط و پرکار نمود و در آن اوقات بخیف از کسان خود نزد پادشاه دانسیارک فرستاد
و از او اعانت و امداد طلبید پادشاه دانسیارک وعده کرد که سه فوج سواره و سه فوج پیاده در هنگام ضرورت بشی بطر بگیر
بفرستد و لکن وقت ضرورت بسبب تیر و قشونیشکی از شران اشت جرات نگذرد و از ارسال پیاده و سواره کوتاهی
کرد و از وعده خود تخلف نمود از وقوع اینگونه امور بسیار حیرت و حایه و قشونیش در دل بطر بگیر هرگز نگذاشته امداد
دولت خارج را گمان نمیکند انکاشت و در انضباط و استحکام مهام لشکر ثبات و زری و حفری فرو نگذاشته صبح
شام اهتمام فرمود تا در لشکر را مهیا نمود و جمعیت حشر را انجام داد و جبارال پاکول که تکریمش مذکور شده و
او باعث جنگ سوید گشته بود از اوضاع پادشاه پولند مأیوس شده نزد بطر بگیر آمد خدمت و ملازمت بطر را
بر دوش خود گرفت بطر چون پاکول را بدید و اطلاع از احوالات و فهم و فراست او حاصل نمود بقدر رور تبیه او بغیر و دو کمال

منقول
شمرده

گمان نمیکنم
گویا هرگز نبود

التفات و محبت درباره او بفرمود و او را در نزد خود نگاه داشت تا تکلیف از تمام نظام و قانون لشکر کشی سر رشته تمام شد و بسیار دلیر و جراتور بود بطوریکه در اول کار که با موسی سپاه سر کشی می نمود و بر اجماع خود بمیان افواج لشکر میرد چون محاربه و توقف او را در کار نظام بسر حد کمال یافت و او را منصب سرداری سرافرازه کرد و تمام لشکر را بر دوش اہتمام او سپرد تا تکلیف با نظام سپاه و استحکام نظام پرداخت و در مدت اندک چنان مضبوط نمود که امور لشکر بر اتباز دفعه اول تیر شد در آن اوقات شترل دوازدهم از اوضاع ولایت پولند و خیالات پادشاه این ملت و تدبیر بطر کبیر اطلاع یافته سخت خواست او کوست را تمام کند بعد بمالک روسیه پرداخته استخبارا بالکلیه تصرف نماید و مالک یک قسمت روی زمین کرد پس بالشکر سجد و سپاه بجز روانه ولایت پولک کردید چون این خبر بطر رسید که لشکر شترل مالک پولند را نیاده از نصف تصرف کرده و از هر طرف لشکر بسر حد روسیه فرستاده که نگذارند احدی تردد نماید بطر کبیر بعد از شنیدن این اخبار باندیش حراست ولایت نوکورو دافنا استخبارا از شترل دشمن مصون محفوظ بدارد و دست تعدی تسلط خصم را از ان ولایت کوتاه کند حکم فرمود که چند فروند کشتی جنگی دریا چینی پوسس بیازند و دریاچه منور در سر حد مالک نوکورو دلیونی و استونی واقع است سی فرسخ عرض و دوازده فرسخ طول دارد و در بعضی جاها طول آن پانزده فرسخ است و در رودخانه عظیم که یکی بر آن جاری داخل است و دیگری از دریاچه منور به بیرون می آید دریاچه فیسلند میرزد و بواسطت همان رودخانه که آنرا نیونامیده اند دریاچه پی پوسس منکور متصل بدریا شد دست کشتیهای شترل میتوانستند که از آن رودخانه عبور کرده داخل دریاچه منور شوند و بولایت نوکورو دصد بزرگ و آسیب عظیم رسانند بطر کبیر این سبب در سد شوارع و مجرای آن دریاچه بسیار اہتمام داشت حکم فرستاد که در آنجا چند فروند کشتی بتجیل تمام مہیا و سرانجام سازند علی ہذا در ہر جای مالک روسیه کشتی ساز بود روانه دریاچه منور فرمود در مدت یکسال صد فروند کشتی کوچک بساختند کہ ہر کدام سہ چار عا دہ توپ پنجاہ نفر عمل داشت در ہنگامیکہ مردم بانجام احکام بطر کبیر مشغول بودند خود بطر نیز با نصب باطامور دولت میرد اہت و ہمیشہ میکفت کہ جنگ ولایت را خراب میکنم باید چارہ و تدبیری کرد کہ تلفاتی خسارت جنگ نشود و از انجمله در سالہ ہجری بخت پیدا کردن بیرون آوردن معدن بسبب آدم فرستاد و بکصد نفر از اہل پولند کہ در عمل زراعت سر رشته تمام داشتند نوک گرفت و ایشانرا بحیج ولایات روسیه منت کرد و بر ایشان حکم کرد کہ رفتہ در اکناف مملکت رعیت را رسوم زراعت بیاموزند و نیز تا ایام سلطنت بطر کبیر کو سفند در ولایت روسیه درست بعمل نمی آمد و پشم آن بسبب جوہر بکار نمی خورد و کو سفند ولایت پولک بسیار خوب میشد لهذا بطر فرستاد کہ چند نفر شبان ز پولک آوردند و بعد در ایام کو سفند ولایت روسیه را چنان تربیت دادند کہ پشم آنها کفایت میکرد کہ جمیع لشکر لباس مہوت بپوشند چون بطر کبیر از استحکام اوضاع لشکر و انضباط امور دولت و کشور خاطر جمع گشت بتجیل روانہ شہر پلسکو شدہ حکم بسر داران فرستاد کہ لشکر را از ہر طرف

مواظبت

سد بستن

اکناف اطراف

مستقونہ

حاضر کرده روانه آن سرحدات شوند که لشکر سوید در اینجا آمده بودند جنگ اول فماین شرل پیکر در سرحد ولایت لیونی و نزدیکی شهر در پستاق افتاد لشکر روس در زیر حکم جنرال شره متوف بود و لشکر سوید در زیر حکم سلین کت بود با یکدیگر جنگ عظیم در میان لشکر روس و سوید واقع گشته بالاخره جنرال و س شکست در ستاد چهار سیدیک از لشکر سوید گرفت در آن سفر پیکر شره متوف را بمنصب مرشی سرافرا کرد و بعد از چند روز از فتح لشکر روس گذشته دوباره نایره حرب اشغال یافت و بعد دو گروه بجنگ قتال پرداختند و لکن این فعه لشکر سوید از طرف دریا و از سمت دریا چپی پوس آمدند سردار روس نیز حکم کرد که گشتیهای جنگی خود را حاضر نمایند پس مدت چهار شبانه روز در دریا چپ منوره جنگ کردند با اینکه سپاه روسیه جنگ دریائی را تازه یاد گرفته بودند و لشکر سوید را پیوسته جنگ دریائی شغل و کار بود باز لشکر روس در آن سفر فتنه کردند و یک فروند گشتی که چهل عراده توپ داشت از دست سپاه سوید که فتنه لشکر سوید بعد از نهمیت و شکست دفعه دوم جمعیت خویش را ولایت لیونی استونی کشیده متظر حکم شرل شدند لیکن سردار روس فرصت از دست نداده همواره از راه دریا چپی پوس با چند فروند گشتی سه فوج همراه برداشته ولایت لیونی استونی که در آن اوقات در تصرف شرل و از دهم بود و صد های بزرگ میرسانیداجرم سه مرتبه دیگر لشکر سوید در نزدیکی شهر در پست از لشکر روس شکست خوردند خبر این احوالات هر روز بشرل رسید و لکن اصلا هر اس و تشویش بخاطر او خطور نمیکرد و از ولایات پولکت جای کم و اندک مانده بود که بتصرف او بیاید شرل میخواست که آنجا را بالمره تمام کند چون هر وقت با سپاه روس جنگ میکرد با لشکر قلیل جمعیت گشای روسیه غلبه نمیداد و فایق می آمد از بی نظامی سرداران روس و خاطر جمعی داشت و چنین تصور میکرد که با بیست هزار جمعیت جمیع روسیه را با طاعت خواهد آورد ازین سبب هر وقت خبر میرسید که در ولایت لیونی استونی صد و شکست بلشکر سوید رسیده میخندید و میخند میکرد و هرگز از خیال او نمیکشید که روز بروز استحکام امور لشکر و نظام محظوظ تر آید است و نمیدانست که انسان در همه جا در زمان قابل ترقی است و تسخیر و تصرف موقوف با استعداد لشکر و تربیت سردار است و چنین میدانست که طایفه روس را خداوند جهان مانند بایم و حیوان آفریده و ایشان اصلا قابل تربیت نیستند هر وقت می شنید که پیکر سویت مشغول انجام امور نظام است و صاحب منصبان از هر ولایت می آورد که نظام را بطایفه خود یاد بدین شیخه میکرد و چنین میدانست که هرگز ممکن نخواهد شد که طایفه روس مانند طوایف دیگر تربیت شده از ایشان در هنگام کارزار کاری بر آید پیکر سویت بر عکس این با استعداد و قابلیت طایفه سوید اقرا داشت و میدانست که در همه جهت ایشان از طایفه روس امتیاز و ترجیح دارند لکن قابلیت طایفه منوره را از تربیت میدانست و میگفت که هرگاه من ملت خود را تربیت بدهم البته از طایفه سوید قابلتر خواهند شد در آن اوقات خبر پیکر سوید رسید که شرل بیست سی فروند گشتی جنگی با خود کرده که از راه ارشاخل داخل خاک روسیه شود و خود نیز با لشکر سیران از راه پولند خواهد آمد پیکر هرگز استیاضا از دست نمیداد و همیشه می گفت که باید تدارک و مستان را

همی کرد هرگاه زمستان سخت شود از بخت باید دانست پس بدینک روانه ارشاخل شده بعد از ملاحه اوضاع بنا
 قلعه جدید را در کنار دریا لازم دید تا جای نشوینش نماید پس جای قلعه را مشخص کرده نقشه آنرا کشید و اول سنگ را بدست
 خود گذاشت و حکم بلنج و تاکید را کرد و دستور العمل در تعمیر آن قلعه داده مراجعت فرمود چون شهر مقصور رسید چند فوج دیگر
 نیز روانه خود که رفته در خدمت مرشل شیره متوف باشند و حکم جدید بر مرشل فرمود که هر قدر در قوه دارد پیش از آنکه آمد
 از برای سردار سوید بر پیش رود و از ولایات لیونی استونی تصرف نماید و خود بطریق بنای تدارک بزرگ گذاشت و بشکر خود
 حکم داد که جمله حاضر شوند تا در وقت ضرورت معطلی بدهی ندهد چون فوج جدید و احکام بطریق بر سر دار روس رسید
 بدون دنک بعزم جنگ روانه شته بنای محاربه گذاشت لشکر سوید در کنار رودخانه امبک بودند سردار روس
 ایشان را از آنجا حرکت داده با نظرف رودخانه گذرانید پس جنگ عظیم واقع شد بشکر سوید روی بهر نیت خفا
 بیست عراده توپ شانزده سیدی از ایشان تصرف سپاه روس در آمده در قریب رودخانه منور شهر بیست ماریا
 مبورک نام اهالی شهر منور خواستند که تسلیم شوند و شهر را تصرف لشکر روس بدین جمعی از لشکر خود و ولت سوید که در میان
 شهر مذکور بودند از خیالات آنها اطلاع یافته بشهر تشریف دند لشکر روس قانون حرم را از دست نداده اطراف شهر را احاطه
 کردند هر کس از شهر غم فرامیگرد دستگیر و اسیر نمید و شهر منور جای بسیار کوچک و ناقابل بود و الا آن اسمی علامتی از
 آن شهر باقی نمانده مگر از یک جهت وقتی که اهل شهر را اسیر کردند در میان ایشان اختری از اهل لیونی بود که رخسار انشینی او
 بیک شعله عالمی را سوخت و چشم فغان او بیک اشاره دل جانی را بهم مید و خست شب سپاه را با همی بود و سپاه
 حسن اشاهی صورت خوش داشت و قامت دلکش از کودکی بزرگ کرده کیشش بود و در بزرگی محمود و بیکانه و خوش
 کمال و وزین جمال می بود و جمال و زینت کمال می هر کس بصیرتی در مشیت خالق بصیر و مری صغیر و کبیر داشته باشد
 در قدرت پروردگار تاثیر و متجرب ماند که خلودند دستگیر دختر اسیر را چگونه پادشاه کل مالک روسیه کرد و ایند با جمله
 تفصیل احوال او در مضمون آینه مذکور خواهد گشت که چه اثری از شهر منور باقی نیت ولی همش در همه رویت معتبر است
 صالوات روس بعد از فتح شهر ماریا مبورک آنچه اسیر گرفته بودند همه را روانه روسیه کرده حکم فرمود که هر چه در دریاچه
 پی پوس شتی جنگی است همه از راه رودخانه داخل دریاچه لادو کا بشوند دریاچه منور نیز در ولایت لیونی است
 مسافت میان دو دریاچه بیست فرسخ راه است بطریق همیشه در نظر داشت که دریاچه لادو کا در تصرف او
 باشد و بسبب رودخانه نو که از دریاچه منور در آمده داخل دریای بالتیک میشود راهی بدریای منور داشته باشد
 تا پیوسته کشتیهای خود از رودخانه نو آن دریا رود نمایند چه در راه روس از خیال آنکه بر بطریق اطلاع داشت
 و میدانست که هرگاه از عمده این خدمت بر آید شایسته چه قدر محبت و عنایت از جانب بطریق خواهد گشت
 لهذا همت کاشت که پیش از حکم بطریق این امر خطیر را تمام کرده باشد پس بعد از آنکه کشتیهای جنگی را روانه کرد خود

بیان
 اسیر شدن
 کترین

در بیان فتح جزیره دولت سوید بدست سردار روس

ع ۶۰

نیز از راه شکی با جمعی و سپاه روانه شدند چون اردو دریاچه مزبوره گشتند جوانان نامرد و دلیران هزارا انتخاب و
 اخیری کرده از فوج لشکر جدا نمود و در میان کشتیهای شکی داد و حکم فرمود که بجزیره نوبتوک که در میان دریاچه است روانه
 شوند و سردار نیز همراه آنها شد در جزیره مزبور سوید با قلعه مضبوطی داشتند و پانصد نفر سرباز محبت محظوظ قلعه
 در آنجا ساکن بودند بعضی در دوشنبه محاربه و مقاتله کرده بهم در پیوست و چهار شبانه روز جنگ مشغول بودند
 و از هیچ سمت فتح معلوم نبود بالاخره سردار روس حکم کرد که با کشتیهای کوچکی اخل جزیره شده یورش برد و حمله
 کنند و قلعه را تصرف نمایند سربازان حمله بحکم سردار اطاعت کرده با اینکه کلوله توپ و تفنگ در آن عرصه جنگ چون
 قطرات باران میبارید هر اسی بخرد بی خوف مرگ تلف از چهار طرف داخل جزیره گشتند در آن هنگامه از سرباز سوید
 همه جت صد نفر مانده بود لکن این صد نفر در آن گرفتار و فرعون شیران تر استاد کی کردند و در برابر خشم ثبات و رزیدند و
 روس پس از پیرویش نزد صاحب منصب سوید پیغام رسانید و پیغام داد که هرگاه قلعه را بتصرف لشکر روس بدین
 باقیه لشکر سوید سپردید چه کاری نداشته مراحم نمیشوند و با اوضاعی که دارند مرضی هستند که بولایت خود مراجعت نمایند
 صاحب منصب سوید اوضاع خود را ملاحظه کرده دید که بعد از آن جنگ و محاربه اولی ثروبی محضرت باقی لشکر تنگ
 خواهد شد پس سردار روس جواب داد که من خواهش شما را بشمار قبول میکنم که تا بفرستید و نفر صاحب منصب سوید که
 در شهر لیونی هستند بفرستند و از اوضاع ما اطلاع بدهند و بخدمت شرف و از دهم پادشاه و ولی التعم ماعرضه
 بنویسند که ما تا جان داشتیم در برابر خشم شما و مست کردیم و تسلیم شدیم مگر وقتی که قوت و طاقت جنگ در باقی
 مانده بود و الا هرگز تسلیم نمیشویم و تا نفر آخرین نفس و اسپین جنگ و کشتن میایم و قلعه را بتصرف شما نمیدیم سردار
 روس سؤال مشروطه او را مقبول داشت حکم فرستاد اما دو نفر صاحب منصب سویدی از ولایت لیونی آوردند
 و بعد از ورود آنها شخص شد که سرباز سوید همه جت ارضه نفر بوده اند و بیست و شصت و یک نفر از ایشان مقتول و
 صد و پنجاه و شش نفر از ایشان مجروح گشته اند و هشتاد و دو نفر باقی و سالم مانده اند چون موافق خواست خود
 صاحب منصبان سوید عرضیه بخدمت شرف و از دهم نوشته بدست ایشان دادند ایشان ناچار با چشم کریمان و
 دل لان قلعه را تسلیم کرده روانه شدند ازین فقره معلوم میشود که لشکر سوید چگونه لشکر بوده بعضی از مورخین
 نوشته اند که فتوحات بطر کیر چند کجای معظم و بزرگی نبوده زیرا که دشمن بزروری نداشت این سخن بمعنی است اولاً
 لشکر سوید در آن اوقات مانند لشکر فرنگ صاحب قوت و استعداد بودند و در امور نظام کسر و قصوری نداشت
 بودند تا نیا شرف و از دهم خود بنفسه سرداری بود که در صحنای جنگ عدیل نظیر نداشت ثانیاً دولت سوید دولتی بود
 که آنچه از برای جنگ و پیکار ضرور و در کار است جمله لشکر سوید را حاضر و مریا بود بطر کیر و ملائمه روس را که ابدانهم
 تربیت نشینده بودند و هرگز رسم و قانون نظام ندیده چنان تربیت داد که در مقابل چنین خشم قوی با پی ثبات و رزیدند

و بشارت شل شکست فاش شد و اند علی الخصوص پس از شکست نرواکا را بائی که پطر کبیر کرد هیچ پادشاهی نگرفته است و در بدو سلطنت اول قوام دولت آنطور شکست و انهرام که بدولت روسیه روی داد میبایست طایفه روسیه بالمره تمام شود زیرا که هر چه اسباب حرب و اوضاع نظام که بر خجرات تمام و مرورایام جمع آورده و بجهت بسته بودند در بین دو روز جلا از دست ایشان برفت پطر کبیر با آن گونه صدمه و خسارت چنان دانشمندی و استادی بجای برد که در زمان اندک جمعیت و استعدادی فراهم آورد که بهتر از اوضاع نخستین شکست از آن صدمه که از نثرل و از دهم بایشان سیده بود اثری نماند مجلاً بعد از فتح فوخته رک لشکر روسیه بشهر مقهور اجبت نمودند روز و روز لشکر پطر کبیر خود سوار شده لشکر خود را پیشواز کرده مرشل شده متو فرانیات التفات نموده و صورت او را میسود و از هر کس مرشل شده متوف حسن خدمت دیده بود نظار رضا مندی مینمود پطر کبیر جلایا بفرانخور خدمت مناسب بخت خود نشان داده و مشمول عنایت فرمود و بر موجب مناصب مراتبان میفرمود و با کمال احترام آنها را داخل شهر کرد و در هنگام ورود حکم فرمود که بید قیامی دولت بید را با بید قیامی جنگی که در جنگ دریای چینی پوس بتصرف لشکر دولت روس آمده بود پیش از ورود لشکر داخل شهر نمایند تا همه مردم از دیدن آنها خوشای شوند و امیدوار گردند و چند نفر صالحات که در هنگام یورش از دشمن و گردان گریزان گشته بودند حکم کرد که آنها را در میان میلان شهر نگاه دارند تا کسی که بسبب خدمات شایان صاحب منصب نشان گشته بودند در ملاء عام بر روی ایشان خیمه آوند و ایشان را بگویش و سرزنش نمایند تا عبره للناظرین بر جمیع خلق معلوم شود که بی غیری در چه مرتبه باعث بدنامی بی عزتی گرد بگلس این غیرت و حمیت چگونه آدمی اسراف از میکند و پیش مردم معز و محترم گردان همان روز اهل شهر از زن مرد و با تمام برکسانیکه خوب خدمت کرده در راه دولت زحمت کشیده بودند مانند پدر و مادر و برادر و بر بانی و محبت میکرد و در روز بعد از ورود لشکر بشهر مقهور پطر کبیر چند نفر مامور کرد که رفته در جزیره منوره آنچرا ب شده است معهود نمایند و اسم جزیره را از آن روز عوض کرده شولسورک گذاشت یعنی شهر کلید و سبب این اسم آنست که جمیع ولایات اطراف بسته بر جزیره منوره بود بعد از تصرف آن جزیره شل دو از دهم قدری از ریشخند خود دست کشید و دانست که روسیه را تصرف کردن پطر از نمایان برداشتن بدان قرار که بنظر آسان می آید نخواهد بود بلکه دشمنی از همه پر نور تر خواهد شد

فصل دوازدهم در بیان چندین کارهای عظیم پطر کبیر و بنا کردن شهر پطر بورغ و تصرف شهر نروست
در اوایل سال ۱۸۵۱ هجری پطر کبیر در شهر مقهور و در روز بکوش و میر سید که بجای بنوازد و اراضی نیست و کشتیان کارهای او را با یاه و خلاف امر خدادانسته او را در خفیه سرزنش و ملامت مینماید و میکوشد که قانون قدیم روسیه صدمه مرتبه از قوانین جدید بهتر بود و اگر پطر این مرحل را دریافت نکند و پیش از وقت چاره ننهد بالاخره مملکت روسیه خراب

خیمه
آوند برانگونی

کلید شهر
نمونه

بیان خدین کارهای عظیم بطر کبیر و بنا کردن شهر بطر بورغ و تصرف شهر نروست

و ویران خواهد شد با وجود این سخنان پیوده و نارضائی بخوابوش نشان هر چه قرار و قانون بطر بود جلد را مردم یاد گرفته و
میل کرده اند که اندک اندک عادت مینمودند از آنجا که ریشهای دراز و نخوت کثافت را بملقه فراموش شده بود در زمان سابق
دوست تومان اگر کسی میدادند که در عوض آن دو انگشت از ریش او کم نمایند قبول نمیکرد و تخاشی مینمود تا در عهد بطر عادت
چنان شده بود که اگر کسی هزار تومان میدادند که ریش را تراشد قبول نمیکرد و همچنین در چیزهای دیگر مردم بملقه
قدیم را فراموش کرده بودند و کسیکه بدخواه بطر بودند و از ناراضائی ایشان در ظاهر چنین مشبته میکردند که ناراضائی
ایشان از راه دلسوزی و خیرخواهی دولت است و لکن باطناً غصه میخوردند و سید میزدند که چرا اوضاع قدیم از دست رفت
و راه داخل بسته شد هرگاه بطر کبیر اوضاع و قانون قدیم را از میان مردم بر میداشت و بمداخله و کشیشان
دست نمیزد البته از قانون جدید و نظام تازه پیش از پیش راضی و ممنون میگشتند چون بطر کبیر سبب نوز و
جست و گیری ایشان را بهتر از همه دریافت کرده بود لهذا مصمم شده که رحمت و قیامت قانون قدیم را ب مردم نماید بعد از
چند روز یکی از نوکران خود عروسی کرده جمیع بزرگان شهر مستورا خود همان طلبید و قدغن فرمود که هر کس بعروسی باید
طیایلیز قرار و قانون قدیم رفتار نماید در عهد قدیم قرار این بود که در ایام عروسی در خانه که عروس بود هرگز آتش روشن
نمیکردند در میان عوام چنان مشهور بود که هرگاه آتش در خانه عروس باشد دائم النهر از برای صاحب خانه بد میگردد و
بزرگان روسته در عهد قدیم شراب هرگز نمیخوردند شراب ایشان عرق بسیار تند بود و در عهد بطر عرق خوردن فراموش
کرده بودند بطر نیز حکم کرد که آتش نشوزانند و شراب مجلس نیاد و در مجلسیان عرق بدینند از آن جهت در آن چند روز
ایام عروسی عیش مردم بانه شد روز جشن بزرگان سیاه گشت و روزگار بختنا در مجلس بصورت هر کس گذشت و
شدت سرما بر تبه ایشان اذیت و آزار کرد که همه ناخوش شدند چند دفعه بخدمت بطر کبیر آمده التماس کردند که از سر
تقصیر آنها گذشتگی یا تمام عروسی حکم فرماید یا بسوزاندن آتش و ترک کردن عرق مثالی بندگان بطر استعدای ایشان را
قبول نکرده فرمود که از قرار و قانون پادشاهان قدیم شکایت ننمید و عادت قدیم خود را از دست ندید من
نیخواهم که خلاف قانون مشهور و عادت قدیم جمهور در میان شما معمول گردد و همان قرار سابق رفتار نمایند مردم ناچار
بزار التماس چند نفر از وزرا واسطه کردند تا مسئول ایشان مقبول افتاده از چنگ سرما و عرق تنذیف خلاص شدند
و قسم بر سر امپراطور خوردند که بعد از آن هرگز مذمت دولت و را نکنند و در کار بزرگان نکته گیری خورده بسینی را
موقوف نمایند پس بطر حکم فرمود که جمیع کتب معتبره و فریاد را بر بنان و وسیه ترجمه نمایند و چاپ دهند تا جمیع مردم بخوانند
و از عموم علوم اطلاع بهم رسانند و نیز حکم شد که در شهر مسقوبیا را خانه ها ساختند و مباحثت بایران ولایت
بپرداختند و قرار چنان شد که هر کس از زن مرد بسبب پیری یا فقر و فاقه قوت کار و گذران معاش و مدارنداشته
باشد در عمارت مزبور سکنی نموده کدانی کند و از جانب دولت وجه گذران آنها را بدهند و اگر کاری از دستشان

در بیان توزیع انعام بکارگران کارخانه جات ممالک روسیه

۴۰

بیاید از برای دولت معمولد دارند و در آن سال بزحمع ولایات روسیه نوشت که در کار خانهای دولتی آنچه بعمل آورده باشند
 نمونه از هر قسم با چند نفر از کارگران همراه بزرگ کار خانهای مزبور در شهر مسکو حاضر باشند بطر کسیریکلیک بکار همه
 رسید آنها که شایسته التفات بودند بطر التفات کرد و کسانیکه در کار ایشان کسر و نقصان بود بتعلیم و تربیت داد
 و آنها را که بدون حجت معطل شده بودند بشغلی مأمور فرموده هر کس را دوبار بجای خود روانه نمود و خود با چند نفر بشهر
 ورونیز تشریف برده حکم کرد که در حضور خود دو فروند کشتی بزرگ بسازند که هشتاد و نه توب داشته باشند این
 دو کشتی بزرگ را از برای احتیاط همیشه حاضر داشته باشند و در وقت ضرورت از دولت عثمانی بخواش نمایند که
 قراریکه در ولایت فلنک دیده بود که اسباب آلاتی بکشتی ساخته بودند که کشتی بسبب آن آلات نزدیک بود
 ذرع از جای خود بلند میشد یعنی اگر چهار ذرع بآب فرو میرفت از قرار متعارف دو ذرع بلند میشد و دو ذرع در میان
 آب میماند همان اسباب را برای این کشتی ساختند بطر کسیریکلیک اسباب مزبور را بحجت دریای آنوف میخواست
 چون در پاره جای دریای مزبور یکت زیاد و آب کم بود و عبور کشتی بزرگ از آنجا با احتیاط داشت و بحجت
 اسباب مزبور بهیچوجه جای تشویش نمیاند و دیر جامور کشتی آسان میکشت لاجرم بطر چون از تدارک خود متجمل
 دولت عثمانی خاطر جمع کشت مصمم شد که تدارک سرحد ولایت سوید را بنجام دهلند از آنجا بحیر روانه شهر اولونیز
 گشته که آتش فیا بین دریاچه لاوکا و اوکا واقع است و در شهر مزبور قرار داد که چند فروند کشتی از هر قسم ساخته حاضر داشته
 باشند که هنگام جنگ عدم استعداد آن دو دریاچه مایه ننگ نشود و آنچه در نظر دارد از پیش مزبور حکم کرد که در شهر مزبور کار
 خانه تفنگ سازی بنا کرد و خیال بطر این بود که در قریب ولایاتی که تصرف آنها را در نظر گرفته بود همه اسباب جنگ
 حاضر و آماده داشته احتیاج نباشد که از شهر مسکو اندر بیاید پیوسته سخن بطر این و فرمایش او چنین بود که یکدقیقه
 هنگامه جدال برابر یکسال میباشد زیرا خبریکه در بین جنگ با یکدقیقه غفلت از رسیدن باروت و تفنگ بدلتی
 رومی میدهد مدت یکسال از عهده غرامت آن نمیتواند برآید و اتفاق می افتد که آن دولت را تمام میکند و بنهایت
 میرساند پس در معرکه جدال میباشد که دقایقه را از یکسال بزرگتر شمر و غفلت از کار بخرد مجلا چون منظور بطر بعمل آمد
 مصمم کشت تا قلعه نیار که در نزدیکی دریاچه لاوکا و رودخانه فو واقع است خود تصرف نماید قلعه مزبور به حجت منظور
 بطر کسیریکلیک واجب و ضرور بود زیرا که بسبب آن قلعه دریاچه لاوکا و رودخانه فو با لمره بتصرف میماند علاوه بر آن در مقابل دشمن
 قلعه مستحکم است و میر سیدرس حکم فرمود که تدارک دیده شود تا آن بایم بطر کسیریکلیک در میان لشکر منصب کپتان و
 میان افواج ابوالجهمی مثل شریه متوف جاداشت بطر کسیریکلیک مأمور شد که با چند کشتی کوچک راهبهای دریاچه را بگیرد که
 کشتیهایی سوید ظلال کشند و مثل شریه متوف از طرف خشکی بطنیان تمام قلعه نیار را تصرف نماید و در هنگامی که
 سردار روس از جانب خشکی جنات میکرد و مشغول محاصره قلعه مزبور بود که بتازگی دو فروند کشتی سوید از برای تدارک

در بیان
 امتحان گرفتن
 بطر کارگران
 کار خانهای
 دولتی

غرامت
 زیان توان

کپتان
 سلطان افواج
 کونیند

بنای شهر پیربورغ و قلعه دیگر در جزیره کر و سلوت بدست پطرکیه

لشکر خویش سید پطرکیه را پیش از آنکه گرفته جنگ مضبوطی با ایشان نمود و هر دو کشتی را اسیر کرد چون این خبر بمحبوبین
 قلعه رسید چاره دیگر نیافتند تسلیم شدند و قلعه را با همه اوضاع بتصرف لشکر روس دادند در مقابل این خدمت
 بزرگ او میرال کولون که بعد از جنرال فدر جای او گرفته بود و سردار جمیع کشتی و لشکر دریائی دولت روسیه شده پطر
 کیه و صاحب نشان کرد و پطرکیه با کمال ضا و رغبت و نهایت تمکین و حرمت بقاریکه در میان نظام مقرر بود در
 حضور جمیع لشکر نشان ابر کردن خود اسبخت و قاتیک پطرکیه از سمت ولایت لیونی استونی هر روز صدقه بدو
 سوید میزد شرل و از دهم هنوز مشغول جنگ و فتح کردن ممالک پولند بود او کوست پادشاه پولند بالمره خراب شده
 بود از قاریکه پیش نو شتم ملت پولند او را بجست ساکسون بودندش دوست میداشتند و چنین میدانستند که با پطرکیه
 بدست کشته و اتفاق نموده میخواستند اما مثل طایفه روس بنده نماید و آزادی طایفه را از میان بردارد ازین سبب
 شرل و از دهم بیشتر روی دوست میداشتند و ممنون بودند که او پادشاه مملکت پولند کرد و او کوست از برای اطمینان
 مردم و آرام گرفتن ولایت بدست برادرش باقی لشکر روس که سابقا پطرکیه را برای مدد نزد او فرستاده بود مرخص
 کرد و باز پس فرستاده تا مردم بخلاف نینفکند و بخندند که او کوست با پطرکیه در خصوص برداشتن آزادی از رعیت
 اتفاق کرده اند چون خبر منضمی لشکر پطرکیه بتجرب کرد و حیرت نمود و بجناب محاسن فرمود که پادشاه پولند عجب مرد فنی
 بود و کدام دشمن است که از پیش او بگریز او دست او بردارد و ترا تعاقب کند بدست هزار لشکر من تا حال او کوست را
 نگاه داشته باعث ثبات و دوام سلطنت او در مملکت پولند گشته بود حال که لشکر امرخص کرده است پس از
 این چه خواهد کرد که در کل ممالک کینفرد و نخواهد نداد اکنون یقینیم شد که بعد ازین شرل و از دهم ولایت پولند را تصرف
 خواهد کرد و سلطنت او کوست بالمره تمام خواهد شد اگر چه دشمن من قوی و پرنور و سیکرد و لیکن از آمدن این بدست هزار
 نفر خوشحال که بسیار در موقع افتاد و بکار ما خواهند آمد پس فرمود بقدریکه قوت شرل بسبب تخیر پولند زیاد سیکرد باید
 بهمان قدر قوت او را از سمت دیگر کم نمایم بعد از و در این لشکر بفکر ساختن شهر پیربورغ افتاد در نزدیکی قلعه مینا
 و قرب دریای فیلند در صحرائیکه همه کوه و بیابان بود بنای آن شهر را گذاشت نخست در جزیره که فیما بین رودخانه نوا
 واقع است قلعه ساخت و اکنون همان جزیره میان شهر پیربورغ واقع است اولین سنگ قلعه مینا را پطرکیه در
 ساله بادست خود گذاشت طایفه سوید بتدبیر پطرکیه از راه جبل و عدم شعور مخرو و استنزا میگردند و می گفتند
 که در چنین جا قلعه ساختن کار بمیسرف و عمل لغو است معلوم است که عقل او معیوب گشته زیرا که آدم عاقل
 هرگز چنین کاری نمیکند ولی غافل ازینکه مرد هوشیار هیچ وجه در عمل خود خط نمیکند و تا غایت کار را نیندیشد با انجام آن
 مجتلا سبب این بود که سوید بهادر اول بنای شهر پیربورغ بیسپوچه مانع نشد بلکه خوشحال بود که پطرکیه چنین کار را مشغول
 گشته مزاج ایشان شود پطرکیه خیالات طایفه سوید را در حق خود فهمیده و عظمت ایشان را سبب وصلت شاه

کوی
 صحایلی
 آب علی

بنای شهر پیر بورخ و قلعه کروسلوت بدست پیر کبیر

۵۱

مقصود یافت و وسیله وسعت وقت و فرصت کار خود داشت بنابرین شب روز با تمام انقله متبذیع انجام آن
 حصن حصین پرداخت و منظور خود را بقدر مقدور پیش برد و در مدت یکسال قلعه را با تمام رسانید و قلعه دیگر نیز در جزیره
 کروسلوت که اکنون در پیش شهر پیر بورخ واقع است بنا نهاد که از قلعه مزبور به بابیت عاده توپ پنجاه فروز کشتی
 جنگی با عظمت ممکن بود و از اطراف جزیره مزبور بنای تعمیر بیوتات که داشت و در مدت پنج ماه ترکیب شهر را ترتیب داد و
 شهری که در مدت پنج ماه ساخته شود معلوم است که چگونه شهر خواهد شد در میان همه بیوتات دو خانه خوب ساخته بود
 مابقی چون خانه های باقی بود با اینچه باز انجام این محکم بنای پیر کبیر پادشاهی میخواست که در عموماً کارها عمری متین
 و رومی مستقیم داشته باشد زیرا که تنه زمین پیر بورخ را منظم و مستحکم نمودن کار یکدیگه و لت بزرگ بود و در بدو تعمیر شهر
 حکم کرد که جمیع عمل را از شهر مسقوف و کاوانی و اگرانی و حاجی ترخان آوردند و زمین شهر پیر بورخ را تا دوزخ کنند و با خاک
 سنگ ریخته کردند و از روی آن بیوتات آتش را ساختند و اکثری از علیجات از جبت سردی هوا و ناخوشیهای
 کونا کون تلف می گشتند پیر کبیر با آنهم زحمت و عمرت است بر نداشته شب روز غیرت خود را زانیا دینمود که بنا کرده
 خود را با تنه رساند تا مدت شاه شهر پیر بورخ در جمیع اروپ مشهور شد و در لسنه و اقوا مذکور که دولت روسیه
 در کنار دریای فیسنلند شهر بزرگی ساخته است تا آن ایام تجارت دول خارجه برات نمیکردند که با و ایت روسیه بنای تجارت
 که از اندر اگر ضرورت نبود مدت شش ماه راه رفته تا بارش انجل بر وند و از اینجا نیز مدت دو ماه مسافت را طی کنند
 تا بمسقوف برسند و معامله نمایند حاصل زحمات راه و دوری منازل رفتار روسیه با تجارت خارجه مانع شده بود
 که نه بضایع دول خارجه بر وسیله میرفت و نه متاع روسیه بمارج بعد از بنای شهر پیر بورخ محنت یکت کشتی تجارتی از
 فلنک آمد پیر چنان محبت و مطلق بر اهل آن کشتی کرد که همه تعجب کردند بزرگ کشتی را نشان ادو بر جمیع عمل
 کشتی انجام محنت فرمود تا اینکه میان اروپ و قار دولت روسیه مشغول گشته غریبات نمایند و بشهر پیر بورخ
 تردد آمد و شد کنند فلنکها هر چه متاع آورده بودند بقیمت گران فروخته چند نفر از ایشان روانه شهر مسقوف شدند و در اینجا
 خرید کرده دوباره مراجعت نمودند تجارت مسقوف چون خبردار شدند که کشتی خارج ولایت روس بشهر پیر بورخ آمده و شد
 دارد از جانب خود عاقلان تقیسن کردند که در شهر مزبور همیشه اقامت کنند و معامله نمایند در مدت چنان
 شد که هر روز سه چهار فروز کشتی پیر بورخ آمده خرید و فروخت میکرد و مراجعت نمیداد اینگونه تجارت باعث آباد
 شدن شهر پیر بورخ گشت و از هر طرف تجارت ممالک روس با شهر جمع شده خانه و عمارت از برای خوب ساختند و
 با کج و عیال ساکن آتش شدند ابالی سوید چون اوضاع شهر پیر بورخ را مشاهده کردند متنبه گشته دانستند که در اول
 کار غفلت و عدم ممانعت ایشان از برای این شهر خط بزرگ کشته و مخبر دوسته که بسط در باب تعمیر آن شهر نمینوند
 در حقیقت ممانعت و بلاست محض بوده و ملامت ایشان موجب غرامت و باعث خرابی دولت ایشان گشته است

حصن
قلعه

بدو
آغاز

لسنه جمیع لسان
زبان را گویند
اقوا جمیع قوه
دین را
گویند
بیان
مرا و ده تجارت
خارجه بجا
روسیه

غیرت
زیان

تخریب
ویران کردن

پس از شاوره و تدبیر بسیار بمقام تلافی و تخریب آن شهر درآمد و کروینور نام سرهنگ را با لشکر زیادا مورد روانه شهر پطر
بورغ کردند که رفته آتینجا را خراب نماید پطرکیه خود با هشت فوج بعزم دفع ایشان روانه شد و در قرب رودخانه سیسترا
تلافی فریضه و تقارب فتنه واقع گشته پطرکیه شکست در ست بایشان داده شهر را خلاص نمود پس ملاحظه اوضاع
شهر کرده دید که بعد ازین اینگونه جنگها بسیار خواهد شد و برای محافظت شهر پطر بورغ لشکر بسیار ضرور خواهد گشت و دشمن
با این زد و پیوست نخواهد کشید پس شهر اولو نیز رفت و بسیار ختن چند کشتی حکم فرمود که همیشه گشتیها در شهر پطر بورغ حاضر
شده آنجا را حفظ نمایند در هنگامیکه پطر در شهر اولو نیز مشغول کشتی سازی بود در آن بین نامه از پادشاه پولند رسید
مضمون کتابت استمداعی امداد و اعانت بود پطر کیسریو سیسته جانب داری دوستی پادشاه پولند را جویا و خوشامد
بود و از هر جهت مصلحت خود میدانست علاوه بر این شمل دوازدهم در ولایت پولک هر قدر معطل میشد صلاح پطر بود
که با طمینان امور خود را مستحکم و مضبوط نماید و یقین داشت که شمل دوازدهم همان روز که از کار پولند فراغت حاصل
نماید بی تاخیر و در نیک بعزم جنگ رو سیسته روانه خواهد شد همه اینها را در نظر داشته دوباره حکم کرد که دوازده هزار نفر
لشکر بعزم امداد پادشاه پولند روانه شوند و مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد فرستاد که هنگام ضرورت بکار
بروید و حکم و التزمیکوید که هرگاه پطر کیسریو سیس این کار را از هر سال قبل ازین کرده بود و مورخین آنوقت تاریخ او را
نوشته بودند من حکایت میدانم و افسانه می پنداشتم و برگزین قول نمیکردم زیرا آنچه در قلیل مدت پطر کیسریو ولایت
روسیه کرد و قوه بسیار چکس از ملک نمود داخل و بیست و نه فصل نوشتیم که چه قدر جزئی و مخارج آن حالک بچه حد زیاد بود
و معلوم بود که بجهت عدم فراست اهل آن مملکت روز بروز بدان دولت چه قدر خسارت میرسید با وجود آن
اوضاع پطر کیسریو احسن تدبیر چگونه بود و ولایت را محکم و منطبق نمود که دیاری از بابت مالیات از رعیت زیاده گرفت
و در بعضی از مواجب لشکر باقی نگذاشت مگر اینکه ماه بماه مقرر می نمود و برسانید و اخراجات کارخانه و مکتب خانه را
بالتمام از جانب دولت بداد و هر روز کشتیهای جنگی را زیاد میکرد و مخارج هر کشتی ضرورت تفصیل نیست علاوه
بر اینها در شش جای ولایت روسیه قلعه متین و حصین ساخت که قلم از تحریر و توصیف آنها قاصد است و عقل از
ساب مخارج آنها عاجز که با آن پریشانی اوضاع و عدم داخل اخراجات آنها را از کجا آورد و شهر پطر بورغ را در چنان
صحرائی خالی از همه چیز چگونه آباد کرد و آن اوضاع را چه طور فراهم آورد و شهر معتبری بنا نهاد بعد از همه اینها مقتدر و در خانه
پول داشت که هنگام ضرورت میتوانست که بدوستان خود امداد نماید همان سالی که پطر کیسریو صد و بیست هزار
تومان پول با کوست پادشاه پولند داد و کورنیل بروین نام سیساح فلکی که در روسیه سیاحت میکرد در کتاب خود
نوشته است که روزی از پطر کیسریو پرسیدم که چگونه از همه اینها این اخراجات بیرون می آید و ظلم رعیت نمی کنید
فرموده نمیکند از مال دولت را مردم بخورند و این باعث قوام و دوام دولت من بوده است نوشته است که از

حاکم آن
نام مولف
تاریخ ثبت

مقرری
موجب

زبان ایشان شنیدم که بعد از همه اخراجات که کرده بود باز نزدیک بششصد هزار تومان جعفر داشت پطیر کیر را و تو
اینقدر توقف کرد که یک فروند کشتی بزرگ و شش فروند کشتی کوچک تمام کرده دوباره پطیر بویغ روانه شد و کشتیهای
همراه خود بیاورد پس بدریای فیلیکند رسید خود با معیار علم هند سه ملاحظه کرده حکم فرمود که قلعه دیگر در میان دریا نزدیک
جزیره کروئش لوت ساخته شود که بالمره از شرارت دشمن خلاص باید چون بسبب امورات دیگر وجود پطیر در شهر مستقر
ضرور شده بود لهذا زیاده بر آن در شهر پطیر بویغ نتوانست توقف بکند و ترکیب قلعه فرموده را بدست خود از چوب تکیه
داده قدغن فرمود که بدان قرار قلعه را بسازند و اختلاف نکنند پس روانه مسقوشده بمحض ورود حکم فرستاد که هر قدر کشتی
در روی رودخانه و در وینر فرموده بود بسازند سعی کرده تمام نمایند که از برای بهار حاضر باشد و ایام زمستان که در شهر مستقر
بود شب و روز مشغول انضباط امور دولتی شده حساب حکم چند نفر از رعیت هر ولایت احضار کردند تا از معاملات
حکام و عدالت و ظلم ایشان تحقیق و استفسار کنند پس بتلافی مظالم جاریین سیاست فرمود و پادشاه عدالت و رقاب
نیک حکام عادل التفات و عنایت فرمود و در همان مستان که پطیر کیر گرفت احوال عایا و زیر دستان مشغول بود
کیفر ایلمچی از دولت عثمانیه مامور شد که بخد مت پطیر کیر رسیده عرض تحقیق نمود که از چه سبب اینقدر تذکر زیاد
نزدیکی قره و دیگر می بینید پطیر در جواب فرمود از برای آنکه سلطان بفهمد که من هم مانند او سلطان حکمران لایت خود
هستم و هر چه خواسته باشم که در مالک خود معمول بدارم قادر و مختارم اگر سلطان و من از من چنانچه تو میرسی برسد
من نیز می توانم بطوریکه ترا جواب میدهم جواب و باید ایلمچی و من بعد از سخت و خجالت بسیار جواب دیگری نداشته
مراجعت نمود چون فصل بهار آمد و هنگام کار رسید پطیر بدون تاخیر روانه پطیر بویغ شد و قلعه که حکم کرده بود بسازند دید
که با کمال متانت و حصانت تمام کرده اند پس تو چنانچه و قورخانه و سایر مصارف انقلعه را امینا کرده و لازم تذکر
شهر پطیر بویغ را با کلیه انجام داد و در آن اوقات مصمم گشت که تمام خسارت شهر نزوار از دولت سواد بکشید پس
بسرگردان لشکر برتری و بجری خود حکم کرد که جمیع لشکر نظام و کشتیهای جنگی را حاضر نموند و همه تذکر لشکر و سامان
حشتر را حسب المقتصد بیدند و از سمت صحرا و دریا بعزم دفع دشمن روانه شدند چون عیان دولت سواد از عزم پطیر کیر
اطلاع یافتند هر چه در قوه داشتند از تذکر و استعداد بقرب دریا چینی پوس جمع کردند و از سمت خشکی نیز
آنچه در اطراف مالک خود جمعیت و سپاه داشتند با تمام حاضر و فتیا ساخته همت گماشتند که شهر نزوار از دست
نهند لاجرم جنگ نخستین فیمابین یقین روی دریا چینی پوس اتفاق افتاد با لایحه نصرت و فتح بشکر و وید و یل و
شکست سپاه سواد رخ نموده غلبت مقهور و مقابل خصم فرار کردند و در آنجا که سواد بکفر و کشتی خلاص شده بود و جنگ
توپ بحرف دولت روسیه درآمد بعد از آنکه از جانب دریا چه جای توشش مانند لشکر روس از سمت خشکی و دریا
شهر نزوار را محاصره کردند در آن اوقات خبر پطیر کیر رسید که در استونی در شهر در پست نیز سه چار هزار سپاه سواد

حصار

جمعی از عایا

بمضور پطیر

کیر

قره و دیگر

دریای سیاه

در بیان محاصره کردن عساکر روسیه در پت راو کیفیت تسخیر آن

کثیر
بسیار

پیکار
جنگ

در زیر حکم چارالینیک مستند پطر کبیر پس از فکر کثیر تشویش کرد که مبادا او قاشیکه خود مشغول محاصره است یک دفعه غافل و
 بخیجوخان سه چهار هزار نفر لشکر سوید بر سر دوا و غل و افشا ش ساندیا اینکه ازان سمت بر سر پطر بویغ یا ولایا
 دیگر روئیه رفته بود آنجا را منقوش گنبد لند اچند فوج را حکم کرد که بتجیل روانه شده اطراف شهر در پت را محاصره نمایند و
 نگذارند که لشکر سوید از آنجا حرکت کنند و اگر ممکن باشد شهر مزبور را نیز تصرف نمایند سر کرده سپاه سوید که در شهر
 در پت بود از عزم پطر کبیر آگاه گشته حکم فرستاد که از اطراف آنچه لشکر است بشهر در پت جمع آیند پطر کبیر نیز بعد از آگاهی
 از احکام سپاهر سوید صلاح کار خویش را درین انست که خود عازم آن یار و متوجه آن پیکار شود لند احکام و دستور
 العمل شهر نزوار را بمجا صیرین آنجا القا کرده بسرعت تمام روانه شد چون لشکر در پت رسید پطر کبیر قرار داد که دو
 فوج پیاده و یک فوج سواره لباس لشکر سوید پوشیده از راه دیگر وارد در پت شوند و محض ورود با لشکر روس بنای
 محاربه کنند از فوج مزبوره از قرار احکام پطر رفتار نمودند چون شروع بجنگ شد پطر کبیر بنای کرختی گذاشت سر کرده
 سوید چنان نفید که فی الحقیقه امداد از اطراف رسیده و سپاه سوید است که بلشکر روس شکست داده فی الفور در
 قلعه بگشود و حکم نمود که جمیع لشکر بیرون فتنه سپاه روسیه بالمره تمام نمایند چون پطر دید که تدبیر خود تاثیر بخشید و
 منظور بعمل آمد حکم فرمود که جمله لشکر یکجا جمع شدند و یک دفعه بدشمن حمله نمودند و چنان شکست فاحش بلشکر سوید
 دادند که کینفر از ایشان خلاص نیافت و شهر در پت نیز بتصرف پطر کبیر درآمد بعد از تصرف شهر مزبور زیاده از یکروز
 در آنجا معطل نشده دوباره بشهر نزوار مراجعت نمود و محض ورود بنای محاربه گذاشت و خود شمشیر کشید و در روز
 اول شهر نزوار را تسخر نموده بحیاط تصرف در آورد چون سفر اقل از برای لشکر روس در شهر نزوار بسیار بکند گشته بودند
 تلافی نمایند لند همان ساعت که شهر را تصرف میکردند صالدا ت بنای تاخت و بیجایی گذاشت پطر کبیر هر چه حکم کرد
 که از بیجایی دست بردارند چاره نشد آخر خود دست بشمشیر میان صالدا ت رفته دوسه نفر صالدا ت را خود
 قتل رسانید تا اینکه لشکریان را رام گرفتند چون پطر بارگشتر رسید جمیع بزرگان آنجا جمع شده بودند شمشیر خود را که خون
 آلود بود بآنها نشان داده فرمود و تصور نکنید که این با خون ولاد و عیال شما سرسخت شده بلکه با خون صالدا ت
 خود که در میان شهر بیجایی میکردند این شمشیر را خون آلود کردم آن ساعت که تسلیم شوید و اطاعت نمائید دشمنی و
 خصومت تمام کرد و شما با جمله بمنزله عیال من محسوب میشوید و همه را مانند برادر و برادری خواهم کرد من بعباید
 تلافی خسارت و محض مرارت شما را بنمایم جمیع مردم شهر ازین سخنان خوشحال شدند و امپراطور را دعا و ستایش نمود
 و جمله تسلیم گشتند و اطاعت پیش گرفتند و او را تمکین کردند و بایره جلدان قتال خاموش شد و پطر کبیر براقبت و
 پیچشم شهر مشغول گشت درین مین خبر از پولند رسید که آنچه پطر کبیر از برای او کوست امداد فرستاده بود بمصرف
 شده شران و ازو هم جمیع پولند را تصرف کرده است و کینفر سرسخت از ظایفه سویل از جانب خود با دشاه پولند

ناییده سه قسمت طایفه پولند تیر با طاعت کرده اند و پادشاه پولند با بقیه لشکر روس بر سر حد روسیه آمده بود و پطر
کبیر بعد از شنیدن این خبر نزد اجزای آن مجلس اعیان آن مجمع سوگند یاد کرد و وعده نمود که تا جان را درازا و کوت
دست نکشیده با و آمد و اعانت نماید و اگر ممکن بشود او را دوباره صاحب سلطنت پولند سازد در مزاج پطر کبیر هرگز
بی حقوقی و بیصفی متصور نبود و ممکن نیست که دوست خود را فراموش نماید و اگر کسی وعده میکرد ابد او عده خود
تخلف نمیکرد این سبب نوکرهای خود نیز خاطر جمع بودند و میدانستند که خدمت ایشان هرگز فراموش نخواهد شد
و جان خود را در راه او فسخ و ضایع نمیکردند

فصل سیزدهم در بیان احوالات پطر و برتبر رسیدن مانزیکوف و باز آمدن فرستادن پطر
بیادشاه پولند و رسیدن کشتیهای شریل پطر بورغ و باز خلاص یافتن شهر مرزبور و تفصیل تصرف

شهر مینو است

در فصل دیگر اسم مانزیکوف را آورده تفصیل احوال او را بمجمل گذاشتیم وی پسر مرد آتش پزی بود و از کوچکی با اسم خاننشاگرد
او را داخل سرای پادشاهی کرده بودند چون استعداد و قابلیت او ذاتی بود و فهم و ادراک او بجای آمدن از کودکی
در آداب علوم همت کاشت و در ایام خانه شاکردی چند زبان یاد گرفت حسب حکم پطر کبیر چند نفر معلم در
سرای پادشاهی درس میدادند و بنوکران مقرب پطر بطور تربیت مینمودند از رفتار مانزیکوف چنان ارضی بودند
که بفقیری او وقت نگذارد و همه بیشتر بتعلیم او میر و خستند و همیشه در نزد پطر کبیر ترفیع اومید کردند تا اینکه پطر را
درباره او بسلامت آوردند و پطر او را در سلک پیشخدمتان منتظم نمود و او قاتیکیش خدمت بود پطر کبیر اعیان
از خدمت ارضی کرد که در قلیل مدت بزرگ جمیع علم خلوتش فرمود و حسب حکم شب و روز مشغول تحصیل بودند تا اینکه
بر و ایام پایه کمال چیز فنی او پطر کبیر مشخص شده علاوه بر منصبی که داشت در میان لشکر نیز صاحب منصب شد
و در سفر و حضر بخدمت پطر مشغول بود و هر جا شجاعت و صداقت از او ظاهر شده تا منصب جنرال و لقب
شاهزادگی برافراشت پطر کبیر پس وقت بخت کسی نگاه نمیکرد و از نوکر خدمت میخواست نه هم بی مسمی و
نجابت بجا چند نفر از معتبرین روسیه از رسیدن مانزیکوف بقلب شاهزادگی باطناً خنجر جرح شده عرض کردند
که هرگاه شما چنین کاری کنید بعد ازین نجابت تمام میشود پطر در جواب ایشان فرمود که اگر شما چگونه نجیب
شدن عرض کردند که با خدمت و یارهای بزرگ نجابت رسیدن پطر گفت مانزیکوف نیز با خدمات و جان نثاری
خود بر تبه شاهزادگی سید لاجرم با اینکه نه سخنان مردم کوش نداده است و مرتبه مانزیکوف را روز بروز زیاد کرد
و حکومت شهرهایی که بتازکی تصرف کرده بود بعهده او گذاشت و او شمر پطر بورغ را نیز بدست او سپرد که متوجه شده

اسواق
جمع سوق
بازار

آباد نماید تا تکلیف بسیجی انتظام تمام و جد و جدآبادی شهر را بجائی رسانید که بطر کبیر در چین مراجعت شهر را نشناخت و چنین تصور کرد که شهر دیگر است از آنجمله عمارات خوب و خانهای مرغوب اسواق تازه و دو کا کین بیرون از حصه و اندازه و قورخانه مضبوط و کاغذهای بزرگ ساخته بودند بطر درین سفر نیز التفات بسیار بارتزیکوف فرمود و چند روز در آنجا توقف کرده پس روانه اولونیز شد تا کشتیاییک سال گذشته بساختن آنها فرمایش کرده بود آنها را بعد از اتمام همراه خود بیاورد و در شهر مزبور حکم کرد که شش هزار نفر مصالحات و شش هزار سواره ابو انجیح جنرال پتن کشته روانه پولند شوند و در خدمت او کوست پادشاه پولند بوده آنچه ایشان فرمایش فرمایند اطاعت نمایند و خود چند وقتی در شهر اولونیز توقف کرده باقی ماند که کشتیای را تمام نمود و همراه خود برداشته بطر بورغ مراجعت فرمود چند روز در شهر مزبور توقف کرد تا از همه احکام را بارتزیکوف داد و با چند نفر که معتبر خود روانه اولونیز شد که هرگاه دو فروند کشتی بسیار بزرگی بشمار عراده توپ تمام شده باشد آنها را داخل دیار نموده مراجعت نماید و در شکامی بطر کبیر در اولونیز بود خبر رسید که پادشاه پولند باز بنای جنگ گذاشته و لشکر روس نیز کلبه ای را مدافعت نموده بود پس رسید که بطر کبیر خواست که خود ملاحظه کرده باشد که چگونه لشکر روسیه همیشه بشکر خود و پولند فائق غالب می آیند پس حکم فرمود که پانزده هزار لشکر سیاده و سواره جمع شده در کباب خود دیار شوند چون حساب الحکم بطر کبیر لشکر حاضر شدند پس کبیر بولایات لیتانی که اول خاک پولند بودند روانه شد در عرض راه خبر از بطر بورغ رسید که بیت و دو فروند کشتی جنگی با پنجا و چهار عراده توپ و شش فروند کشتی سی عراده و شش فروند کشتی دیگر که هر کدام ده دوازده عراده توپ دارند از جانب دولت روسیه بقصد خراب کردن شهر بطر بورغ مامور شده در کبیر سخن شرافت کردند و پطرخنت ازین خبر پریشان و متوحش شد ولی چون از راه احتیاط تدارک شهر بطر بورغ را مضبوط و مستحکم کرده بودند اتشواش چندان بخورده میدانست که از لشکر شرالیسی بشهر مزبور نخواهد رسید بطر کبیر بعد از رسیدن اخبار شهر بطر بورغ چند نفر چارپا روانه آنجا نمود که هر روز از چگونگی احوالات شهر بخدمت او خبر بیاورند و او را از کیفیت آگاه نمایند و این مطلب را با حدی بر روز نداده باز روانه شد چون بطر بیک منزلی شهر ویلنا رسید چارپاها مراجعت نمودند و خبر آوردند که کشتیهای روسیه هیچ نتوانستند آسیبی بشهر بطر بورغ رسانند و سه دفعه بجزم تخریب شهر ویرش برده و زور آورده اند ولی در هر سه دفعه شکست خورده بر گشته بودند بطر کبیر ازین خبر زیاده از حد خوشحال شده در پیش خود مضمیمه کشت و در دل خویش مخبر کرد که بلکه این سفر کاری نماید و تدبیری بکار برد که بآلبره ولایت لیونی را تسخیر نماید از برای پیش رفتن این خیال ضرور بود که مملکت قولند را که در میان ولایات لیتانی و لیونی واقع است تصرف نماید از سمتی شهر در پت را تصرف کرده و از طرف دیگر نیز شهر ریکا را تصرف کرده باشد تا جمیع ولایات لیونی را بر زیر اطاعت خود بیاورد و شهر بطر بورغ را بهر جهت از شرارت دشمن خلاص نماید پس از شهر ویلنا حکم بر نشل شهر متوف فرمود که با چند فوج بولایت قورلند روانه شود و عمارات شهر

جزال

میتورا که پای تخت قورلند باشد محاصره نماید مثل شره متوف حسب حکم پیکر کبیر روانه گشته داخل خاک قورلند شد
خواست که یکده شهر میتورا بدو جبار آل بونوب که یکی از سرداران معتبر مثل دوازدهم بود و از جانب دولت خود
نامور محافظت ولایات قورلند بود از و رود شره متوف اطلاع یافته او نیز بالشکر خود روانه شد این دوسر در اول
خاک قورلند در صحرائی که برزما و مشهور است مقابل دولشکر با یکدیگر اتفاق گشته از هر طرف بحاربه و مقاتله پرداختند
با اینکه سپاه روسیه از ایشان یار بودند و بونوب بتدبیر نظام و تمهید سرکردگی لشکر خود را چنان حرکت داد که دو ست
طول کشیده تا لشکر روس شکست داد و جمیع توپخانه ایشان بتصرف لشکر سوید درآمد شره متوف چاره نداشته
خود را دوباره بجاک لیتانی کشید چون این خبر بمطرسید فی القور باقیه سپاه روانه گشته و اردو شهر میتورا شد و بعد از
سه چهار روز محاصره و جنگ طرفین و کوفت و لشکر شهر مزبور را تصرف نموده ملا فی شره متوف را از لشکر سوید در آورد
نوشته اند که لشکر روس که همیشه بطبیعی عادت داشتند و چنین فحیده بودند که هر شهری که با قهر و غلبه بجزیه تصرف
می آوردند جمیع مال و ضیاع آن شهر مال اینها میکردند و بپیکر کبیر بعد از جنگ نزد ایشان را چنان تربیت داده بود
که روز و دو شهر مزبور از لشکر روس بچگونه سیمایی سرزید و وجه متعرض احوال اهل شهر نشند و قسکه داخل ارگ کشند
قراولها دیدند که در عمارت پادشاهی پاره اسباب بر جا و جابجانیست لهذا قراولی عمارت را قبول نکردند تا اینکه چند
نفر صاحب منصب سوید آمد اقرار کردند که از اقل اوضاع و اسباب عمارت اینگونه بود بعد از جنگ کسی بر آنهاست
نزد است چون تقرر ایشان سمیع پیکر کبیر شد بقراولان حکم کرد که در سر خدمت خود باشند و از آنجا که خاطر جمع
شوند که از آنها باز خواست نخواهد شد پس ایشان قراولی را بخارا قبول کردند پیکر کبیر با اینکه درین سفر بخرم و نظیر خراسان ضرری
ندید باز در روسیه طایفه کشیش و فرقه نجی که همواره نقض دولت و کسر عزت پیکر ایشان را مایل بود بعد دهشتاش
اندام حمام دولت و نظام ملت در آمده مملکت روسیه را آشوب نمودند و مردم را چنان شستند که در درگاه
لشکر روس بالمره شکست خورده و تمام گشته است و این دروغ و تبلیغ ایشان باعث شده بود که مردم بعض مملکت
روسیه سر از رقبه انقیاد و طاعت باز نهاده بنای باغیکری گذاشتند پیکر کبیر پراشندین این اخبار از خاک قورن به
جا نوشته این غایب را رفع نمود و در شهر میتورا چند روز ماند و بجهت محافظت و حراست شهر مزبور لازمه لشکر و اوضاع
گذاشته دوباره روانه خاک لیتانی شد این اغتشاش جزئی که در روسیه اتفاق افتاده بود باعث شد که پیکر کبیر
نخواست جمیع ولایات لیونی را درین سفر تصرف نماید لاجرم چند روز دیگر در خاک لیتانی توقف فرمود پس مصمم شد
که دفعه دیگر پادشاه پولند را ملاقات کند لهذا از خاک لیتانی روانه گشته داخل مملکت پولند شد و در شهر توکنین
او کوست پادشاه پولند را ملاقات کرده قاعده دوستی و تعارف در باره او بعل آورد و از نزدلاری با و بداد
و چند عدد از سید قهای لشکر سوید و می تعارف کرد و او را همراه خود برداشته دوباره بولایت لیتانی مراجعت نمود

سمیع
کوشند
اغتشاش
آشوب
اندام
خراب کردن

و مدت یکماه در شهر گردون که پای تخت ولایت لیستانی باشد همراه پادشاه پولند توقف کرده بمسوره نصیحت و صحبت با او مینمود که مباد بحرف مردم کوشش اده باشد شرل بنامی مصاحبه بگذارد و نیز عهد و میثاق و تعهدات زیاد با او نمود که تا جان دارم در دوستی تو ثابت و برقرار خواهم شد اگر پنج نفر صالحات داشته باشم سه نفر در راه تو خواهم گذاشت و اگر ده تومان نخواه داشته باشم پنج تومان از راه تو صرف خواهم از برای آنکه راستی قول و صدق و عهد پیر بهر کس معلوم و مشخص گردد سه چهار روز بحرکت و مضرت او مانده آنچه لشکر داشت نصف آنرا از برای پادشاه پولند گذاشت و همچنین خواهی که در پیش خود موجود بود و قسمت فرمود یکی با او و گذار کرده روان شهر مسقوشد که امور مملکت خود مضبوط نماید

فصل چهارم در بیان تخیر نمودن شرل و از دهم ولایات پولند را دست کشیدن او کوست از پادشاهی پولند و اطاعت وی بشرل سپردن او جنارال پانگول المیچی پطرا بدست شرل کشتن شرل ایلمچی عزبور را

بعد از ورود پطرا کبیر شهبه مسقو چندی نگذاشت که خبر از پولند رسید که او کوست در شهر گردون خود داری ننشاند فرار را برقرار اختیار نموده با چهار پنج فوج روس و ساکس که در اطاعت خود داشت بسمت ولایت ساکس که بنحیه است بعد از رسیدن این خبر پطرا زیاده از دوز روز در شهر مسقو توقف ننمود و زود روانه پولند شد چون بنجاک لیستانی رسید دید که جمیع شهر با بتصرف دولت سپید آمده و بقیه لشکر روس حیران سرگردان باین طرف و آنطرف میگردند و میخواهند که بوسیله خود را خلاص نمایند خبر ورود پطرا کبیر از برای ایشان مایه امیدواری شد و هر چه در اطراف لشکر بود یکجا جمع شدند و بالشکر که بنازکی همراه پطرا آمده بودند اتفاق کرده بقدر مقدور قوت و مکنات بهم رسانیدند در آن هنگام جنارال شولبورگ که یکی از سرداران معتبر پولند بود و مدت مدید با دولت عثمانیه مشغول جنگ و محاربه بوده و پیوسته فتح و نصرت کرده بود و اسم و رسم او در جمیع ولایات پولند مشهور بود و طلوع کرده خدمت او کوست آمد و او را آنها و القا نمود که بی غیری و ننگت را بر خود قبول نکنند و از مقاتله و جنگ دشمن دست بکشند و سلطنت و پادشاهی خود را ترک نکنند که در معرکه کارزار کشته شدن هزار بار بهتر است از اینکه با اسکنه ننگت عازر زنده بماند او کوست از طرز سخنان شولبورگ بنحالت کشید و با سپاهیکه همراه داشت دوباره بنجاک پولند مراجعت کرد و لشکر که شولبورگ جمع کرده بود در همه جهت دوازده هزار ساکون و شش هزار روس بود که حسب الحکم پطرا کبیر از او کوست پادشاه پولند دست نکشید و مقرر نمیکند او بودند چون این خبر بطرا رسید و نیز خوشحال شد میدانست که شولبورگ را جمیع اهل پولند دوست میدارند

و لشکر سوید هم اقتدر زیاده نبودند که از عهده ایشان آمدن ممکن نباشد خرابی امر شرار بشتبیک شکست بود اگر شرار
یک دفعه شکست میداد جمیع اهل پولند دوباره بطرف او کوست می گشتند و لشکر شرار در یک روز تمام میشد شرار
دوازدهم هزار نفر جمع کرده بدست جنرال پنجله سپرد که فوراً روانه شده در هر جا که بلشکر دشمن برسد فرصت نگیرد
جنگ کند یا بالمره تمام شود یا اینکه خصم را چنین شکست بدهد که احتیاج بجنگ دوم نباشد پنجله موافق فرمایش شرار
همان شب روانه شد و دشمن با دسیس جاسوسان کرده تا بسرهادی رسید که در آنجا مالک ساکس پولند از هم جدا میشوند و
لشکر او کوست در آنجا جمع شده بودند پنجله اختلاف حکم شرار نگذارد و محض ورود بنای محاربه گذاشت و مدت دو شب
روز جنگ کردند لشکر او کوست بدست چنان شکست خورد که قابل تحریر نیست اندک سجد هزار نفر سه فرج روس
باقی ماند و آنها هم جلّه زخم دار و پریشان بطوریکه هیچ جگه کاری نداشتند بعل نمی آمد و هر چه اوضاع حرب و آلات
جنگ داشتند با تمام بتصرف لشکر سوید درآمد و قتی که این خبر بطور رسید دانست که زیاده بر آن توقف لشکر در
خان لیستانی مصلحت نیست زیرا که جمیع اطراف ولایات بتصرف سوید میا آمده بود و لکن نخواست که دوست
خود را بالمره دست خالی گذاشته مراحت نماید لهذا جنرال بازرکیوف را که بطور دین سفر همراه خود آورده بود
مأمور کرد که با نصف لشکر نزد پادشاه پولند روانه شوند که محاکم او را ملاقات نماید و بقیه لشکر را روانه محاکم گوی
کرد و خویش با چند نفر نوکران محرم خود اول شهر نزوا پس بطور بورخ رفت که امر آنجا را مضبوط کرده باشد بعد از
آنکه چند روز در شهر نزوا و بطور بورخ توقف کرده امور تصفحات را موافق خواست خود درست و مضبوط نمود و مستم
که در او قاتی که شرار مشغول او کوست میباشد و او از سلطنت معزول کرده دیگری را بجای او بنیاند و این مباح را
بسترن پادشاهی وین میبندد و هر قدر در قوه و امداد ولایت خود را زیاد کند و شرار بی که از دشمن گرفته است چنان
محکم و مضبوط نماید که دوباره از جنگ و نزباینه این جهت بود که بعد از ورود شهر بطور بورخ بجای تصرف کردن شهر و لیکن
افتاد که آتش نیز چون شهر بطور بورخ در کنار دریای مینلند واقع است ولیکن در آن طرف دریا و در مقابل شهر بطور بورخ
اتفاق افتاد که بطور میبند است که اگر آتش هم بتصرف خود بیاید دیگر از برای بطور بورخ از جانب دشمن هیچ جگه
توسیش نخواهد ماند و مرتبه لشکر جمع کرده شهر مزبور رفت باز کاری نکرده مراحت نمود و جمیع سپاه سوید که در آن صفت
بودند بعد از آنکه ای از غم بطور در شهر مزبور جمع گشته مانع از تخریر شدند بطور چون اقتدر استعداد و مدد همراه داشت
که از عهده ایشان بر آید و لشکر خود را بجای بمصرف و عبت تلف کردن را خلاف قانون عقل دانسته مراحت
نمود پس کما میکه بطور مشغول این کار را بود او کوست پادشاه پولند چنان از شرار خائف گشته بود که نخواست
هر چه او بگوید بی تاقل قبول کرده مصاحبه نماید لهذا بدون اطلاع بازرکیوف ایلمی نزد شرار فرستاده بود که هر
ایشان بفرمایند قبول و اطاعت کرده من بعد غیر از گذران حسرتی چیز دیگر توقع نخواهد کرد بازرکیوف از این حکایت

خلاف
نزدیک

جنرال
نصف
نیم

خائف
ترسان

در بیان تخریم و تزلزل و از دهم ولایات پولند را دوست کشیدن و کوست از پادشاهی

۶۰

غافل و بخیل بود و در قریب اردوی او کوست هشت هشت هزار نفر سپاه سوید در زیر طاعت جنارال مادر فلد جمع گشته بودند بفرمان این که فرصتی یافته بقیه لشکر روس را بالمره تمام نمایند از نیکوف با کوست اظهار و معروفی است که منظور سردار سوید بالتمام ایشان ویران کردن است اکنون که دور و قوت ما از آنها زیاد تر است مصلحت ما در این باشد که ایشان را فرصت ندیم و بجنگت مبادرت نمایم او کوست اگر چه هرگز میل بمجا ربند داشت و پیوسته در خیال تجدید مصالح بود لکن از نیکوف میترسید و در آن هنگام قادر نبود که خلاف رای او نماید زیرا که سپاه و جمعیت او منحصراً بشکر روس بود هرگاه در آن احوال روسیه از دور و در میشند و کوست همان ساعت و یکسره و هیر لشکر شریل می کشد ثانیاً اگر هزار و پانصد نفر لشکر ساکون همراه داشت موجب ایشان نیز از جانب سردار سوید می رسید و کوست دیناری نداشت با بخله او کوست طوعاً و کرهاً نیکوف را قبول کرده مجا ربست مبادرت نمود از نیکوف بهر اس و خوف در آن کار را بقانون میراث بقه فکر صاحب چنان حرکت و رفتار نمود که سوید میا از آن جنگ بجز ننگ بهره نبردند و بجز نیت شرمه نخوردند و غیر از شکست طرفی نه بستند بالاخره چاه هزار نفر از ایشان قتل و دویزار و پانصد و نود و هشت نفر هیر و دستگیر دیران روس گردید و کوست از کثرت و غلبه جنین بهر اس با وجود این فتح باز در جنگ ماسا محو داشت و خواهمش مصالح میگرد و دوباره کاغذی بشریل دو از دهم نوشت و عذر خواهی نمود که باعث این جنگ من گشتم بلکه لشکر روس و کسان دیگر بدون حکم و استحضار من این جنگ را کرده اند و وعده نمود که آنچه اسیر و اسباب درین شهر گرفته شده بی کم و زیاد باز پس دهد و من بعد بر کز خلاف حکم شریل نخذ بطراز بسکه محبت با کوست کرده و خسارت را کشیده بود دیگر او کوست روندت که به پیش دوست خود پناه برد ناچار بحجرات مادر دشمن متخلل گشت و قبیل طاعت دشمن را از متخلل خیالت دوست ترجیح داد و تفهیمید که اینگونه حرکت او هم باعث خرابی کار خود گرد و دهم بیاد اش آنهمه نیکیها و خیر کلماتی با وضع بطور کبیر رساند چون نوشته او کوست بشریل رسید شریل نامه او را سر هم بندی داشت و عتبار نکرد و قلم بیکت کاغذ بکیرین مضمون نوشت که من از اذیت و خصومت تو آنوقت دست میکشم که تو از داعیه سلطنت دست بکشی و از پادشاهی استعفا کنی ثانیاً از دوستی دولت روس بر کنار باشی خصومت ایشان را بر نود لازم شماری تا شایان پانکول الی دولت روس را تا تل و درنگ بدست فرستاده دولت سوید بسیاری سپیچکس باور میکند که پادشاه پولند هیچگونه تمهید این تحالیف شریل قبول کرد که میجو به از برای خود نفع نداشت و خیانت بزرگ بود در حق کسیکه آنهمه نیکی درباره او کرده بود او کوست جمله خواهش شریل قبول کرد و مصالحه نامه از طرفین مهر شد و دست جنارال پانکول گرفته بدست فرستاده دولت سوید سپرد و کاغذی بعنوان عریضه بیاد شاه جدید پولند نوشت که من بعد اول فکر تو میباشم هر فرمایشی از جانب شما درباره من بشود با جان و دل طاعت خواهم نمود

شکست
خوندن لشکر
اندوت
ماز نیکوف

حرارت پناه
کرمی تشر

نامه
نوشتن شریل
دوازدهم
با کوست

بادستان شما دوست و بادشمان شما دشمن خواهم بود در عوض خدا تیکه بعد از این خواهم کرد استند عا میکم که طایفه
و عیال مرا عیال خود دانسته مراقب احوال ایشان باشید و گذران جزئی در باره من معین نمائید تا
باشود کی مشغول خدمتگذاری کردم چون خواهش شرل و از دهم بعل آمد قرائی از برای او گوست داد و وجه
گذرانی در باب معیشت او معین نمود و قتل جبارال پاتحول حکم کرد جنارال مرزور بجایاره در ^{۱۱۹}سنه در شهر
کازمیر کشته شد تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود بنزد پدر شرل رفته خواست ظلم و تعدی از
حاکمات لیونی بردارد از قرائیکه در فصل دیگر مذکور ساختم مجلب خود نرسیده بعد از وفات پدر شرل از ولایت
سویدر که ریخته بر پیش او گوست آمد و باعث جنگ سنه دولت شاه روز اینگونه اتفاقات بنظر غریب می آید لکن
عهد قدیم از جمیع دول این نحو حرکات صادر میشد اگر در میان دو دولت رنجش و نارضائی اتفاق می افتاد نخست
بفرما و ایچیان ندامت وزیران میرسید پس چنانکه دولت تربیت یابد اینگونه حرکات زشت کم کرد روزی
خواهد رسید که در همه روی زمین موقوف گردد

فصل نهم در بیان اختلاف آرای دول خارجه در پادشاه مملکت پولند و روانه شدن
شیراز از ولایت ساکس با لشکر کشی و رفتار بطر کبیر و فتوحات شیراز و از دهم در خاک رویه

شترل دوازدهم در مملکت ساکس بود و اسم او در اروپا چنین مشهور گشته بود که جمیع پادشاهان اطراف ایلچی نزد ایشان میفرستادند و استدعای عنایت و حمایت میکردند و ژورف امپراطور متسا بمنزله نوکر با او رفتار میکرد و جمیع دول از وهراس داشتند و همه بجهت صلاح مملکت خویش او را تملق مینمودند و پادشاه پোলند که یکی از سرهنگان ایلخان شترل بود بعضی از بزرگان دولت پোলند از شترل استدعا کردند و از دول خارج تیر خواستش نمودند که او را عزل کرده دیگر ریادجای او پادشاهی قرار دهند لهذا اسم جمیع بزرگان پولند را با اولاد پادشاهانی که دوست بودند نوشتند و نزد شترل آوردند بطر کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از او کوست بالمره مایوس گردید مایل شد که سیناوسکی نام را که یکی از نجیبای پولند و همه طایفه از او دلخوش و خرسند بود دنیا پادشاه نمایند در بین این کردار که هر کسی از برای خود واسطه محبت و وسیله ملی سختی که بلکه صاحب سلطنت پولند کرد و بخواهد تمام ایلچی از جانب دولت فرانسه مامور شده نزد شترل دوازدهم آمد که فیما بین دولت سید و روس صناداد و دشمنی را از میان ایشان بردارد شترل در جواب ایلچی گفت که من انشاء الله مصاحبه و دوستی را با پادشاه روس در شمر مستوفی ابرام نمود این جواب شترل بطر کبیر سیده بطر در جواب پیغام فرستاد که برادر من شترل خود را اسکندر میداند و هنوز نفقه میداست که من دارا هستیم که اکنون که میل مصاحبه دارد که در شمر مستوفی نماید انشاء الله

مناسبتاً
جرمنی کو بیچ دیا

در عمارت خودم با او مصالحه خواهم کرد اینگونه جواب بطر بنظر شرل و از دهم بسیار سنگین و ناگوار آمد و زیاد بر سر
توقت و در نکت خود را در تصفحات مایه نکت دانسته همان ساعت بحرکت لشکر خود حکم داد تا بطر را
معلوم کند که اسکندر است یا نه هنگام روانه شدن سان لشکر خود را بدید چهل و پنجاه سپاه همراه داشت
پس روی مردم کرده گفت من مگر آن شرل نیستم که در شهر نزوا باشت هزار سپاه شصت هزار و سیصد و سی و هفت نفر
یعنی بطر را فراموش کرده انشاء الله میرویم و یاد آوری میکنم چون خبر حرکت شرل بطر رسید بتجلیل روانه شد که
در نزد لشکر خود باشد و بهمین جا حکم فرستاد که افواج لشکر و گروه سپاه جمله در خاک لیستمانی حاضر و بقیه لشکر که
در سرحد ولایات پولند بودند نیز حکم نوشت که بدون در نکت روانه شده بخاک لیستانی جمع شوند از آن سمت شرل
دوازدهم وقت آمدن بمنزل و کوست پادشاه قدیم پولند رفت همه مردم از اینگونه بی باکی و جرأت و تعجب کردند که
چگونه خود را بدست کسی سپرد که خانه او را خراب کرده بود و سلطنت را از دست او گرفته بود ولی هرگز وایمه
هراسی در خیال شرل خطور نمی نمود و چنین تصور میکرد که در روی زمین چنان جودی نیست که جرأت کشتن او را
داشته باشد و چنین میدانست که خداوند عالم او را آفریده که جمیع روی زمین را بر زیر طاعت خود سیار و
بالجمله از ولایت ساکس از راه سیلانی اخل خاک پولند شد و ولایات عرض را از تردد لشکر او بالمره خراب
گشت شرل مجبور بود از اینکه سپاه خود را از راه اینیکه تردد آنرا نام میشد بگذراند تا اینکه آذوقه لشکر زیاد و حیثیت
سپاهیان کم باشد مردم عرض راه از عبور آن سپاه اطلاع یافته همه فرار نمودند آنها که جای گیر میزدند داشتند
پنج شش هزار نفر بیک جا جمع شده خواستند کینه از جانب خود نزد شرل بفرستند که رفته منظر ایشانش را
معروض دارد که اگر ظلمی درباره ایشان بعمل آید بالمره تمام شوند و از پای در آیند کینه فریر هر در روانه کردند و شرل
رعیت پولندیان بود که در چنین مقام بر سران بزرگ میفرستادند و او را رخت سفید پوشانیدند این مرد
پیر را نیز از فرق سر تا پا لباس سفید پوشانیدند با اسلحه تمام او را نزد شرل روانه کردند چون پیر مرد نزد ایشان رسید
باز زبان پولک و صدی بلند عرض خود را بشرل نمود پس چکس زبان او را نفیید چون در کوستان پولند زبان علیحد
دارند که دیگران نمی فهمند شرل اوضاع حرف زدنی ترکیب و رخت او را خوش آمد حکم کرد که این مرد دیوانه را در حضور
من بکشید چون رعیت اینگونه رفتار شرل دیدند همه حاضر شدند و اتفاق کردند که یا تلافی نمایند و یا اینکه جمله
تلف شوند معلوم است که رعیت نمیتواند با لشکر شرل بجنگد و قتل نماید کیساعت ناکشید که همه متفرق شدند
و فرار نمودند شرل حکم فرمود که ایشان اتفاقب نمایند و دما ت ایتار را آتش زنند و هر قدر از ایشان
بدست آید بکیند و نزد خود آید چند فوج ماور شد که حکم شرل ابجا بیاورند سه چهار قریه ایشان که نزدیک بود
آتش زنند و قریب شصت نفر از ایشان را دستگیر کردند چون بجنور شرل آوردند شرل حکم کرد که همه دیگر را

که شستن
بیان
قضاوت قلب
شرل درباره
رعیت
پولند

طباب بکردن انداخته بکشد اینطور آن بشتصد نفر را قتل رسانید بکینفر باقی ماند کسی نبود که بدین قرار او را بکشد
حکم کرد که خود طباب بکردن خود انداخت و بیچاره خود را بکشت اینگونه ظلم و تعدی از شرل دوازدهم همیشه
سر میزد چون منظور نوشتن تاریخ طراست لهذا زیاده برین بنویسم تا بتفصیل احوالات شرل بر دازم
اینقدر معلوم شود که هرگز رحم و مروت در قلب شرل نبود و پیوسته بقتل و غارت میخفت مردم حریص بود و در تکیه خون
غیر محبت آنروز با غصه و اندوه میگذرانید ازین جهت در صحنای جنگ بسیار جرات و قدرت داشت و بزرگ
نام کشیدی بود که در آن اوقات همراه لشکر میگردید جنگ را حکم او پیشنامی لشکر و قضاوت عسکرها میور بود
نوشته است که مکر شرل با بچشم خود دیدم که در میدان جنگ اسب خود را از جانی میزد که لغش مردگان را میزد و میهم
افتاده بود هر وقت که سم اسب او بغش مرده میخورد خوشحالی انبساط از او ظاهر میگشت بعد ازین بحالت شرل
دوازدهم در هر جا دو منزل می کرده خود را بخاک لیستانی رسانید و در آنجا خبر آوردند که پیر کبیر بالشکر قلیل در میان
شهر کرد و نواست خواست کاری بکنند که پیر را در شهر مزبور بگیرد چون لشکر عقب بود بشتصد نفر از فوج خود
بر داشته یکساعت از شب رفته وارد شهر مزبور شد دروازۀ آن شهر را پیر بیک نفر صاحب منصب سپرده
بود بمحض خبر ورود شرل از ترس دروازۀ شهر را گذاشته که بخت شرل داخل شهر گشته و میخورد و در آن شهر حکم
کرد که جمیع دروازه های شهر را حاطه کنند و نگذارند احدی بیرون برود چند نفر از صالحات روس خاستند
مانع شوند لشکر شرل همه را از شهر کذا را بنید خبر و در شرل را پیر مرموض داشتند و لیکن گفتند که لشکر شرل
بهمه جهت بشتصد نفر است پیر چنین گمان کرد که شرل با همه لشکر داخل شده است آنقدر قوت داشت
که با جمیع لشکر شرل جنگ کند ما چار بایز از محنت از یکمیت قلعه راه پیدا کرده بالشکر خود از شهر بیرون شدیم
فرنج از شهر دور نشده چند نفر کشیش که در شهر مزبور منزل داشتند و از پیر کبیر محبت دیده بودند و شرل و دوازدهم
خانه ایشان را برزور گرفته خود منزل کرده کشیشان مزبور نزد پیر آمده خبر دادند که شرل بهمه جهت بشتصد
نفر همراه خود وارد پیر کبیر سم فوج از سپاه خود همراه داشت و در بیرون شهر منزل کرده بودند پیر بعد از آگاهی از عدت
شرل دوباره با لشکر مراجعت فرموده یک فوج از لشکر خود بر سم قراولی در بیرون شهر گذاشت که از ورود او وی
شرل آگاه باشند و خود با دو فوج در میان شهر بنای محاربه گذاشت چیزی نمانده بود که همه سپاه شرل اسیر او
خود نیز دستگیر شود آگاه پیر کبیر را خبر آوردند که اینک سپاه شرل بید پیر چاره نداشت از شهر بیرون رفت
دیگر در آنجا با توقف کرده بالشکر خود روانه شد و همان شب بر جمیع لشکر که در خاک لیستانی بودند حکم فرمود که
بیرون توقف داخل خاک روسیه شوند پیر کبیر میخواست که پیش از آمدن شرل آنچه در قوه دارد سر حد است
روسیه را مضبوط کرده باشد و لایاتی که تازه تصرف کرده و چه بنسین محکم نماید که در وقت رسیدن لشکر

دشمن جای تشویش نماند چون جمیع لشکر وارد خاک رو سینه شدند از هر جا که احتمال رود لشکر شرل بنجا که رویته
از اینجا بود بقدر امکان جابجایی منور را مضبوط کرده خود روانه بطر بورغ شد بطر فمیده بود که لشکر شرل بزودی
از لیستانی نمیتواند حرکت بکند بحد سبب اول آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع لیستانی آذوقه پیدا نمیشد بلیا است
آذوقه را از اطراف ساورند ثانیاً زمستان بود بآن حدت سرما و خرابی ولایت حرکت امکان نداشت
هرگاه این موانع را ملاحظه نموده روانه میشد جمیع لشکر اوبی شبهه تلف می گشتند و فانی که شرل در لیستانی معطل
بود بطر میخواست که امورات و تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مسکو تشویش و احتیاط داشت و از تدارک و
خیالات شرل آگاه بود که او همیشه از بی کاه بزرگ میرفت امر بطر بورغ را جزئی میدانست بخاطر آنکه بکافحه دولت و
سلطنت بطر را تمام کند از قراریکه بطر فمیده بود شرل از دهم بهم چهار ماه در لیستانی معطل شد در آن اوقات بطر
جمیع امور سرحد را درست کرد که اگر فتح نمایند اقلای سپاه خشم را معطل کرده باشند و خود در شهر بطر بورغ و مسکو
مشغول انجام مهم سپاه و نظام گردید چون از هر باب اطمینان بهرسانید دوباره بنجا که لیستانی مراجعت
نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل و از دهم بحجت زیادتی کشت و تخیل در اینجا دلیکه گشته محال مکن تدارک
لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شد و برود خانه بر ایزیری رسید که در آن طرف همان رودخانه پیش جنگ
لشکر روس منزل کرده بود و وجود ایشان را معدوم نموده در حضور ایشان بساختن محکم داد تا سپاه خویش با بآن
طرف رود بگذرانند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و همت گماشتند که از ساختن آن مل مانع آیند
ممکن نشد شرل و از دهم در آن گیر و دار که کلوا توپ و تفنگ مانند تکرار از طرفین میرسخت پل اتمام کرده و لشکر
خود را با نظر گذرانید از سپاه روس آنجا که در نخیته خلاص شدند بقیه را لشکر شرل بقتل رسانید و هر چه از توپخانه
و توپخانه و ذخیره و آذوقه داشتند با تمام متصرف گشتند بطر کبیر بالشکر کثیر در کنار رودخانه و این در نزدیکی
شهر هولسن توقف داشت شرل و از دهم بعد ازین فتح و ظفر کبیر روانه هولسن شد و دوباره همیشه
اب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات هائیکه چنان بآن فراوان شده
بود که هیچکس از معتقدین آب آن رودخانه را تا امروز بآن قرار نشان نمیداد بطر کبیر بآن خیال که عبور و مرور
از رودخانه منور غیر ممکن است در کنار آن اردو کرده متمکن شده بود چون شرل اردو شد حکم کرد که در روی این رود
خانه نیز مل به بند بطر کبیر پیش از وقت چنان فمیده بود که خشم را عبور از رودخانه منور معسر و خوار گشت و
چاوه نداد مگر اینکه جبری بسازد ازین سبب توپخانه را در جای قرار داده بود که سر کوب جمیع اطراف آن رودخانه
شده تا ده فوج از نزدیکی خود نمیکند شت پل ساختن و جسر بستن ممکن نیست شرل سخت خواست حکم خود را مخصوص
پل مجری بدارد بعد دید که هر کس پیش میرود قتل آن غرقاب و غریق آن کرد اب میشود از مشاهد آن احوال معین

مصور
مشکل

آن احوال خواست شرل مثل کشته چون شیر خشکین خود را با آن رود انداخت و روی بشکر کرده گفت هر کس ننگ مرا بخورد از پشت سر من بیاید اول افواج خاصه از عقب او بر پشتند آب چنان پر زور بود که تا بدوش صالوات میرسد بطر کبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شرل بالشکر از رودخانه گذشت سپاه روس پانزده هزار سپاده و نه هزار سواره بود شرل فرصت نداده بجز و عبور حرمک با شتعال آتش حرب و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقه باروت کلوله توپ و تفنگ را چون قطره باران در آن صفی جنگ بیارید ولی هر قطره بارانی قطعه جانی یا شربت مرگ میدهد و روانی دانا توان میخورد و چراغ دودمانی را خاموش میگرد در همان روز سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و پورش بر بند لشکر روس مقاومت نمودند و شبات و روزند در حمله هفتم روسیه دوام نکرده شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم دوا توپ و میت و چهار خمپاره از لشکر روس بتصرف سپاه شرل درآمد و نزدیکت بچهارده هزار نفر از طرفین کشته شد هرگاه بطراز اول چنان میدانست که شرل بدانگونه جرات نموده لشکر از رودخانه خواهد گذرانید حکم باید آن آن توپها نیکه سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میگردیک نفر از لشکر شرل خلاص نیست لکن هرگز از خیال او خور نمیکرد که شرل چنین جرات خواهد کرد

فصل شانزدهم در بیان گذشتن شرل و دخانه پورستن را و رفتن او بمبت او کرن و خط بزرگ شرل شکست خوردن لشکر او و احوالات غریبه که در او کرن اتفاق افتاد بعد از واقعه جنگ هوسن شکست خوردن لشکر روسیه شرل و از دهم بشهر موپیلو که در رودخانه پورستن واقع و شهر بسیار کوچکیست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس روانه شهر مسقو شود بطر کبیر از عزم و تدبیر شرل آفت کشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشیده و لشکر جزئی در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرل با خبر باشند ثانیاً آنچه در قوه دارند همانعت نمایند که لشکر شرل بزودی داخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده زفع خسارت و دفع شرارت شرل نماید در اوقاتیکه شرل مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازه پانام که یکی از بزرگان او کرن طایفه قزاق بود بخدمت شرل رسید نوشته بود که هرگاه رای شرل بگیرد که از راه او کرن بگذرد من بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد و ملزم می شوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را بطر کبیر بکامب شرل نمایم و از آنجا سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرل را بر ذمت همت خود خواهم کشید شرل نیز بکتوب و مرسول نیاده از حد اندازه خوشحال مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بزرگ طاعت او بیاید بعد

در بیان گذشته شری و دخانه پورستن باورفتن و سبب او کرن و خطا بزرگ شری

از آن باطنیان تمام ممالک روسیه را سخر خواهد کرد و بطر کبریا تمام خواهند نمود بدون تاقل و فکر از غم و صرافت
 مستور برشته بزم سفر او کرن فدا مانده پامردی بود بمقتاد ساله و سپح اولاد داشت بطر کبریا نیت القارت
 درباره او سبذول اشته لازمه محبت و محبت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او بچسبید
 بمقام نفاق و عداوت وی درآمد مرد عاقل نانی که در دست دارد با میداینکه فردا بزرگتر ازین خواهد رسید هرگز
 آن نان موجود را از دست ربا نمیکند همیشه که هم و آواز و فتوحات شری بکوش او رسید خیال کرد که بطر تمام
 خواهد شد و پیش از آنکه مجبور شود کوری شری را بکند خواست که با خست با خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات
 و محبت او بشود لکن از جانب شری سخن دروغ و کراف چنین کسی که پیش او نیت نادانی و بیخردی بود زیرا
 که در اول کار تاقل و تحقیق ننمود که مازه پاراست میگوید یا دروغ و بجهنم یک نوشته او بنایت باور نمود ثانی آن
 طوری که متعذر شد که شازده هزار لشکر و آذوقه زیاد بدو در قوه داشت یا نه بطایفه خود اینقدر مستط و مقدر بود که
 بر چه او بگوید طایفه اش قبول و اطاعت نماید یا خیر با بجهل شری هیچکدام ازین عیوب را ترا تفکر نکرد و آنقدر تاقل و
 توقف ننمود که لشکر که بلهوانوب حکم کرده بود از ولایات لیونی و پولند جمع کرده بیاورد و بر سنده لاجرم بقدر مقدر
 تدارک لشکر دیده روانه شد مازه پا و عدد کرده بود که در کنار رود و زنا خود را بشری برساند بدین جهت چون شری
 برود خانه مزبور رسید بانتظار مازه پا در انتظار حل اقامت انداخت تا نیکوف که حساب حکم بطر کبریا مأمور بود
 که همیشه در نزدیکی اردوی شری بوده از احوالات او خبردار باشد چون دید که شری از خیال مستور برشته سببت
 او کرن میرود و نیز روانه شد و در نزدیکی رود زنا بسبب رحمت راه و کمی آذوقه و ضاع سپاه سوار مغشوش و پریشان
 بجای آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شری بخت و بسیاری از طرفین کشته شدند چون لشکر روس که همواره
 مافریکوف بود جزئی و کم زور بودند زیاد جرات نکردند که با سپاه شری جنگ نمایند در هیچکامی که شری در کنار رود
 خانه انتظار مازه پارا می کشید برای لشکر او بسیار بد میکند لیکن رفتار شری لشکران را تسلی داده ساکت بنمود
 شری در کار خود را مانند صالکات میکند را بنده خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هر چه ایشان میخواستند و نیز میخواستند
 افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل رحمت و شفقت دیدند ناراضی و شکایت را فراموش کرده اظهار
 خوشحالی و مسرت میکردند بطر کبریا از جمله این احوالات خبردار گشته اگر چه از حرکت مازه پا اندکی متغیر و دلگیر شد لکن
 بسبب آنکه شری از غم مستور برشته سببت او کرن روانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که
 بالاخره کار او پریشان و ضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر او کرن پردازد خواست چند روز دیگر
 توقف کرد و انتظار بولوانوب را بکشد که شاید روزی بشری نرسیده نگاهدارند و تمام نماید در آن اوقات از برای لشکر
 روس نیز جهت کمی آذوقه بد میکند بطر شنبه بود که بولوانوب آذوقه زیاد همراهی آورد و مقصود کرد که هرگاه

در بیان فتح پطرکیر و شکست لوانتوب در کنار نهر بوریستن

۶۷

شکست هم نتواند بدلا محاله آذوقه را از دست او بگیرد پس حکم کرد که مارتیکوف با سپاه خود در کنار رودخانه بوریستن
توقف و مکث نماید تا هر وقت لشکر لوانتوب برسد و او را گرفته بگذارد که پیش بروند چند روز دیگر لوانتوب رسید
پطرخت مزاحم و تحمل سپاه او نکشته تا آنکه در آنجا اینک نزدیک بروی خانه بوریستن شدند چون سپاه لوانتوب
گذشت پطرکیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را تا بجائی که مارتیکوف وعده داده بود نزد در آنجا بجائی
قنال اشتعال نایره جدل گذاشت سوید میا نوشته اند که آنروز پطرکیر چهل هزار نفر سپاه همراه داشت در حقیقت
جمع لشکر پطرکیر هزار نفر بود سه شبانه روز از طرفین یکپوشش و محاربه برداشتند اگر چه سپاه روس روز
اول شکست دادند ولیکن جمره چندان بردند لوانتوب با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید
روز دوم از صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگ بیرون آمده خود را بقلعه که مشهور
بپروسیوک بود رسانند روز سیم که جنگ آخرین بود پطرکیر خود سرگرد کی سپاه را بردست بخت گرفت و
حکم فرمود که قلعه مزبور را با یورش بگیرند کلوله توپ و تفنگ از جانب لشکر سوید چنان میرنجت که صالوات
روس جمله بخمال فرار کردن افتادند پطرکیر چون و صنایع را بدانگونه دید حکم کرد که هر که رو بگرداند او را با کلوله بزنند
اگر چه خویشتر باشند این حکم باعث کشت که سپاه سوید را محال توقف و آرام در آن قلعه نماند بالاخره
قلعه را با کرده فرار نمودند لکن مارتیکوف سر راه ایشان را گرفته مانع شد تا پطر از عقب برسیده باز بنای
جنگ شد بعد از دو ساعت محاربه از لشکر لوانتوب هشت هزار نفر تلف شده مابقی از جنگ لشکر پطرکیر
کشته خود را بمانی کشیدند و نیز در آنروز پنجاه و هشت نفر صاحب منصب و هزار نفر صالوات و هفده عراده توپ
و جمیع آذوقه که همراه داشتند بتصرف لشکر روس آمد پطرکیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را از
نشان داد و آن اوقات که پطر در نزدیکی رود بوریستن این فتح را نمود بعد خبر از پطر یورخ رسید که همانروز بخارل
پراکسن که یکی از سرداران پطرکیر بود در قرب شهر نزد شکست مضبوط بشکر سوید داده بود و آن یام از
برای پطرکیر اینگونه فتوحات از جمله لزومات بود و الا جمیع روسیه از دور و گردان یا غمی می گشتند مگر
پطر گفته است که هرگاه من از مملکت خود خاطر جمعی میداشتم آنوقت میدیدم که چه کارها میکردم تشویش و احتیاج
ولایات خود را مجبور میکند باینکه پیوسته خاک خود را مانند دشمنی برزور داشته نصف سپاه خود را
معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بمصرف نگاه میدهم با بجهل چون خبر شکست لوانتوب بشنید
کنار رود زمار رسید شریل ازین خبر چنان برآشفته که خواست همان ساعت برشته تلافی نماید لکن مانده پا او را
معطل کرده بود و روز بعد از وصول این خبر مانده پا وارد شد ولی در عوض شانزده هزار نفر که وعده کرده بود بجهت
دو هزار نفر همراه داشت تخصیص انیقال آنکه مانده پا بجای خود امر داشت به تیره کرده و نزدیک بشانزده هزار

شرح حالات شرل و از دهم در خاک او کرن

۶۸

رسیدن
مازه پانجیت
شرل و از
هم

نفری اسم این که بطر کبیر مار انماست محبت کرده بالاتفاق برویم و او را درین وقت اعانت و خدمت نمائیم از
طایفه خود جمع کرده بود آنها بفرمان این که بیاد شاه خود خدمت خواهند کرد و اسم بزرگی خواهند گذاشت که
شرل و از دهم را طایفه قزاقی گرفت همراه مازه پاروانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه برداشته چون بدو منزل
رود در نما رسیدند در آنجا مازه پا آشکار کرد که منظور او خدمت پطرنیت بلکه میخواهد بشرل خدمت نماید طایفه
قزاق بعد از اطلاع از منظور مازه پا التفات و مخطوفات پطر را در باره خود یاد کرده همه بالاتفاق در جواب گفتند که
تا حال از پطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد پطر کسی بدگشته باشد الحمد لله که توسیعی پطر ترابین مرتبه
رسانیده است و با حکم او بزرگ ماکشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه حیانت نماید ما هرگز او را نمیکنیم و اطاعت
نمیکنیم مازه پا هر چه سعی کرد که شاید ایشان بشرل اعانت یابند نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه
یکجا برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد مازه پا نماند مگر کسی که خویش و اقوام و نوکر و خدمتکار او
بودند مانه پا با چاربا آن احوال بخدمت شرل رسید چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خط بزرگ کرده است
ولیکن از بسکه بخواهشین مغرور بود کسی را هیچ چه با پی کشت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه خدمات با
بقیو حات باید نمود لاجرم بقیه لشکر و انویرا با آن دو هزار سپاه مازه پا برداشته باز روانه او کرن گردید
چنان خیال میکرد که اگر دوده از مملکت قزاق تصرف نماید مجموع طوائف قزاق با و اطاعت خواهند کرد
و خبر ندانست که آن چهارده هزار نفر قزاق بعد از مراجعت چند نفر از معتبرین خود خدمت پطر کبیر روانه کرده
همه احوالات و گزارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت او دست نکشند
مازه پا بشرل چنان فغانده بود که هرگاه شرل بشه با تورن که پای تحت قزاقستان است برود و اهل شهر فرور
که جمله بر خود ارادت و اطاعت دارند بشرل نیز مطیع و منقاد گشته آنچه ضرور دارد از آذوقه و غیره در آنجا
موجود و میباید دید بعضی تصرف شهر فرور جمیع طایفه اطاعت او را خواهند کرد پطر کبیر بعد از آنکه از گزارشات
اطلاع یافت حکم فرمود که مازنیکیف با کالیسین چند فوج همراه برداشته پیش از ورود شرل خود را بشه با تورن
برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه شرل هنگام ورود چیزی در شهر فرور پیدا نکند با جمله
لشکر شرل محبت کمی آذوقه و بی راه مجبور بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه آذوقه سپاه جمع شود
مازنیکیف حساب کم میکرد و ارد با تورن گشته از قزاق فرمایش پطر کبیر استخار ابراب کرده مازه پا را مغرور
نموده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نموده منتظر حکم جدید پطر کبیر شد چون شرل این احوالات مستحضر
گشت آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشری بادی بی برسد سخت چپاول نمایند پس آتش
زده بگذرند شرل میخواست با اینگونه اطوار تلافی نماید ولی احتیاج بچپاول نبود همه رعیت فرار کرده بودند و در

مستخضر
خبر داشتند

آمدن شرل دوازدهم زاپوراوی و تقی و ساسی ایشان بشرل

۶۹

بیت فرسخ یک ده آباد نبود کمی آذوقه و شدت سرما مورسپاه را بجائی رسانده بود که در هر منزل و بیت سیصد نفر فرین پلاک و دوفین خاک می کشتند و لشکر پیکر از همان راه بر اثر ایشان می آمدند اما بطرما محتاج سپاه را به جهت همت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هر چه داشت بجان و دل پیشکش میکرد یکی از وزرا شرل که پیر نام بود چون اوضاع را اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما با این جمیع لشکر و تلفت خوابید کرد اقل در جائی توقف و صحنی نمائید و منتظر باشید تا فصل بهار برسد پس بهر چه رای شما علقه کنید و حکم بانجام آن بفرمائید و اگر شما دریغی قرار بگیرد مازنه پاکه باین ولایت بلدیت دارد می تواند که از اطراف آذوقه جمع نماید شرل در جواب گفت من آن نیستم که در کیشتر قرار بگیرم وزیر عرض کرد که پولند با نیجا نزد کجست بولایت پولند مراجعت فرمائید و در این زمستان مرا تجارتار مضبوط فرمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن بالشکر و جمعیت بکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت روئیده مراجعت فرمائید و درین ضمن چند مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بدین مضمون که باز او کجست پریشانی سپاه شرل را شنیده بنامی طغیان یا غیبت می گذاشته بود شرل قبول ننموده گفت من درین بین هیچ جا مراجعت نمیکنم مردم میگویند که از پطر ترسیده فرار نمود این شهرت و اقرا باعث تنگ و فتنه در سواهی من خواهد شد بهر قسم باشد در این زمستان قزاقستان را تمام کرده در اوّل بهار کیسر روانه مسکو میشوم در آن زمستان سپاه سوید را کجا با گذشت و در کجای توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن ولایات درست مذکور نشده هر گاه او کرن ولایتی میشد مانند متسا و ایتالیا میتوانستیم که قزاق و بلدان آنرا بخرید و بیاییم اینقدر مشخص و بیان می کنیم که سپاه شرل در اوایل زمستان قزاقستان زاپوراوی میسند که در اوّل تاریخ احوالات طایفه مزبوره را بتفصیل نوشتیم اینطایفه نیز در کنار رودخانه بورستین مکان دارغنازه پا خواست کاری بکنند که بزرگ طایفه زاپوراوی ابدست آورده خدمتی بشرل کرده باشند پس بزرگ آنها را همان طلبید و تدارک بزرگ دیدار آنجا چندین گونه اسباب از کارخانه شرل گرفت که همه از نفقه درست کرده بودند بعد از صرف طعام شام با ایشان تفریف و توجیه شرل ابیان نمود و دل ایشان را بجانب می میل کرد و بزرگ زاپوراوی با تعدد زیاد سوگند یاد کرد که با اتفاق طایفه خود در خدمت شرل بکوشند و هر چه در قوه داشته باشند در باطاعت و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که یکدم سببی در مجلس میگذاشتند و بروی آن قسم بخوردند چون عاهد و تقاسم از جانبین شد و مستحکم شد پس بزرگ زاپوراوی از آن مجالس برخاست دست بدست مازو پا داده از آنجا بیرون رفتند کسانیکه همراه بزرگ طایفه مزبوره آمد و بودند هر کدام از آن اسباب آلات نفقه دینی را برداشته براه افتادند مازو پا هر چه

قزاق
جمع دستیه
دیکده

وضع
قسم خوردن طایفه
زاپوراوی

مانعت گردیشان در بردن آتشها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کوتکت کاری همیدگر کشید
پس مردم را پوراوی اتفاق کرده نزدماز و پارتستند و مذکور ساختند که کسان و بوجیر متی آتشا کردند هرگاه ذکر
خود را تبیه ننمایند و دست میسوزند ما بهم خواهد خورد ماز و پالا بونا چارمانده ناظر خود را بدست آنها تسلیم نمود که اتفاق
خود بر ویست است و سیاست طایفه را پوراوی این بود که اول دست و پای مقتضای می بستند اینقدر بیدار
می ماند خستند که او بر تیر ملاکت میرسید بعد هر کدام یک کار و بشکشت زده او را می کشند بجا ره ناظر مانده
از غیرت کشند با بجله بطر کبیر دین اوقات امور خود را مضبوط میگرد و جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر بجائی
حرکت نداشت کربانست و نصرت میتوانستند کاری از پیش برند و طایفه قزاق بسیار از دیت و از آرسپاه شرل
میرسانند در هر جای لشکر سوید که بجنگ ایشان می افتاد می کشند بعد از آنکه شرل با بزرگ طایفه را پوراوی
دوستی کرد و قدری لشکر خود را انجام داد و مصمم گشت که شهر پولتا و را تصرف نماید و دانستند بود که در شهر
مزبور آذوقه و سایر مایحتاج و فوردار و عزم داشت که بعد از تخریب استیجا امور لشکر خود را بهر جهت مضبوط کرده در
اول بهار روانه شهر مسقو شود بدین جهت بتجیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود

فصل مقدم در بیان جنگ پولتا و او شکست شرل و از دهم و کرخیتن و بمملکت عثمانلو

بطر کبیر پیش از آنکه شرل شهر پولتا و را تخریب نماید خیال و را فحیده بود ازین سبب پیش از وقت تدارک خود را دیده
امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بسیج و جوار محاصره شهر مزبور بمقتضای داشت و خاطر جمع بود از اینکه
اگر شرل و از دهم بفکر تصرف شهر مزبور بقتد باعث خرابی او خواهد شد بطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع
کرده بود و از قو و فورخانه و سایر مایحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود سه ماهه داشت و آذوقه دو ماهه
نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید با طراف شهر پولتا و را رسید بطر نیز با جمیعت خود روانه گشت و در ۱۳۱۱
وارد شهر مزبور گردید شهر پولتا و را در کنار رودخانه و در سکلا واقع است سپاه شرل از سمت شهر در کنار همان رود
خانه منزل کرده بود بطر کبیر ادوی خود را در آن سمت رزده رودخانه را در میان سد و سرحد قرار داد شرل و از دهم
چنان تصور نمود که بطر از آن طرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته باین طرف خواهد گذشت
لذا در همان ساعت که سپاه روس سیدند حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر جا که احتمال جسر بستن
روسیه میرفت مانعت نمایند و خبر داشت که بطر پیش از وقت تدارک خود را دیده سه چهار هزار نفر را موز کرده
بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جبری به بندند و خویشین همراه سپاه بقرب شهر آمده بود که بدشمن قریب دهن شرل
چنین بجان کند که از آن طرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا بطر خشم را غافل کرده با تمام کار و سپرد از آن قرار می

باتمام رسیدن جبر حکم پیر و کشتن شکر از جبر

۷۱

پیر حکم کرده بود در یک شبانه روز جبر را موافق خواهش او باتمام رسانیده خبر فرستاد که جبر حاضر است پیر چهار عسات
 از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جبر با نظر رود خانه گذرانید و پیش از طلوع آفتاب اردوی
 خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شری قرار داد و شریل دوازدهم بعد از آگاهی ازین ماجرا حیرت و تعجب نمود
 زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفه روستیه چنین آدمی بعل آید که در فنون لشکر کشی او را فریب دهد اگر چه
 تشویش زیاد ازینگونه حرکت و جرات پیر نمود و دانست که انجام این کار بجای بدخواه پد کشید لکن از کثرت
 کبر و شدت غرور این مطلب را بر وزن داده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بجای برد از دهر دو
 پادشاه درین سفر با مورات لشکر و سامان شهر خود دقت و مراقبت مینمودند چون دوام سلطنت
 و قوام دولت هر دو بسته بهین جنگ و محاربت بود زیرا که اگر شریل شکست میخورد بالمره تمام بود و اگر پیر پیروز
 میگردد دیگر سلطنت او در روستیه صورت نمیگرفت زیرا که دشمنان پیر طالب و جویای بهانه بودند که تضعیف و
 تخریب او را در دولت را از بگردانند جمیع اروپ نیز چشم و گوش خود را متوجه جنگ و محاربت ایشان
 کرده منتظر خبری بودند که کدامیک ازین دو پادشاه خراب خواهد شد اگر چه مدت سه ماه بود که دول
 خارجه هیچ وجه از احوالات ایشان اطلاع نداشتند و نمیدانستند که شریل کجاست و چه کار میکند لکن ازین
 فتره خاطر صمیم بودند که البته پیر خراب و ضایع خواهد گردید و فتوحات و انبهارک و پولند و نروا او را در نظر
 عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که هرگز تصور نمیکرد که پیر کبیر فتنه خواهد کرد
 یقین داشتند که شریل از روستیه مراجعت نخواهد کرد مگر اینکه پیر را تسلی و پادشاه دیگر مانند پولند
 بجای او در روستیه معین و مقرب نماید با بجمه در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود
 بودند پیر کبیر هر روز آدم بنزدیکی قلعه میفرستاد که درست رسیده بفهمد که از کدام سمت آراسخ و تقصیر
 توان نمود و همچنین شریل هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پیر آگاهی بهم رساند هر وقت
 کسی از طرفین نزد یک اردوی دیگری می آمد فی الفور از اردو شنیک کرده نمیکند داشتند که بقرب کلوا تفنگ
 بر سینه روزیتم پیر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را هم دبا غیرت و جرات بجا آورده بود حکم فرمود
 که در راه پادشاه خود از جان گذشته بار دوی شمن برود و خبر صریح بیاورد و صاحب منصب مزبور بعد
 نفر سوار خود را بمیان اردوی شمن انداخت هنگامیکه شریل دوازدهم قرار باستان سید او و لشکر را بجا میبرد
 قصد نفر سوار را که بدانگونه جرات دید بسیار متعجب گشت و عصبانیت شد که خود آتشار تمام کند فی الفور با گروهی طرف
 ایشان را گرفت صاحب منصب روس نیز هم جا خلاصی ندیده ناچار بنای جنگ گذاشت و درین بین کلوا
 بسای شریل خورده استخوان پای او را خورد و پس سواران سوبه مشغول پادشاه خود گشتند که او را از میان

شکله

باستان
سنگ

کلوله خوردن شزل دوازدهم بپایش از یکصد سواران بطر کیر و شروع جنگ

۷۷

خلاص نمایند صاحب منصب روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت بطر رسید و گذارش را
 عرض نمود بطر التماس نمود بصاحب منصب مزبور گردد و مجال فرصت بخدمت نداده همان ساعت
 بسر کردگان خود حکم فرمود که جنگ شروع نمایند شزل نیز از غم بطر خردار شده خواست که اول شروع جنگ
 از جانب دشمن شود لهذا حکم بفرمان سپاه خود کرد که بسوی خصم حمله برند و لشکر سوید چون پادشاه
 خود را مجروح و پریشان دیدند بهر چون بشیر عین قدم بمیدان کین نهادند و غم کردند که همانروز از خصم
 انتقام کشند شزل دوازدهم از کثرت غیظ و شدت غیرت در منزل خود آرام نگرفت الم جراحت را
 فراموش نمود و حکم کرد که تختی مدیسا ساختند و تخت نشسته در میان لشکر خود بفرمان جدال پرداخت از آن
 سمت بطر کیر لشکر خود را سه قسمت کرده میمند را بجمارال بویه سپرد و میسر را بامازیکوف داد و قلب سپاه
 بعده شره متوف محول نمود و خود با سوار و افواج با تضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یک دفعه
 صدای توب از جانب خصم بلند گشت و از طرفین با اشتعال مشاعل محاربت سبقت و مبارزت
 رفت دفعه اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند که کم ماند و بود که سپاه روس بالمره از آن جنگ
 مایوس شوند و در آن حمله میان پیش جنگ روسیه را از سپاه خود بیریدند و با سستیان ایشان را تصرف
 کردند اگر چه در آن هنگامه لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد و لکن امر برایشان
 مشتبه گردید نظم لشکر روس بحال خود باقی بود و هنی بنظام ایشان روی نداد دفعه دوم بطر کیر خود پیش افتاد
 حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که
 قلم از تحریر آن عاجز و عقل از تصور آن قاصر است درین کرمی هنگامه جنگ یک کلوله توب بدو نفر
 کماستنه تخت شزل خورده هر دور از زندگی دور نموده و تخت بر زمین خورده شکست شزل از بسکه میل سبک است
 داشت حکم کرد که او را روی تخته کدشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا ریخ نویس شزل نوشته است
 که دوباره تخت آورده ولی دروغ است زیرا که در آن کیر و در تخت پیدا نمیشد و این کسرشان شزل نیست بلکه
 زیادتی جرات و شجاعت او ظاهر میشود بعد از دو ساعت از هر طرف سپاه سوید شکست خورده و بهریمت
 نهادند شزل هر سعی که داشت بکرد که شاید سپاه خود را از کین مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که گریز
 از جمل جان سوار بپا شده سه چار فرسخ را از آن شتابان بگریخت بسیار ترس و هراس از آن آتش که بجا
 در دست بطر کیر آید شود و آنچه خود درباره بطر قصد کرده بود همانا بسر خود بیاورد و قضیه برعکس پیش میبرد
 با بجهل از سپاه سوید در روز پولات وانه هزار و دوست و هشتاد و چهار نفر کشته شد و نزدیک بیست هزار نفر
 اسیر گشتند بطر کیر را آنروز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتی که لباس خود را در آورد هشت

عین
نامشیت

شعال
سوزانیدن
مشاعل جمع
مشعل
سبقت
پیش کردن
مبارزت
شتابی کردن

شکست خوردن سپاه سویلر سپاه بطر کبیر و کربلای شریک عثمانی

۷۳۳

کلو که تفنگ از میان خت و کلاهش پیدا کردند مورخین سویلر نوشته اند که شریک و از هم چنان ششم سپاه پرتو
ترسانیده بود که بعد از فتح تمام جرات نداشتند که اورا تعاقب کرده بگیرند ازین فتنه را معلوم میشود مورخین
سویلر نیزند از آنکه بعد از شکست خوردن با چهارده هزار نفر بقیه سپاه خود میکربخت و از رودخانه و کجلی
گذشته میخواست که داخل خاک قزاق را پوراوی شود که ماترکیوف با ده هزار نفر خود را بایشان رسانید
و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان متعاضل عاجز کرد که بالاخره لوانوب سردار
سویلر بجز تسلیم چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد با تمام بقیه اسیری مستلا گردیدند مگر شریک با معبود
از کسان خود خلاصی یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چهارده هزار نفر لشکر را کجا اسیر کردند و خلی بخوف
و هراس شریک نداشتند باشد مشخص است که مورخین سویلر خلاصی یا دیاد شاه خود داشته اند و حق دارند
لاجرم در میان چهارده هزار نفر که ماترکیوف گرفت از نوکران معتبر شریک بسیار بودند از آنجمله یکی وزیر شریک دو
نفر از علم خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان سرکرده کسان از آنجمله شریک پسر و جبار
لوانوب و پنج جبارالیکر با دو نفر از اجداد و اجداد بانی جمله اسیر و دستگیر شدند شریک و از ده هم همه جت در
جنگ پولتا و او جنگ ماترکیوف نه هزار دو دویست و بیست و چهار نفر کشتن داد و سیصد هزار و هفتصد نفر
از سپاه وی اسیر دلیران و سیه گردیدند نیز قرار مفهومی میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود و لشکر که اول همراه
داشت چهل و پنج هزار نفر بودند غیر از سپاه لوانوب و چهار پنج هزار نفر نیز قزاق گرفت جمله آنها در عرض راه
و در جنگهای کوچک که فیما بین دولت شریک اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پولتا و از یاده از بیست
هفت هزار نفر نداشت و شش تهای بی عقلی بود که با آن لشکر جزئی بنای جنگ گذاشت همیشه کارهای
شری از نیز قرار بود هر چه میکرد و طالعش میکرد و همه وقت بخت بکار نمی آید میباید آدمی کار را از روی عقل
صائب تدبیر کامل ببینند و با تهور باطل و رای جاہل با کجگله در جنگ پولتا و سپاه بطر را چندان خسارت
نرسید همه جت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالحات از سپاه روس تلف
گردید شریک بعد ازین شکست خود را تمام دانست و چاره دیگر ندیده بعد از ورود بولایت زاپورا وی راه بیابانرا
پیش گرفته داخل خاک عثمانی گردید پس بطر کبیر از خیال شریک خبردار شده کبیر از مغیرین نوکرهای خود را بر اثر
اور و انه و کاغذی بدین مضمون بشریک نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر گشته حمله را فراموش
کردم این درست نیست که ولایات خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن سپاری من قسم بخورم که بتو هیچ
بدی نکنم مراجعت بکن و نزد من بیا که مانند برادر با تو رفتار خواهم کرد بعد با کمال احترام بجا لک سویلر بخرام
و قتی که فرستاده بطر بر حید عثمانیه رسید شریک کشته و داخل خاک عثمانی گشته بود فرستاده بشریک

ز سیمه مراجعت نمود با بکله بطر کبیر بعد ازین جنگ چند روز دیگر در ولایت قزاق توقف کرد و لازم قرار داد آن صفحا ترا مقرر فرموده مراجعت کرد

فصل سیم در بیان بعضی کذا رشتا تیکه بعد از جنگ پولتا و اتفاق افتاده و احوالات شرل در خاک عثمانلو و فتوحات بطر کبیر و دوباره پادشاه کردن بطر کبیر و کوست را بملکت پولند تا روز جنگ پولتا و اجمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه بطر در جنب صولت شرل چون لاف جنگ صغیره است که در جنگ باز باشد یا کبوتری بجاورد شبهار بعد از آنکه خبر فتح پولتا و اروپ منتشر گشت دانستند که بطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشور کبیر بوده است فی الحقیقه بطر کبیر در این بنسکامه بکمال عقل و محض دانش کار خویش را از پیش برد و چون شرل خشم قومی شیردل را در صورت پیش از ملکت خود بیرون کرد اگر بطر نیز مانند شرل متهور و مغرور می بود و امور خود را در آن اوقات بقوت و زور خویش محمل و موکل میکرد بی شبهه در این سفر آخر تمام میشد و زمان سلطنت او با انجام میر سیمه از شرل دوازدهم بجز خسارت و مضرت اجداد منقعت نبود طایفه خود نیز از کثرت ظلم و طغیان او بکشتن آمده بنای حصیان داشتند و اوضاع دولت وی بسیار پریشان گشته و عموم رعیت او در امور که از ان خویشتر سرگردان و حیران بودند و مردم بزوال سلطنت و دولت او کمال غمت داشتند که از دست او خلاص شوند و از جور او دور باشند و بطر کبیر بخلاف او زحمتنا کشید و در بنجا برد که طایفه وحشیه روسیه را که هرگز آوازه ادب بکوش آنرا نرسیده بود تربیت فرمود و دولت روسیه را داخل یکی از دول معتبره فرنگ نمود هرگاه بر او صدمه میر سیمه و اوضاع جمیع روسیه دوباره بهم خورده باز اوضاع قدیم شیوع می یافت و چون ممکن نبود که دولت او بدان قرار قوام بگیرد و دوام داشته باشد در حقیقت ضایع شدن چنین پادشاه عاقل کار محالک روسیه را مختل و عاقل میکرد و زمان دولت بدست دیگری افتاده اسم طایفه روس از روی نین برداشته میشد یا اینکه چون طایفه قزاق یا تاتار طایفه میشدند که رعیت و ملت تابع دولت دیگری گشته همیشه بزحمات و مشقات مبتلا میشدند بعد از فتح پولتا و ارجاع اوضاع جمیع ولایات که از ترس شرل دوازدهم در گوشه عزلت از زواجسته بودند بهم خورده از آنجا که کوست پادشاه پولند که شرل معزول کرده دیگری را در جای او قرار داده بود باز از برای خود استعداد جمع کرده بنای سلطنت گذاشته بود و عریضه بخدمت بطر نو شته در خصوص حقوق نصیرت خود استعاده کرده بود و فتح ابواب محرمات و التفات بطر را دوباره خود خواسته بود بطر چون خسارت او را بسیار کشیده و با ضرار او مختل گشته بود و پنجا است که زحمات خود ضایع کرده اند از سر نصیرات او در

گذشت و در جواب نوشت که قلم عضو جبرایم اعمال فرمودیم و از تقصیرات تو گذشتم و تجدد ترا بدوستی خود
برگزیدم پس ازین از دوستی تو دست نخواهم کشید لاجرم بطردان اوقات لشکر باطراف ولایات روانه
میکرد جنرال بانزکوف را که بجارگذاری او و ثوق تمام داشت حکم فرستاد که افواج سواره را برداشته
بسوی پولند روانه شوند و هرگاه از بقیه سپاه سوید در آن ولایت باشند بجای تمام کرده پادشاهی
او کوست را برقرار نماید و مرشل شیره متوف را با لشکر خود روانه لیونی فرمود که رفته امور تصحیحات را مضبوط
نماید بطر خود با بقیه لشکر از راه کیوی و لیبینی بخاک مالکت لیسنانی رفت چند روز در آنجا بمانده امور او کوست را
مضبوط نمود و از اهل ولایت التزام گرفت که من بعد با او کوست خدمت کرده احدی را پادشاهی قبول
نکنند و از آنجا یکسر بشهر وارشوی پای تحت پولند رفت او کوست پادشاه پولند در آنجا با توقف داشت
منظر ورود بطر بود که لایحه خدمت و احترام را بجا آورده باشند فی الحقیقه اوقاتی که بطر در شهر مزبور بماند او کوست
طوری خدمت کرد که حیانت و خلاف او بالمره از خاطر بطر بیرون شد و دوباره قسم خورد و تعهد کرد که
مادامه عمر مراقب احوالات او کوست گشته حمایت از او نماید در هر هنگام توقف خود در شهر مزبور بلیچیان
معتبر از جانب دول ساکس و دانیمارک و پروس خدمت بطر رسیدند و خواست دوستی یکجائی که در نزد بطر
کبیر بلیچیان دول مزبوره را زیاده از حد محبت کرده آنچه خواستش کرده بودند قبول نمود و عهدنامه از هر طرف
نوشته شد که پس ازین هر چار دولت با هم متفق شوند و دولت سوید را دشمن خود بدانند اگر من بعد
کسی از ایشان با دولت سوید دوستی کند موافق عهدنامه سایر دول ازین چهار دولت دفع او را بر خود
واجب شمارند و او را از میان برداشته بالمره خراب کنند بعد از آنکه بطر عهدنامه دول خارجه و امور
او کوست را مضبوط نمود مصمم شد که خود بمملکت پروس رفته با پادشاه پروس عهدنامه دوستی
محکم کند سابقاً پادشاه پروس با بطر کبیر بسیار دوست بود لکن از ترس شرل و از دهم جرأت نمیکرد که
دوستی با آنها نماید در سفر که بطر بفرنگ میرفت نهایت محبت را بر او کرده بود در این سفر نیز زیاده از
حد خدمت کرد و آنچه بلیچی خود قرار داده بود خود نیز قبول کرده سوگند یاد نمود که مادامه عمر هم دولت
سوید را بر بنان نیارد و از مملکت پروس و آن ولایت لیونی شده بفرقه تصرف شهر ریکا افتاد که شهر
ریکا را نیز تصرف کرده ولایت لیونی را بالمره مالک شده باشد و شهر مزبور را خود محاصره کرده بحکمت
قلعه ریکا را خراب نمود درین هنگام وجود بطر در بطر بورخ ضرور شده بود لهذا ریکا را بهمان قرار
در محاصره گذاشته روانه بطر بورخ شد و از تخریب شهر مزبور با هر چه جمع بود که از جنگ و خلاص نخواهد
یافت با بکله بطر بعد از ورود بطر بورخ لوازم استحکام امور آنجا را بعمل آورد و چند فروند گشتی دیگر از

رسید
سفر بخدمت
بطر کبیر

نویسخته در اوایل سنه با جلال تمام روانه شهر مسقوشد روز و روز شهر ایل شهر مسقوباکال اگر ارم و اعزاز اورا
پیشوا کردند و احترامی که درباره او کردند برای هیچ پادشاه اتفاق نیفتاده بود و سه شبانه روز شهر را
آمین بسته شادی نمودند مدت سه روز صدای توب از شهر منقطع نشد و درین این عیش و جشن کاری
اتفاق افتاد که در نظر بطریق که کمتر از دست پولتا و انبوه تبیین این مقال و تفصیل این اجمال این که دو
سال پیش از آن بطریق بحسب مطالبی چند کینه خراش بود و دولت انگلیس فرستاده بود ایلمچی مزبور خراج
زیاد داشته آنچه از دولت روسیه قرار شده بود زیاده بر آن خرج کرده قرض بهر ساندیده بود و روزی
خواستند بود که روانه ولایت روسیه شود و تجارت انگلیس از رفتن او ممانعت نموده ایلمچی مزبور هر چه
استدعا کرد از دولت انگلیس که قرض او را از جانب دولت قبول کنند بعد از دولت روسیه بگیرند
قبول ننموده و تجارت را نیز منع نموده بودند ایلمچی لابد مانده کینه خراش و قرض او را داده روانه کرده بودند بطریق
درین باب از دولت انگلیس شکایت نمیکرد و دولت مزبور گوش نمیداد و حکایت جنرال پاتکول
نیز که ایلمچی بطریق بود و شرال ورا کشت بگوش ایشان رسیده بطریق را بلمره مرد بیکاره میدانستند چون جنگ
پولتا و از شنیدن دانستند که بطریق پادشاه صاحب عزم و واجب الاحترام بوده است فی الفور ایلمچی
بزرگی با مور کردند که بطریق بزرگ آمده عذرخواهی نماید و درین آنشادی ایلمچی رسیده و نامه دولت انگلیس را آورد
و تا آنوقت دولت انگلیس پادشاهان روسیه را قرار می گفتند در عنوان نامه اسم بطریق امپراطور
روسیه نوشته بودند با کاغذ دولتی خبر داده بودند که از جهت بجز می که با ایلمچی روس شده بود دولت
انگلیس قدغن کرد که تجارت را من بعد با ایلمچی هیچ دولت اختیار نیست که بسبب قرض بخا بدارند اینگونه
نامه انگلیس بحسب و شادی بطریق را صد چندان بیفزوده داشت که اسم خود نیامدین دول خارجیه معروف
معتبر گشته است همه سعی و اهتمام بطریق آن بود که دولت روس نیز مانند سایر دول در اروپا اسم و رسم
داشته باشد از برای انضباط امور دولتی اسم و رسم ضرور است زیرا که بسبب اسم و رسم دوست میتوان
پیدا کرد و درین صورت اگر یک دولت دشمنی و خصومت نماید دولت دیگر دوستی و موافقت جوید و اوقاتی
که بطریق سیر از روز بروز عزت و جلال یابد و ولایتش آباد میشد شرال و از دهم در شهر بندر نشسته نمی فهمید
که چه باید کرد گمانیکه همراه او بودند هر روز عرض میکردند که کاغذی بدولت عثمانیه بنویس و امداد بخوان که
ایشان با دولت روس خصومت دارند بلکه اسم ترا شنیده کاری از ایشان بر آید شرال تسبیح نمیکرد و چون
کاغذ بدولت عثمانیه گسترشان خود میدانست با وجودیکه در بندر برای مخارج بومیه مضطرب بود باز همان
غرور از سر او بیرون ناکشته میگفت هرگاه من برای ایشان ضرور باشم ایشان خود می آیند و مرا اعانت و

محاصره
شهر
ویبورک

حمایت می نمایند آنوقت هر کاریرا که میخواهم بعل آدم لکن دروازه آخر که روز بروز فتوحات پطرکیر بوش او میرسد
در نهایت مرتبه دگیر و دستنک کشته سعی تلاش ننمود که بلکه دولت عثمانیه را بر این مقام بیاورد که
با پطرهای محاربه بگذارد و خود نیز با ایشان اتفاق کرده بلکه تلاشی انتقام نماید لکن ممکن نشد و دولت
عثمانیه خواهش شرل اقبال بخرد با بجای پطرکیر پیوسته مشغول انضباط امورات خود بود بعد از چند
توقف از شهر مسقور و آن پطر بویخ شد و خواست در یای فینک شهر ویبورک که پیش از آن یک دفعه محاصره کرده و
نتوانسته بود تصرف نماید تنخیر و تصرف کرده پطر بویخ را با لمره از شرارت دشمن حراص نماید با چند شی
جنگی روانه کشته شهر مزبور را بعد از دو روز محاصره تصرف نمود و اسپاه سدید چهار هزار نفر که در قلعه ویبورک
بود همه را اسیر گرفت بعضی از مورخین نوشته اند که رفتار پطرکیر در محاصره ویبورک خلاف عدالت بود چون
لشکر مزبور که در آن قلعه بودند خود تسلیم شدند لهذا ایشانرا اسیر کردن خلاف انصاف بود ولیکن فیهیله اند که
پطرکیر هیچ وجه خلاف نکرد زیرا که در آن اوقات با دولت سدید دشمن بود و مکلف بشیرل نوشت که هر چه اسیر
از رویت گرفته است بدهد و اسیران سدید را بگیرد قبول نکرد معلوم است که پطرکیر تا اسیر سپاه خود را نمی
گرفت اسرای خیم را باز پس نمیداد و لاجرم پطر بعد از فتح ویبورک حکم کرد که محاصره قلعه ریکار با تمام رست
تا آنروز شهر مزبور را متصرف نشده بودند و هر چه از افواج سپاه که خود همراه داشت جمل را روانه ریکار نمود
لشکر سدید که در میان شهر مزبور بودند از ورود سپاه جدید اطلاع یافته ناچار تسلیم شدند روزیکه خبر فتح
شهر مزبور بطر رسیده پطر فوت شدن جنرال فور را بیاد آورد و بسیار اندوه

ناک شد و آرزو میکرد که کاش فور زنده میشد و این روز را مشاهده می نمود

در فصل دیگر تفصیل بیان نمودیم که حاکم شهر ریکار در سفر

فرنگ چگونه بد رفتار می و بیحرمتی نسبت به پطرکیر کرده

بود بعد از فتح ریکار ده پانزده شهر دیگر در ممالک

لیونی و استونی تنخیر و تصرف کرد چون قابل

نبود درین تاریخ تفصیل ندادیم قدر فرغ

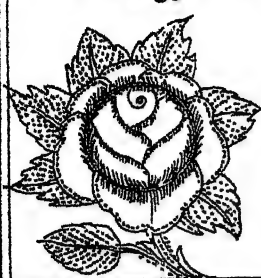
من تنویده فی یوم الخميس من

شهر صفر المظفر فی سالتنه

اللهم یدنا بآئنه

بحق محمد و آله

فصل اول در بیان جنگ دولت عثمانیه با دولت روسیه و احوالات



شرل و از دهم در خاک عثمانیه



و تفصیل احوالات کترین پطریه

از قرار تحریر مورخین سوید چنین مفهوم میشود که باعث قتال و موجب جدال دولت عثمانیه و روسیه شرل و از دهم گشته است توضیح این مقال آنکه کاغذی از پطریه کسیر بدست شرل افتاد که بدین مضمون بکلام شمر آرنف نوشته بود که بیدارک تدارک جنگ را حتمی سازند و مستعد بیکار دولت روم شوند و مطالب دیگر نیز در کاغذ مزبور مسطور بوده که مبنی بالقای خصومت و اظهار عدوت از روسیه نسبت بدولت روم بوده شرل و از دهم همان نوشته پطریه را با مناسبتی دولتی عثمانیه فرستاد و ایشان را بر این و داشت کرده بود که پیش از تدارک پطریه بنای محاربه بگذارند اینگونه نوشتجات مورخین سوید دروغ و افترا می محض است صلی نزار و زیرا که سبب محاربت و خصومت دولتین روس و عثمانی لوخان قزم شد که بزرگ طایفه آنان را باشد مبسّط این احوال مقدمه این قتال آنکه چون خان قزم استعداد و اوضاع پطریه را در شمر آرنف بدید ازین مشاهده هر اس نمود و بغایت بر تپید که مباد اینگونه تدارک و استعداد باعث خرابی ولایت و انتقامی ایلالت او گشته مملکت او از دست برود و پیوسته مباح با عیان دولت روم منقرض شود و ایشان را محرک خصومت بدولت روسیه میکشت که اگر این اوقات بمقام دفع شر پطریه کبیر نیامند بعد از چند سال شدت و این فساد ممکن نگشته باعث زوال دولت و انهدام میان ملت اسلام خواهد شد اعیان دولت عثمانیه نوشتجات خان مزبور را باور کرده بنای تدارک جنگ گذاشتند سخت ایلمچی دولت روس را در اسلامبول گرفته مجبوس کردند در جلد اول این کتاب مذکور شد که در عهد قدیم فیما بین سلاطین دول این قاعده مرسوم بود که در بدعداوت دو دولت ایلمچیان طرف مقابل را مقتید و مجبوس نمیدادند تا جاسوسی نمایند و روزنامه بدو لیست بنویسند ولی در ان اوقات این قاعده را سایر دول خلاف دانسته ترک کرده بودند بخیر دولت عثمانیه که همچنان در میان ایشان باقی بود علی هذا دولت عثمانیه در نزد دول اروپایی حساب و بدنامی آنان اعیان دولت عثمانیه باینگونه حرکات شنیع

خود ملتفت و قنیه نمی گشتند و سایر دول نیز خیال اینکه هر کس با دولت عثمانیه دوستی نماید میباید متحمل اعمال قبیح ایشان بشود و لویس چهاردهم پادشاه فرانسه با همه آن بادخو که در سرداشت و قوت و زور در نظام لشکر احمد پاشا وزیر سلطان محمد چهارم ایلمچی لیس را گرفته پیش از مجبوس کردن چوب کاری مضبوط با ایلمچی او نمود و لویس چهاردهم متحمل شد و سکوت اختیار نمود و هیچ وجه بمقام مؤاخذه دولتی نیامده ایلمچی خود را طلبیده و دیگری بجای او فرستاد با بجز نخستین کسی که در باب بحیر متی ایلمچی دوستی را با دولت عثمانیه بجز و بطر کبیر بود و بطر هرگز متحمل نمیکشت که ایلمچی او در خاک دول خارجه مجبوس باشد یا بحیر متی درباره منوبان او معمول شود و احوال بطر کبیر از این فقره معلوم میشود در باب ایلمچی خود در لندن بتفصیل نوشتیم که چه محرکها کرد تا اینکه دولت انجلیس عذرخواهی ننمود و در خصوص جنار آل پانگول تا بنیت هزار نفر از طایفه سوید نخست دست کشید و گوشت پادشاه پولن که او را بدست شری داده بوده مرتبه دست و پای بطر را بوسید و عذرخواهی نمود و لاجرم وقتی که بطر خبر داد شد که سلطان احمد سیتم ایلمچی او را مجبوس کرده است خود داری نتوانسته از غیظ بهیوش گشت چون بحال خود باز آمد بهما ساعت حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود پس بشکی که در پولن بود حکم فرستاد که از آنجا روانه شده بمکت ملک مولد اوی بروند و مرشل شمره متوف را فرمود که از لیونی بالشکر خود روانه شود و او امیرل ایراکسن با مور شد که از سمت خشکی و دریا شهر آرزوف و بحر آرزوف را حیا فست نماید خود و بطر کبیر نیز بشهر مقبور آمده و آنزیکوف را بطر بویغ روانه نمود که از آن سمت ولایت متوجه باشد و تدارک معارک و مضبوط مسالک و مستعد نظام و استحکام همهم را در جمیع ممالک خود انجام داده اند و اولاد نجبا و رعیت لشکر و جمعیت زیاد فراهم آورده داخل سپاه نظام فرمود تا هم نظام جدل چهار سپاه مراسم جنگ و آداب قتال یاد گیرند چون همه تدارک لشکر و سامان شهر بیایان آمد و بهیچم سفر فرار رسید بطر کبیر خواست امر را که تا آن زمان مکتوم ضمیر و مکنون خاطر خیر بود آشکار سازد و با تمام آن پردازد بیان این اختصار آنکه بطر در عهد صوفی دختر را بمجاله کنج آ آورده بود که وصال او بطر را نایه طال بود و حسب احتلال احوال و نفر اولاد انوی داشت با بجزه مبنی کوه خود حکم و التماس نمود که بکلیسا رفته تارک دنیا و مسالک مسالک عقب باشد پس کترین نام دختر می که از شهر ماریام بورک اسیر آورده بودند بعد از ورود او بشهر مقبور بطر کبیر را حسن سیما و قامت زیبای او مطبوع افتاده او را در سکت جوی خود قرار داده بود کترین بر رفتار دلنشینی قانون عقل خرد و بین بطر کبیر را چنین مفتون نمود که اگر دقیقه از دیدار او غفلت میکرد سالی روزگارش بحسرت و ندامت میگذشت لاجرم در جمیع همهم دولت با او مصلحت میکرد و بدون

اطلاع اویسح کاری نمی برداخت و نیز با جوال پطر استحضار بهرسانیده در هر کار خلاف رای او را نمیگفت چنانچه اگر در امری ضرر و زیان پطر را میدید با حسن تقرب و افصح تقریر پطر کیر اطمینان می نمود که مقبول طبع وی گشته زیاده در حق او مهربان میشد از ابتدای ساله کترین را در سر آورده از برنی و همی خویش پسندیده بود و اکثر مردم ازین مقدمه اطلاع داشتند و دو نفر فرزند دلبند نیز ازو بعرضه وجود آمده بود لکن آسگاه را بر دم نگفته بود که کترین زن من است ایند فعیه یعنی در ساله کترین و زرا و اعیان دولت طلبیده اطمینان طلب نمود و فرمود که من بعد حرم من کترین است مردم نیز جمله تعظیم و تمکین کترین کردند و او را زن امپراطور خود شناختند و همان روز که با تمام این کار پرداخت بعد از سه ساعت از شهر بروفته دو روز دیگر تدارک لشکر را دیده روانه گشت در هنگامیکه پطر کیر با افواج سپاه مشغول طی منازل راه بود پرنس کالیسن سبا حکم با پنج فوج پیش افتاده بولایت کیوی سیده بود که با لشکری تار و چار گشته بهما ساعت بنای کار را گذاشت و پنجاه نفر از ایشان با بخاک پلاک انداخت و ده هزار نفر که از رعیت روس اسیر برده بودند جمله را از دست ایشان خلاص نمود و احوالات طایفه منور که از رسوم خرد بیکانه و از قواعد بزرگی دور است این بود که هر وقت بعزم جنگ همراه سپاه بجائی میرفتند طباب بسیار با خود برداشته در هر جا که بر عیت یا فقر می رسیدند دست و پای آنها بسته اسیر میکردند و بولایتشان برده می فروختند این ده هزار نفر باین قسم اسیر بودند که کالیسین ایشان را خلاص نمود با جمله پطر کیر نیز بخاک پولند وارد شد پیش از آن قرار این بود که او کوست پادشاه پولند در وقت ضرورت پطر کیر امداد نماید پطر در سجد خاک پولند او کوست را ملاقات کرد و از او خواش نمود که هر قدر در قوه داشته باشد باوشکریه پادشاه او کوست نیز کمال میل و نهایت رغبت داشت که خدمتی بپطر کرده باشد فوراً حکم کرد که آنچه لشکر دارد جمله حاضر باشد لکن ملت پولک قبول نکرد و در جواب گفت که ما با دولت عثمانیه دوست هستیم و الی الان بدی از ایشان ندیده ایم و محض خاطر دولت دیگر سپاه و لشکر نمیدهم و هرگز بنای مخالفت و محاربت با دولت عثمانیه نمیکند ازیم پطر دید که او کوست بچاره تقصیر ندارد و امداد و اعانت در قوه او نیست و تنگی وقت مقتضی نبود که بزور از ایشان لشکر بگیرد و آنقدر ضرورت و لزوم نگردیده بود که کار خود را از دست رها کرده با طایفه پولک بنای کار را بگذارد لاجرم از امداد او کوست دست کشیده روانه شد که خود را با لشکر برساند پطر کیر به سنو از ملاک پولند بیرون نشده بود که عریضه از جانب حکام مولد اوئی و الاشی بخدمت او رسید بدین مضمون که از دست دولت عثمانیه تنگ آمده ایم این دو بولایت جمله یکدیگر بجهت بدولت روس خدمت خواهیم کرد مولد اوئی و الاشی دو ولایتی است بزرگ و حاکم هر دو سیسی میباشند ولیکن فکر دولت

عثمانیه هستند از روزیکه عثمانی با مبول اقتصر کرد این دو ولایت طاعت کردند ازین جهت حکومت از بزرگان آنها باز پس گرفته حکام اسلام بجای ایشان فرستادند و سال بسال ولایت اهل و نقل با مبول می نمودند با بجله بطرکیر چنانچه شرل و از دهم از ماه پاریس خود او نیز از حکام این دو ولایت رشته کار را از دست داد و بجد ایشان فریفته گشت چنین خیال نمود که کان تمیز بزرگ مولد او و والاشی تمام دو ولایت خود دارد و هر چه بگوید ملت قبول خواهد نمود چیزی که از همه بیشتر بطر را مطمئن کرد این بود که طایفه مزبور به مذهب مسیحی داشتند ازین سبب بی شبهه ملت اسلام و دولت روم را دشمن میدانند و بیادشاهی که در آئین کیش هم مذهب خویش باشد طاعت کردن را واجب میدانند و بزرگ کشیشان این دو ولایت نیز عیضه بصحابت عیضه کان تمیز بخدمت بطر نوشته بودند بدین مضمون که از جانب ملت خاطر جمع باشید روزیکه ولایت ما وارد میشود عموم خلق از آناش و ذکور و وجود شما را چون خدای بهیما پرستش و ستایش مینمایند و آنچه دارند در راه تو میکنند از بطر بالمره خاطر جمع شده بود که این دو ولایت در روز و در وقت خواهد آمد و آنچه از برای شکر ضرور باشد در اینجا حاضر و موجود خواهد دید پس بر شل شره متوف حکم کرد که بدون درنگ روانه شده آن دو ولایت را محاطت بکند و از برای شکر تدارک دیده باشد شره متوف بعضی وصول حکم بطرکیر روانه گشته و از دو ولایت والاشی کردید کان تمیز شره متوف را پیشواز کرد و مذکور گشت که آنچه از برای شکر روس ضرور بود هم را درست کرده ام باید انشاء الله ما از سعادت دولت امیر طور از جنگ عثمانی خلاص شویم هر شل شره متوف نیز از جانب بطر امیدواری با و داد و وعده کرد که بسا دیش اینگونه خدمات از بطر کبرالتفات و محبت خواهد دید کان تمیز از پیش سردار روس بجزم انجام تدارک بیرون شد بعد از آن معلوم نمردید که طایفه مالدوئی والاشی بحکم او اطاعت ننمودند و او نیز بعد از مشاهده آن احوال از ترس اینکه بسا و دولت عثمانیه از حیانت و اطلاع یابد آنچه آذوقه جمع کرده بود همه را از برای لشکر عثمانی فرستاد بزرگ کشیشان چون احوالات را اینگونه دید و نیز ولایت را که داشته فرا نمود و مخفی شد و شره متوف بعد از استحضار ازین ماجرا جاده دیگر ندیده لابد با انتظار خبر بطر در خاک والاشی توقف نمود از آن طرف سپاه روم قریب بصدد بازگشت در زیر حکم محمد پاشای بالتاچی رودخانه بر و ترا گرفته سر بالا سمت ولایت مولد وی می آمدند بطر چون ازین احوالات خبر داشت خواست که خود بشره متوف رسانیده بگذارد که ولایت مولد وی و والاشی از دست برو و چنین گمان گشت که بزرگان آن ولایات آنچه نوشته بودند درست است و هرگز خلاف کردند ایشان از خیال بطر نمیکدشت با بجله شرل و از دهم در بند انتظار می کشید که آنچه خود نتوانست انبش بر دشايد دولت عثمانیه کاری نماید

که بطریق تمام شود محمد پاشای بالتاجی چون بتردی بنزد رسید صاحب منصبی پیش شری فرستاد که بگوید
 و التشریف بیاورد سپاه عثمانیه را مشاهده و تفرج نماید شری دراز و بهم جواب فرستاد که شایسته پادشاهان
 نیست که بمیدین وزیر بروند محمد پاشا این جواب را صواب و لکریان پریشان گشته و دوباره پیغام داد که
 من در حق تو التفات کرده ادم فرستادم و ترا نزد خود طلبیدم درست است من و وزیرم لکن امثال
 تو پادشاهان با نمان میدیم با بچه بطر کسیر وقتی که میخواست از خاک پولند بیرون بروی بجهت رحمت
 راه از همراه آوردن کترین منصرف شده خواست که او را بگرداند اما از رحمت منصرف نشد و بجهت رحمت
 قبول نکرد و عرض نمود که اینک نه رحمت سفر در پیش من صد چندان آسان تر است از مصیبت مفارقت شما و
 جان من از وجود هر طور شیرین تر نمیشد بطر جواب نداشت و او را همراه خود برداشت از سرحد پولند تا
 بمالکت مولداوی و الاشی بسیار منازل سخت و مسالک صعب داشت و مجموع سپاه در بین آن
 راه بر حیات افزون و مشقات از حد بیرون مبتلا گشت کثیری از لشکریان بجهت کمی آذوقه جنگ آمده
 دیگر قوت جنگ نداشت در بعضی از منازل وی آبراجر در خواب کسی نمیدید و اتفاقی می افتاد که صانع
 آنچو روی داد و سه نفر از او کشیده میزدند رفتار نیک بطر کسیر مجموع این رحمت را از دل افواج سپاه
 بیرون میکرد و خاصه در قمار و نشین کترین تلقی رحمت ایشان اینمورد در هر منزلی که پایین می آمدند کترین همراه
 چند نفر صاحب منصب همه آرد و می گشت و با افراد اجناد و نوازش میکرد و دلدار می میداد هرگاه در میان
 ایشان بیمار یا پیران یا سینه های افروز طبعی بعالجه میکشاد افواج صالدا را بر مرتبه دوست میداشتند
 که حکم او را از احکام بطر کسیر اولی دایم میدادند لاجرم بطر کسیر با هزار رحمت اشکر انجاک و الاشی مولداوی
 رسانید چون مشرف متوف را دید و وقت خبردار شد که فریب خورده و آنچه وعده کرده بودند هم دروغ بوده گشت
 مستحکم شد که تکالیف نماید بعد دید که کار از محل و موقع گدشت است میباید چاره سپاه عثمانی را نمود بطر کسیر بتدبیر
 اینکه لازمه آذوقه را در مولداوی حاضر و موجود خواهد دید بعد پیچ چیز از بابت ماکولات و سایر ما محتاج سپاه
 همراه بر نداشتند بود اتفاقاً در روز و در بطر بولایت و الاشی چنان آسمان ملخ بارید که در بین دو سه روز
 هر چه در اطراف دهاات حاصل از غلات بود و جمله تمام کرد بطر کسیر از زیادتیش شکر دشمن نمی ترسید و نیست
 که بزور نظام از عهده ایشان بسوالت بیرون می آید چیزی که او را مایوس نمید و کمی آذوقه بود زیرا که سپاه
 بی قوت را چه قوت و آدم کرسند چه صولت خواهد هر چه فکر میکرد درست اوضاع خود را چون اوضاع شری
 در پولت و امید علی بدان طاعت پیش رفتن داشت و نه قوت باز پیش نشستن چاره دیگر نیافته خواست که
 راه رود خانه را از عبور دشمن مانع آید که شاید از یکسخت دفع شروع و خضم را نماید و از آنظر شهر با شری

اجناد
جسم جنگ
لشکر

بنابر این

که پای تخت مولد لوی باشد تصرف کند که غیر از شهر باشد در هیچ جا دانه گندم و جبه خشخاش پیدا نبود پس لشکر خود را سه قسمت کرد یکی را به سمت راست شهر فرستاد که اگر سپاه روس از آن طرف خواسته باشد که داخل شهر شود و کند از دست دوم باز خود بخانه داشت که شهر را تصرف نماید قسمت سیم با حکم فرمود که بآن سمت رود خانه پروت گذشته پیش روی لشکر عثمانو را بگیرد و افواج لشکر و قتی نیز دیکت رودخانه رسیدند که از لشکر عثمانو قریب به بیست هزار نفر باین طرف گذشته بودند چون لشکر روسیه را دیدند همان ساعت بهجوم آورده بای محاربه گذاشتند سپاه روس همه جهت هشت هزار نفر بودند بیست هزار عثمانو ایشان احواط کرده چیزی نمانده بود که جمله را در آن خاک بمعرض هلاکت در آورند که بطر کبیر با دوشکریان سیده ایشان با خلاص نمود لکن امر سپاه روس بسیار پریشان شد و زیر عثمانو آنچه لشکر داشت باین طرف رودخانه انداخت راه شهر باشد را بگرفت و میان لشکر و لشکر که بآن سمت شهر روانه کرده بود برید که بسیجی چه بهیدگی نیستند اما دیکتد و نزدیک بصد و پنجاه هزار نفر لشکر تا آنکه در زیر حکم خان قزم بجنگت روستیه آمده بودند با آنها نیز حکم کرد که از طرف رودخانه را گرفته جای گریز برای سپاه روسیه نگذارند و مؤرخین سوید نوشته اند که محمد پاشا مردان فنی بود کسیکه در یک حرکت کار سپاه بطر کبیر را بجائی رساند که قوت حرکت ایشان را نماند چگونه او را نفهم میتوان گفت بطر دید که مال کار سپاه تباہ خواهد شد و ضاع لشکر شرل در پوت و اصد مرتبه از او ضاع خود بهتر بود در اردوی روستیه دو شب و روز آذوقه پیدا نشد و مکان اردو در جائی واقع بود که هر توفی از لشکر دشمن غالی میشد کلوله آن بخط مستقیم بمیان سپاه روس می افتاد در کنار رودخانه پروت منزل داشتند لکن بحسب آب صد قدم پیش رفتن ممکن نشد جمیع توپخانه لشکر تا آنرا از آن طرف رودخانه قرار داده بودند هرگاه که کفر از اردوی روستیه حرکت کرده و رودخانه می آمد توپخانه میجبت شلیک میکرد چنانکه آب نیز از برای لشکر روستیه مقدور نبود بطوریکه در سر یک کوزه آب سه نفر صالحه است تلف میشد بطر کبیر چون وضاع را اینگونه دید و از هیچ طرف امید خلاصی نیافت مصمم گشت در نصف شب لشکر را حرکت داده بی اینکه سپاه دشمن آگاه شود بجائی برساند که سپاه او هدف کلوله خصم نگردد و اگر آذوقه پیدا نکنند اقلاً آبرو بفرغت بخورند پس حکم داد که در نصف شب اردو حرکت نماید لشکر عثمانو از خیال بطر خبردار شده هنگام راه افتادن پیش روی لشکر روس را برید و بای جنگ گذاشتند یک ساعت بطلوع آفتاب مانده تا یک ساعت از طرف کدشته از طرفین آتش محاربت اشتعال داشت سپاه روس با آنکه همه جهت سی و شش هزار نفر بودند و در عرض ده دشمن بایشان رسید که اسکا بای سباب لشکر یا را با ستیان ساخته جنگ کردند باز از لشکر عثمانو همیشه تلف شدند بطور آنجا نمیدید که تمام باغیر

در بیان
تباہی لشکر روس
و پریشانی
احوال بطر
کبیر

نظام چه قدر تفاوت دارد در جنگ نروا بیشتر از نفر سوید بیشتر هزار نفر روس شکت داده خود باسی
شش هزار نفر سپاه نظام در مقابل دویست و پنجاه هزار نفر جنگ میکرد و از لشکر دشمن بیشتر تلف میشد
آنروز با اینکه وقت ظهر جنگ تمام شده بود باز از طرف غروب آفتاب از طرفین صدای توپ و تفنگ می آمد
بهنگام غروب آفتاب لشکر عثمانلو خود را بمکان اردوی خویش کشید و نفع لشکر بطور آنروز این شد که نزدیک
بیشتر از نفر سپاه روس بمعرض تلف رسیدند و جای اردو نیز از جای اول بدتر شده همانشب زیاده
از نصف اسبان توپخانه و سواره روس از شدت کرسنگی پلاک شدند و جمعی از لشکریان نیز اگر کرسنگی
شربت مرگ چشیده بصحرای فارس رسیدند بطور کسیر لشکر خود را در نهایت فلاکت و پریشانی دیده و درگاه
خود متحیر و متفکر بودند و بدیرنجات لشکر خویش از آن محالکت نمیدانست اینقدر میدانست که سپاه روس را
از آن غرقاب خلاص میسر نیست اگر از دشمن آسیبی سپاه او نرسد کرسنگی ایشان باختم بزرگست که در پلک
ایشان کفایت میکند دوسه دفعه خواست که حکم بفرستد بدو یا اینکه از میان ایشان سالم بجا بیاورد
تمام شود لکن جمعیت خود را در جنب جمعیت دشمن بسیار کم دیده مصلحت ندید و پیوسته مستغرق بحرحیت
بود که با هر از رحمت صدقاتی که در خصوص ترقی ملت و آبادی لایست خورده بود بآلتمه ببرد و خواهد رفت و
در عوض اینکه اسم و رسمی در دنیا بگذارد بدنام خواهد شد بطور کسیر نمیخواست که نوکر خود او را در آن احوال
پریشان بماند لکن منزل خود را خلوت کرده قدغن فرمود که احدی را بگذارد نرزد او بروی کترین بحجت
امیدواری لشکر صبح زود بیرون رفته با فوج لشکر دلاری میدو وقتی که برگشت و مستحضر شد که بطور غن
کرده است که کسی داخل حیمه او نشود کترین قطع کرد که شدت پریشانی او را بچنین قدغن او داشته تر سید که
مبادا بطور بولاک خویش مقصد نماید از احوال بطور درست اطلاع داشت که مرگ را در راه غیرت از زندگی بد
نام و بی حیثیت ترجیح میداد پس بقدر غن او کوشش نداده داخل طاق شد شوهر خود را با سوء حال اختلال
احوال یافته جرأت سخن گفتن ننمود بعد از لحظه بطور کترین خطاب کرده فرمود عزیز من خطا بزرگ کردیم آنچه باز به
بسر شل و از دم آوردگان تمیز نیز سیر ما آورده است کترین بصحبت های دلنشین او آرام کرده از چادر بیرون
آمده مرثله شریفه متوف را خواست و حکم کرد که کاغذی بمحمدپاشا نوشته خواهمش مصالحه نماید خود نیز قدرتی
اسباب جواهر درست کرده سمره نامه روانه نمود مضمون کاغذ کترین را مودعین هر کدام بطوری نوشته اند
از آنجمله نور برک یکو بد که کترین استعاده از پاشای عثمانلو کرده بود که از تقصیر شوهرش گذشته بستر التفات
بیایند از راه عرض خواسته اند که بطور بدنام و بی غیرت شربت بدهند ولیکن از قرائن خارجه مشخص میشود که
اینگونه اسناد دروغ و بی اصل بوده زیرا که بی انصافی دولت عثمانلو معلومست که بهر چیز دست میایند و دست

استعادی
مصالحه از محمدپاشا
سردار دولت
عثمانلو

و از دست نیندهند و این احوال همیشه باعث خرابی دولت عثمانیه گشته است اکثر اوقات فریب خورده
و تحجیل در ملاقی نموده ضایع شده اند با این احوال چگونه میشد که کترین چنان کاغذی بنویسد و پاشای عثمانلو
قبول کرده دست بکشد بخصوص در میان اردوی عثمانیه چند نفر از نوکران معتبر شرل بودند که همیشه پاشا را
پایین میداشتند که پسر قوه جنگ کردن ندارد و او را هر دو ستیکه کردن در دست لشکر عثمانلوست اگر در
گرفتن او تقصیر کنند و کوتاهی نمایند متهای بی غیرتیت پس معلوم میشود که کاغذ مزبور از قراریکه مذکور است
اندر خلافت است و آنچه درین باب نوشته اند محض از راه عداوت مضمون نامه کترین این بود که پادشاه
روسیه میل دارد که مصاحبه نماید و محاربه تمام شود و بحسب دوستی دولتین آنچه دولت عثمانیه بواسطت
الملکی روس پیش ازین خواستش کرده بود بعلی خواهد آورد پاشای عثمانلو مردی هوشیار و عاقل بود در کارها
تاقل کرد و گفت که بجنگ عتبار نیست بسیار اتفاق افتاده که بعد از فتح و نصرت لشکری کشیر از جمعی
اندر شکست خورده و میدانست سخن نوکران شرل جمله از راه عداوت پسر است چون ایشان را بپسر شکست
دادن امکان پذیرفت لهذا بمقام تحریک دولت عثمانلو برآمده بودند که شاید باستیصال پسر امور ایشان
مضطرب گردد و از آنطرف از اوضاع پسر اطلاع درست نداشت هرگز با و نمیکرد که اوضاع او باین مرتبه
بریشان است و از نامه کان تمیز اطلاع یافته میترسید که بحسب هم مذہبی طایفه مولداوی با دولت روسیه
یکجانبه بنای ثوب و طغیان گذارند خواهش دولت عثمانیه از قراریکه مذکور است ختم این بود که دولت
روسیه نزدیک بر سرحد عثمانلو قلعهای مضبوط و لشکر زیاد داشته باشند از فتوحات پسر و نوشتجات
خان قزم ترسیده بنای جنگ و دشمنی گذاشته بود چون دید که با مصاحبه خواهش دولت خویش بعلی آمد
لذا توقع زیاد را باعث بی عقلی و خلاف دانش و قانون حرم دانسته در جواب نامه نوشت که مصاحبه را
قبول نمودیم و قدغن کرد که تا اتمام امر مصاحبه عساکر طرفین جنگ را موقوف نمایند پسر کبیر سنوز از چادر
خود بیرون رفته بود که کترین با نامه محمد پاشا که در جواب نامه خود نوشته بود داخل شد پسر از احوالات
خبردار گشته زیاده از حد خوشحال و ممنون گردید فوراً مرشل شمره متوفی شاقبروف نام که نوکر معتبر خویش بود
روان نمود که رفته مصاحبه را تمام نمایند در اوقاتی که از طرفین مشغول مصاحبه بودند عساکر طرفین با هم
مراوده کرده سپاه روس آنچه ضرور داشتند از لشکر عثمانلو خریدند و مصاحبه نامه طرفین بدین قرار تمام
گشت که اول دولت روس شمر آرنوف با توپخانه و قورخانه که پیش از تصرف شهر مزبور از دولت
عثمانیه در آنجا بوده همه را واکند و هر چه قلعه در اطراف شهر مزبور و کناره رودخانه دانبوب ساخته باشند
خراب نمایند و دولت پولند هیچ وجه کار نداشته لشکر خود را از خاک پولند بیرون کشند و شرل و از

وقع مصاحبه فیما بین دولت علیّه عثمانیّه و روسیّه

از ولایت خود رفتن مانع نشود و بعد هرگاه میل داشته باشد مصاحبه و دوستی نیز کند و در صورت
 اشتیاق بدست بطرکیر باشد از طرفین مصاحبه نامه مرسته بنای دوستی شدگان تمیز اطلاع یافت که دولت
 عثمانیه از کاغذهای او خبردار شده است از غایت ترس بطرکیر پناه برده بار دوی روسیّه فرامود
 محمد پاشا بسیار سعی کرد که بطر او را بدست او بدهد با وجودیکه کان تمیز نیز از خیانت بدولت روس
 کاری نکرده بود باز قبول نمود و در خصوص او زیاده از حد استناد کی کرد تا حکایت افشاح شرل و از هم
 در باب باز پس دادن مازه یا بر خود وارد دنیا تفصیل این اجمال آنکه مائزیکوف روزیکه بقیه لشکر سید را
 اسیر کرد شرل و از دهم را مجبور نمود بانیکه مازه را بدست لشکر روس بدد شرل از برای خلاصی خود بدون حرف
 مازه را بدست مائزیکوف سپرد تا اینکه او را نیز بنجرت بطرکیر آورد و در حضور جمیع لشکر تقصیر او را
 ثابت کرده و قبل رساندن باز پس طلبیدن کان تمیز را عنو بان شرل که نزد محمد پاشا بودند تحریک میکردند
 که آنچه بطر در باز مازه پاکرده بود در حق کان تمیز نیز معمول شود تا لاف بی عمل آید بطرکیر این فقره را دریافت
 کرده بود و سرداران سپاه روسیّه نیز خیانت کان تمیز را بنظر بطر جلوه داده سعی میکردند که خواهش
 پاشا را قبول کنند بطر در جواب ایشان فرمود هرگاه دولت عثمانی ملو جمیع ولایات را منصرف نمایند
 نیست بجهت اینکه بمروایام ملتان مملکت را دوباره بدست آوردن لیکن کسیکه در پیش مردم یک
 دفعه بی غیرتی مشهور شد تمام است و چاره ندارد و همیشه احم او بدنامی مذکور میشود با بجهل بطرکیر
 پیوسته بسر داران خود میفرمود که قرار دنیا این است کسیکه در هزار جار شادت کرده و یک دفعه بی غیرتی
 بچند مردم همان بی غیرتی را میگویند بطر اسم خود را بموآره از عمر خود بهتر دانسته هر چه از جانب لشکر
 عثمانی نمود در باب کان تمیز اصرار نمودند قبول نکرده او را در پیش خود نکا داشت تا اینکه محمد پاشا از
 دست کشید و از طرفین فوج سپاه روانه ولایات خود گشتند شرل و از دهم که در بند بود سخت
 بملاقات محمد پاشا را رضی نمیشد چون دید که مصاحبه تمام شد لهذا از استیصال بطر مایوس گشته بدون
 اینکه پاشا کسی را به پیش او بفرستد از بند روانه شد و بار دوی محمد پاشا بسلامتی مقدمه سابقه خود او را پیش
 کرده سه چهار نفر پاشای دیگر فرستاد تا شرل داخل اردو خویش نمودند از قراریکه مورخین سواد نوشته اند
 شرل پاشا را بسیار ملامت کرد که چرا با بطر مصاحبه نمود و او را دستگیر نکرد استی این سخن معلوم نیست
 چون کسی را در آن مجلس ندانستیم که از گفتگوی ایشان استحضار بهم رساند و ضبط نماید تا آنچه معلوم گشته این است
 که شرل و از دهم از خلاصی بطر بسیار مایوس شدند زیرا که کار او را درین سفر تمام مبد است شرل دوباره بشهر
 بند مراجعت نمود و محمد پاشا با لشکر خود باسلامبول برگشت و اینست که بطرکیر از چنگت لشکر عثمانی خلاص شد

فصل دوم در بیان گذارشات چند که بعد از جنگ پروت اتفاق افتاد و مراجعت
 پطیر کبیر برویته و اوضاع رویته بعد از جنگ پروت و عروسی پطیر کبیر با کترین
 بعد از مراجعت محمد پاشا با سلا مبول چند روز شهر مزبور را این بستند و مردم سه روز و سه شب بعیش و طرب
 مشغول گشتند و سلطان روم نصرت و فیوضی محمد پاشا را بلیجته بهرونی خود یافت و بقت در مرتبه او
 میفرمود و او را بمنصب جلیل صدر اعظمی مفتخر فرمود شران و از دهم چون از قنار محمد پاشا درباره خود ناراضی
 بود از نجات مرسلات چند که مشربخیاست او و شکایت خود بود با منای دولت روم نوشت از آنجمله
 نوشته بود که محمد پاشا از پطیر کبیر مبلغ خلیج گرفت و مصاحبه نمود و اگر پاشا این خیانت را نمیکردشکر روم
 پطیر کبیر را دست بسته با سلا مبول میوردند و این شهرت و آوازه بزرگ دولت عثمانیه در صفی روزگار همیشه
 مذکور میگشت سلطان روم نوشتهجات شران محمول بفرض مشمول بعد از دست دانه متحمل مرسلات او
 نشد و مکتوبات او را بمحمد پاشا فرستاد و محمد پاشا بعد از اطلاع از مضامین آن مکتوبات بمقام تلانی را آمد
 و او را بتوابع شران که روزی دویست تومان مقطوع نموده میباشند دیوان را قهقن کرد که کسان شران را
 جیره و عیلق بیسج اسم و هیچ طریق ندهند در تاریخ خود شران بتفصیل نوشته ایم که بعد از ورود این خبر چگونه شور
 عجیب و جبارت غریب از خود و کسان شران بعمل آمد تا اینکه بالاخره با مردم شهر بسدرو کسان پاشا
 جنگ کرده او را با چند نفر نوکر یکم همراه داشت گرفته مجبوس کردند و بعد از این حکایت دوباره از دست
 عثمانی مختلاص یافته در لباس چا پاری بولایت سوید فرار نمود پطیر کبیر بعد از مراجعت هر چه در عهدنامه قرا
 شده بود بعمل آورد مگر باز پس اودن شهر آتوف که چندی طول کشید بتفصیل این اجمال آنکه در مصاحبه نامه
 چنان قرار گشته بود که پیش از آمدن شهر مزبور بتصرف دولت عثمانی دولت روسیه هر چه توپخانه و قور
 خانه و سایر مایملک در آنجی داشتند جمله را باز پس بگیرند بعد از مدت اندک دولت روس شهر
 مزبور را تیر تیر کرد و قلعهائی که در اطراف و اکناف قره دکنیر ساخته بودند هم را موافق عهدنامه خراب
 نماید اینگونه خسارت ابرای کبیر صد مرتبه بزرگی بود چند دفعه دیگر در ایام سلطنت خود شکست خورد و شکر
 تلف کرد ولی هیچکدام مانند جنگ پروت پطیر کبیر تأثیر نکرد و قلعهائی که با صد گونه دجمت در کنار قره دکنیر
 ساخته بودند همه از دست او برفت پطیر کبیر با شهر آتوف و کشتیهای جنگی که در اطراف آن درست کرده
 بود خود را صاحب همه قره دکنیر ملکه مالک شهر سلا مبول میدانت که با بحقیقه اگر آنرا در تصرف پادشاه
 عاقلی باشند مقابل جمیع ممالک روی زمین است تنها شهر مزبور مقابل مملکت بزرگیت با بکله بعد از

شکست پروت ناخوشی بزاج پطر غلبه کرد و در دلی که از جوانی داشت زیاد شد اطباء آب کرم تجویز کردند که چند وقت بمیان آب کرم برود و خود را معالجه نماید باین همه ناخوشی و پریشانی احوال مہنگامی که در ولایت بوسہ مشغول معالجه بود حکم فرمود که ولایت پومرا نیز تصرف نمایند خیالش این بود که هر چه از ولایت سوید در اطراف دریای بالستیک میباشد تصرف نمایند پنج شهر معتبر از شهرهای پومرا فی تخییر کردند بعد از آنکه پطر در آب کرم قدری حوالش خوب شد بشهر تور کورفت که یکی از شهرهای معتبر روسیہ است و در ہنگام توقف خود در شهر مزبور خواست خواہر زن امپراطور منارا را از برای الکسی سپہ خود بجائہ کالج در آورد الکسی از زن اولی پطر بود کہ بعد از گرفتن تارک دنیا شدہ در یکی از کلیسا ہا گذران میسکہ امپراطور منا خواہش پطر کبیر را قبول کردہ بنای عروسی را گذاشت و جملہ پادشاہان و حکام اطراف در شهر تور کور جمع شدند و دختر را امپراطور بشهر مزبور روانہ کرد چون کترین ہنوز در نزد دول خارجہ زن عشتدی پطر محبوب نمیشد لہذا بمجاس عروسی حاضر نشدہ ترسید کہ مبادا خلاف شان خود حرکتی بشود پطر از بسکہ میل بکترین داشت خواست بعد از عروسی سپہ خود نیز عروسی کردہ زن خویش را بر جمیع دول ظاہر سازد و خاطر کترین را نیز بدست آورد این سبب روانہ شهر پطر بورغ شدہ را آنجا تارک تمام از برای عروسی بدیدند لاجرم پطر کبیر شهر پطر بورغ را برای عروسی خود بشهر مسکو ترجیح داد کہ بحجت آن جمیع معتبر برغ لایات روسیہ در شهر مزبور حاضر شدہ تارک عروسی و سایر اوضاع و اساس سلطنت اورا مشاہدہ کنند و میل پاوشا خویش را نسبت بشهر مزبور بدانند کہ ہر کدام از اہمیان دولت از برای خوش آمد امپراطور عمارتی در آنشہر سازند تا شہر آباد شود این سکو نہ عروسی عیش پطر تخت در نظر دول خارجہ عجیب و عجب می آمد زیرا دختر کیہ اسیر سپاہ روس باشد اورا حرم خویش و بزرگ و محترم جمہ روسیہ نمودن خلاف قانون ملت کوشش میدانند لکن ملت روسیہ از استعداد و قابلیت کترین استحضار داشتند عموما باین قاعدہ و قانون خوشحال مینمودند و می گفتند کہ مرتبہ و شان کترین بالاتر از این است لہذا ہنگام عروسی چنان سرگرم عیش و شادی گشتند کہ در ہر وقت اینکو نہ جشن زعموم اہل مملکت اتفاق نیفتادہ بود فی الحقیقہ زنی کہ سزاوار پطر کبیر باشد بہتر از کترین نمی شکدہ در جمیع محاسن کمال آراستہ و محامد بزرگی پر استہ بود و بزاج پطر کبیر بہتر از ہمہ کس کا ہی اطلاع داشت کراف با سوچ از احوال پطر کبیر و کترین استحضار کامل ہمہ رسانیدہ بود در کتبیکہ ہنگام توقف خود در شہر وینا نوشتہ است مذکور ساختہ است کہ غیر از کترین ہر زنی کہ در جائہ کالج پطر بود پطر در مدت اندک تہنہ میشد توضیح این مقال آنکہ پطر کبیر از عمد شباب ناخوشی در دلی داشت کہ حکما در معالجه آن عاجز بود نہ کترین بغیر است خود مرض او را

تشیخص داده رفیع ناخوشی از وی کرده بود و هر چیزیکه در مزاج بطر مضرب بود کمترین در ممانعت آن مضرب بود و مما
 امکان از طبخ آن قدغن کرده بجال حدائق مزاج بطر را محافظت می نمود و وجود او را بسلامت نگاه
 میداشت و در هیچ امر خلاف رای او را نمیکرد و از دول فرانکستان کسانی که در اول امر بطر را ملامت
 میکردند بعد از طشلاع از احوالات کترین همه تحسین گفتند و آفرین خواندند اینگونه امور بسیار اتفاق
 می افتد نباید تعجب کرد که چرا آدم فرومایه و کوچک برتبه بزرگ و پای بلند میرسد زیرا که بزرگان نجابت را
 موقوف با استعداد و قابلیت دانسته اند اتفاق چنان می افتد که مانزیکوف اشپز شاکر دماند شری
 پادشاه را از عزت و جاه و سلطنت و سپاه دور می سازد و بالتاجی محمد که از قدیم سیزم شکن سرای سلطان
 بود چنان صدمه بر بطر میزند که مملکتی را مانند ازوف از دست میدهد و سلاطین معتبر هیچ خبر و هیچ میرسد
 بر حسب مقدم نموده و نجابت را بر قابلیت ترجیح نداده اند و بطر را نیز سیاق این بود که در عهد سلطنت
 بسیاری با عدم استعداد در زمره کوچکان شماره و تعداد شدند و جمعی از کوچکان با هنریت عقل و محک امتحان
 صاحب رتبت و شان کشته بد رجاء اعتبار و مرتبه افتاد رسیدند از آنجمله بعد از عروسی کترین پادشاه
 پولند ایلمچی برای امری فرستاده بود ایلمچی مزبور پس نکاح مرا جعت در ولایت کورلند چند روز توقف نمود
 روزی در میان شهر از کوچه میگذشت دید که شخصی را در در میخانه می فروشان میزنند و تنخواه جزئی از او مطالبه
 می کنند آخر دمیکه بدید که اگر دست من بطر کبیر میرسد و او امری شناخت که من کیستم شمارا جرأت
 اینگونه رفتار با من نیست بود ایلمچی پولند بعد از شنیدن این سخن نزدیک رفت و بجهت حرمت اسلم بطر قرض او را
 بیغروشان کار سازی نموده او را بمنزل خود برد بسیار سعی کرد که او را بشناسد ممکن نشد پس ایلمچی بجان کرد
 که او را مستی آن سخن واداشته لاجرم روزی که میخواست از آن شهر روانه شود کافذی بطر بوج نوش و احوالات
 آن مرد مست و نیز مضمون تازه دانسته در گوشه کافذی یکی از دوستان خود نوشت بعد از رسیدن کافذی
 رفیق ایلمچی چون میدانست که بطر کبیر را اینگونه اخبار مطبوع می باشد روزی بخدمت بطر رفته احوالات آن مرد
 از قریحه ایلمچی پولند نوشته بود معروض داشت بطر کبیر همان ساعت حکم فرمود که چند نفر مامور شده آمدند
 در ولایت کورلند پیدا کرده بجنوبیا و رند چند نفر کشیدند که آمدند را بجنوبیا و رند بطر آوردند بطر او را بناظر خود سپرد
 که متوجه او باشد و بطور پخته از احوالات او مطلع شود و بضمه و کیست و چرا چنین حرف زده است ناظر بطر
 او را بجان نه برده بیزبانی او پیرداخت چون شب درآمد نوکران بمنزل خویش رفتند ناظر نیز آمد و غریب
 آمده از اصل و نسب او پرسید و از وی سؤال کرد که چرا اینگونه پریشان و بی اوضاع کشته آمد گفت که مزاج حال
 خود را بکسی نیکویم مگر اینکه شرح احوال خود را در عرض بنویسم و آن عرض را خود بدست بطر کبیر بدهم از شما

شرح

احوال برادر
زن بطر
کبیر

شرح احوالات برادر زن پطر کبیر

یکت التماس دارم که مرا بحضور امپراطور برسانید که در مقابل آن محبت شما هرگاه من بعد از دست من بخت
برآید من نیز مضایقه نخواهم نمود ناظر پطر از یکلو نه حرف ندن او تعجب کرد و پریشانی او را دیده نزد خود گفت
که چه خدمت از دست او خواهد آمد چون صبح شد نزد پطر رفته گذارشات را بتفصیل در خدمت پطر کبیر
تقریر کرد پطر ناظر را حکم کرد که فردا شب تدارک درست بسین که من خود بخانه تو بیایم و با آن مرد
غریب گفت که بنایم شب را بر حسب فرمایش خویش با چند نفر از محرمان خود بخانه ناظر رفت و آنرا
احضار فرمود و قدغن نمیکند که اعدای مجسمه آنرا در خانه نباشد چون خانه از غیر خالی شد پطر فرمود که احوالات
خود را بی هر اسس و تئویش بیان نما مرد غریب عرض کرد که من برادر زن تو هستم حال خود بیان اگر
پریشانی و بی اوضاعی من را برای تو باین تنگ و بدنامی نیست و میخوای که این فقره را مردم بداند آشکار
کن والا بمن گذران جزئی رحمت فرمانا در گوشه نشسته مشغول دعا کوئی تو باشم پطر ناظر از سخنان او
خوش آمده فرمود که من از کجا معلوم نمایم که تو برادر زن من هستی مرد غریب تفصیل احوالات پدر و مادر
خود را عرض کرد پطر دید که آنچه میگوید همه راست است پیش از و کترین نیز بدین تفصیل استمطلب معروض داشت
بود و سخنان او با تقریر کترین تفاوتی ندارد و مشخص نمود که آنرا در کترین میباشد پس قدغن کرد که تا از
حانب خود حکم نشود این مطلب با احدی بروزند و بناظر خویش حکم کرد که شب آینده را نیز بدین قرا
تدارک بسیند و اوضاع شام را انجام دهد شب آینده کترین با همراه برده آن مرد را احضار فرمود کترین با خود
گفت که پطر چرا چنین مردی کیف مصاحب گشته است پطر خیال کترین را دریافت کرده دست آنرا
گرفته فرمود که این مرد برادر است کترین چون او را شناخت از شدت خجالت و کثرت خوشحالی تاب
نیاورده بیوشش گشت پطر کبیر او را بحال آورده فرمود چرا خجالت میکشی اکثری از نوکران معتبر من در اول
امر از برادر تو پریشانتر بودند هر کدام ناظر بقابلت خود بمرتبه که دارند رسیدند الا آن این مرد برادر تو و برادر
زن من میباشد هرگاه قابل باشد و نیز بحسب قابلیت خود بمقامی خواهد رسید و الا برادر زن من بودن
بکافی آید و کسی احتیاج نیست که او را دستگیری نماید پس چندی نگذشت که پطر دختر یکی از ارباب روسیه برای او
خواستگاری کرده عروسی نمود و آن بچاره که بحسب گذران بودیه معطل بود در خدمت پطر کبیر بسیار معتبر شد
تمه عمر خود را بعزت گذرانید

فصل سیم در بیان گذارشاتی که بعد از مراجعت شمران و از هم بجاک خود اتفاق افتاد
و فتوحات و کارهای بزرگ پطر کبیر و تهنیت دول خارج کترین

بطر کبیر بعد از عروسی خود و پس از مجازات با نصیبات نظام شکرو صام کشور پرداخت از آنجمله آبادی شهر بطر بورخ را
از لوازم امور دستمه حکم کرد که ده هزار خانوار از اطراف بشهر منور بیاورند و چند کتبخانه معتبر بسازند و
بیمارخانه را برای نظام و غیر نظام و سرباز خانای محکم و وسیع بنیاد تعمیر نمایند و امور شکو و جرم بحکم بزرگ
مستحق و منظم فرمود چنانکه هنگام توقف خود بطر بورخ مدام کشتیهای جنگی در دریای فیلیند مشغول قوت و
بودند و آن اوقات برای سپاه شران ملت سوید از هیچ طرف قوت و استعداد امید استمدادی نبود
که از روی دریا که تا آنوقت بشکر بحری ایشان مدد میده بزرگ نرسیده و صنایع قدیشان باقی بود بطر
میخواست امور بحری را نیز چون امورات برتری منظم نماید و چنینیاد را با لکچیه از دست شران بگیرد پس بمران
سپاه حکم فرمود که تدارک جنگ در یابی ایه بیت در اطراف تصفحات هر چه کشتی جنگی بود جمله حاضر کرده و
شدند فرنگیاد میرال سوید از حرکت و نهضت بطر کبیر اطلاع یافته و نیز سپاه و کشتیهای جنگی سوید را جمع کرده
منظر جنگ شکستهای این دو دولت در نزدیکی جزیره الا که در پشت فرسخی سرحد سوید است
به یکدیگر تاقی نمودند و میرال سوید که سپاه لشکر و از جمعیت او بیشتر بود چنان تصور کرد که شکست مضبوط
بکشتیهای بطر کبیر خواهد داد چون اطراف جزیره منور به جملہ سنگ و جزایر کوچک بودند خواست که
سپاه روس بقبر جزیره الا مکان مقرر کند تا جای کر و زومفرای ایشان نماند و خود با کشتیان سوید از پشت سر ایشان سید
جمعیت ایشانرا متفرق و پریشان نماید و یا اینکه کشتی روسیه را با التام مستغرق سازد بطر کبیر از تداویر
اد میرال مستحضر گشته احتیاط خود را از دست نداد و در هنگامیکه کشتیهای روس در اطراف جزیره مشغول
جنگ بودند و میرال سوید رسید و از جانبین آتش حرب مشغول گشت بالاخره کشتی روسیه شکست داد
و چند فروند کشتی سوید اسیر کرده و میرال فرنگیاد نیز دستگیر نمودند بقیه لشکر سوید چون و ضیاع را
اینگونه دیدند جمله فرار نمودند و از آن غرقاب خون خلاص شدند با جملہ اوقاتی که بطر کبیر با اد میرال پرکن
در روی دریا جنگ کرده شکست داد از سمت خشکی جبارال مشوالو که از جانب بطر کبیر با سورتخیر بقیه
ولایات فینلند بود بقیه ولایات فینلند را تسخیر کرده فتحنامه بخدمت بطر فرستاده بود و لاجرم بطر
کبیر چند روز دیگر در بحر فینلند توقف کرد پس پرنس کالیسین با حاکم تصفحات فرار داده مراجعت فرمود
کترین در شه بطر بورخ احوالات جنگ را شنیده تدارک تمام دیده بود که در روز ورود بطر کبیر حیات و موجود
باشد و حکم داده بود که نشاگاه در مکان چند بزرگ مستح لشکر و وسایل تعمیر نمودند و با حکم کترین که چو بازار
شهر را این بسته زیلت و آیین اند که مردم روز مراجعت بطر چند روز بعیش و عشرت پرداختند و هنگام ورود
بطر کبیر زیاده از شصت هزار نفر در شهر بطر بورخ جمعیت حاضر شده بود بطر بقانون نظام وارد شهر گشت چون

اد میرال
امیر البحر سپهسالار
بحریرا
کوبند

ورود
پطر کبیر
بشهر
پطر بورغ

در میان لشکریان آن منصب نیابت شد لهذا خلاف رسم نظام نکرده امیرال بر اکسن را به هنگام ورود پیش انداخته خود از عقب او پس امیرال سوید پس صاحب منصبان روس هر کدام بحسب مناصب خویش پس و پیش می آمدند و بدین قرار داخل عمارت پادشاهی گشته حکم جشن تمام و بار عام و صف سلام بر خاست و عام صادر شد پطر کبیر همان روز مبلغی خطیر بمران لشکر و افواج حشریداد و مناصب مواجب هر کس را موافق قابلیت و فراخور خدمت خود بیفزود و صاحب مناصب را بحسب شأن نشان ادنی الحقیقه پطر کبیر را آنروز روز فرخ و فیروز بود و جلال شکوه آنروز بسیجیک از سلاطین میثرنیکشت اگر منفعت آن فتح با فتح بولت و ابرار بنیشد کمتر نیز نبود جمیع ولایات فینلند بحیط تصرف او درآمد و از جانب دریای از سبب بابت احتیاط و تشویش برای شهر پطر بورغ مانند امورات خود از هر بابت مستحکم شد بعد از مصاحبه علمای دشمنان پطر چنان میدانستند که بخت پطر بر گشته و امر او روز بروز خراب خواهد گشت فتح و ظفر این سفر در آن جمله بدگویان ابراست و آن همه از زبان همه بیرون شد خاصه فتح و نصرت جنگ دریائی و چون اعتقاد بدگویان پطر کبیر این بود که اگر پطر جمیع ولایات خشکی سوید را تصرف نماید بعد از برای شراره فروز گشتی کفایت است که جمله را باز ستند و ازین سبب بنای شهر پطر بورغ را بی مصرفی ناپدید نمایند استند و انوس میخوردند که پطر از راه ناهمی بنای لشکر گذاشت که عاقبت دولت خود را در شهر مزبور تلف خواهد کرد ایند فیه مشخص شد که پطر با وجود کثرت کشتی و جمعیت خصم و قلت کشتی و لشکر خود آن هنر داشت که در روی دریا نیز بدشمن غلبه نماید اتفاقاً شب ورود پطر و لشکر روس بشهر پطر بورغ دختر میترین برادر این خبر باعث مزیت شادی و خوشحالی ملت گردیده مردم بعیش و عشرت پرداختند و چند روز صدای شلیک توپ منقطع نمی گشت پطر از برای اینکه التفات خود در باره کترین بر همه ملت روی مین ظاهر و مشخص فرماید روز تولد دختر نشانی از نو اختراع کرده نام آن سنت کترین گذاشت و اول نشان مزبور را بکترین داد و کترین ازین التفات سر مبارکات با وج سواست سود و اعیان دولت جمله بجلالت قدر او تمکین کردند چون این خبر بجاگلت روسیه رسید رکان ملت از اطراف ولایت بعزم آن تنبیت روانه شهر پطر بورغ شدند چند روز بعد ازین با جراد شهر پطر بورغ چنان جمعیت فراهم آمد که از اندام مردم مساکر و بیواتات شهر کنجایش نداشت در هر خانه زیاده از پنجاه نفر سکنی نمودند اتفاقاً در آن اوقات سفرای دول خارجه نیز وارد گشتند از آنجمله شاه سلطان حسین پادشا ایران یکت زنجیر پیل و پنج قلاده شیراز برای پطر کبیر فرستاده بود و ایلمچی روم با عهدنامه دوستی و نامه جداگانه که مشعر بر اسم بیکانگی و اتحاد دولتین و توصیفات بسیار در باره پطر و کترین بودند در آن

منقطع
گردیده

مین وارد شد و سفیر محمد بهادر بزرگ طایفه اوزبک نیز پیشکش فراوان آورده است دعا می دوستی و حمایت از دولت
پیر میکرد با بکله پیر کبیر نهایت عطف و محال اُفت و محبت در باره سفر او و غربا و ایلچیان و دل خارجه
مبذول داشته همه را نسبت بغیر امور مراتب خویش التفات فرمود و ایشان را بکمال خوشحالی و انبساط
روانه ولایات خود فرمود و اوقاتی که مردم روز و شب بعیش و طرب مشغول بودند پیر کبیر از انجام مهم
دولتی غفلت نکرده مراقب استحکام امور خویش بود روزیکه جمیع نجبا و کلا و ارباب قلم و سران چشم و اکابر
خدم در خدمت پیر حاضر و منظم بودند و کارخانه و مکتبخانه های شهر را تفتیح مینمودند بجای رسیدند که از آن
مکان دریا و کشتیه های جنگی نمایان بود پیر چند دقیقه استیلا و تماشا کرد پس فرمود که آیا یکی از شما بابت
سال قبل این تصور را مینمود که دولت روسیه صاحب کشتی جنگی خواهد بود و من در دریای بالتیک لشکر
سوید را شکست دهم که امیک از شما قبول میکرد که در چنان زمین چنین شهر عظیم احداث و معمور خواهد شد و بابت
از شما کیسه در اول امر در پیش خود مر املامت نخرده باشد که چرا اینقدر بانی کارهای بی بنیاد و ناپایدار
میشم با وجود اینهمه باز این کارها بر شما انجام گرفته و امروز هر چه مشاهده می کنید جمله کار و کردار خود
می بینید و اکنون مکنون ضمیر مرا دریافت مینمائید که رحمت و مروت من و شما شمر ثمری و بلج منفعتی
گشته است که علم و حکمت و بزرگی ریاست مانند خون انسانست که پیوسته از عروق و اعصاب
تحتاج حرکت می باشد مگر دولت و شوکت و بزرگی و حکمت منحصر بر دمان یونان مین و در صفحه دوران
آورده ایشان بزرگی مشهور و اسم ایشان بد نشندی مذکور و پس از مدتی این کیاست و بزرگی و استعلا
بطایفه ایتالیا مستقل گشت و از ایشان بدول اروپا رسید اکنون فویت ما است اگر شما با طاعت
و خلاص خود اندکی بغیر آید و در انجام امورات دولتی و معام ملت می سعی و اهتمام نمائید من نیز شما را امید
واری دهم برای آنکه روزی خواهد آمد که جمیع اروپا را مشا بهره فراست و کفایت طوایف مملکت مر خجالت
خواهند کشید و بزرگی و حشمت و دولت من هیچ پادشاه عیسر نخواهد شد بسیاری از نجبا و اکابر قدیم
روسیه که در آن مجمع حاضر بودند می دانستند که پیر کبیر چه فرمایش و تقریر مینماید و از غایت شرم سر بریز
افکندند لکن آنکه جدید و خانه زاد بودند و اینگونه گفتار پیر کبیر را ایشان را تأثیر کرد و بجزیره و زاری سرخس
داشتند که ما را قابلیت امداد و اعانت نسبت بان سرکار نیست جانهای ما در هر حال تاراج راه میروا
بجلال خدا و حیات امپراطور قسم میخوریم که هیچ وقت جان خود را از امپراطور مضایقه و در نفع نخواهیم کرد
و بجز امپراطور اصدیر بزرگ نخواهیم شناخت با بکله پیر کبیر بعد از این نشست بسیار تشخص شد هرگاه خبر و
شرع و از دهم ولایت سوید نیز رسید بجا لک سوید نیز بی شبهه صاحب و مالک میکشت نظر

در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل واز دهم

بهر بضایات مستعد عیانت ملت سوید پیکر کبیر میجو است که آدم روانه ستو کو لم پای تخت سوید کرده قرار امور آنصفحات را بدیده که درین بین خبر شرل واز دهم رسید و این خیالات بهم خورد و تفصیل این احوال آنکه شرل بعد از پنج سال توقف از خاک عثمانی خلاص گشته وارد مملکت خویش شد و بعد از ورود او کارهای که در بنای کلی از مردم پای تخت مطالبه نمود مردم تحت چنان تصور میگردند که شرل هرگز مراجعت مملکت خود نخواهد فرمود و عمده خویش را در ممالک عثمانی بجا خواهد برد و جمله میل تمام بلاقات و خدمت او داشتند چون او ابیدند هیچ چیز از وی مضایقه و درینج نگرده هر چه داشتند در راه او گذاشتند و از حقیقت ماند شرل واز دهم پادشاه صاحب غیرت در هیچ عهد نیامده است هرگاه موافق غیرت خود عقل و فراست میباشند بی شبهه بر جمیع ممالک اورپ تسلط میگشت پیکر کبیر را دانشمندی و تدبیر خویش در مقابل شرل واز دهم نگاه داشت هرگاه از حکمت در جنگ شکست و ضرر می کشید از سمت دیگر آبادی لایت خود می پرداخت و عوض خسارت و مرارت آن شکست را از آبادی لایت خود در می آورد شرل واز دهم هیچ وجه تصدیق نمیکرد امورات نمی آید و چنان میدانست که جمیع دولت و کنت دول خارجی با اخره مال خویش خواهد شد و کسی نداشت که او را از اینگونه امور مطلع سازد اتفاقاً اگر کسی مصلحت کار او را بچو در معرض میباشست قبول نموده جواب او را بقرعه و خطاب میداد اینگونه تساهل او در امورات خود باعث شد که آئینه رشادت و جرأت او منفعت بخشید و آنرا فائداً امور او روی به تنزل گذاشت پیکر کبیر که در اول کار در جنب او داخل موجودات بود و بفرست تدبیر خود چنان ترقی نمود که در آخر کار شتر و آوازه او بزرگی در صفحه روزگار منتشر و مشهور و نام نیک او در آینه و افواه بجدت و جلالت مذکور است

فصل چهارم در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل واز دهم

شرل واز دهم بعد از مراجعت از سر ستره السون مشغول تدارک سفر بود بارون کورن که یکی از نجای سوید بود چون مجدداً شرل را میل جدال و راغب قبال دید بحجت موافقت و اتباع طبع او عرض کرد که اگر پادشاه را عزم در جنگ دشمن است تدبیر مرا معمول فرما بنده در باب تنخواه و استعداد لشکر و تنبیه اخراجات حشر بهیچ وجه معطل روی نمیدانم و این بود که سکه از مس بریزند که در صد تومان تنخواه چهار تومان مس بوده بود و شش تومان منفعت دو است با شد شرل واز دهم از بیگانه تحویل در جنگ داشت عرض کورن را بر تبه پسندید که او را همان روز او را بر اول خود قرار داد و حکم داد که همان سکه را در جمیع ممالک سوید بزنند و در عوض سیم و زر مسکو که خرج کنند در اوقاتی که شرل متغول تدارک خود بود و دول خارجی را در رسیدن او امانه و هراس برداشته ایشان

نیز بالاتفاق با بنجام تدرک جنگ پرداختند و جنگی با سیصال شران بهشت گماشتند تا نام او را از صفحه روزگار محو نمایند از آنجمله بزرگان دولت دانمارک چون اوضاع شران اینگونه محفل و پریشان دیدن مملکت سکانی را که سابقاً از توابع دانمارک بود و شران و از دهم بقبر و غلبه بمالکت سوید ملحق و منظم کرده بود بصدد عداوت درآمدند تا مملکت مزبور را بازستانند و پادشاه پروس با دعای آنکه پیوسته بزرگان و حکام ممالک پومرانی اجداد من بودند این اوقات دولت سوید مملکت پومرانی را بخلاف حساب تصرف نموده است برگاه نصف آن ولایات را بدولت پروس رد نمایند دوستی در میان دولتین برقرار خواهد بود و الا دست از کارزار برنمیداریم و پادشاه پولند نیز ولایت کورلند را باز پس میخواست با بکله بزرگان دول اکابر ملل از اطراف ممالک هر کدام بحلیتی خود را و ابسته بطر کبیر کرده از هر جانب سلسله جنیان آشوب و طغیان گشتند بطرح جمیع این دول حمایت میکرد و تقویت مینمود و خود نیز در تدرک بود از آنجمله قدری لشکر روانه پومرانی کرد و بر کشتیهایی جنگی خود حکم فرمود که در دریای بالتیک بوده نلند از ماضی از ممالک سوید نسبت شهر سترالسون ترود کنند دیرین بین نزدیکی چهار هزار نفر حسب احکام شران از ولایت سوید با کشتیهایی تجارتنی بعزم شهر سترالسون روانه بودند در عرض راه کشتیهایی سپاه روس بایشان رسیده جلده اسیر و دستگیر نمودند پیش از آنکه لشکر روس پومرانی برسد سپاه پروس ساکون و دانمارک شهر سترالسون را محاصره کرده بودند چون در تاریخ شران و از دهم جنگهای سترالسون مفصل نوشته ایم لهذا درین تاریخ تفصیل آن نمی پردازیم ولی همین یک فقره بغیرت و جرأت شران کفایت میکند که بعد از آنکه اکثری از لشکر سوید در شهر مزبور محبت زیادتی لشکر دشمن تلف شد و شران و از دهم از ناساعدتی بخت و قلت سپاه پریشان فی اوضاع گشت در آن اوقات یکی از سرداران او که چهار رنجم برداشت و روزنامه شام جنگ و کوشش نموده بود و از شدت خستگی طالب گوشه بود که اندک بخند و زمانی آرام یابد و استراحت نماید اتفاقاً همان شب حکمی از جانب شران بقراولی سردار مزبور صادر شده بود که میبایست تا صبح بیدار باشد سردار بیچاره بالمره از حیات خویش مأیوس گشته از بخت و جنای شران شکایت میکرد و دوباره رخت می پوشید که حکم شران اسباب آورد اتفاقاً شران نیز در قرب جوار همان سردار بوده گفتار شکایت آئینز اورا بشنید پیش می آمد و از او معذرت خواست و دلجوئی نمود و بالا پوشش خود را باو داد و از او التماس کرد که ساعتی بخوابد و آرام گیرد و سردار از اینگونه رفتار شران بجا خجالت کشید که شکایت و زحمت خویش را فراموش کرد و از گرفتن بالا پوشش باو امتناع نمود شران بخت و دلداری سردار خود گفت که در هنگام جنگ پادشاه و دنی صالحه اتر از رحمت کیست من امر و زور

بالتیک

ساعت استراحت کرده اکنون ثوبت است که امشب با من خود قراولی خواهیم نمود با بجله شتران و از دهم بعد از آنکه جمعیّت او در شهر سترالسون تلف شد ناچار شهر را تسلیم و او را گذار ختم نمود و از آنجا بیرون طالع او در گورن کشت و بعضی رو و خاک سوید خروفت کونست پسر که از ایام جنگ پولاتا و امجوسس و سیه بود بشتران دادند شتران میدزید و برداشت بسیار متاثر شد و دروغ و افسوس خورد و پطر کبیر بجهت مراعات حرمت او را به سبیر فرستاده مدتی در شهر مسکو بود پس او را در قلعه شو لبرق نگا بدشتند زمانی در آنجا بود تا اینکه مدت حیات او سپری شد شتران و از دهم بعد از شنیدن خبر مرگ او لغش او را از پطر خواہش کرد پطر نیز مسئول او را قبول نموده جنازه پیر را بسوید فرستاد شتران و از دهم از برای او تعزیه برپا کرد و بجهت خاطر اویشا پوشید اجرام بعد از جنگ سترالسون امور دولت پطر مضبوط است و کار او بالا گرفت و از دول خارج نیز اطمینان بهم رسانیده با مشغول تربیت ملت خود گردید از آنجمله تجارت را در ولایت خود زیاد کرد و برتران رعیت رواج داد و مکتب خانها مجدد در هر شهر و بلده تعمیر و بنیاد فرمود که اولاد مردم در مکتبهای بنای بلاد درس بخوانند و تربیت یابند و قانون نامه جدید جمیع ملت و کشور و سپاه و لشکر خود بنوشت که هنوز قانون نامه مذکور در همه اروپا مشهور است و اکنون دولت روسیه موافق همان قانون نامه سلوک و رفتار میکند و در آنسال که تین پسر می آید پس از چند روز در گذشت و عروس پطر نیز پسر می آید تفصیل احوال او را در فصل دیگر خواهیم نوشت

فصل پنجم در بیان سیاحت دوم پطر کبیر بمالک فرانستان

بعد از جنگ سترالسون بازون کو روزیر شتران و از دهم خدمت پادشاه خود عرض کرد که بعد ازین صلاح مملکت و دولت سوید است که مدتی با پطر کبیر مدارا و مماشات راه رویم تا اوضاع خویش را بر او ایام انجام دهم وزیر من فوراً امروز حقیقت مراتب را باین صراحت پادشاه خود معروض نمیداشت و همیشه موافق میل و خواہش او راه میرفت این دفعه صراحت عرض کرد که ما باینگونه پریشانی اوضاع هیچ کاری را قدرت اقدام و مکتب انجام نذاریم هر گاه بجهت مبادرت مناجم بالکلیه باعث خرابی ما خواهد شد شتران و از دهم که تا آنوقت از پترس چنین سخن میشنید توبه و تأدیب و احکام میداد ناچار سخنان وزیر را قبول کرده او را مرخص نمود و اجازت داد که تیر بجای برسد شاید که موجب دوستی مصاحبه فیما بین او و پطر کبیر گردد و موثر موافق دولتین باشد بارون کوکود وزیر کاغذی بخدمت پطر کبیر نوشته است دعا می موافقت و تمنا می مصالحت نمود و مدت دو ماه مقالات دولتین و گفتگوی طرفین طریقی شد بعد از دو ماه اگر چه شرایط مصاحبه صورت نسبتی خصومت جانبدار نبودن کشته بنای متارکت گذاشتند پس شتران و از دهم مشغول بضمیمات امور لشکر و انجام مہام کشور خود گردید و پطر

پطر کبیر فرصت و فراغت حاصل نموده ب فکر سفر فرنگستان افتاد و کترین پس از فوت پسر خود انگلی ناخوش شد
چون علت او ب صحت مبدل گشت پطر کبیر تدارک سفر مثال داده بعد از چند روز روانه شد روزی که از شهر برود
میرفت جمیع بزرگان روسیه در کباب او حاضر بودند پطر در سواره بایشان فرمود که مادر سفر اول مملکت
دارم می پادشاهی ایاد گرفتیم در این سفر انشاء الله تبحرهای بسیار حاصل نمایم و اگر نقصانی داشته
باشیم بسر حد کمال خواهیم رسانید این دفعه نیز از راه ممالک پروس رفت پادشاه پروس از عزم سفر پطر خبر داد
شده لازم تدارک را انجام داده بود با بکله این دو پادشاه در اول خاک پروس در شهر اورسیرک یکدیگر را
ملاقات کرده پادشاه پروس بوازم احترام و خدمتگذاری بصل آورد پس از آنجا که شته بمالک متا رسید
عموم مردم مناسپطر کبیر را بخدی میخواستند که نهایت نداشت لاجرم پطر کبیر به شهری که وارد میشد از زمان ورود
تا او ان عبور او آتش را آئین بسته اوضاع جشن و تدارک عیش و اساس جشن برپا مینمودند و این مضمون را
بروشنی قندلیا بدرو دیوار که چوبانزار نوشته بودند آن امراطوری که مملکت و دولت ما را از دست
دشمن خلاص کرد امروز بدیدن آید است در سر بر کوبه و بر زن از شام تا سحر این مضمون مختصر بروشنی
قندلیا معلوم و مکرر بود پطر کبیر پس از مدتی تفریح و سیاحت در ممالک پروس و مناسپطر امستردام
تا خانه و منزل اولی خویش را دوباره دیده باشد کترین که در بین ایام سیاحت آسین شده بود در شهر شورین
بماند که بعد از وضع حمل در شهر امستردام بشهر خویش برسد پطر کبیر روانه شد چون با امستردام رسید
خانه که در آنجا منزل نموده و درس خوانده بود دید و تعجب کرد از آنکه همان خانه خرابه را مانند عمارت پادشاه
تعمیر کرده بودند تفصیل این اجمال آنکه دولت فلنک از برای یادکاری پطر کبیر خانه نموده را بنای محکم و عمارت
عللی ساخته و نام پطر را بسنگی نوشته در بالای در آن نصب کرده بودند دولت فلنک بسبب تحسین پطر کبیر
در ولایت ایشان بسیار مغرور بودند و وقتیکه پطر بشهر امستردام رسید بمل آن کشور بیشتر از همه بخدمت او
قیام نمودند و کسانیکه در سفر نخستین همراه او کار کرده و درس خوانده بودند استند عا نمودند که بجنهور پطر برسد
پطر کبیر همه را بار داد و مرخص نمود و قدغن فرمود که در بانان قراولان هیچ کدام از ایشان مانع نشوند نزدیک
بجمل نفر از همدرسان پطر بجنهور در آمدند پطر بجه ایشان دست بداد و التفات زیاد فرمود و ششی ایشان با
همان طلبیده موافق ایام سابق با ایشان مهربانی نمود و بهر کدام انعام داده بمنزل خود مرخص فرمود در
مدت توقف خود کترین نیز از شهر شورین وارد شد پسری از وی بوجود آمده بعد از دو روز فوت شده بود پطر کبیر
مدت سه ماه در شهر فلنک اقامت نموده و در ایام توقف خود هر روز همراه کترین بناراض فقای قدیم خود میرفت
و با کمال عطف با ایشان مجالست میکرد از قراریکه مورخین فلنک نوشته اند پطر کبیر در سفر دوم و نیم از سفر

من
جرمن

در بیان سیاحت دوم پطر کبیر بمالک فرانستان

۴۸

و زود
پطر کبیر
پاریس

نخستین مهربان تر شده بود با جمله بعد از سه ماه توقف خویش در شهر استردام روانه فرانسه شد در سفر اول
جمع ممالک اروپا سیاحت کرده ولی ولایت فرانسه را ندیده بود خواست درین سفر آن ممالک را
نیز سیاحت و تماشا نماید چون خبر ورود او باریکان ملت فرانس سیدز جانب دولت چند نفر صاحب
منصب و سردار معبر و چند فرج سرباز به پیشواز او روانه نمودند که بخدمت پطر قیام و اقدام کنند و فرمایشا
او را انجام دهند و بر جمیع شهرهای عرض اده احکام فرستادند که در هر جا لوازم احترام را در باره او بجا آورند
روز و زود پطر کبیر بشهر پاریس چندی از کالسکهای دولتی باستقبال او روانه کردند و جمیع نجباء و بزرگان پاریس
در یک منزلی پیشواز نموده با نهایت عزت او را وارد شهر کردند و منزل او را در عمارت دولتی قرار دادند چون پطر
منظور از سیاحت کتاب علوم و از دیاد فقه و تجربت بود لهذا از دولت فرانس خواهش نمود که منزل او را در
جای مجرب و بهند که نزدیک مدارس و کارخانهای دولتی باشد اعیان دولت خواهش او را قبول کرده عمارت
یکی از سرداران فرانس را بایشان دادند و میزبانی از جانب دولت بتقدیم خدمت او مامور شد که بعد از
تشخیص و تعیین مخارج او را روز بروز برساند چون لوی پانزدهم طفل بود ازین سبب فردای روز و زود پطر کبیر
وکیل ملت را بیدین او فرستاد و بعد از دو روز لوی را نیز باز دید آوردند و بعد از سه روز دیگر پطر بیدین لوی
پانزدهم تشریف برد و زرای فرانسه تا مقابل کالسک پطر کبیر لوی را باستقبال آوردند چون لوی پانزدهم
بجهت خورد سال بود و جمعیت مردم بسیار لهذا پطر کبیر هر اس کرد که مبادا بوجود او آسبی برسد لوی از دور
کالسک را بخوش گرفته داخل عمارت پادشاهی شد لاجرم پطر کبیر بجز ملاقات پادشاه فرانس هر شب در
خانه یکی از وزرا و بزرگان همان بود و روز پادشاه پاریس افتخ می نمود و بدایع علوم یاد میکرد روزی بکتاب
خانه پادشاهی برقت مشغول تماشا بود که در بالای میز نشسته مملکت روس را دید چون نیک نظر کرد
و درست ملاحظه فرمود در چند جا غلط یافت فی الفور با صلاح پرداخت جمیع حکمای فرانس قابلیت و فقه
و فراست او را ملاحظه کرده تعجب نمودند و از هر علم و صنعت که صحبت و استفسار میرفت پطر کبیر از
عمده بر می آمد و سؤالی از او نمیشد که از جواب آن عاجز بماند چند روز پیش از مراجعت خود تماشای مقبره دوک
در شلیو که یکی از وزرای معتبر فرانس بود برقت و در سرقبر او صورت پانزوی چهارم را دید که از سنگ
تراشیده بودند پطر کبیر بعضی دین از پای او بوسه داد و در میان انجم فرمود که بخدا سوگند اگر زنده می بودی
انصف ممالک خویش را بر تو پیشکش میکردم تا از تو چگونه سلطنت فرایا دیکرم که در نصف دیگر چگونه سلطنت
باید کرد و صد و این سخن را از آن بزرگوار در جمیع کتب ثبت کردند با جمله پطر کبیر بعد از آنکه حسب خواهش خود
ولایت فرانس را تفرج و سیاحت نموده جانی فرو نگذاشت که ندیده باشد پس اعیان دولت فرانس او را

کرده بولایت خویش عازم شد

فصل ششم در بیان گذارشات پطرکبیر در شهر پاریس پیش از مراجعت

چند روز مانده بود که پطرکبیر بولایت خویش مراجعت نماید پیشینا و فضلا و کشیش فرانس این بود که ملت فرانسه و روس را یکدیگر بهم مذہب یکیش نمایند این اندیشه و تدبیر افتادند که شاید پطرکبیر مذہب کاتولیک را بختیار کرده انقیاد و اطاعت پاریس را بر ذمت خود قبول نماید اینگونه خیال فضلاء فرانسہ محال بود و تدبیر ایشان درباره پطرکبیر مآکی نداشت زیرا که پطرکبیر روز و شب در تکمیل دین و مذہب سعی و تلاش کرد تا خویش را بر زن دولت و رئیس ملت روس بنود چگونه اطاعت دیگر را بر خود قبول میکرد و اگر بالفرض پطرکبیر قبول ننمود ملت اطاعت نمیکرد و تمکین نمینمود مثل این دولت چون اختلاف سنی و شیعه است که مرکز با هم یکدیگر موافقت ندارند و چون پطرکبیر هیچ مطلبی بی برهان دلیل رد و منع نمی نمود لهذا در جواب کشیشان فضلاء پاریس فرمود که مقام سلطنت و انجام امور دولت با من است و مرا با تشخیص و امتیاز مذہب دین کاری نیست درین باب رای صوابی و جوابی و دلائل این مسائل فضلا و کشیشان است شما مطالب خویش را بر فضلا و کشیش ما بنویسید هرگاه ایشان قبول کردند ما نیز با کمال احتیاط قبول می نمایم و با اتفاق ایشان این دولت را متفق القول کرده بموافقت ایشان مراجعت خواهیم نمود اما حرم پطرکبیر هنگام مراجعت از فرانسه تیر زیاده از پنجاه نفر صاحبان صنایع و ارباب فضل در کاب خود همراه برد چون پوسته مکنون ضمیر پطرکبیر آبادی لایت و تربیت ملت خویش بود لهذا همه سیاحت پیش گرفت که عموم ملل و جمیع ددان با چشم بصیرت مشاهده نماید و در هر ای قذحی سرود و بهرجائی بسوی فرو برد که از قوانین مذایب بحث لفظ اطلاع بهم رساند تا هر کدام در نظر او ممتز آید بتقدیم و انجام آن برپا دزد بعد از سیاحت و تتبع امور دول از هر دولتی شجره تی و از هر صنعتی صنعتی بردارد و از هر کلشن طبقی و از هر بوستان رقی بدست آورد ازین سبب در هر جا که مدتی بپوش و عاقل صاحب صنعتی قابل میدید همراه میرد با جمله بازاری از فرانس بولایت فلانک برفت و در شهر استراحت نمود و آنجا تجارتی بمعرفت ایلچیان باد دولت فرانس مبت پس بمرآه کترن که در هنگام توقف پطر در فرانس وی بجهت ناخوشی در شهر استه دام مانده بود روانه روسیه شد هرگاه اینگونه سیاحت و سفر را یک نفر آدم بی کار که دولت و مالدار باشد بجهت لذت و خوش گذرانی و عشرت خود نماید جای تعجب است و آخر را دنیا دیده و کار آزموده و چیز فهم و هو شیاء خطاب میکنند ازین قیاس پطر در چه مرتبه فرومند

و دقیقه شاس بوده است پس همین فقره بپایه و مرتبه او کافیت که امور طایفه عوام روسیه را بجدی سالان
نظام داد که با اینهمه سفر دور و دراز هیچ وجه اوضاع سلطنت و مهابت دولت او را خلی نرسید و
در جمیع اروپ و دول خارجیه مضای حکم و انضباط امور او مشهور و مشفق علیه بود فی الحقیقه پتر کیر در زنت
رای و متانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبه زمان و نخستین سلطان
صفحه جهان بود قفطن و تمکن او هیچ پادشاه را ممکن نبود که در زمان قلیل طایفه وحشیه روسیه را چنان
قاید و دلیل گشت که طغات ایشان بترتیب و احسان او عید ذلیل شد و عامی ایشان عالم و جمال ایشان
از عادت قدیم خویش اعراض گردید و کفر فتن مراسم خردمندی میل گشتند پیش از آنکه بملکت خود مراجعت
نمایند بقیه ولایات اروپا سیاحت کرد چون اردو روسیه شد با سودگی و اطمینان تمام مشغول نشد
و انجام مهابت دولت خویش گشت

فصل هفتم در بیان احوالات الکسی پتر کیر و تقصیرات او و نصیحت پدر

او را و قبول نمودن الکسی نصایح را و غضب نمودن پتر او را

در اوقاتی که پتر کیر مشغول انضباط امر دولت و ترقی ملت روسیه بود اتفاق غریب افتاد که باعث تزلزل و
مطال و اختلال احوال عموم روسیه گردید چنانکه ازین سبب متنی میدو زمان بی عید جنگی از کار خویش بازماند و تفصیل
این احوال آنکه بقدریکه در فصل دیگر مذکور شد که پتر پیش از کترین زنی بود کج و کج طبع و نجیب امی که به اوقات
او با خیال باطل امن گیر بود و تدبیر عاقل مکنون ضمیر لهذا در هر باب بصدد اختلال مورات پتر کیر می
آمد پتر بالاخره متحمل حرکات او نماند و او را بکلی فرستاد و حکم کرد که تارک دنیا شود و توضیح این مقال آنکه
مهابت چند که در نظر پتر اہم بود که در عهد سلطنت خود قرار یابد و انجام پذیرد زن پتر برخلاف و بمواریه و حوا
که تدبیر پتر را بر ہم زند و کار او را مختل سازد پتر ہزار ہزارت از فرنگستان صاحبان مناصب و ارباب صنایع
بولایت خویش می آورد و میخواست کہ جمیع امنای دولت خود ایشان را محبت نمایند تا اینکه او طمان خود را
فراموش کرده در ولایت روس قطن اختیار کنند آن زن بمواریه بصدد آزار و اذیت ایشان می آمد بطوریکہ
ایشان قامت نتوانستہ بملکت خود فرار میکرد و نخست بانی این فساد و باعث این طغیان طایفه کشیشان
بودند کہ در بدو امر از پتر مأیوس گشتہ بنای تدویر و تلبیس کردند کہ شاید بدستیار می زن مقصد و خویش را پیش
برند پتر کیر کار را کرد و تدبیر با بکار برد کہ شاید زنا از آن گروه پر کوفتن دور سازد و تا بتلبیس و فریب ایشان
کوشش نہد ممکن نشد و روز بروز نایرہ آن فساد داشتند و یافت پتر بالاخره از روی اضطراب و ترکت

اوطان
جمع وطن

در بیان احوالات الکسی پسر پیکر کبیر و تقصیرات او و نصیحت پدر او (۱۰۱)

ازین گفته کترین ابهری اختیار نموده و نشین زن اولی را کلیسا قرار داد الکسی که پسر او بود و اخلاق شست و
طبیعت و سرشت او کشته نصیحت عاقلان صافی ضمیر در طبیعت او هیچ وجه تاثیر نداشت کُلُّ اَنفَا
پسر شمع بمایه از کوزه همان برون تراود که در اوست پسر هر کس را از برای او نوکر قرار میداد و درش
قبول نمیکرد و بیاه و اخراج می نمود و کسانیکه پسر خاین دولت میداشت آنها را با طراف پسر جمع میکرد
پسر با چار چند نفر از صاحب منصبان فلانک و مناسا قرار داد که نزد و بعد بود و تربیت او سپرد از نذخیال
آنکه مادرش از مردمان بیکانه خجالت کشیده من بعد رفتار می خواهد کرد و لیکن این دفعه رفتار او بدتر آمد و بی
شرعی او بیشتر کرد و بدبشال پسر منت شمال نموده چند نفر شیش را بجانۀ خویش آورد و تربیت الکسی را بعد
ایشان و گذاشت با اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پسر کبیر از مهربانی و محبت خود دست
نکشید و چند زبان بر سر خود بیاموخت و از علوم نیز اربابی بهره نگذاشته حتی الاسکان یاد داد و لی
سجیالات باطله او چاره و علاج نتوانست العادة كالطبيعة الثانیة آدمی در طفولیت هم
گونه تربیت دهند بدن حالت باقی میماند الکسی از عهد کودکی تا بوقتی که خویشین شناخت و بسن رشد و تمیز
رسید کوشش او از سخنان هرزه و حرکات ناملایم پرگشت از آنجمله گفتگوی کیشان با مادر او این بود
سخن ایشان چنین که شوهر تو رفتاری که با منیت با مردم روزگار نماید نداشت و صلاح دین خویش را از فساد مذ
و کیش تشخیص نداد ما که در خارج اوضاع را ملاحظه مینمایم و ندانیم خصلت را در بارۀ پسر کبیر مشاهده میکنیم این
اوضاع امکان ندارد که روزگار با او مساعدت نماید و عمر او زیاد باشد اگر مردم او را تلف کنند بقتین
داریم که خدا او را خواهد گشت از حال میاید که در تدارک باشی و شیرازه کار را از دست ندی و حکمت خویش را
تنبهت به بیکانه و خویش نیک نمائی و با مردم چنان راه روی که جمله پناه غدا پسر تو که دغد و در روز به هیچ
ساده و شکر او باشند تا بعد از وفات شوهرت مردم اعتقادات شما را به پسندند و در هر کار از تو مشو
نمایند و بر غبت تمام پسر ترا بیادشای قبول کنند و الا یقین بدان که پادشاهی از دست شما بیرون
خواهد شد جمیع این سخنان در حضور الکسی بوده و باین مقالات بزرگ گشت با بچکه مادرش از بیم آنکه
مبادا پسر پدر را غلب شود و از پیش او برود یا موافق خواستش ملت رفتار نماید و در نظر مردم خوار نشود
میوسته موافق طبع او راه میرفت و با عالیشانست او مانع نمیگشت تا در ایام جوانی و شباب با کلیه
اصناف و خراب کردید چنانکه روز و شب مشغول عیش و طرب گشته اوقات تربیت را بآنچه شش
گذرانی و عشرت بسر برد پسر کبیر که در عقل و فراست تمام بود در باب تربیت پسر بیمار خبط کرد و وقتی
او را از مادر جدا کرد که کارها از کار گذشته بود و آب ریخته را جمع نمیتوان نمود طبیب است که این منکر را

تربیت الکسی را بعد از ایشان و گذاشت با اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پسر کبیر از مهربانی و محبت خود دست

شرح احوالات الکسی و لیعهد مملکت روسیه

در هنگام طفولیت الکسی کرده باشد بعد از آنکه مادر او حکم شد که تارک دنیا گشته از عمارت پادشاهی برود
از الکسی روز بروز بدتر شد و با کسانیکه مادرش بدو را و جمع کرده بود رفیق گشته شب و روز با ایشان
بسیار میگذشت و گویا هیچی است که او را با ترس و عتاب از عمل نا صواب بگرداند و کما هی التفات زیاد میکرد که
شاید صلاح را از فساد نفهمد و چندی منصب بزرگی بروی او که بلکه از بزرگی و شوکت خویش خیالات کشیده
هرگز را موقوف نماید از آنجمله او را مدت یکسال وکیل خود کرده بزرگ جمیع روسیه نمود پس خواهر زن او را
نسار را بجا له کنج او در آورد پدر یکت پسر شد ولی ذره عقل بر سرش نیامد شب و روز مست و لا یعقل
اعظم او باشد و اکابر الواطعه دست گشته مسکری نمائند که نخورده باشد و منکری نگذاشت که نگرده باشد
زن او یکچند بمقام نصیحت و پندوی در آمده همواره از او التماس میکرد که اعمال شنیعه خود را ترک کند که
چاره نشد و روز بروز بدتر گردید بالاخره زن بیچاره اش ازین غصه هلاک شد با بچه بطر که همواره بر جمیع
جهان قرار و قانون میکند داشت و در پاسخ امری از امور دنیا معطل نبود با اینهمه از دست پسر بیگنا آمد و
دانت کارهایی که بر خمت بسیار بعمل آورده و نام نیک تحصیل کرده جمله بعد از خود بسبب این پسر ضایع خوا
شد پس زیاده بر آن طاقت نیآورده قلم بدست گرفت و بر سر خویش بدینضمون نوشت که بعد ازین اندکی
صبر میکنم و چندی بر تو حمله میدهم که شاید از اعمال خود انفعال کنی و از شناعت حرکت خود حجت
بکشی و از افعال خویش پشیمان شوی الا یقین بدان که ترا از ولیعهدی اخراج خواهیم کرد و بعد ازین اسم
ترا بر زبان خواهیم آورد و درختی که ثمر میدهد و در زمین شوره زار زراعت نمایند مبادا تصور نمائی که من غیر
از تو پسر ندارم و در ولیعهد کردن تو مجبورم و محض محبت تنبیه و آگاه نمودن تو این سخنان بر زبان می
آورم و در حقیقت ما چارم از اینکه با تو مدارا کنیم زینهار خوشتن را باین خیالات خام خاطر جمع مدار و رفیق
در دست تو دلیل و برهان باشد که من محبت ترقی دولت و تربیت ملت جان ادا نمائیم مملکت خویش را
چنانکه می بینی محروم آباد کرده ام مگر در مقابل خصم هلاک خویش را پسندیده ام که خاک خویش را بدشمن
ندهم پس آنچه با جان خریده ام چگونه میشود که از برای خاطر تو بیده و از زبان از دست دهم و دولت
خویش را ضل و معطل بگذارم معلوم است که این مشغل بزرگ و کار عظیم را بجای و امیکندارم که سزاوار بزرگی
و شایسته سلطنت باشد و فراست او را محو مردم متنبه میکنند و همین استحقاق را اگر در ادنی تو کرد خود
مشاهده نمایم بی شبهه او را بر تو ترجیح خواهیم داد زیرا که اگر سلطنت از دست طایفه و نسل من بیرون رود و
اسم و رسم من در روی زمین به نیگونی خواهد ماند از قرائیکه رفتار ترا می بینم هرگاه تو بدین احوال لیعهد من
باشی هر دو را بعد از خواهی داد بعد از نوشتن این کاغذ چندی نگذاشت که پسری زکترین بوجود آمد که تفصیل از

صورت
کتابت بطر که
با الکسی زن
ما خلف
خویش

شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

۱۰۳

در فصل دیگر نوشته ام الکسی ازین فقره خبردار بالمره از پدر خود مایوس گشت و کسانیکه با طراف او جمع گشته بودند از راه اشتباه گفتند که بطریق دیگر بجای طریقی سپرد که دیگرش اینگونه کاغذ بنویسند لکن بنیداند که بعد از مردن اختیار بدست او نخواهد بود تو اکنون با مردم راه برو و یقین داشته باش که احتیاج با جدی نداری کسی بخوان ایشان کوشش داده در جواب پدر اینگونه نوشت که بجای خدا من هرگز در این خیال نیستم که بعد از شما پادشاه باشم و از شما بجز کدزانی چیز دیگر توقع ندارم و اگر از اہم ندیدم بخاطر جواب کاغذ را خوانده فهمید که نصیحت پذیر نباشته و جواب را بتقیه نوشته است و دوباره کاغذی نوشت که از مضمون مکتوب تو جمیع منظور تو معلوم شد مکان تو این است که کارهای من بسته بخيال تو میباشد و من احتیاج بخوابش تو دارم یا سلطنت موقوف بمیلست غافل از اینکه من سحر کس اختیار نمیدهم و تدبیر خویش با احدی نمی سازم ولیکن خواستم غم و اندوه خود را بجهت هرزگی و حرکات تو بر تو معلوم نمایم چنانچه اگر فی الجمله بنوش داشته باشی میلانی که من از دست تو چه میکشم تا باحوال من دلت بشود و خود را ملامت نمائی و از رفتار خویش پشیمان شوی تو در جواب من تر ویر میانی و کاغذ تقیه بمن می نویسی تو که در زمان حیات من اینگونه رفتار میکنی پس بعد از مردن من اگر خستمار امور بدست تو بیاید چه خواهی کرد تو تقصیر نداری تقصیر از آن کسانی است که با طراف تو جمع گشته ترا با اینکه خیالات و امید دارند و تو نصیاح ایشان را بنصیاح من ترجمه داده خلاف رای پدر میکنی و مرا از خود میرنجانی توقع من از تو این بود که بمن امداد کنی لکن چنانچه می بینم تو برخلاف این از کارهاییکه من از برای ترقی ملت میکنم خر سندیستی و زحمتی که میکشم هرگز قبول نداشته پسند نمیکنی و در فکر آن هستی که روزی پادشاه شده آنچه من با هزار زحمت و مرارت در مدت عمر خود فراهم آورده و مهیا نموده ام در یکروز تمام بکنی این خیالات بیوده را مکن و در مال کار خویش اندیشه و تأمل نما تو پسر من هستی لہ باحوال تو میوزدد از معاشرت کسانی که باعث بدنامی تو بوده اند بردار در تربیت خویش محبت و غیرت کن که شایسته سلطنت روسیه شوی یا اینکه همراه رفقای خویش کثیشتی اختیار کن و جواب این نوشته را بزودی بنویس و چنین کن که من مجبور شده ام و محبت پدر را فراموش نموده بقراری با تو رفتار کنم که اکنون مرا و او و مستحق آن می بینم اینگونه پیغام و مکتوب بطریق حق حقیقه بکنک تأثیر میکند و در مراجع کسی بیچوبه تأثیر ننموده بجای آنکه از نصایح پدر متنبه گشته از قبیاح اعمال خویش نادم شود و بیچارگی بخود متحمل نشد و جواب پدر را بدین کلمات مختصر بنوشت که من میل سلطنت ندارم و میخواهم تارک دنیا باشم کثیشتی اختیار نمایم بطر میدانت که او هرگز کثیشتی نخواهد شد بلکه خیال این دارد که ولایت را منشوش نماید

شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

۱۰۴

باجله چندی ازین مقدمه نگذشت که بطر کبیر دوباره عازم فرنگستان شد چند روز پیش از روانه شدن
 بیدین الکسی رفت باین خیال که هرگاه با کاغذ و مرکب نصیحت پذیر نشد شاید بجای حسن بیان موافقت
 لسان آن خلف ناخلف را از عصیان خسران خود بازگرداند و راه رشاد و طریق ادب و منہاج سدایا
 براو نماید چون الکسی خبردار شد که بطر کبیر غم دیدن او دارد تقاضی کرد و خویش را به بستر سفاهت و جاهله
 خواب نقابست کشید بطر بمنزل سپر رفت و او را با سخالت بدید قماض و مقالات ترفیر او را بغیر است و فیت
 و سخافت رای او را مشاهده نمود تعجب کرد و ساعتی سرسجیب فکر فرو برد پس بانصباح پدران و سخنان
 حکیمانہ با او تکلم کرد و التماس نمود که دست از رفیقان بدارد و افعال ناشایسته ترک کند باجمله آه
 کرم پدر بآهن سرد سپر تاثیر بخرد الکسی را گفتا بطر کبیر مفید نیفتاد و قول صواب او را موج سراب
 پنداشت و در جواب بطر عرض کرد که من بشما نوشتم که توقع سلطنت ندارم و میخواهم که تارک دنیا و
 سالک مناجاج عقیقی شسته شوی و کیشی پیش گیرم و در گوشه بنشینم تا بوقتی که مدت عمرم بسر آید
 و زمان اجل فراسد بطر سخت ازین جواب نا صواب بمقام قهر و عتاب آمد اندکی ماند که او را مورد قضا
 و سیاست فریاد باز مہر پیری بخوش آمده از سر سیاست او در گذشت ولی تاب نیاورده بتحمل
 اذان مجلس برخاست و گفت که من شش ماه دیگر ترا مہلت میدهم هرگاه در کار خویش تا تل تری
 و از وساوس شیطانی دور گشته شوی آدمیت و قاعدہ انبی پیش گرفتی فہما والا دانسته باش
 که من بعد ولاد من نخواهی بود و چنانچه یاد دیگر گسان که خاین دولت و دودمان خود دانسته رفتار میایم با تو
 نیز خواهم کرد با جملہ جمیع اہالی فرنگستان تعجب کردند ازینکہ بطر چنین پسر را چگونه در ولایت خویش آزاد
 گذاشته روانہ فرنگستان شد ہر کس بجای او میث از سیاست او نمیکند شد و در مجلس او تعجب نمود
 فی الحقیقہ جرأت بطر را در اینگونه امور هیچ سلطان ندانسته است بطر کبیر ہیچوچہ از خیالات الکسی
 اندیشہ نمکرده روانہ شد چون بمالک روس رسید خبر آوردند کہ الکسی خیالات خود را بروز داده
 ہر کس از بجای مستدیم کہ نارضائی جزئی از بطر داشت با طراف خود جمع کرده شب و روز در میان
 مردم بید کوئی پدر مشغول گشته ہواخواہ از برای خود جمع میکند بطر فوراً حکم صریحی بدو نوشت
 بدین مضمون کہ باید یکی ازین دو فقرہ را قبول نمائی ہر گاہ میل بپادشاهی اری باید بخص و رود این نوشته
 روانہ شدہ نزد من بیائی و خدمت منائی تا اینکه روزی در جای من بمالک روسیہ را صاحب
 شوی اگر میل نداری باز بوصول این نوشته بید رنگ تارک دنیا کشتہ کیشی اختیار کنی ہر گاہ غیر
 ازین دو حکم من فقار منائی مورد مؤاخذہ خواهی شد الکسی ہر مشغول عیش عشرت بود

تقاضی
 خود را به بیماری
 زدن است
 سخافت
 سستی رای
 باشد

که حکم پدر بدور رسید و همان ساعت الکسی مضمون کاغذ پتر را برتقای خود معلوم نمود کشتیانشان بی شوق
که محض غلظت و خالی از نور بودند و پیوسته در مجلس الکسی حضر داشتند پس از ملاست و مدت بطر کبیر
بالاتفاق الکسی با تحریک کردند بر اینکه مارستن ترادین بین بر پیش پر مصلحت ننیدیم که اگر پتر از تقصیر تو
بگذرد یقین کترین که در کین قتل تو نشسته و پیوسته بهوای سلطنت در سردارد و ترا هم چشم خویش میداند
استیسی بر تو میرساند که باعث هلاک تو میگردد پس قرار دادند که او مدتی در ممالک دول بگیرد و در انتظار
وفات پدر بنشیند الکسی که همیشه بعقل آهنا رفتار می نمود بدیرایش را قبول کرده فرستاده پتر را خاطر جمع
نمود که بعد انجام تدارک سفر بدون درنگ بخدمت پتر روانه خواهیم شد و عریضه بدین مضمون بطر نوشت که
حکم او را بجان دل قبول کرده بتقدیم خدمت سبقت خواهد نمود و حکم کرد که از جانب دولت بخت او
تدارک سفر بدیند و بعد از چند روز با اوضاع تمام روانه شدند چون از خاک روستیه بیرون رفت میبایست
که از راه پروسیته نزد پتر کبیر بروان راه را ترک کرده کیسیر بشرویاناکه پای تخت دولت نمنا باشد روانه
شد چون بخدمت امپراطور رسید مذکور ساخت که بطر بخت خوشنودی زن خویش ظلم و تعدی در حق من
پیش گرفته در قتل و اذیت من میکوشد استدعای آن ارم که مرا از شر ایشان محافظت نمائی امپراطور نمنا
بعد از اطلاع از مقصود او را چند روز در پای تخت نگه داشت پس روانه ولایت پولی که در آن اوقات در
تصرف دولت نمنا بود نمود و خواست کاری نماید که ما بین پدر و پسر صلاح شود چون این احوالات بطر
کبیر رسید بسیار دلگیر گشت و زیاده از حد از رفتار پسر متاثر شد مجدداً کاغذی بدین مضمون بدو نوشت
که این دفعه آخر است که من بتو مینویسم و ما ز خوف و توستوی که حامل این نوشته و بنزد تو روانه
گشتن از خیالاتی که من در حق تو دارم درست خبردار هستند و بتو حالی خواهند کرد و اینقدر معلوم تو باشد که اگر
بمحض رو داین نوشته بدون اینکه مراد میان دول خارج بدنام نمائی سوار شده نزد من آمدی باز بجهت
تقصیرات تو میکذارم و محبت خود را درباره تو می فرایم و هرگز بمقام تلفاتی و تهقام تو بر نمی آیم و اگر قبول کنی
حقوق پدری که در گردن تو دارم ترا نفرین خواهم نمود و نان و نمک خویش را بر تو حرام خواهم کرد پس ترا از امان
خود اخراج نموده اند و قرار یک ملک درباره خاین دولت خویش سلوک مینمایند با تو همان قرار رفتار خواهم کرد
و بدان که بفضل خدا آن قوه دارم که پادشاه اعمال نشت ترا بدهم و از آن بیش ترا بسزای خویش برسانم
خداوند جبار کسانیرا که بحق تو رفتار می کنند معین و دستیار است تو خود انصاف بده که من تا حال که ادم پدری
در حق تو کرده ام چند دفعه بتو نوشتم که اگر سلطنت میخواهی نزد من بیا و الا تا رگ دنیا شوگر از راه محبت نبذاکر من
غیر از محبت درباره تو خیال نمیگردانم کسی مانعت نمی توانست و هر حکمی که از من صدور می یافت خائف آن

نمنا
جبر من را گویند

شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

۱۰۶

در قوه کسی نبود چون این کاغذ بالکسی رسید احوال او در کونکشت از غایت پریشانی نوشته را بفرمانفرمای
 ناپولی نشان داده از مصلحت نمود که شاید تدریجی کند که وی بنزد پتر کبیر مراجعت نماید چون فرمانفرمای
 ناپولی حکم از امپراطور رساند داشت که با صلاح میان پدر و پسر بر وازد لهذا الکسی بجای ملامت بسیار
 غیصیت بسیار بر این داداشت که پیش پدر مراجعت نماید الکسی چاره دیگر ندیده قبول کرد و منتظر این شد
 که پتر از فرنگستان برگردد چون خبر ورود پتر بجاک روس رسید الکسی نیز از ناپولی روانه گشت و در
 شهر وارد شد مشغول به امور خیرین در خصوص این حکایت هر گاه موافق خواهش خویش چیزی نوشته
 اند و بعضی پتر را مقصر و شکدل بقلم داده اند لکن بعد از دقت درست معلوم میشود که پتر کبیر موافق قانون
 عدالت و محبت پدر را فراموش کرده صلاح منفعت دولت را منظور و مراعات ننموده است
 تفصیل احوالات الکسی بعد از ورود شهر مسکو اینگونه اتفاق افتاد که الکسی بعد از ورود و تقصیرات
 خود را دانسته و از هیچ طرف چاره نیافت مگر اینکه بخدمت پدر رفته خود را بسایم پدر عرضه داشت و استدعا
 عفو تقصیرات خویش نمود پتر بعد از دو سه ساعت گفتگوی خلوتی او را مقرر کرد که بمنزل خویش برود و
 مردم چنان تصور کردند که پتر بالمره از تقصیر پیرش بگذشت پس فردای آن روز پتر حکم فرمود که از طلوع صبح
 در شهر تا قوس زند و قدغن نمود که جمیع بزرگان و نجباء و کلاها هنگام صبح در عمارت پادشاهی حاضر
 شوند و افواج خاصه را حکم فرمودند که بارخت نظام در میدان عمارت پادشاهی باشند و طایفه
 قضاات و کشش از قدغن کرد که در یکی از کلیساها می عالی شهر جمع شده منتظر حکم امپراطور باشند چون
 جمله احکام بانجام رسید و کسانی که خواسته بودند در عمارت پادشاهی جمع شدند پس حسب
 احکام پتر کبیر چند نفر صاحب منصب الکسی را می شمیر مانند مقصران داخل آن مجلس کردند الکسی
 وقتی که داخل مجلس شد سر فرود آورد و با چشم گریان عریضه که بخط خود نوشته بود بدست پدرش داد
 در آن عریضه تقصیرات خود را نوشته اقرار کرده بود که من بعد شایسته و لیعهدی نیباشم و استدعا
 کرده بود که پتر کبیر از تقصیر او بگذرد و او را مورد قهر و عتاب نفرماید پتر کبیر بعد از ملاحظه عریضه دست پسر را
 گرفته داخل طاقی دیگر شد بعد از یک ساعت گفتگوی خلوتی دوباره او را داخل مجلس کرده تقصیر و گناه او را یکیک بر
 خود ثابت و مسجل نمود پس خود فرمانی بدست گرفت و باطل مجلس بخواند فرمان را بدین مضمون نوشته بودند
 پسر ما الکسی اگر چه بخیرالامت بدور قارنا شایسته خود موافق قانون ملت و قاعده شریعت شایسته مرگ
 سیاست بود و لکن محبت پدری مانع گشت که حکم خدای را بجا آوریم ما چاره باید که از تقصیرات او بگذریم ولی بقای
 لغو و اعمال ناشایست او باعث شد که او را از ولیعهدی دولت بیهوده معزول نمایم زیرا که اگر در ولیعهدی باقی

شرح احوالات الکسی و عزل نمودن او از منصب ولیعهدی (۱۰۷)

بعد از ما اوضاع دولت را باطله بهم خواهد زد و آنچه با صدمه از رحمت و مهرات بعمل آورده ایم ضایع خواهد نمود و لایا تیکه خونبار ریخته و خونابه خورده بدست آورده آبا کردیم دوباره بدشمن خواهد رسید و اوضاع ملت از عهد قدیم بدتر خواهد شد از برای ما که امروز پادشاه شاهیستیم واجب لازم است که نفع ملت همیشه بر نفع خیال خود ترجیح دهیم و از برای کینفر بر یک ملت بزرگ ظلم و تعدی ننهیم پس نظر بقانون شریعت روئینه امروز پسر خود الکسی را از ولیعهدی دولت اخراج می کنیم و درین مجلس قرار میدیم که هرگاه از خیال ما نیز کسی باقی نماند باز الکسی مرضی نخواهد بود که بعد از ما بر تخت سلطنت روئینه وارث شود و از امروز پسر خویش را که از کترین اریم ولیعهد دولت مینمایم اگر چه هنوز طفل است ولی چون غیر از کسی اندریم لهذا بجمیع اعیان دولت و ارکان ملت و سپاه و رعیت اعلام میداریم که فرزند کوچک ما را ولیعهد دولت روئینه بشناسند و جمله در میان کلیسا که خانه خداست بر انجیل و تتریل بت جلیل سوگواری نمایند که غیر از ما حدیر اطاعت نکرده بعد از ما او را پادشاه خویش بدانند و هر کس ازین حکم مخالفت نماید و بر قسم خواسته باشد که جانب الکسی را مراعات کند خاین دولت و عاصی ملت میباشد در این صورت مؤاخذه سیاست او بر ما واجب است و از برای تنگی این حکم هایون مخفی و مکنون نماند و بر همه کس معلوم و آشکار شده راه گمان انکار بسته شود و حکم مینمایم که این مطلب را چاپ زده همه ممالک روئینه بفراستند تا اینکه همه را معلوم شود بعد از آنکه بطر کبیر فرمان را خواند تمام کرد حکم بر الکسی فرمود که فرمان را بدست خود امضا کند الکسی بدین مضمون نوشت که من نظری بر تقصیرات و جرائم خود شایسته بودم که پدرم بر من غضب نماید و هرگاه امروز ولیعهد را از من گرفته برادر کوچک من او را ازین نیز از راه عدالت است با بجز الکسی فیصله نماندین قرار امضا و مهر نمود پس بطر با حضار مجلسین خواسته بجلیسائی که در اینجا جمیع فضلا و کشیش جمع بودند تشریف برد و در اینجا نیز فرمان دوباره مذکور گشت و همه حضار بعد از قتمهای مخطوطه مضمون آنرا قبول کرده امضا نمودند و بجمیع روئینه معلوم شد که ولیعهد دولت پسر کوچک بطر است بعد از چندی بطر کبیر خبردار شد که الکسی باز از پی شرارت است و کسانیکه علی الدوام با خوا و تحریک او قیام داشتند شب و روز با عوایت ایشان بنای آشوب دارد چون بطر کبیر اطمینان داشت بر اینکه در حال حیات او کسی اجرات آن نیست که در ممالک او اغتشاش کند ولیکن خیال مال کار را میکرد و میدانست که الکسی بعد از او برادر کوچک تمکین و اطاعت نخورده هواخواه از برای خود جمیع پناهد و ادعای سلطنت میکند و این باعث خرابی ملک خواهد شد و بجهت نصب کردن پادشاه ملت همه یکرا تلغ خواهد نمود لهذا بطر کبیر همیشه میفرمود که باعث خرابی هر مملکت آنست که در میان طایفه عداوت بپفند و

شرح احوالات الکسی فرزند رشید پطر کبیر

ملت با یکدیگر بجنگد و در آنوقت انداختن تفنگ و استعمال سیاق جنگ جمله ضرر و خسارت آن
دولت میشود و دشمن حسین وقت را غنیمت بشمارد که منظور خویش را بعمل آورد و میفرمود که اگر طایفه ده
سال با دشمن جدال نماید عیب نذر و لیکن اگر یکجا با یکدیگر جنگ کنند بالمره موجب خرابی ایشان شود
اینگونه عدل و تراجمی تشبیه کرده اند که از خود میوه بعمل آید و آنرا تمام میکند با جگه پطر میخواست که وقوع این
معمر که بزرگ ابعاد سلطنت خود نیز از میان ملت بردارد هرگاه کسی دیگر بجای الکسی میشد امر بسیار سهل بود که
رفع وجود او باعث رفع فساد عالم می گشت ولیکن محبت پدری در این خصوص دست و پای پطر را بسته
میخواست بطوریکه این کار را بگذارد و روزی او را نزد خود طلبیده بر او فرمود که تو میدانی من در چه مرتبه
ملت خویش را دوست میدارم و چه قدر طالبستم که بعد از من کارهای که با عمر خویش در انجام آن کوشیده
با تمام رسانیده ام ضایع نشود از قرائیکه می بینم با بودن تو آنچه کرده ام بهر خواهر رفت اگر تو پسر من هستی
میخواهی که من از تو راضی باشم و باز التفات بنمایم سخن راست من بخوان که ترا بین خیالات فاسد
و امید دارند که مانند اینک من وجود ایشان را از صفحه جهان بردارم و با تو چون عهد قدیم بر سر مهر و محبت بیایم
خود اطلاع دارم و خاطر جمع هستم که تو تقصیر نداری مردمان مفید و نایاب پوسته موجب ذلت و هلاک
تو گشته اند و وقتی مقصود میشود که ایشان نشان ندی بمن معلوم نمائی که ایشان کدامند لاجرم پطر چه
سعی کرد که خبری از زبان او بشنود ممکن نشد هر چه میگفت در جواب این کلام می شنید که من تقصیر
نکردم و اگر تقصیری درم کسی محرک من نیست خود کرده ام پس پطر تغییر کرده فرمود چند نفر از معتبرین
دولت اجلاس نموده تقصیرات او را بخود ثابت کنند و هر چه احکام شریعت عیسی درباره او جاری
شود بد آنقرار رفتار شود همان ساعت بیت نفر از فضلاء ملت و وکلای قرار شد که الکسی را بشریعت ظاهر
دولت برده تقصیرات او را ثابت نمایند پس تقصیراتی که بروی مدلل و مستدل نمودند بدین قرار است اولاً کاغذ
از میان کاغذهای او در آورند که بر نام کیلی از نوکران پطر کبیر بود بدین مضمون نوشته است که لشکر
روسیه در مکنبورک یا غنی شدند میخواستند پطر را بکشند و کترین را با پسرش مجوس نمایند و از پی
الکسی میکردند که او را در جای پدر بنشانند اگر چه این کاغذ را با الکسی نوشته بودند لکن معلوم بود که بر نام
با کیلی از خواجها بان و دوست بوده از برای خوشامختی چنین کاغذی نوشته بود ایشان همان مراسله را
با الکسی رسانیده بودند و وکلای و فضلاء همین فقره را از جمله تقصیرات الکسی بشماردند و میگفتند که اگر الکسی چنین
عمل میداشت دیگران چگونه جرأت میکردند که چنین کاغذی بدست پسر پادشاه بدهند ثانیاً کاغذی
در آورند که الکسی بعد از آنکه بویانا کر بخت به خواجها بان خویش نوشته بود که من از دست ظلم و تعدی

پطر چاره دیگر ندانسته که نختم هرگاه نکر نخته بودم مرا نیز چون مادرم در یکی از کلیساها محبوس کرده بودند امروز در زیر حمایت پادشاهی محروس ششم الان وقت است که بر من امداد نمایند و مرا تنگ نکند از بد همین کلمات راسته دفعه نوشته و پاک کرده بود و دفعه چهارم باز نوشته بود ازین معلوم شد که الکسی خود نیز می فهمید که خیانت او در چه حد بود و دست و پیر سپید که کاغذ مزبور بدست دیگری بیفتد و در اوایل میل بر آن شد که مجموع این کار را حاشا و انکار نماید شاید که از سیاست و قصاص خلاص شود چون دید که خیال خویش از پیش نبرد پس خواست بدفع و شتبه راهی پیدا کند که بدین افعال نامست این افعال علت این ضلالت نادانی و جهالت بوده خود نیز مدت مدید است از حرکات خویش غفلت میباشند و از برای ثبات مدعا و اسکات مدعی باز بان خود چه چیز با اقرار و بیان نمود که بیشتر موجب فریت تقصیر و اذیت پطر کبیر در حق آن خلف خلف گردید از آنجمله اقرار نمود که سخت تلاش من اغتشاش بلاد بود و سعی من در امور پطر فساد بطوریکه وفات پدر را مایه نجات خویش میدانستم و استیصال او را استعصا خود می پنداشتم اکنون از قبایح اعمال خویش شپانم و نیز گفتم که در پیش آن نام کشیش بر جرایم خویش اقرار کردم و از وی متنا نمودم که طریق استغفار را بمن بنماید که چگونه ازین گناه بری شوم و از این مبالغه عاری کردم کشیش در جواب گفت که این مبالغه عین کمال است و این گناه محض نوحه و عمل ثواب را چه انکار و اگر در این پندیده را چه استغفار که ما جمله طالب این مطلبیم با جمله غیر ازینا بچند تقصیر دیگر خود اقرار نمود که هر یکی از آنها موافق قانون شریعت روسیه بجرایم او راه بود و بکشتن او کوه و چنان تصور میکرد که اگر بگوید الان پشیمان شدم تمام خواهد شد و اقرار آخرش این شد که من از پدرم راضی نبودم و میخواستم در هیچ عمل فتنه من مانند رفتار او باشد شب و روز تلاش من در این بود که چگونه در جای او پادشاه شوم که بر رضای او نباشد اگر امپراطور مناد باین عهدی بمن اعانت و امداد میکرد من بعد از پادشاهی نصف سلطنت خویش را با او امیکذا شستم پس ازین اقرار آخرین جمیع بزرگان ملت و دین حکم کردند که او شایسته پطرنیت هر کس باشد از تقصیر چنین پسر که دشت محرومه او را می کشد علاوه بر این که در همه امور مختار است پطر مانند حکیم حادقی بود که بمعانجه دیگران بجز ات تمام اقدام کرده معانجه خود را بدیکران بر جمع مینمود و مردم میفرمود که حکم شریعت را در باره من پسرم جاری نمایند و در کشتن سخن حق از من بچاکس بر و امدارید و بجهت خوش آمدن جهانهای خویش را با تنش ندیدید زیرا که موافق همین قانون شریعت که در اینجا می بینید عا نافذ در پیش پروردگار و ذوالجلال بپاداش این اعلان سزای این مخالف جزای این کردار خواهیم رسید کشیشان گفتند که هرگاه امپراطور

رجوع بتورات و انجیل و نور فرمایند در عهد قدیم موافق شریعت از تقصیری که شتند و بعد حضرت عیسی علم
خدا را تبلیغ نمود که اگر مقصود نصیم قلب تو نه کنی از تقصیر او گذشت باید کرد و درین خصوص دلائل چند
نوشته اند بالاخره باز اختیار را بپادشاه گذاشته اند و چون تناسی ایشان از پطر در خصوص
الکسی التماس بود لهذا عرضیه در باب عفو تقصیر و خلاصی او بخدمت پطر کبیر نوشتند و استدعای
عفو و استخلاص نمودند الکسی از عرضیه کشتن ایشان بخیر بوده چهار روز در شریعت غلظت و حضور جمعی اقرار
کرد که خود بیسوی چه تقصیر ندارد و جا بل بوده و بنده مباحثه عقاید زیاد داشته موافق حکم بزرگان دین مقرر
کرده بود و حکم و تعلیم از جانب کشتن بود بر اینکه پطر کا فر است هرگاه موافق رای او رفتار
نماید خود نیز کافر خواهد شد بعد ازین اقرار کشتن ایشان از دور و گردان شدند در او آخر صده و چهل و چهار نفر از
جانب دولت مامور بودند که در شریعتخانه با الکسی گفتگو نمایند همه کجا نوشتند که الکسی شایسته کشته
شدن است و همان حکم و فتوی را بپطر کبیر دادند پطر حکم کرد آن نوشته را نزد الکسی برده بروی بجا
چون الکسی حکم قتل خود را دید بغایت ترسید و از کثرت بیم و هراس سهوش گشت چون بجا
خویش باز آمد از حصار محابس تنگ نمود که پطر کبیر را دوباره ملاقات کند پطر بعد از آنکه از خواهش
پسر خبردار شد بتعجیل تمام بمنزل او رفت چون الکسی بدین خویش را دید از استدعای عفو عصبان
سلامتی جان نمود پطر چون پسر را در آن حال دید بروی قتل کرد و رحمت آورد و دید آن محضر انجرام پسر در
گذشت لکن بعد از آن هول حوال الکسی که کون شد و هراس و بقیاس کرد و دید و اضطراب و اشتداد
یافت و ناخوشی مزاج او پذیرای علاج نداشت بعد از دو روز فرو شد و از چهره زندگی بی بهره گردید و کام
جبار اهرام جانیان واکه داشت پطر کبیر ازین حادثه بغایت ملول و دلگیر شد و چهار شبانه روز بادل
شرعی را می پسر را بر پا نمود و خود بمراسم تقزیه سپرد اذیت و بعد از کشتن بسیار قبر الکسی اسپلوم عروس
قرار داد و با بچه همین حکایت را هر یکی از مورخین نوشته اند ولیکن از روی تحقیق از آن بچه پادشاهان
نکود ساخته اند که کترین سبب اینکه پسر پادشاه شود الکسی در نظر پطر کبیر مجرم و مقصرت لم داده باعث
همه این فساد و کشت لکن دو ک دوستی که در آن هنگام نزد پطر بود و حقیقت ماجرا را چنانکه از زبان
پطر شنیده نوشته است که چند روز پیش از وفات الکسی نزد پدر بودم بمن فرمودند که کترین مرا بتنگ
آورده است و میکوید که ملاک پسر را بختیشتن پسند تنبیه دیگر کن و او کشتن او بگذر ازین قرا معلوم
میشود که کترین برخلاف آنچه نوشته اند طرف الکسی را داشته و در قید ملاک او نبود است و ایضا
دو ک مرزور بعد از شنیدن از زبان پطر تحریر و بیان نموده است که پطر کبیر همیشه مایل بود که طایفه

خود را تربیت کند و امور دولت را تثبیت دهد اسم بزرگی در صفحہ روزگار بگذارد و خیالات الکسی را
بقراری که مرقوم شد بجا آورده شب و روز متفکر و اندویشمند بود و میگفت افسوس مخیرم که این اسم
زحمات مرا خراب خواهد کرد و سخت خواست که با نصیحت و پذیراوار از حرکات و تدابیر خود بگذراند ممکن
نشد پس خواست که با بعضی چیزها چشم او را بترساند شاید او را از اضلال ناشایست و کارهای بد بازدارد باز
بجای حاصل شد منصب لیعهدیرا از گرفت علاج نپذیرفت و ذهاب تحت و تاج در مزاج او تاثیر نکرد
آخر الامر خواست تقصیرات او را بگردان او ثابت کرده فتوای قتل او را از جانب ملت بگیرد که بعد از آن
برگاه از کشتن آن بگذرد و دیگر ادعای سلطنت و حُب ریاست را از سر بیرون کرده گوشه نشینی
اختیار نماید تا بعد از وفات خود و برادر در هوای سلطنت با هم نزاع ننمایند و مملکت او را که با بی احترامی
آباد کرده خراب نکنند با بجله چندی ازین ماجرا نگذاشت پس کمترین نیز برادر چون بطر اولاد دیگر بگذرد
لنذا متفکر بود که بعد از من امور دولت چگونه خواهد شد اگر نام احتیاج بدست الکسی بقیه مملکت را
بالمه خراب خواهد نمود تا اینکه خدا بفریاد طایفه روسیه رسید که الکسی وفات یافت

فصل ششم در بیان بعضی اختراعات پطرکیبر و مضبوط امور ولایت بعد از الکسی

بعد از وفات الکسی معلوم شد که پطر در چه مرتبه بمملکت و ملت خویش میل داشته است هر کس
سجای او میشد از شدت غم و اندوه دست از همه کار بر میداشت و هیچ وجه با امور سلطنت نمی پرداخت
پطر کیبر بعد از وفات پسرش روزگار خویش را با اشتغال کار و انضباط امور دولت بسر میرد تا مفاد
پسر بروی اثر نکند و اضطراب دل سوزش بکشد و او را بخطر نیندازد و در سال ۱۷۳۱ که سال وفات الکسی بود
با انضباط شوارع و طرق پرداخته در جمیع رها کرد آدم بکاشت که از متر دین اطلاع داشته نگذاشت کسی
ظلم و تعدی شود و امور کارخانهای دولتی را از هر جهت استحکام داد و کارخانهای دیگر از نو بنا کرد و در
هر جا که رود خانهای بزرگ بود حکم فرمود نمره بکنند و بدان اسطوره رودخانها را به یکدیگر متصل و ملاصق
نمودند و این امر باعث رواج و زیادتی تجارت گشت گشت بسیار به جا را داشته و کار کرده متاع
ولایات را و بیضا عاترا بسولت بولایت دیگر میردند از اول سلطنت پطر کیبر رخوت پر قیمت که باعث
خانه خرابی مردم بود کم قیمت موقوف گشته و آنسال بالمه تمام شد بطر جمیع ممالک حکم فرستاد که
غیر از رخت نظامی با قیمت ارزان تمام میشد لباس دیگر بنوشته و قمار بازی را نیز قدغن فرمود موقوف
کنند که این عمل شایع در کل روسیه متداول بوده بسیار گرسنان صاحب دولت و مملکت از آن سبب

این
فصل بر فصل
باید تأمل و
تفکر است

مبتلای پریشانی و عسرت گشته در بین کیشب خانه خراب میشدند و از برای نان یومیّه معطل مانده ناچار
بنای شرارت و علمهای بد میکردند پیکرگیر در انجمن خاص چنان قدغن کرد که احدی در عهد سلطنت او
اسم قمار را بر زبان نیاورد و نیز در همه شهر پیکرگیر حکم فرمود که از جانب دولت بیمار خانهها ساختند
و از برای هر یکی از آنها اخراجات از جانب دولت قرار داد و امر آنها را چنان درست کرد که مادام
دولت بدستحالت باقی بودند و در هر شهر معتبریت خام نیز بنا نمود بجهت اطمانی که پدر و مادر نداشته
تلف میشدند و بی تربیت میماندند این اوقات قیام بی پا و سر و اطمان بی پدر و مادر بستر از اولاد قشعین
تربیت میشوند و در هنگام بزرگ شدن بکار دولت می آیند چون همه اینگونه کارهای بزرگ موافق خواست
خود و نصب باطامیافت عزم کرد که در امور کد با وسایلین نیز قرار می بگذارد از عهد قدیم در روسیه کدائی
مردم را کسب صنعت شده بود که بسیاری از خلق قباحت این عمل را نفهیده اند کدائی گذران میکردند
و بگردن دیگران باریشند پیکرگیر ملاحظه کرده دید که هرگاه در یک ده هزار خانوار است سه هزار از ایشان
بیکار و بی شغل بوده اند دولت آن هفت هزار خانواران میخورد و این باعث زیادتى زحمت و مرارت
مردم میشود و روز بروز مملکت را خراب بنیاید پس چند نفر نویسنده از جانب دولت مأمور شدند که در شهرها آنچه کد
بنویسند و مشخص نمایند که کد امیک ایشان کد است بعد از ملاحظه هر کدام سرلوار احسان بود و کار دیگر در قوه گذاشتند خراج
ایشانرا از جانب دولت قرار دادند و کسانی که از هر یکی این عمل بد را پیشه خود کرده بودند بهر کدام از ایشان
موافق است حد شغلی قرار داد و بعضی ادا خل کار خانهای ولتی کرد و پاره راد و با تیکه خراب بود
سنگی داد و در هر جا که از غنی است یار داد و هر کدام را بشفلی سراسر از فرمود پس با باد نمودن شهر
پیکر بونع پرداخت و بجمع ممتولان شهر مسقو حکم کرد که هر یکی در شهر پیکر بونع خانه بسازند و هر کسی از ایشان
که در شهر مزبور عمارت خوب بیاخت التفات زیاد در حق او میکرد و چنانکه بر غم همید که عمارت عالی می
ساختند اینگونه تدبیر متین و فکر حکیمانانه پیکرگیر باعث آبادی بات اطراف نیز میشد مردم بجهت
فضلی و بتائی در شهر پیکر بونع جمع شدند کم صاحب دولت و مکت گشته خویشان بد بات خراب
که در اطراف شهر بودند کشیدند و هر کس بغیر از احوال خویش خانه ساخت اطراف آن شهر را آباد کردند
و نیز تا عهد پیکر در روسیه بجهت خرید و فروخت از جانب دولت سنگی مشخص گشته بود و در هر
شهری سنگی متداول شده موافق خواهش خود خرید و فروش نمودند اینگونه بی نظمی باعث خفتش
داد و ستد ولایات میگشت و جمع نمودن لایات اشکال داشت بدان سبب ضرر و خسارت بسیار
بدولت میرسید از آنجمله رعیت بجهت مالیات سنگی و از برای معاملات سنگی قرار داده بودند و قضا

ازین ماجرا امدت و رحمت بتلاکشته بودند پطر حکم کرد که در جمیع ممالک روسته سنگ معامله
داد و ستد را بیک وزن یک عیار نمایند و بجهت استحکام این امر قدغن کرد که سنگ را اوس
بسازند و در هر سنگ مهر دولتی نقش شود که احدی کم و زیاد ننماید و در هر شهر صاحب منصبی از جانب
دولت مأمور کرد که در نزد هر کس سنگ بی مریا بنده و مواخذة نمایند چون امر سنگ تمام شد
بجهت داد و ستد ماکولات و ذخایر نیز بعد از ملاحظه انواع و اقسام آن از جانب دولت بجهت
قسمتی قیمتی و بجهت صنفی نمرخی قرار داده شد که احدی تخلف نکند و ظلم و تعدی در میان مردم نشود و نیز
در همان سال حکم کرد که در جمیع ممالک روسته را بهار مستطیع و هموار کنند که در همه جا کسکه تر
نماید و تجارت آسان شود و حکم کرد که جمیع شهرهای معظم ممالک را با سنگ فرش کنند و خاک و
کثافات را از شهر پاک سازند و قرار داد که شبها تا صبح کوچه و بازارها را روشن کنند که تخلفین
واحدس نیک و بد متردین باشند تا اشعار و مضدین را دفع کنند باینکه این مشاغل از امور بسیار
نیز تغافل نموده و ریا ده از حد توصیف بر قور خانه و توپخانه ترقی داد از آنجمله در شش فرسخی پطر
بورخ قور خانه بنا نمود که در قور خانه مزبور هزار نفر عملکار میکرد و خوشیشتن بزرگ و کار فرمای عمل
جات بود اکثری از اوقات این هزار نفر در حضور خیزش کار میکردند و در اطراف شهر پطر بورخ کار
خانهای دیگر نیز برپا کرد و هر چه از کار خانهای مزبور بعمل می آمد جمله برشک صرف میشد از آنجمله در
یکی باروت می ساختند پیش از عهد پطر در جمیع روسته باروت خوب پیدا نمیشد پطر در خصوص باروت
بسیار دقت کرد و از فرنگ استمدادی که مل آورده این صنعت را ترقی داد و بجای رسانید که در
زمان آنکه در کار خانهای روسته مانند کار خانهای انگلیس باروت بعمل می آوردند و کارخانه دیگر نیز
بجهت بادبان بافی بنا کرد هر سال مبالغه خیر بسیار چه بادبان کشتیها پول میدادند این اخراجات
نیز موقوف شد پارچه که از برای بادبان ضرور بود در کارخانه دولتی بعمل می آمد و غیر ازین کار
خانهای چیل کارخانه دیگر برقرار نمود که اگر بجهت هر کدام از آنها شرحی دهیم درین کتاب تنجید اینقدر
معلوم میشود که در اواخر سلطنت پطر گبر آنچه در ممالک روسته ممکن میشد بود بعمل آورد و هیچ چه بدو
خارج از حمتیاج نداشت مگر از برای آن چیزها پول میداد که بجهت آب و هوا در ممالک خود باطل نمی آمد
و نظر بلنکی و مجستی که در ممالک فرنگستان بمردم کرده بود از هر طرف استمداد کامل بدو را و
جمع میشد در همان سالی که الکسی مرد زیاد از صد نفر صاحبان صنعت از فرانس آمدند یکی از
آنها با مازنیوف شرکت شده در شهر پطر بورخ کارخانه آینه سازی برپا کرد که کارخانه مزبور باعث

زینت و شهرت شهر پطر بورخ شد هر چه آینه در عمارات بادشاهی انسانی ولت نصب کرده اند جمله
 جمله در اینجا بعل آوردند کارخانه کلابتون نیز همان سال برقرار شد پطر کبیر در این خصوص وقت زیاد
 کرده قدری فرمود که زیاده از چهار هزار مارک طلا و نقره کار نکنند یعنی را دریافت کرده بود که
 اگر ایشان را رخصت بدهد کارخانه مزبور بمرور ایام و مشهور باعث قلت طلا و نقره خواهد شد در
 فصل دیگر نوشتیم که پطر ششم روسیه را که از قدیم بی مصرف بود بجائی رسانید که از آن پشم ماهوت
 درست میکردند و لباس شکر بیان از آن مینمودند ولی ماهوت مزبور بسیار بد قماش میشد پطر
 کبیر در سفر فرنگستان جمیع کارخانهای ماهوت بافی را تماشا کرده دانست که کسر و تهمه آن
 چیست تا در روسیه نیز مانند ماهوت فرنگ بافته شود این فعه آدم فرستاد و حکم کرد که از
 فرنگستان لارنه اسباب ماهوت بافی را خریدند و قیمت آنها جمیع جت دوازده هزار تومان
 شد بعد از آن در روسیه چنان ماهوت درست کردند که بهتر از ماهوتهای بود که آن اوقات از
 فرنگستان بولایت روسیه می آوردند این حسیاج را نیز از ممالک خود برداشت و عدالت
 خانهها از برای تجارت در هر ولایت قرارداد و اهل عدالت خانه را دو قسمت کرد نصفی از روسیه
 و نصف دیگر از دول خارجه قرار داد که کسی از تجارت نسبت بدیگری ظلم و تعدی اختیار نکنند و حکم
 فرمود که امور تجارت را غیر از تجارت خانه دولتی در هیچ جائی نزنند هرگاه صد سال پیش از عهد پطر
 کبیر کسی میگفت که روزی خواهد رسید که در کنار دریای بالیک در چنین بن خراب چنین شهری
 آبا و معمو شود احدی قبول نمیکرد فیه الحقیقه کاری که پطر کبیر در مدت اندک کرد بمقتل هیچکس نرسید
 تا بحیث مشاهده نمیکرد و نیز در آن سال بود که بنای شهر لاووکا را گذاشت و شهری عظیم در کنار دریای
 مزبور تمام کرد که امروز یکی از شهرهای معتبر روسیه است بعد از اتمام شهر مزبور دریای کیلاز را بدریای
 بالیک متصل کرد که در قوه هیچکس نبود و اسمی گذاشت که تا دنیا هست در صفت روزگار مسطور و
 در آنسوه افواه جانیان مذکور خواهد بود الا آن اگر کسی بخواد در روی آب از ایران به نیل و نیارود
 بدین ترتیب ممکن است از ایران تا دریای بجاجی ترخان میرود و رودخانه و لکاسبب نهری که پطر
 ساخت داخل دریایچه ایلمن میشود و از آنجا نیز بانهریکه بلاد و کامشهور و آنرا نیز پطر ساخته است و این
 دریایچه لاووکا شده از آنجا بهر جا که خواهند میروند مجلا در او آخر آن سال که ۱۳۱۰ باشد بعد از همین
 زحمات سوار گشته جمیع ولایات خود را سیاحت نمود و از امور ولایات هر چه در حضور خویش
 دست داد و ممکن شد بعل آوردند و آنچه تمام آن بمرور میشد حکم کرد که من بعد معمول شود و هنگام

زمستان باز بشهر مستقر مراجعت فرمود

فصل نهم در بیان تجارت روسیه پیش از عهد پطر کبیر و ترقی دادن پطر تجارت را در ایام سلطنت خویش

مؤرخین ایام قدیم نوشته اند که پیش ازین تجارت مملکت روس پیش از جمیع ممالک روسی مین رواج و رونق داشت این افتخوردست و محقق بنظر نمی آید زیرا که در عهد قدیم تجارت کلی فیما بین هندوستان و یونان مین ایران و مصر متداول بود و مردم این ممالک بجای دیگر راه و تردد نداشتند مگر اینکه آنچه در ولایت خویش بعمل می آمد بجا ک روسیه آورده بیع و شرا میگردید و وقتی که امیر تیمور ممالک روسیه را تصرف کرد این تجارت بهم خورد و اعتناش ولایت باعث عدم تردد و تجارت گردید و رونق بازار تجارت شکست بعد از امیر تیمور طایفه عثمانی که ممالک اطراف قره دنگیز را تسخر نمود و ولایت قرم را تصرف کرد این تجارت بالمره موقوف شد پطر کبیر عزم کرد که دوباره این تجارت را بموضع متداول نماید لهذا بهت کما شته شد از زون و بحر آزوف را تصرف کرد و لی شیت جناب رب العزّه علاقه مکرّمه بعد از زمانی جنگ بروت اتفاق افتاده باعث گشت که آن ممالک دوباره از دست روسیه بیرون شد پطر کبیر بعد از آنکه از سمت قره دنگیز نایوس شد بهت دریای زاندران متوجه گردید که شاید از آنطرف تجارت مملکت خود ترقی دهد چون بایریشم ایران بسیار احتیاج داشت لهذا پادشاه سلطان حسین پادشاه ایران در عهد نامه قرار دادند که هر چه از ایریشم ایران بیاید بماند و بکار ایرانیان نیاید بدولت روسیه بفرستند و در عوض آن پول یا هر جنسی که خواسته باشند بستانند این تجارت مدتی برقرار ماند تجار آرامنه هر سال از حاجی ترخان بماندند و آن آمده خرید و فروش میکردند بعد از چندی این تجارت نیز بجهت اعتناش ممالک ایران بهم خورد که در فصل دیگر تحریر تفصیل آن خواهیم پرداخت لاجرم پطر کبیر مجبور گشته از تجارت ایران نیز دست کشید و از منفعت آن چشم پوشید پس بعزم مراد و با ممالک چین افتاد و خیال خویش ابدان سمت مصروف داشت تا اینکه عفو و مصالحه فیما بین دولت چین و روسیه بسته شد در فصل دیگر ذکر کردیم که مردم چین با همیچ و جبهه ولایت روس احتیاج داشت و بجهت دوری منازل تجارت روسیه مایل نبودند و از آن سبب بنای تجارت فیما بین این دو ولایت نشده بود پطر کاغذی بامیر اطور چین نوشته خواش کرد که مرخص نمایند که تجار روسیه داخل خاک

بیع و شرا
خرید و فروش
قره دنگیز
دریا سیاه

حسن شده بدو دست مشغول باشند امپراطور چین خواهش بطر کبیر را قبول کرده مرضی نمود که تجار روس را
تشریف کن نیز اگر خواسته باشند بروند کسی مزاحم نشود بعد از آن حکم امپراطور چین تجار روس ملکیت
مربوره آمد و شد نمودند و چند نفر از تجار معتبر روسیه در شهر کین ماندند و برای خود خانه ساختند و
اوضاع فراهم آوردند و بعد از مدتی از امپراطور چین مرضی گرفته در آنجا کلیسا نیز ساختند که بالفعل در
شهر کین است و این تجارت منفعت بسیار بدولت روسیه بسیار تجار روس در مقابل اشیاء
کم بها جواهر و نفقه و طلا بولایت خویش آوردند تجارت در مملکت روسیه نیز ترقی کرد بطوری که در اواخر
دولت تنها از کرک پطربورغ نزدیک چهار صد هزار تومان داخل میکردند و همچنین کرک شهرهای دیگر
مقابل ایام سابق زیادت داشت

فصل دهم در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن بطر کبیر در ممالک روسیه

مخفی نماند که در عصری از اعصار در صفحہ روزگار آسایش مردم در ستایش پروردگار راست و تلاش انسان در
تحصیل ممالک معارف تعلیم مناجادیان قانون احکام شریعت در هر وقت صعب ترین امور است
چنانکه استحکام به یوقوف بعقل و شعور می باشد همچنان که امم همای دولت نیز بسته انتظام شریعت
بطر کبیر را مخصوص بسیار تامل و تنقیح نموده پس حکام سفر از همه چیز بیشتر شرایع دول را رجوع و
ایستام فرمود تا استحکام کامل حاصل نمود پس بدو قوانین عمده شرایع را از برای ملت خویش منتخب
کرده شریعتی بحسب دولت خود قرار داد که نخبه ادیان و اقوال تحفه مذاهب و علل گردید در این باب
قانون ناچیه نوشت و با سیم کرده بحیث ممالک روسیه فرستاد و قدغن فرمود که هر کس بخلاف قانون ناچیه
رفتار نمایند خائن دولت و دشمن ملت محسوب شده سزاوار موآخذ و مستوجب سیاست خواهد
شد نوشتن همان قانون ناچیه درین کتاب موجب تطویل است زیرا که قانون ناچیه مزبور کتابت عیجده
هر کس مطالعه نماید استحضار بهم میرساند درین تاریخ فتاویٰ عیدرامی نویسی که در قانون ناچیه مزبور قوام
گشته است با بجملة اعمد بطر کبیر در ممالک روس حکام شرع مشخص نبود در هر بلدی هر کسی از زور سندی
داشت حاکم شرع آن بلد بود و مردم از ترس او سامع و محترم میشدند و در اکثری از ولایات کشیشان
خود را بزرگ دین دانسته بامور شرع دخل و تصرف مینمودند بطر کبیر از برای جمیع ممالک روسیه حکام
شرع از جانب دولت قرار داد که موافق مدلول قانون ناچیه مزبور بامور مردم برسند و از برای آسانیز
یک نفر بزرگ و چهار نفر نایب قرار داد که این پنج نفر هم از جانب دولت برقرار کرد و احکام شرع

برسند و بجهت هر کدام از حکام شرع موافق مراتب رواتب موجب قرار داده حکم فرمود که اگر کسی از ایشان بیاری از مردم برسم تعارف یاز شود بکیر دو بعد با منای دولت معلوم شود مستوجب کشتن باشد و بدین قرار سو کند یاد کرد و جمیع مالک خویش احکام فرستاد و اعلام نمود که این تقصیر را عفو و این سوراخ و این خطا را عطا این جنایت را مغفرت نخواهد بود باین همه دقت باز این کار غفلت بخورده و کاشکان خویش را خاطر جمع نمائید که جمیع اهل روس را از اعلا و ادنی و بزرگ و کوچک مرخص کرد که بعد از قطع و فصل ملک امر در شریعتیانه دولتی هرگاه کسی چنان بداند که بر و ظلم شده است دوباره میتواند که امر خویش را بعدالت خانه دولتی محول نماید تا ظلم و ستم زور خسته بحق خود برسد علاوه بر این حکم فرمود که هر کس از عدالتخانه دولتی ناراضی داشته باشد و ظلم و تعدی او باره خود مشاهده نماید در این صورت طلب خویش امر مرخص است که با امپراطور معروض در تا غوررسی و احتیاق حق درباره او مجری شود و یکسبب محبت است عدالتخانه فرموده که اگر کسی بعد از حکم عدالتخانه بمقام شکایت برآید و مقصود خویش را بپادشاه عرض نماید پس معلوم شود که در ادعای خود محقق نبوده و معروض او باطل بوده است بجهت سحر متی که بعدالتخانه کرده است قبیله و قتل و سرای و مرگ خواهد شد تا اینکه کسی اجراءات تکذیب و یارای فریاد را باره حکام شرع نباشد و سحر متی بعدالتخانه دولتی نماید چون اینگونه حکم سبب جرات اهل عدالتخانه میشود لهذا قرار داد که هر کس اهل عدالتخانه را درباره خود معطل بغرض بداند پیش از ورود عدالت خانه مطالب خویش را با امپراطور معروض و مرقوم دارد تا اینکه حکم از امپراطور با منای عدالت خانه درباره مطالب او صادر آید و احدی بر او ظلم نکند این قرار باعث شد که جمیع اهل روسیه در راحت شدند و آرام گرفتند تا ایام بطر کبیر هیچ کار موافق عدالت نیکدشت بزرگان و ارباب دولت هر کدام بفراتر قوت و کمیت از پیش خود سلطنت میکرد و خدایش خویش را از پیش میرود و لیکن در عهد بطر کبیر غنی و درویش و سلطان و سادی یکسان بود و احدی ظلم و تعدی نمیکرد و موافق قواعد شریعت و مطابق قوانین عدالت پادشاه ابر عیت ترجیحی نبود و اقاصی از ادنی تشخیص نداشت

فصل یازدهم در بیان اتفاقات مابین دولتین روس و سوید و وفات شرل

دوازدهم و مصاحبه کردن دولت سوید با بطر کبیر

جمیع بزرگان فرنگستان قرار برین کردند که اگر بطر کبیر وفات خویش را با نضباط امور مملکت خود مصروف میکرد دولت روس چنان معمور و آباد میگشت که در روی زمین مملکتی بهتر ازین کسی یابد نمیدادند

مطلب بادست فمیده بودند و لیکن بطر کبیر صد هزار شغل قدیر داشت یکی از آنها تعمیر ولایت و حکام
ملکت بود از آنجمله از وزیر که بر سر سلطنت نشست چنان اتفاق افتاد که یا از روسی اجبار مشغول
جنگ و یچار شد و یا از راه ضرورت و محتاج سفر و سیاحت اختیار کرد و گاهی بود خوش از سفر کردن
و جنگ نمودن بکار نمی کشیدی هزار نفر از لشکر او علی الذوام بجنگ دشمن قیام نموده روز و شب با
زحمت و تعب بر سر میدهند با بکله دیرین چند فصل از چگونگی دولت سوید و کیفیت احوال شران و از دهم
چیزی مرقوم نشد حال مجلی از آن مفصل بیان نمایم اینکه بعد از مراجعت شران و از دهم از خاک
عثمانی و فوات هرگز ششماه تمام نگذشت که فیما بین این دو دولت جنگ نشد آرام
بنشیند بارون کورس و زیر شران و از دهم که تفصیل احوال او را در فصل دیگر نوشتیم با وزیر قلب
نجم پادشاه اسپانیول اتفاق کرده خواستند که فیما بین دولت سوید و روسیه صلحی دهند و
در سال ۱۳۱۳ همدو وزیر بخدمت بطر کبیر عریضه نوشتند و پطرا بر این داشتند که چند نفر از جانب خود
وکیل قرارداد بجزیره الانه که یکی از جزایر دریای بالیتیک است بفرستد خیال کورس و البرونی وزیر
اسپانیول این بود که این دو پادشاه بزرگ را بحدیک دوست نمایند که هر دو با اتفاق هم می در دنیا
بگذارند که هیچ ملت نگذاشته باشد در حقیقت ثمره دوستی ایشان جباراننده می نمود و طایفان و
کردنشانرا بنده چنانکه بطر کبیر با عقل و تدبیر و شرل بحرات و رشادت خود در کل اروپا جا می
نمیکند داشتند مگر اینکه بحیطه تصرف و حوزه تمکک خویش در می آوردند بطر کبیر نفع این دوستی را دست
در یافت کرده با صواب سید داشت که این مصاحبه دوستی قرار بگیرد و لیداد و نفر از جانب خود
روایع جزیره مزبور کرد که رفته مصاحبه و دوستی تمام نمایند فرستاد های طرفین در جزیره الانه
مشغول گفتگو بودند که ناگاه خبر فوات شران سید در ملک نوروز در صحرای جنگ کلوه بر
سینه او خورده و فوات کرده بود در سال ۱۳۱۳ هجری این خبر و حشت اثر مدتی مصاحبه را بجم زد بعد در ایام سلطنت
اورلیک خواهر شران و از دهم مصاحبه فیما بین دولتین واقع گشت اعیان دولت سوید او ضاع خود را
بسیار بر ایشان دیدند و جنگ کردن هیچ وجه در قوه ایشان نبود لیداد مصاحبه بر حسب خواهش بطر
کبیر با تمام رسانیدند بطر هر ملکته را که سابقا از دولت سوید بحیطه تصرف آورده بود جمله در دست خود
ماند از نو سر حد فیما بین ایشان بسته شد بعد از این مصاحبه بیجمع دول یورپا بطر کبیر را
تمکین و بکمال میل و رغبت متقبل شده جلای مراسلات دوستی بخدمت وی نوشتند چون و کلا و
ایلیچان پطرا از جزیره الانه مراجعت نمودند بطر کبیر حکم فرمود که در جمیع ممالک روسیه مردم را

در بیان شکرکشی پیر کبیر بمالک ایران

۱۱۹

و نشاط و عیش و انبساط مشغول گشتند و سه روز و سه شب با جشن و طرب روزگار بسر بردند و خاصه در شهر
مسقو و پیر بورخ سه شبانه روز چنان شادی و خوشحالی شد که از اول سلطنت پیر تا آنروز هرگز کسی چنین
جشنی ندیده و اینگونه عیشی نشنیده و چنان روزگار می بسر برده بود لا جرم جنگ و نزاع شرل
دوازدهم با پیر کبیر که سالیان دراز با هم داشتند چنانکه در صفحه روزگار مشهور بود جلای تمام بر سر

فصل دوازدهم در بیان شکرکشی پیر کبیر بمالک ایران

بعد از وفات شرل مردم چنان میدانستند که دولت روسته آرام گرفته و دیگر خیال جنگ نخواهد افتاد
ولیکن اتفاق چنان افتاد که محمد و پیر مجبور گشته بای شکرکشی گذاشت توضیح اینحال آنکه در ایام
سلطنت پیر کبیر شاه سلطان حسین پادشاه ایران که پیوسته مشغول عیش و خوشگذرانی بوده هرگز
بامورد دولت خویش نمی پرداخت و کار دولت را بجای رسانیده بود که جمیع مالک ایران از روز و کردار
شده بیخبر و اطاعت نمیکردند از آنجمله محمود غلیجه در ولایت قندهار قریب بصد هزار هزاره و
افغان و غیره جمع کرده بفر سلطنت ایران افتاده جمیع افغانستان را با طاعت خود آورده خرم
تخیر مالک ایران وارد خاک ایران شده و از سمت دیگر طایفه لکزیه که همیشه کار ایشان خدمت و
اطاعت دولت ایران بود سر از رقبه انقیاد بیرون کرده نزد یک به پنجاه هزار نفر از آن طایفه
شور و شر جمع گشته مشغول تاخت و خراب کردن شهرهای طرف ماندران شدند شاه سلطان حسین
اوضاع دولت خود را بر تبه و مختل و پریشان کرده بود که غیر از صبر و تحمل چاره دیگری داشت در بین این غارت
پنج شش هزار نفر طایفه لکزیه بشهر شماخی ریخته همه اهل آن شهر را بقتل رسانیدند و جمیع شهرهای
اهل روس که در شهر مزبور سکنی نموده تجارت میکردند از ایشان نیز در آن میان تلف شدند چون این
خبر بطیر کبیر رسید بتجلیل تمام المیچی نزد شاه سلطان حسین روانه کرده پیغام فرستاد که دولت
ایران لشکر روانه داغستان نموده انتقام اینگونه بی حسابی را از طایفه لکزیه بگیرد شاه سلطان
حسین نتوانست که خواش پیر را بجل آورد زیرا که در آن اوقات اگر شکرکشی در قوه میداد
مخت محمود را از خاک خود بیرون میکرد و پادشاهی از دست نمیداد لکن پیر متحمل نداشتند در
جواب نوشتجات دولت ایران نوشت که هرگاه شما در قوه ندارید که اینگونه بی حسابی را
تلافی نمائید من خود خواهم کرد چون از جانب دولت ایران جواب شافی نرسید حکم کرد که
تدارک سپاه را بپذیرند و در اواخر سلطنت پیر امور نظام چنان مضطرب بود که بجز حکم هر قدر

هرگز

اسم طایفه

رقبه

چوبی را گویند که

بزرگترین وقت

شماره کردن

زمین بکودن

کا و کدازند و

جفت را بر او

وصل کنند

در بیان لشکر کشی پطیر کبیر بمالک ایران

لشکر مخواسند حاضر و آماده میشدند برای این سفر بیت و دو هزار نفر پیاده و نه هزار لشکر سواره و پانزده هزار از قزاقیه که جمله چهل و شش هزار باشد حاضر گشته روانه حاجی ترخان شدند پطیر نیز با زن خویش همراه لشکر روانه گردید چون ارد حاجی ترخان شدند حکم کرد که نصف سپاه از راه خشکی برود و نصف دیگر را داخل کشتیهای دولتی کرده در شش ماه روانه شدند و در این وقت چندین شهر در کن رود یامی مانند ران تصرف کرده و ارد شهر در بند شد حاکم این ولایت جنگ را با پطیر کبیر موقوف کرده بمحض درو لشکر او شهر را تسلیم نمود چون این اخبار بشاه سلطان حسین رسید بجائی انکه مستمند شود و خرن شد و در عوض اندوه و غم شاد گردید و بدون تاخیر آدم نزد پطیر کبیر فرستاد تا بدو پیش کرد که با سپاه و جمیعت تشریف آورده او را از دست محمود غلیجه خلاص نماید چون محمود از این احوال خبر دار شد اول قدری از سپاه خویش پیش فرستاد پس خود با بقیه لشکر وارد در بند شد که شاید پطیر از آنجا بیرون کند بعد از وارد شدن با اینک دید که بیرون کردن ایشان امکان ندارد باز بجنگ سپاه روس مبادرت کرده چندین جنگ با ایشان کرده بالاخره از جنگ سپاه روس مأیوس گشته مراجعت نمود پطیر میخواست که بر حسب خواستش سلطان حسین بر محمود رفته او را بگیرد ولیکن لشکر پطیر دین ضرر اصدقه زیاد خورده بسیاری از ایشان در غرض اهل تلف شده بودند ولایت بجهت افتخارش بالمره خراب شده با سپاه و جمیعت از قزاقیه و پند که کجاست گردید بود که قدری از حاجی ترخان بیرون ندان نیز در دیار غرق تلف گشته بود و حاصل دست تمان نیز رسیده ازین جهات فتح غریت فرمود پس مورد و لایمان که در آن صفحات تصرف کرده و بخیط ملک در آورده بود مضبوط نمود و لازمه تدارک و سپاه را در آن صفحات گذاشته با بقیه لشکر روانه رویه شد بعد از مراجعت پطیر کبیر اوضاع شاه سلطان حسین بالمره مغشوش شد محمود جمیع ولایات ایران تصرف کرده تنها شش اصفهان در دست پادشاه ایران ماند شاه سلطان حسین یقین کرد که پادشاهی از دستش خواهد رفت لهذا اسمعیل بیگ نامی بابا لچی کردی روانه روسیه نمود باین مضمون که غنای پطیر کبیر نوشت که هرگاه شما لشکر بایران روانه کرده میر محمود را بگیرد و پادشاهی مرا برقرار نمایند من در عوض حمات و اخراجات شما علاوه بر ولایاتی که خود تصرف کرده ای لایت مانند ران کیلان استر آباد را بشا و اگر میکنم اسمعیل بیگ حسب احکام شاه سلطان حسین روانه کشت چون بجای ترخان رسید بجنارال ماقو ملکین چهار شد و ادوات او استحضار بهم رسانید که حسب الفرمایش پطیر کبیر با جمیعت کثیر روانه دغستان شتر باد کو به است لهذا بجهت دلجوئی سردار روس کما غنای بابل شده بد کو به نوشت که بدون جنگ شتر مزبور را ببرد

مستند
تکلیف
خراسند
خوشحالی

روس تسلیم نمایند و او را بزرگ خود دانسته اطاعت کنند سردار روس کاغذ مشارالیه را گرفته روانه دشت
 شده اسمعیل بیک نیزه و آنه پطر بورخ کشت پیش از ورود مشارالیه پطر کبیر را خبر آوردند که میر محمود شاه
 سلطان حسین بابا جمیع اولاد و عیال و قبیله آورده مکرکینفر طهاب نام خلف و تلف نشده او نیز از
 ترس جان خود راه اختفا و گریز پیش گرفته و میر محمد دانی او میگرد که او را نیز تلف کرده بجا طر
 ای جمعی تمام صاحب سلطنت ایران کردند و شاه طهاب از دست میر محمود بختک آمده و از
 طرفی چاره نیافت بجز اینکه با اسمعیل بیک نوشت که هر چه پیش ازین شاه مغفور هر ترا دستور العمل
 داد است من نیز قول پدر را قبول کرده بهمان قرار را خیم لبسته پطر کبیر کاری نماید و تدبیری بکار
 برد که سلطنت از دست بایرون نرود و مراسم دوستی قدیم را منظور داشته مرا از دست میر
 محمود خلاص نماید چون این حکم با اسمعیل بیک رسید بهمان ساعت پطر کبیر را خبر داد کرد پطر نیز خواست
 شاه طهاب را قبول نمود حکم فرمود که لشکر زیاد روانه ممالک ایران شده تخت و ولایاتی که پادشاه
 ایران اکتدار کرده آنها را تصرف نمایند و بعد بمر میر محمد و رفته هرگاه ممکن باشد او را گرفته بدست
 شاه طهاب بپارند و بجز حکم پطر کبیر شکر کثیر بمالک ایران داده شده ولایات مزبور را
 که پادشاه ایران بتفویض و اکتدار شدن آنها حکم کرده بود ضبط و تصرف نمودند درین بین پادشاه
 طلوع کرده جمیع این احکام تمام شد و این خیالات بجم خورد ممالک ایران که بالمره خراب و
 ویران گشته بود دوباره رو بآبادی گذاشته روز بروز استحکام بهر سزا

فصل سیزدهم در بیان احوالات مملکت روسیه بعد از مراجعت پطر از سفر

ایران و تاج گذاشتن کترین و وفات پطر و پادشاه شدن کترین

بعد از مراجعت پطر کبیر از سفر ایران روز بروز نهایت تسلط و کمال اقتدار و غایت اعتبار در ممالک
 خویش و در دول خارجه بهر سزا رسید و ساعت بساعت مملکت روس رو بامنیت گذاشت و
 مراسم جنگ و فساد از جمیع شهر و بلاد موقوف گشت از هر طرف دشمنان دولت او تلف کردید پطر
 کبیر در کمال استراحت بآبادی ولایت و ترقی ملت خویش پرداخت و آرزوی که داشت این بود
 که آنچه در مدت عمر خویش از امور سلطنت و آثار دولت و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بجا آورده بود باقی
 باشد و شهرت و آوازه او در صفحہ روزگار بماند و نام و نشان او از مردم جهان فراموش نشود از این
 سبب در اواخر عمرش احوال خود را بمرغ تغیر داده بسیار صاحب رحم و عدالت شده بود از آنجا بعد از

دربیان مراجعت پطر از سفر ایران و وفات نمودن آن و پادشاه شدن کترین

۱۲۲

بست سال خصومت و دشمنی با دولت سوید چون شران و از دم وفات کرد بمقام حاکمیت از آن دولت در آمده خواست طایفه اورا چنان محبت نماید که در هیچ عصر و عهد کسی آنگونه حرمت درباره دیگر کسی مشاهده نکرده باشد و دوستان خواهرزاده شران از خود طلبیده و بعد از منتهای احترام و محبت دختر خود را که از زن اولی داشت با و داد و روز عروسی عهدنامه فوشت باین مضمون که دولت روس و سوید همیشه با هم متحد و موافق باشد و با دشمنان یکدیگر دشمن و با دوستان دوست باشند بعد ازین عروسی چون پیوسته زحمات کترین در سفر و حضر منظور بطور بود لهذا بمقام ترقی وی در آمد و جمیع واعیان دولت و فضلا و کشیشان ملت را طلبیده در حضور ایشان بخت تاج خود تاجی سحر جفت خویش گذاشت یعنی در سال ۱۳۱۵ و فرمود چون کترین جمیع زحمات ما شریک بود و پیوسته در خدمت دولت کرده و در رواج ملت زحمت کشیده خاصه در جنگ پروت که اگر او همراه ما نمی بود دولت منقرض میشد و هرگز مصاحبه فیما بین ما و عثمانیه تهنیتی نیفتاده جنگی مبرض تلف می آید می اکنون بر ما ضرر و آزار مست که در مقابل آن خدمات او را شریک دولت خویش نمائیم و استعداد و قابلیت و عقل و فراست او از هر جهت بر ما معلوم و مشخص شده است علی هذا او را شریک دولت خویش قرار دادیم جمیع اجزای مجلس فرمایش او را بمیل و رغبت تمام قبول کرده کترین را شریک و قرین دولت و شناختند و او را از قرار فرمایش پطر کترین که داند چیزی ازین ماجرا نگوید که مزاج پطر علیل شد و روز بروز ضعیف فقاہت بر وجود او متوسل گشت اطباء و حکماء سب روز بمحاجه او مواظب شدند لکن فایده نخبید تا اینکه در اوایل ۱۳۸۱ بتری شد ناخوشی سرسام در مزاج او ظاهر گردید و هر روز دوسه دفعه غشش کرده درین غشش میان بخت وقتی که بحال می آمد آنقدر مقتدر و رشع میشد که بکلمه آمده آنچه در دل داشت ظاهر نماید چند روز بان احوال باقی بود تا اینکه اندک صحت یافت پس حکم کرد که جمیع وزرای دولت و بزرگان ملت بخدمت او حاضر آیند و وصیلت او را استماع کنند چون جنگلی حسب احکام حاضر شدند پطر کترین چشم کشود و خواست که مکنون ضمیر را در آن مجمع تقریر نماید ممکن نکشت و از بیان آن عاجز گردید و بن دو کلمه بر زبان او جاری شده و دوباره غشش کرد که همه را بیدید پس کترین بقیین کرد که دیگر از شوهرش فایده نخواهد شد ساعتی از نزد پطر بیرون مدور نش بانزیکوف را عیبیده از خواستش نمود که طرف او را بدارد و جانب او را درین کار فرو نگذارد تا اینکه بعد از وفات پطر کترین خود بسر بر سلطنت و پادشاهی دولت روس صاحب شود و مانتریکوف در آن مجلس سوگند یاد کرد که تا جانش

انحراف
مزاج پطر کترین

خاتمه تاریخ پطر کبیره

۱۲۳

دارو ایستادگی کرده آنچه در قوه داشته باشد بی مضایقه در امور او سعی تمام نماید کترین
بعد از آنکه از مانزیکوف خاطر جمع شد و باره نزد پطر مراجعت کرد و امید می داشت که شاید تاجان
آمده بر زبان خود بفرماید که بعد از خود کترین پادشاه شود ولی چون نزد وی آمد او در حالت خضه
و ترغ روان میایستاد و احوال کترین در کون شده کس نزد مانزیکوف فرستاد و حدوث
این واقعه را پیغام داد که کار از موقع نگذشته چاره باید کرد او نیز بدون درنگ جمیع
بزرگان مملکت را جمع کرده مکرر ساخت که فرمایش پطر کبیره وقتی که بحال آید این شد که بعد از خود کترین
پادشاه شود چون عموم مردم از کترین ارضی بودند لهذا بدون جست و جو و قتل کشته مانزیکوف را
قبول کرده جمله قسم خوردند که غیر از کترین احدی را پادشاه نباشد و کترین را
نمکین ندهند و بحال غلبت او را بر سر سلطنت بنشانند لاجرم فردای آن روز همگام صبح
پطر کبیره جل موعود را لبیک گفت و جان سپرد و در جمیع اعیان دولت و ارکان
ملت در هر مملکت تعزیه طو کانه از برای او برپا نمودند چنانکه در هیچ عهد هیچ دیده مثل آن
ندیده و بگوشتن هیچکس نرسیده بود جمیع رویه مانند آنکه پدرشان فوت
شده باشد گریه میکردند با بجزله احدی نبود که نارضایی
از او داشته باشد بعد از آنکه مردم بادل دردناک و
گریبان چاک پطر را دغین خاک کردند در
سال ۳۱۰۰ کترین را پادشاه بنی اختیار
کرده زمانم معام بکف اقتدار
او سپردند

قد فرغ من تحریره فی شهر ربیع الاولی من ثور سنه ثلاثه عشر و ثلاث مائه بعد الف
الهجری علی ما جربا وآله الطاهرین صلوات الله علیهم ابدالابدین و همسرة الدارین
والعنه الله علی اعدائهم و مخالفینهم جمیعین

حکیم و الترشیح احوال شران و از دهم را در چند فصل ایراد کرده فصل
اول در بیان طول عرض آب و هوای مملکت سوید است و تولد شرل
و رشد و جسات و در ایام طفولیت و دیگر قضایا تا بهنگام
تمکّن اوبدیر سلطنت

تاریف
موسم پائیز
کوبند

مملکت سوید فینلند بقدر دویست لیو عرض سیصد لیو طول دارد که هر فرسخ ایرانی یکت لیو و
نیم و دو فرسخ سه لیو میباشد هوای این مملکت بسیار سرد است چنانکه از غایت سردی فصل خریف
و ایام بهار پیدایش نه ماه از سال مستمان است و سه ماه تابستان خداوند عالم در مدت
آن سه ماه میوجات و میوجات و سایر محصولات آن ولایت را چنان بعمل می آید که کنایت جمیع
اهل مملکت را مینماید و بقدر احتیاج بایر دول محتاج نگردند و در عوض سختی زمستان
سلامت هوا و صحت جان بایشان آید که بسیار از برودت و سختی هوا و صعوبت سرما شکایت
نکرده نهایت امان از خوبی جا و سلامتی مکان خویش دارند مردم این کشور بسبب خوبی آب و هوا
بیشتر از گروه دیگر عمر می کنند و کمتر ناخوش میشوند جوانان قوی بنیان و دلیران سل بتوان در اسباب
بعمل آید از کمی علف و زیادتی حیوانات آن صفحات برخلاف مردمش کم جثه و کوتوک میباشد زیرا
که مدت نه ماه جمیع روی زمین برف و یخ بوده کا و کو سفند را در میان بیوتات نگاه میدارند طایفه سوئ
چندانکه قومی و پرزورند صد چندان جرار و غیور و حمیت و جرات مرایشان بیشتر از قدرت توان
بوده و پیوسته جنگ را بر تنگ و ستیز را بگریز ترجیح میدهند و بشقت کرسنکی و تنگدستی متحمل
گشته در برابر خشم شکست و سستی انجوشستن نمی پسندند چون این طایفه همواره بجنگ و لشکر کشی
مایل و راعب بوده و بفکر تربیت دیگر نیفتاده اند لهذا در جمیع روی زمین اسم و آوازه ایشان بدلاوری
و جنگ کوهی مشهور گشته در کارهای دیگر هیچ وجه ترقی نکرده اند بعضی از مورخین نوشته که طایفه
قوت که در عهد قدیم جمیع فرنگستان ممالک شده مدت مدید در کل ممالک اروپا سلطنت
کردند از طایفه سوید بوده است فی الحقیقه این مطلب درست مشخص نگشته اینقدر معلوم است
که این طایفه بسیار جنگجو بوده همواره کارهای بزرگ را ایشان بطور آید جمعیت مملکت سوید

در بیان طُلوع کُشتا و وزا بانی خاندان سلاطین ممالک سوید ۱۲۵

عهد قدیم بسیار بوده ولیکن از آنروز که مذهب مسیحی اختیار کرده اند جمعیت ایشان کم شده است
در ایام قدیم این طایفه ستایشات و مناسک و پرستش حیوانات میکردند و مینفرد و چاه
پنج زن میکرد درین صورت معلوم است که جمعیت زیاد میشود این اوقات جمعیت ممالک
سوید هشت گرو است و ولایت بسیج و آبادیت مکرولایت سکافی که بسیار آباد است و
ذخیره ولایات دیگر از آنجا میرند و به نقد نیز درین ممالک بسیار کم است از فراری که مورخین
نوشته اند وجه نقد در ممالک سوید بهر جهت از بیجده گرو و صا جعفران بیشتر نیست طایفه سوید
تا چهار صد سال پیش ازین جلگه ای آزاد بوده هر کس موافق خواستش خویش کاری در پیش گرفته که زن
میکرد بعد ازینکه قوانین پادشاهی برقرار شد باز جلگه را سوم بهم نخورده عدالتخانه از جانب ملت
که موافق احکام و قوانین عدالتخانه با مردم رفتار میشد بانی سلطنت تخت از دولت دانیارک
بعل آمد در ۴۸۸ هجری ممالک ممالک دانیارک با قوت تدبیر ممالک سوید را تسخیر نموده
بولايت خود ملحق کرد بعد از وفات این ملکه طایفه سوید مدتی مدید با طایفه دانیارک جنگ کردند تا
اینکه بالاخره مقصود خویش را از پیش برده دوباره آزادی خود را بدست آوردند و زمانی بعید روزگار
خویش را در کمال استراحت بسر بردند گریستین دویم پادشاه دانیارک در ۴۲۷ هجری بمصر
شکه ممالک سوید را بخیل تصرف و حوزه ملک در آورد لهذا جمعیت کثیر بعزم تسخیر آن ولایت
برداشت از مملکت خود حرکت کرده با طایفه سوید بمقامه پرداخت و چندین سال جنگ کرده صد
بسیار مملکت سوید را ساینده اندکی ماند که این مملکت بالتمام بتصرف دولت دانیارک در آید
که در این بین کُشتا و وزا نام جوانی از میان جنگستان سوید طلوع کرد و این اوضاع را بهر تفصیل
این آجمال آنکه این جوان از اولاد بزرگان قدیم سوید بوده گریستین پادشاه دانیارک او را
گرفته مجبور کرده بود بعد از زمانی از قید خلاص گشت و از حبس فرار نموده از ترس پادشاه
دانیارک در میان جنگستان مخفی و در کار معادن بمرسم فسلکی روزگار خویش را بسر میرد
چون ازین ماجرا مطلع شد که پادشاه دانیارک بممالک سوید زور آورده میخواست که بقهر و غلبه آن
ممالک را تسخیر نماید و اندکی مانده که ولایات اجداد خود بتصرف دولت دانیارک در آید بعد از استماع
این اخبار که عداوت میان بست و ازبجان خود کند شته بعزم جنگ از جنگل سرون آمد خداوند سبحان
انجا از اچان صورت خوش قامت دلکش و کفایت شیرین و حرکات دلنشین داده بود که هر کس
او را میدید بی احتیاج طاعت او را بخویشتن واجب میشد و با بکله آنچنان در اندک وقتی از

صاحبقران
که نقره
ایران

در بیان
ظهور و طلوع
کُشتا و وزا
بانی خاندان
سلاطین ممالک
سوید

د هات وکوهستان سويدهجيت فراوان بغير غيبت آورد و بر قمار نيک آهنا را مطيع خود کرد بطوري که
 ايشان همه از جان گذشته در رکاب او بجزم جنگ روانه شدند لاجرم چندان طول نکشيد
 که گستاخ و زابرا پادشاه دانيمارک شکست فاحش داده ولايات سويد را از شر او خلاص نمود و
 ستم و با ميل و خواهش طايفه خود پادشاه ممالک سويدي گشت در هر هنگام سلطنت خود بکارها
 بسيار بزرگ پرداخت و با اهل مملکت چنان رفتار نمود که طايفه سويدي آنچه در مدت چندين سال مضرت
 و خسارت مبتلا بودند همه را فراموش کردند با بجا بهفتاد سال از عمر او گذشته بود و وفات نمود
 يکي از اولاد او گستاخ و اولف نام است که هم و آواره او در جميع رومي من استشاره داشت
 سلطنت خود ممالک انگرې ليوني و برنم و ورون و ويزمان پومراني را استخر و پادشاه مناصد
 بسيار زد که آن ايام چنين خسارت از بچکس نديده بودند و بعد از وفات او دخترش پادشاه
 شد لکن پس از چندي بسوگ طرفه درويشان ماييل گشت از سلطنت دست کشيد و پادشاه
 خود را بشرا گستاخ و نام عموزاده خود را گذاشت و خود بشهر روم رفته عمه خود را در آنجا گذرانيد
 شرل گستاخ و نيز کارها کرد و جنگها نمود و ولايت بسيار بچک آورد بالاخره باين اندیشه افتاد
 که مرا هم آزاديراه بسزده بقانون پادشاهي پردازد بطوري که پادشاه در کل امور مختار باشد
 لکن بزودي عمودي منقضي گشته دري و هفت سالکي فرو شد پس او شرل يازدهم درجاي او
 پادشاه شد و خيالات پدر خویش را مجري نمود و عدالتخانه را بهم زده و زراعت عين کرد و پادشاه را در
 اجرائي کل احکام مختار و بجهت اينکه دوستي و يگانگي فيما بين دولتين دانيمارک و سويدي قرار شده
 دوست قومي و پرورد داشته باشد دختر پادشاه دانيمارک را بجا خود آورد و بعد از دو سال عروسي
 ۹۴ نه شرل وازدهم که در جرات و رشادت اعجوبه روزگار آمد متولد شد و اين تاريخ شرح احوالات
 اوست در حقيقت استماع احوال او که و هي موجب حيرت و جمعي سبب عزت و غيرت ميشد
 موخين از رومي صدق يقين تفصيل احوال او را بدین قرار توجيه و تبين نموده اند که چون شرل وازدهم
 بسن پنج رسيد پراو شرل يازدهم معلم از براي او کماشت که خوانين علوم و آداب رسوم را
 براو تعليم نمايد هنگام درس از او پرسيدند که بچه کتاب و کلام علم ميل داري تا از آن درس بخواني
 گفت از تاريخ مملکت و اجداد خود بهتر چه کتاب خواهد بود از براي من و او لب است که گشت
 و طرح لب خود را بشناسم بعد تحصيل علوم ديگر پردازم معلمي که از براي او قرار داده بودند از اهل
 مناسبه شرل از آن سبب بيا در فتنه زبان مناسخول شد در هفت سالگي مانند اهل مناسبه زبان

شرح سوانح عمری شریل وازدہم

۱۳۷

آنها حکم نمود و کتب زبان خویش را بجال خوبی یاد گرفت ولی از قرار یک مورخین سوید نوشته اند
 شریل وازدہم از طفولیت بخواندن درس و یاد گرفتن علوم چندان راغب نبود اما با الطبع با سبب تازی
 و تیر اندازی میل بود ہفت سال داشت کہ تنها با سب سوار شدہ سب عیانت و در روی اسب
 تشنگ می نداشت و پیوستہ اوقات خود را بکار ہای بزرگ و خیر مصرف میداشت و ہر روز و
 میشت و در میان کود و جنگل سپاہ راہ میرفت مزاج او بہر تہ قوی بود کہ در دہ سالگی ہر وقت سپاہ
 بشکار میرفت جمیع نوکر ہای خود را خستہ و مانده و مستاصل میکرد و خود ہیچ جہتہ نمیشد و از
 طفولیت بسیار مغرور و غیور بود چنانکہ اگر حکمی از زبان او بیرون می آمد ہیچ است کہ ہمان رعیت
 بعمل یا بد و احدی در قوہ نداشت کہ خلاف کشتہ او نماید و او را از خیال خود بگرداند مگر آنکہ در کاری کہ بانجام
 آن حکم میکرد ہر گاہ قیاحت جزئی یا اندک خلاف یابی غیرتی معلوم نمید و بجز دھنیدن ست میکشد
 پدر و مادرش می خواستند کہ او زبان لاتین را یاد بگیرد و از علوم و رسوم آن زبان استحضار داشتہ باشد
 قبول نمیکرد تا آنکہ اورا گفتند کہ پادشاہ دانمارک و پولند ہر دو این زبان امیدند از برای شہادست
 نیست کہ گمراہی با شما باشد شریل چون این سخن را بشنید بنای درس گذاشت و در قلیل مدت زبان
 لاتین را یاد گرفت زبان فرانسیہ را نیز بدین قرار ویرا بیاموختند بعد از آنکہ فهمید کہ پادشاہان اروپا
 باین زبان مسلک میشوند خود نیز یاد گرفت روزی کتاب اسکنند را میخواند معلم از وی پرسید کہ چہ تھا
 شما در بارہ اسکنند رحیت شریل در جواب فرمود کہ بسیار دلم میخواہد کہ مانند او بشوم معلم عرض کرد
 کہ خدا نکند مگر میدانید کہ اسکنند جوان مرگ شد جمیع عمر او سی ہفت سال بود شریل در جواب
 گفت عجب مردی عقل بودہ بعد از ہمہ آن کار ہای خیر کہ از اسکنند بطور رسید تو او را با دزدہ
 حساب میکنی پس فرمود کہ من اورا الآن ندیدہ میدانم ہمین سخن شریل معلم از برای پدرش نقل کرد
 شریل یازدہم فرمود شک نیست در اینکہ پسر من از من ستر و پرہیزتر است امیدوارم کہ از پدران
 من نیز بہتر شود روزی شریل وازدہم در عمارت پدرش کتابخانہ را تماشا میکرد و نقشہ بنظرش
 یکی نقشہ ممالک ہونگری بود دیگر نقشہ شہر ریگا پای تخت ممالک لیونی کہ سوید بہا تصرف کردہ بود
 و ممالک ہونگری کہ در آن اوقات دولت روم از دولت منہا گرفته بودند باین جہت اہل منہا دوزیر
 ممالک ہونگری نوشتہ بودند کہ خدا بباد داد و خدا از ما گرفت شریل این مضمون را در روی نقشہ ہونگری
 خواند و قلم بدست گرفت و این مضمون را در زیر نقشہ ریگا نوشت کہ خدا بباد داد و شیطان از دست
 ما بخواہد گرفت لاجرم ہنکام طفولیت از ما حصیہ شریل وازدہم معلوم بود کہ در بزرگی چہ خواہد کرد

متصل
 اینچ انداختن
 بر آوردن
 باشد

شرح سوانح عمری شریل وازدہم

شرح سوانح عمری شریل وازدهم

و اگر پادشاه شود رفتار و کردار او چگونه خواهد بود در یازده سالگی مادر او وفات نمود از تر آنکه مورخین نوشته
 باعث وفات مادر شریل رفتار شریل یازدهم بوده است شریل یازدهم بعد از آنکه از ادیرا از ممالک
 سویلر داشته سلطنت خویش را از پیش برده و خود را در هر باب مختار نمود و ظلم و تعدی بسیار بر مردم میکرد
 مادر شریل وازدهم از اینگونه رفتار شوهر بجاییت ملوک و نیز بود چاره دیگر ندیده آنچه نکست و ثروت
 داشت بر مردم میداد و رفع ظلم شوهر خود میکرد چون دولت او بالمره تمام شد روزی خود را بسای شوهر
 انداخت و استدعا کرد که دست از ظلم و تعدی بردارد شریل یازدهم تغییر نیاورد کرده در جواب او گفت تا ترا
 کر قلم که با اولاد دینی اینک ما را عقل دادی اینگونه سخن شوهر از برای نش دردی بزرگ گشته بالاخره عا
 هلاک او شد لاجرم بعد از وفات مادر شریل چندی نگذشت که پدرش نیز گذشت تا ایام شریل یازدهم فرا
 دولت سویلر بود که اولاد پادشاهان در سن پانزده بخت سلطنت می نشست لکن شریل یازدهم
 از برای خاطر خویش این قرار را بهم زد و پیش از وفات خویش حکم کرده بود که شریل وازدهم تا بسنجید
 نرسد بر سر سلطنت متمکن نشود و مادر خود را که جد شریل وازدهم باشد وکیل ملت قرار داده بود
 بعد از وفات شریل یازدهم امنای دولت سویلر حکم پادشاه خویش را اقبال کرده به پسر زنی تمکین نمودند
 لاجرم مادر شریل یازدهم با هم و کالت سلطنت و ایالت دولت سویلر صاحب شد و می نانی بود
 کمن سال حریص بجمع مال و منال و فراختن سیدق سلطنت سعی داشت و باند و ختن بال دنیا
 مجاهدت مینمود با عمر زیاد هرگز مرک را یاد نکرده علی الدوام در پی فساد بود که شاید بجلی شریل وازدهم
 از امور دولتی بی دخل کند و او را از تعلیم تربیت و آموختن رسوم سلطنت بی بهره نماید لهذا چند نفر
 اولاد پنجابی سویلر را مأمور کرده بود که همیشه در خدمت شریل بوده او را مشغول عیش و خوشگذرانی
 نمایند چون شریل خود نیز بالطبع بشکار و گشت که در سوار شدن بایل بود و سالی یکماه در پای
 تخت نماند مادر شریل خاطر جمع بود که هرگز شریل بفکر پادشاهی نخواهد بود و خود پیوسته بدقت
 رفتار و گذران خواهد کرد و لیکن خط عظیم کرده بود الفتنه کی سال بعد از وفات پدر شریل خواست که همراه
 پسر صدر اعظم دولت سویلر جمعیت و لشکر آتاشا نماید لهذا با حضار جمیع لشکر حکم دادند چون
 همه حاضر شدند شریل با وزیر بزم تماشا بیرون رفت و افراد اجناد با دقت تمام تفریح میکرد پس
 که شریل بسیار متفکر است عرض کرد که چرا بفکر فرو رفته اید فرمود در آن خیالم که من اکنون آن
 قوه را دارم که این سپاه راه برم که هیچ وجه مقصوری در حمام و فتوری در نظام ایشان نباشد دین
 صورت چه حسیاج که من بکنیز زن پراطاعت نمایم پس فرمود که شما نیز اطاعت زن را روا

بر سر
مطلق تخت

باشد

علی الدوام

همیشه

شرح سوانح عمری شران وازدهم

۱۲۹

نیت مرد باید بر دایم اطاعت کند پسر مرد بسیار عاقل و کاملی بود میدانت که این کار هرگاه امروز
 نباشد فردا خواهد شد ازین سبب خواست دین بین خدمتی بشرل کرده باشد تا در ایام سلطنت او
 خویش بگذرانند چون مش بردن این امر را بتنهائی در قوه نداشت لهذا بنای مجلس گذاشت و جمع
 وزرا و اعیان دولت را بدور خود جمع کرد بعد از گفتگوی بسیار قرار بر این شد که همه بالاتفاق تخت
 جدو شرل فته منظور خویش را معروض بدارند چون جدو شرل از مقصود ایشان اطلاع یافت
 دانت که چاره دیگر ندارد مگر اینکه خواهش اعیان ملت و وزرائی ملت را قبول نماید پس تنهائی ایشان
 تکلیف غیره خویش را قبول کرده از داعیه سلطنت دست کشید چند روز دیگر شرل وازدهم
 بر سر سلطنت قرار گرفت و تخت پادشاهی متمکن گشت قرار دول میسر این است که روز جلوس تاج
 پادشاهی اکشیش بزرگ ملت بر پادشا همگذازد شرل از بسکه بخود مغرور بود نخواست که تاج سلطنت
 دیگری بر او بگذارد و قتیکه در میان کلیا کشیش بزرگ ملت خواست که تاج را بر سر او بگذارد شرل تنهائی
 تاج را از دست کشیش گرفته خود بر سر خویش گذاشت جمیع اجزای مجلس از جرات و جسارت و حیثیت
 کردند ولی در باطن خوشحال بودند که در زیر سایه پادشاه غیور و جبار گردان خواهند کرد لاجرم جلوس شرل
 دوازدهم تخت سلطنت اینگونه برقرار شد در پانزده سالگی در سنه مکهزار و صد و نه صاحب لایت
 سلطنت سوید گشت با بجمه دیدات حال سلطنت شرل دوازدهم بنظر مردمان عاقل و کامل و عاقل
 بسیار ناپایدار می آمدند از کثرت تنویر و شدت تکبر و بی بطریق بی اوس بودند که هرگز نصیحت دولت و محظ
 ملت در حق وی نداشتند اگر چه خلائی از وی سر نزده و ظلم و احجانی بنظر نینامده و مقصوری در مقام دولتی
 از او مشاهده نکرده بودند ولی نظر بقضای سال تلون احوال او از آنجا که کار اندیشه و اندیشه و خیالات
 واهی و باطل در باره او میکردند صاحب اینگونه خیالات اگر از اهل سوید صدفه بودند و او را تنهائی بهر صدمه
 نضر بود چنان تصور میکردند که دولت سوید روزی که شرل وازدهم تخت نشست تمام شد و بنایت پید
 لهذا ملوک دول خارجه بعزم استیصال دولت سوید بکشدند نخست کسی بنیاد خصومت گذاشت فردیک
 چهارم پادشاه و انیمارک بود و توضیح این اجمال آنکه شرل وازدهم دو خواهر داشت خواهر بزرگ او زین
 دوگ دهنولستن بود طایفه دهنولستن از عهد قدیم از اولاد پادشاهان انیمارک بوده بود دولت
 و انیمارک این بود که هر وقت پادشاه وفات میکرد اختیاری پادشاه کردن هر کدام از اولاد او در
 دست اعیان دولت بود ازین سبب بسیار اتفاق می افتاد که از اولاد دهنولستن نیز پادشاه میشد

رسم
 تاج گذاری
 شران وازدهم

دیدت حال
 آنکار

مقصود
 کوتاهی

چند
 پاییز

کیفیت جلوس شران و از دهم بر اورنگ شاهی

۱۳۰

بطنا بعد بطن
پشت درشت

معمور ایام این قاعده هم خود پادشاهی و انیمارک که در میان وظایفه بکینه اختصاص یافت تا اولاد او
بطنا بعد بطن سلطنت می نمودند که سترن سیم که یکی از پادشاهان و انیمارک بود باحوال طایفه هولستن
رقت کرده و میل زیاد با دولف نام عموزاده خود داشته خواست مدد معاش جزئی نیز با طایفه بر
قرار نماید که اولاد او با ولاد مصروف بدارند لهذا ولایات هولستن و قودورپ و سگسویک را با طایفه
ادولف واگردانموده قرار برین داد که طایفه هولستن با لایات آن ولایات را مادام حیات خرج کنند
بشرطیکه اولاد این طایفه همیشه در زیر اطاعت پادشاه و انیمارک بوده بدون اطلاع دولت و انیمارک
کار نکنند این قانون چندین سال بدین قرار بود معمور ایام و شهویر طایفه هولستن بصد آزاومی در آمده
خواستند که در سلطنت خویش مقتدر باشند اینگونه خیال طایفه هولستن باعث اغتشاش و دشمنی
فیما بین این دو طایفه شده بود و لیکن دوستی ایشان با کلیتیه هم نخورده تا اینکه فردریک چهارم پادشاه
شد و خواست که سلطنت این طایفه را از میان بردارد لهذا دوک دهلستن شوهر خواهر شران و از دهم
از دست فردریک چهارم تنگ آمده بخدمت شران سید و از ولاد خواست شران سخت نامه بفردریک
نوشت و از خواهش نمود که زیاده بر آن در صد و بخش و اذیت دوک دهلستن نیاید و او را باحوال خود
بگذارد و مادر دوستی از خود ممنون نماید فردریک چهارم خواهش شران را قبول ننموده در جواب نوشت که
برگاه شما با عانت و امداد طایفه هولستن میل دارید بقدر امکان ایشانرا استعداد دهید و امداد
نمائید شاید که ملک و انیمارک را نیز تصرف کرده همه را بایشان واگردانید تا اینکه فسحتی در ملک و سستی
در دولت ایشان بهم رسیده از تنگی معیشت خلاص شوند از اینگونه جواب پادشاه و انیمارک سعایم می نمود
که منظور او دوک دهلستن نبوده بلکه میخواست که تلفاتی خسارات اجداد خود را از دولت سید و آورد
چند روز ازین باجر گذشته بود خبر رسید که پادشاه و انیمارک لشکر زیاد روانه کرده است که ولایات دوک
دهلستن را تصرف نمایند شران و از دهم بعد از استماع این خبر حکم کردند که تدارک سپاه دیده شود و هنگام
مشغول تدارک لشکر بودند خبر از پولند رسید که او کوست پادشاه پولند با بطرکیه در خصومت و عدوت
دولت سید اتفاق کرده اند شران و از دهم از اینگونه اخبار وحشت اساس سیم و هر اسی در دل انداده
مشغول تدارک لشکر و انجام مهمام سفر خود گردید

فصل دوم در بیان محاربه دولت سید با دول و انیمارک و پولند و روس
و فتوحات شران و از دهم در جنگ نروا و شرح احوال دولت پولک

چون خیالات دول انیمارک و پولند و روس با عیان دولت سوید معلوم شد جنگی و شت نموده
از دولت خویش بالمره مایوس گشتند و یقین داشتند که شران با خورد سالی و عدم تجربت از غده
همچو حکام ازین سده دولت بر نیامده خراب متماصل خواهد شد اگر چه جرأت و رشادت از شران
مشاهده میکردند ولی نظر بصغیر سن و طفولیت و عدم مهارت او در امور لشکر کشی و مراسم جنگ در
کار او بکلی معطل و حیران بودند زیرا که در مقام کارزار هزار گونه استعداد ضرورت دارد که میسر
نداشتند از سرداران قدیم نیز کسی نمانده بود که ملت خاطر جمع شود غافل از اینکه شیراز در کماله بخیر احتیاج
ببیداریست و کرک را در رزمه بزرگ مصلحت بسنی بکار نیاید و فوج کو سفند هر چه زیاده تر آن با طالع و
ترقی و از یاد است چون بزرگان ملت اوضاع را بداند و ندیدند خواستند مجلسی در حضور شران بر پا کرد و به
او القا نمایند که ملکیت بچه مرتبه در خطر است چند نفر از معتبرین این مطلب را عرض کردند و مرضی گرفتند
که در آن باب با جلاس کنند چون جمیع وزرا و اعیان دولت حاضر شدند شران آنها پرسید که تدبیر
شما در این باب چیست جنگی با اتفاق عرض کردند که اگر سرکار پادشاهی از ماموریت میخواستند
و مصلحت میجویند عرض را را بشنوند اینک ما را اکنون قوه جنگ نیست باید فکری کرد که باز دوستی
فیما بین ما و آن سده دولت برقرار شود چون شران این جواب را بشنیدتش خشم او مشتعل شد یک دفعه از
جای خود برخاست و متغیرانه و دشمنانک با جزای مجالس فرمود که من با هیچکس محاربه نمیخواهم و محاربه عیسا
نمیکم لکن وقتیکه دیگری بخواند که من بیهابی نیاید اوقت دیگر متحمل نشده در دفع او خواهم
کوشید الحال من در پیش خود کار خویش اید و ام هر دشمنی که سلب بدی نماید و پا از اندازه خود
بیرون گذارد لشکر بجانب او خواهم کشید بعد از آنکه او را از پیش برداشتم اگر قوه دارم بدو دیگر تیر
که بادشمنان من دوست گشته میخواهند که دولت مرا تمام نمایند خود را اینها میگویند چرا ای مجالس
اینگونه جواب شران بشنیدند خجالت کشیدند و جواب دیگر ندانسته عرض کردند که از ما اطاعت
البته آنچه پادشاه مصلحت دانسته بهتر است با بجزله حیرت و تعجب در این ساز و زیاده آن اعجوبه و کلا
این حرف را از دحوال و بالمره تغییر یافت و حرکات او در گروان شد و هر چیز که در طفولیت بر آن عادت
داشت جمله فراموش کرد از جمله آتیا بخوراک لذیذ و لباس فاخر بسیار میل داشت بکلی را ترک کرد
رخت و خوراک صالحات را از برای خود پسندید و آئین دیگر بجهت خویش پیش گرفت و از شراب سینه
دست کشید و مباشرت زنار را بالمره موقوف کرد و قرار داد که در گذران خود گذاشت که هیچکدام
از پادشاهان آنچنان محبت و گذران در قوه نداشتند شب و روز مشغول تدارک حشر و نظم

صغیر سن
خورد سالی

شعل
برافروخته

لشکر شته در زمان قلیل هشت هزار نفر سپاه نظامی بولایت پومانی که متصل بمالک هولستن است
نروان فرمود و سران سپاه خوش را حکم داد که در پومانی باشکند و دوک دهولستن نجی شده سپاه و پادشاه
ملکت دانیمارک را از مالک هولستن بیرون کرده دوباره ملک را بتصرف دوک دهولستن بدین
چون خبر روانه شدن لشکر سوید پادشاه دانیمارک رسید بدون تأمل نامحبات و نوشتهجات متعده بسلاطین
دول خارجه که با اولاف دوستی میزدند فرستاده از ایشان استمداد کرد پادشاه پولند سپاه ساکسون را
بامداد او روانه نمود و فرمانفرمایان بر بند بزرگ و لرز بنوئل و بهکارل نیز بقدر مقدر لشکر روانه کردند که در خدمت
پادشاه دانیمارک بوده بمقتضای سپاه سوید قیام کنند از آنطرف دولت انگلیس و فلنک که با دوک
دهولستن دوست بودند دولت فلنک چند فروند شتی از راه دریای و سه فوج صالوات از راه خشکی
بامداد دوک دهولستن روانه نمود و دولت انگلیس نیز کمینفراد میرالامور کرد که با سپاه سوید و فلنک
اتفاق کرده آمدند و دوک دهولستن نماید لاجرم شرل و از دهم بعد از روانه کردن هشت هزار نفر لشکر از غنم
سپاه خشم و تدارک دول خارجه اطلاع یافته خود نیز مصمم شد که در میدان جنگ حاضر باشد و بخصه
خویشتن بمقتضای دشمن پردازد که شاید کوئی از میدان بر باید و شستی بدامد و خود بکند از اینها حکم فرمود که شستی
جنگی را حاضر و میمانند در بین این چند روز چهل و سه فروند شتی جنگی از بزرگ و کوچک حاضر نمودند
سه روز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولت را جمع کرده بجهت اوقات سفر و ایام غیاب خویش
قراری بر ایشان داد که با مردم چگونه رفتار نمایند عداوتها معین کرد که در هنگام واری با مردم دولت
جمیع وزرا را تنجا جمع شده بکار مردم برسانند اینکه مردم ظلم و تعدی نشود بعد از آنکه امور دولت
موافق خواهش خود درست شد شرل و از دهم دیگر توقف نموده در ۱۲ روزه که دید و نمیکند از شهر
تو کولم که پای تحت دولت سوید است بیرون میرفت جمیع مردم در کباب و تانکنا و ریا آمده و جانی
که اشک از چشم فرو میخیزند و ادعا میکنند که خداوند عالم اوراست و نصرت بدو و دین سفر اول که
بسیار صعب و پر خطر است بخت با او مساعدت کند تا دماغ او نوزد شرل چون محبت و اخلاص ملت
نسبت بخود اینگونه دید تا هنگام سوار شدن کشتی ایشانرا عطا و نوازش نمود و همه را بکوئی
فرمود و از نوکرهای معتبر خود و نفرهای همراه برداشت یکی کونت پیر صدر اعظم دولت و یکی خازن
به چنگل که در آن ایام این دو نفر در جمیع اروپا هم در رسم داشتند بسیار مشهور و معتبر بودند با بجمعه سه
چار روز که شرل سوار شتی شده روانه بود و در بین راه کشتیهای شرل کشتیهای دولت انگلیس و فلنک
دچار شده او پیر الهانی آن دو دولت در روی دریا لازمه احترام در حق شرل بعمل آورد و منظور خویش را بخت

او میرال
ایرلج

ورود شرل و از دهم بجاک دانمارک

۱۳۳

او معروض داشتند چون شرل از خیال اول فلنک و انگلیس اطلاع یافت اد میرالان و لیتین را همراه برداشته
 یکسر روانه کوپنهاگ پای تخت دانمارک شد و آن شهر در دریای بالستیک در جزیره زلانه واقع است
 پس در عرض راه بکشتیهای دولت دانمارک دچار شد لکن اد میرالان انمارک جمعیت شرل دیده چرا
 نگر دیکش سیاید مجبوراً بشکر شرل اه داد که بگذرند شرل بدون اینکه مکتوب خالی نماید در نهایت ام
 و استراحت وارد شهر هومبلیک شده لکن انداخت این شهر در پنج فرسخ پای تخت واقع است اهالی
 ملک دانمارک چون از ورود شرل افاق گشتند بنایت هر اسر و اضطراب و تحجیل و شتاب اتفاق
 کرده کنار دریا را مضبوط کردند تا اینکه لشکر سوید داخل خشکی نشود شرل بعضی ورود حکم فرمود که
 پنجاه نفر لشکر با قدری عمده کشتی حاضر شوند که فردای آن روز همراه خویش با کشتیهای کوچکی داخل
 خاک دانمارک باشند و با اد میرالان انگلیس و فلنک چنین قرارداد داد که هنگام روانه شدن خود
 بمبت خشکی ایشان نیز با کشتیهای خود از دریا بیایند تا بزور کلوله توپ ایشان لشکر او بتواند بلیت
 داخل خاک دانمارک شود چون همه موافق خواهش خود حاضر و آماده شدند فردای آن روز هنگام
 صبح نخست شرل با کونت پیر و جبارال پخله سوار یکی از کشتیهای کوچکی شدند پس سپاهیان نیز
 پشت سر ایشان سوار شده جملگی روانه سمت خشکی گشتند لشکر دانمارک چون از حرکت سپاه سوید
 خبردار شدند بنیاد شلیک و انداختن توپ و تفنگ گذاشتند ازین طرف کشتیهای شرل انگلیس و
 فلنک نیز حباب الحکم شرل توپها را آتش کردند و از طرفین آتش جلال چنان اشتعال یافت که از دود
 بار و ط چشم مردم هیچ جا را نمیدید و کشتیهای کوچکی بالمره ناپدید شده بودند چون شرل دید که بقدر
 سیصد قدم مانده است که کشتیهای خشکی برسند دیگر تاب نیاورده خود را بر سرعت تمام بدو انداخت
 که بزودی خود را بخشکی برساند لشکر نیز چون پادشاه خود را در میان آب دیده باز اتفاق باب افتادند
 و تا که در میان آب فرو رفتند این سیصد قدم راه را مانند تیرگان گذاشتند چون شرل پا بخشکی
 گذاشت سپاه دانمارک آنچه در قوه داشت مضایقه نکرد که شاید خصم را دوباره برگرداند کلوله توپ
 و تفنگ از سمت لشکر دانمارک مانند باران بمیان لشکر سوید میر سخت چون جنگ اول شرل بود تا
 آنوقت صحرای کارزار را ندید بودند و صدای توپ را نشنیده وقتی که صدای توپ بکوش او رسید
 از بهر امان خود پرسیدند این چیست که چون بار در پنج کرش من فریاد و نیاید یکی از صاحب منصبان
 عرض کرد که صدای کلوله توپهاست که دشمن بسوی ما می اندازد شرل فرمود که من ازین آواز لذت
 بردم و هر چند شرم بعد ازین انشاء الله سازم مکان من بدین آواز خواهد شد در ان اشنا صاحب

شکست عساکر دانیمارک و محاصره شهر کوپنهاک

ع ۳۴

منصبی که صدای کلور را توفیق میکرد تیری بر شکم او بخورد و فی الفور بر افتاد و جان سپرد شل متوجه
 ترک صاحب منصب بود که کلور دیگر نیز ازین طرف بیفتاد شل بجای اینکه وایسته بر دارد با تقاضای خون
 آن دو نفر برخاست که از سپاه دانیمارک بازستد هائساعت حکم پوریش کرد چون لشکر
 دانیمارک جرأت و مهابت سپاه سوید را بدیدند در ساعت شکست خورده جمله رو بهزیمیت
 گذاشتند چون شل شکست و هزیمت خشم را بدید همان ساعت بجاک افتاده بشکروسپاس
 پروردگار پاک پیرداخت در مقابل آنکه در سفر اول ننگ داشت که او از طایفه خود خجالت بکشد بجکم
 فرمود که لشکر روانه شده شهر کوپنهاک پای تخت مملکت دانیمارک را محاصره نماید و خود مکان
 اردو را مشخص نمود و بعضی فرمود که در اطراف شهر با ستیانا ساختند و از آنجا حکم ولایات
 سکانی نوشت و چند فروند آشی جنگی روانه کرد که رفته هزار نفر سپاه سوید را که پیش از روانه شدن با خضای
 ایشان حکم فرستاده بود سوار گشتی کردند و بیاورند اتفاقاً آنروز از طالع شل باد موافق وزید و
 کشتیها در یک شبانه روز از ممالک دانیمارک بیکانی رسید و سپاه را همراه برداشت مراجعت نمودند
 و این مدت پادشاه دانیمارک در ولایات هولستن مشغول جنگ بود اما بی شهر کوپنهاک را چشم از شل
 و از دهم ترسیده و از حملت و وصولت او بیم و هراس بی نهایت برد و ایشان آه یافت چند
 نفر معتبرین ملت را بخدمت او فرستادند که از سر تقصیر ایشان بگذرد و جنگ را موقوف فرموده ایشان را
 بحال خود بگذارد و سولان فنی بخدمت شل میامدند که او سواره در میان لشکر میگشت و احکام
 بسرگردان افواج فرستاده مراسم جنگ و کوشش و قواعد جمله و پورشش سمران سپاه میداد
 چون فرستاده های دولت دانیمارک را بدید ایشان را بر خود طلبیده از قصد ایشان استفسار فرمود
 ایشان جمله بجاک افتاده مطالب خویش را عرض داشتند شل جواب ایشان فرمود که من بشرطی از
 قتل و بلایک و نهب غارت شهر کوپنهاک دست میاشیم که چهار صد هزار پول دانیمارک
 عووض خسران این سفر و مضرت و زیان این لشکر بمن بدید و عموم رعیت و کما ششگان دولت
 خویش را قدغن نمایند که لازمه آذوقه و مالکات و سایر مایحتاج و ضروریات را بار دوی ماحل و نقل کرده بفرستند
 و وجه آنرا موافق قاعده باز ستانند اگر در انجام این دو فقره بکوشید ما نیز از تقصیرات و جرائم شما
 چشم خواهیم پوشید و زیاده بر این میان و خسران بملکت و پای تخت شما نمیرسانیم و گرنه فواصیح و لشکرا نیز
 حکم جنگ خواهیم فرمود فرستاده دکان ملت دانیمارک ناچار با انجام احکام شل پرداختند و
 تکلیفات او را بالتمام قبول کردند و نتوانستند و بیکیه خواسته بود سرانجام کرده بخدمت وی میاورند و بدو

آمدن ایلمچی خدمت شری و وقوع مصالحه فیما بین دولت دانیمارک و دولت سوید ۵۴۸

شهر قدغن کردند که هر قدر مصارف و مایحتاج در قوه داشته باشند بار دوی سماه سوید برده خرید و فروخت نمایند شری نیز جمیع اهل اردو را حکم کرد که هر چه میخیزند تخت و چه آزار دهند پس عین را بتصرف بگیرند مردم پای تخت دانیمارک فردای آنروز را ذخیره بی شمار و آذوقه بسیار بار دوی سوید ریختند و صالحات سوید از ترس شری و از دهم بجای بی رالمه موقوف کرده موافق قاعده داد و ستد مشغول شدند چون اهل شهر معامله مردم سوید را حسب خواهش خود راجع و ناقه دیدند بمعامله ایشان راغب و میل گشتند و هر چه امتعه و اقمشه که در سیوات و دکاکین داشتند جمله را حمل و نقل اردو نمودند شری و از دهم درین بین کمال عدالت و نهایت مودت بمردم شهر مینمود و مردم شهر از ملطف شری معامله و سودای سوید یان بودهای سیکران انتفاع بی پایان سیدند لاجرم پادشاه دانیمارک پس از اطلاع ازین احوالات در امور خود چنان حیران و متفکر و از جرأت و رشادت شری متعجب و متحیر گردید که زبان کوییده و بنان نویسنده از بیان آن عاجز است زیرا که هینگونه حرکت و جرأت از کودکی در هیچ عهدی بطور نرسیده بود که بدین طریق او را در مملکت خود بسید و غلبه مسلوب الاختیار سازد از وزیر که در فضل اول نوشتیم مملکت دانیمارک نیز مانند مملکت سوید در عهد قدیم آزاد بوده بعد میر و ایام و شهر و مراسم پادشاهی برقرار شد و رعیت مانند اسیران بی اختیار پادشاه دانیمارک این مطلب را درست فحیده بود که مردم در چه مرتبه باز داشتن خویش راغب و میلند لکن از خواست کاری نباید که ارکان ملت بسر غیبت آید شاید که بدین جلالت دشمن خویش را از پیش بردار پس جمیع ممالک دانیمارک حکم فرستاد که هر کس بخواهد شری خود بجنایت لشکر سوید اقدام کند او بهمه جت آزادی باشد چنانکه پادشاهان سلف با مردم سلوک مینمودند و نیز بدانظر آرد رفتار خواهیم کرد و نیز مکنیز ایلمچی نیز در شری و از دهم فرستاده اخبار جنگ نموده شری جواب ایلمچی دانیمارک فرمود که من سخت میل جنگ نداشته و هیچ وجه منتقص دوستی فیما بین و اتین راضی نبودم چون پادشاه دانیمارک اهتمام داشت که یا بشوهر خواهر بدین جنگ کند و او را تمام نماید من نیز مصمم گشتم که پادشاه دانیمارک از آن صرفت بگردانم و خیال میا و اباعیان دولت بفنا نم آکنون اکملند حسب خواهش خود تلافی کردم حال بخر خواهمش پادشاه دانیمارک مرخ خواهش کرد که بیدارم اگر باز میل جنگ دارد بسیار خوب چند شهر دیگر از ممالک خود بتصرف ما خواهد داد و اگر میل بمصالحه دارد باز مضایقه ندارم ایلمچی دانیمارک فرمایشات شری پادشاه دانیمارک نوشته او نیز تامل بسیار در امور خود کرده دید که درین جنگ نفی بخر ضرر و خیری بخر ضرر و سودی بخر زیان حاصلی بخر ضرر

بنان
سرکشت

نخواهد بود ناچار خستیار مصالح کرده بمقام صلح قیام و بدین قرار مصالحه ذات البین انجام یافت که ممالک
 هوسن بآلکلیه در دست دوک هولستن باشد و پادشاه دانیمارک بسوی جوبانجا داخل و تصرف نماید
 و اخراجات و خساراتی که دوک هولستن برین سفر کرده است دولت دانیمارک بالتام کار سازی کند و
 دوستی دولتین برقرار شود شرل اگر دین بین مال گرفتار دولت دانیمارک بجهت خویش میخواست
 دولت مزبور طاعت رد و منع در قوه نداشت لکن اسم و رسم را ترجیح داده نخواست که دول خارجه در باره
 او توهم نمایند که شرل از راه طمع این جنگ را کرده است بالجمله شرل و از دهم در مدت چهل و پنج روز موافق
 خواهش خود تلافی از دولت دانیمارک در آورد و اسم بزرگی در ممالک دشمن بگذاشت دوباره بنا باین دوستی
 فیما بین دولتین محکم و استوار کرد و قانون موافقت و مصالحت بکسرتید و بعزم مراجعت درآمد در آن
 هنگام خبر رسید که او کوست پادشاه پولند و پیکر امپراطور روس در دشمنی و استیصال شرل و از دهم
 اتفاق کرده اند او کوست پادشاه پولند لشکر زیاده بشت لیونی فرستاده که شهر ریگا را تصرف نمایند
 و پیکر کسب جمعیت کثیره شهرن را را محاصره کرده است شرل بعد از استماع این اخبار مراجعت نمود
 نمودنی تا بل با جمیعتی که داشت و آنه لیونی شد بعد از دو روز در عرض راه خبر رسید که او کوست لشکر
 خود را از خاک لیونی کمرشیده است از سپاه او کسی در اطراف شهر ریگانده جمعه مراجعت نمود و تفصیل
 این حال آنکه او کوست چنین بنگاه کرده بود که شرل در خاک دانیمارک تمام خواهد شد و هرگز این کار را
 نداشت که شرل و از دهم مستحق خواهد نمود از جهت میخواست که در آن میان دست و پائی بکند و تصرف
 کردن شهر ریگا در نظر او بسیار آسان نمیدود و در شهر منور جمع قلیلی از سپاه سوید بود و سردار ایشان
 جنرال البرنامی بوده که بشتاد سال از عمر او گذشته قوت حرکت کردن از جای خویش نداشت شرل
 نیز مشغول جنگ دانیمارک بوده بیداشت که دیگر از ولایت سوید سپاه جدید با مداد او نخواهد آمد
 بالجمله او کوست بولایت لیونی لشکر کشید جنرال البرا چون پای غیرت بمیان آمد قوت جوانی معاودت
 کرده مدتی که شرل در دانیمارک مشغول جنگ بود او نیز در لیونی در برابر لشکر پولند ایستادگی کرد و از
 بلاک خود گذشتیم که بوجوب خاک از ولایت خود بتصرف خصم بی باک نذا تا اینکه خبر فتوحات شرل
 بممالک پولند رسید ازین اخبار چشم او کوست بر سر سیمه و آژادین شرل بهر سید عی بدانکام بشکرتود
 داد که در آن صفحات توقف نموده بتجلیل مراجعت نمایند بعضی از مورخین که جانب او کوست را مراعات
 کرده اند بقرارد نوشته اند که او کوست دست از شهر ریگا بر نداشت مگر بسبب اینکه آن اوقات گرمی از
 تجارت دول خارجه در انجا بود و ایشان بخدمت او کوست عرض کردند که اگر درین صفحات جنگ بشود ضرر و خسارت

منعت
 شرل بجانب
 لیونی

توجه شرل و از دهم بجانب نزو او شکست عساکر روسیه

۱۳۷

بسیار باخدا و پدید آمدن دوستی دول خارجه دست از شهر ریگا برداشت ولی حقیقت و صراحت این
 حکایت بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که بعضی رود خبر فتوحات شرل پولند حکم از جانب او کوست بشکر خوش
 رسید که بدون درنگ مراجعت نمایند شرل و از دهم بعد از شنیدن این خبر از خیال ریگا افتاده خواست
 که بمست نزو برود و لهذا چند روز در منزلی که این خبر باور رسید توقف نمود و تا ارکان لشکر و سامان شهر خوش
 بیدار و پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولتخواه و سران سپاه را نزد خود طلبید و فرمود اگر چه او کوست
 در حق ما بدی کرد و حرکتی که از او سر زده بحركات مردان نیماند زیرا که بی جهت و بی سبب جمیع دول را با ما دشمن
 نمود ولی اکنون که از جنگ ما کر نجات میجواید که بعد از این کاری نماید ما نیز کار او را بعد از این میکند اریم الا آن
 دولت روسیه را در پیش داریم که با تحریک و تمهید او کوست بجنگ ما اقدام کرده ما نیز این اوقات لشکر خود را
 بمست ایشان میکشیم اگر خداوند عالم بباد او دستخیز کردیم بعد از آن انشاء الله بخت او کوست خواهیم
 رسید آنچه او میخواست که در حق ما نماید و نتوانست اگر خواست خدا شامل حال ما باشد آنچه میخواهیم درباره
 او بکنیم جمیع بزرگان لشکر فرمایشات او را تصدیق کردند و تصمیم نمودند فردای آرزو روز روانه نزو گشتند
 سپاهیکه درین سفر در رکاب شرل روانه شد بجهت بمست هزار نفر بودند و سپاه بطرکیه که در اطراف
 شهر نزو داشت هشتاد هزار بودند ازین یک فتنه معلوم میشود که جرأت شرل و از دهم سیم مرتبه بود
 بالجمله شرل در اوایل مستان از خاک دانیارک برادر داریا روانه گشت و در ماه دوم زمستان وارد
 خاک لیونی گردید آن اوقات سران مرتبه شدت داشت که آن بمست هزار نفر را نیز نتوانست همراه خود بردارد
 در هر منزلی لشکر خوش را تخفیف میداد و در شهرهای عرض راه از سپاه خود میکشید و وقتی که وارد یک
 منزلی شهر نزو میشد بجهت بمست هزار سپاه همراه داشت چون لشکر روس از ورود سپاه سوید اطلاع
 یافت بقدر امکان امورش را برامضبوط نمودند و در نیم فرسخی شهر نزو ایت هزار نفر از طایفه ترلیس که
 سپاه غیر نظام روسیه بود توقف داشتند و باندک فاصله ازین بمست هزار نفر نیز از لشکر نظام نیز با
 وضاع تمام گذاشته بودند و در همه عرض راه قلعه و بستیان ساخته بودند تا لشکر سوید را پیش آمدن میسر
 نشود شرل و از دهم با آن بمست هزار نفر لشکری که داشت سخت بیخ فوج سپاه نظام روسیه برخورد
 بدون درنگ با ایشان بنیاد جنگ نهاد لشکر روس چون خبر از عدت خصم بود لهذا سپاه سوید را پیشتر
 و قوی تر از خود گمان کرده بعد از حمله چند بنای کر نجات اگذاشتند شرل و از دهم چون پریشان لشکر
 دشمن را ملاحظه کرد جرأت ورزید و سبقت نمود و بر بمست هزار نفر سپاه ترلیس حکم پیوریش
 فرمود و بجهت رسیدن شکست فاحش بداد و ایشان هر چه اوضاع داشتند جمله را بشکر سوید گذاشتند

توجه
 شرل بطرف
 نزو

و فرار اختیار کردند و بهریت ایشان باعث اعتناش بقیه سپاه روس شد طایفه تسلیس مدام بی نظارت
عادت داشته از نظام و تدابیر کسب را راضی و متغیر بودند بعد از آنکه از پیش لشکر شل کریمیه وارد کرده
روسیه گشتند چنان هرزگی کردند که سرگردان دشمن را فراموش کردند بفرقه غایبه و دفع آن بفاق بیفاد
در بین آن آشوب چند نفر سر کرده و صاحب منصب از حیات خود سلب شد شل در بین آن غفلت
وارد و روسیه گشت با وجودیکه لشکر او مانده و خسته بودند و قوت حرکت نداشتند و از شدت
سرمادست و پای ایشانرا بیچوجه توانائی نبود از پریشانی اوضاع لشکر روسیه اطلاع یافته با آن احوال
بنای قاتل گذاشت اتفاقاً همان روز چنان برف و بادی آمد که در آن ولایات نیز که داریم الاوقات برف
و بارش است چنین هوای سخت کم اتفاق می افتاد این باد و برف نیز همواره از پشت سپاه سوید بوده
ایشانرا یاری نمی نمود و از همه چیز بیشتر موجب شکست روسیه گردید در اردوی روسیه مردم هم دیگر را از
چار قدمی نمیدیدند و نمی فهمیدند که دشمن در کدام سمت است تا بآن طرف توپ و تفنگ خالی نمایند
با وجود این سه ساعت تمام جنگ کردند بالاخره هشتاد هزار نفر جمعیت روس از مقابل هشت
هزار نفر لشکر سوید بهریت کرده شکست فاحش خوردند تفصیل این احوال آنکه بعد از شکست خوردن
لشکر روس بقدر چهار هزار نفر از سپاه سوید در کاب شل نیزه پیش کرده لشکر روس را تعاقب
نمودند و بسیاری از ایشان گشتند و نزدیک بچهل هزار نفر میخواستند از روی پل گذشته خود را بآن سمت
رو و خانه زوار رسانیده از دشمن خلاصی یابند پل مزبور بسنگینی و زویر این اذ حاتم تاب نیاورده خراب شد
و اکثری از ایشان در میان رودخانه تلف گشتند و از جای دیگر خلاصی ندیده چند نفر سردار معتبر همراه دو ک
و کردی که سر کرده جمیع لشکر روسیه باشد رضای خود تسلیم کردند شل را و از هم نهایت محبت اتفاق
با ایشان نمود پس حکم کرد که اسلحه جنگ از ایشان گرفته ایشان را مخلص کرد و با لطف خود اطمینان داد و امید
وار نمود و سرگردان صاحب منصبان آنها داشت و جنگ هنوز تمام نشده بود یکی از سرگردان روس که
جنارال ده نام داشت با چند فوج بقیه لشکر هنوز جنگ میکرد شل چون خود را خسته دید و خواب لشکر
خویش را در و اماندگی و اضطراب یافت دو ساعت از شب گذشته حکم کرد که طبل بازگشت زدند
و طرفین دست از جنگ باز کشیدند و سپاه را در جای اردوی روسیه با سرتحت مامور فرمود که چند
ساعتی آرام بگیرند و خود را با لپوشی بپوشانند در روی برف سه چهار ساعت بخوابند چون صبح شد
و چشم اطراف ابدید از خوابگاه خویش برخاست و سپاه خود را جمع نمود و بجزیم قاتل اسیر بقیه خصم
سبقت و مبادرت فرمود و بکوفتن طبل جنگ مثال داد بعد از یک ساعت جنگ سر کرده روسان

فتح و غلبه خود مایوس شد و خویش را در شرع ریت یافت مجبور گشته صاحب منصبی نزد شرع
فرستاد و استدعا کرد که از تقصیر او گذشته او را با بقیه لشکر روس بخوری خود قبول نماید شرع
دوازدهم استدعای او را قبول کرد و ایشان را ازین بار دادر کرده منور با افواج خویش بخدمت شرع بیامد
موافق قانون نظام با افراد اجناد خود حکم داد که جمله سربازان از حضور شرع گذشته جمیع اسلحه و بید قهای
خویش را پیشاپیش او بر زمین بگذارند چون شرع بدانگونه اطاعت و انقیاد از ایشان بدید از سر تقصیر ایشان
بگذشت و صاحبان منصب را نگذاشته باقی لشکر را مرخص فرمود لاجرم جنگ نروا مدت سه روز
طول کشید از سپاه سوید بهمه جهت هزار نفر گشته شد اما درست معلوم نکردید که از روسیه چنانچه نفر
گشته شد از قرار یک مورخین سوید نوشته اند و بعد هزار نفر بودند تا موزخین روس چه گویند ولی در
نظر او و پانچشتاد هزار جنگی تلف شدند زیرا که اسانیکه از هنگام جنگ نروا خلاصی یافتند درین
راهها از سختی سرمای چیزی که سنگی پلاک شدند و پانچانه و قورخانه و سایر اوضاع سپاه روسیه
بصرف لشکر شرع درآمد فردای آنروز شرع و ارد هم باشوکت و حمت تمام داخل شهر نروا گردید و
التفات زیاده مردم شهر فرمود و حقوق حمت ایشان را یکیک بشود که بی غیرتی بخورده بقدر امکان در حمام
محاصره اهتمام نمودند و اوام گردند لشکر که در شهر منور بود همه را با اندازه شأن نشان داد و بقدر مراتب
صاحب مناصب فرمود و همانروز شمشیرهای صاحب منصبان روسیه را با ایشان دگرد و بی
اوضاع ایشان را ملا حله کرده بهر کدام التفات کرده و انعام فرمود از برای دوک دگر وی هزار تومان
و به نقد فرستاد و بهر یکی از جنرالها پانصد تومان بدو در مدت توقف خود در شهر منور با آنها چنان
رقار نمود که بطر کبیر را فراموش کرده جمله بمقام خدمتگذار می درآمدند و قتی که خبر جنگ نروا بطر کبیر
رسید بسیار پریشان گشت ولیکن بروی بزرگواری خود دنیا ورده باندیشه تلافی و خیال
اتهام بیفتاد و خواست با چهل هزار نفر سپاه نظام و غیر نظام که همراه داشت بمقائله لشکر سوید
قیام نماید لکن قانون حرم و احتیاط را از دست نداده با چهل هزار نفر از آن جنگ پر خطر کناره جت
و اعراض نمود مصمم شد که تحت با پادشاه پولند بدوستی اتحاد اتفاق کند پس با طلمیان بجایه اقدام
کنند لهذا کاغذی با و کت نوشته خواش کرد که جانی را معین نماید که در اینجا هم دیگر را ملاقات کرده
قراری در میان بگذارد تا اینکه دولت سوید خاصه شرع از میان بردارند چون او کوست پادشاه
پولند از خارج مزاج شرع استنباط نموده آنمعی را دریافت کرده بود که شرع و ارد هم از تقصیر او
نگذشته عداوت او را بیرون اندل نخواهد کرد و بعد از دست نروا معرکه بسرا و خواها آورد ناچار دوستی

بطر اختیار کرده خود را مرویند تا شاید دست شمرل خلاص شود لهذا در جواب کاغذ پطر عرضیه خوش مضبوط
 نوشت و فرمایش او را قبول کرده قرار شد که همدیگر را در ممالک لیستانی در شهر پرن بپوشند بطر کبیر و
 تا خبر روانه شهر فرور شد و در اجتماعات پانزده روز توقف نموده لوازم دوستی ذات البین و قرار
 کار را از طرفین برآوردند او کوست سوکنند یاد کرد که مدام الحیات اخلاص کیش دولت روئیده باشد و پنجاه
 هزار نفر لشکر از دولت ژرمانی گرایه کرده لشکر نظام و تربیت یافته بروئیده روانه نماید که در خدمت بطر
 بمقتله شمرل پردازند و پطر نیز وعده کرد که از روئیده پنجاه هزار نفر سپاه نظام نزد او کوست بفرستد که
 بمحاره در پوند بوده او کوست را اطاعت کنند و هنگام ضرورت او را امداد نمایند علاوه بر این
 پطر وعده کرد که در مدت دو سال چهار کرو و یکدال با او کوست بدهد که از برای جبه نقد محطی نداشته ام
 خود را از پیش بر د او کوست بچنین دوستی احتیاج داشت زیرا که خود از اولاد پادشاهان ساکس بوده ملت پوند
 او را دوست نمیداشت و میل و رغبت او را اطاعت نمیکرد خاصه ولایت پوند که همیشه مملکت ازاد بود
 او کوست میخواست آزادی را از انجا بردارد لهذا آنچه بطر خواست کرد بدون حرف قبول نمود از طرفین بکنند
 کردند که بیکدیگر خلاف ننمایند بطر کبیر بعد از پانزده روز توقف از انجا بروئیده مراجعت نمود که رفته و وعده
 خویش را عمل نماید این احوالات را پس نکا سیکه شمرل در شهر نزد او بتفصیل بشنیده بفرمود که انشاء الله نمیکند ایم
 که مکنون خمنیر او کوست و بطر کبیر وقوع یابد با بجه شمرل و از دهم بعد از شنیدن این اخبار تحیل تمام
 سدارک لشکر انجام داد و مدت تدارک سپاه از برای شمرل یاده از دوسه ساعت طولی داشت زیرا که
 لشکر بود در زیر اطاعت شمرل بودند بجز نان خشک که سدر متق باشد توقع زیاد از وی نمیکردند چندی
 نگذشت که بیت هزار نفر لشکر حاضر کرده روانه شد و در اوایل بهار وارد شهر ریگا که او کوست پیشتر انشرا
 محاصره کرده بود گردید در روز و ر و د شهر ریگا جاره ال البر که خدمت بسیار کرده ممالک لیونی را از دست
 سپاه پوند خلاص کرده بود شمرل بهنایت جلال پیشوا نمود و استقبال کرد شمرل بجنس دیدن جبار ال
 البر از میان لشکر جدا شد و با سب خود رکاب زد چون نزدیک وی رسید او را در بر کشید و از دو جنا
 او بوسید و التفات بسیار بدین مرد پیر فرمود و غیرت و حمیت او را بستود و چنانکه گروه سرگردگان
 بدانگونه نوازش و احسان متعجب و حیران ماندند بعد فرمود که انشاء الله من میروم و ملافی زحمت شما را
 از او کوست در می آورم بنایت میرونی بود که ترا باین سن بر حمت و ممرات انداختند لا جرم
 شمرل در شهر فرور زیاده از چهار روز مکث و توقف نکرده روانه پوند شد او کوست از ورود شمرل آگاه شده
 عساکر را محصور بصر حداث لیونی مأمور کرد که کنار رودخانه دویا را محاط فطت نمایند و نگذارند که لشکر شمرل

از رودخانه منور به بگذرد لشکر اول که اکثرشان ساکونی بود و در زیر حکم جنرال استن و پاتکول بودند
 با بکله شران و از دهم با جمعیت خویش وارد کنار رودخانه گردید جمعیت سپاه پولند را ملاحق کردند
 که اگر بی تاثر حرکت نمایند آدم بسیار تلف خواهد شد پس چند روز در آنجا توقف نموده حکم کردند که کشتیهای
 کوچک ساختند و تیر غری در ترکیب آن کشتیها نمود چوبهای اطراف کشتیها را چنان قرار دادند
 که هنگام ضرورت حرکت میکنند مانند روسی بالا و پایین سیرت میکنند بکونه تنج شرل بسیار کار آمد هر وقت
 میخواستند بالا گردید سپاه را از تیر تفنگ و غیره محافظت میکردند و وقتیکه میخواست که لشکر از کشتیهای
 بسیار بیاورند یا پایین می آوردند کشتیها مانند بل می شدند و سپاه در کمال احتیاط از کشتی بیرون می آمدند با بکله بعد
 از ساختن کشتیها حکم فرمود که کاه بسیار آورده در کنار رودخانه بسوزانند تا اینکه دود کاه بدشمن از مشاهد
 تدبیرات و مانع آید روزیکه میخواست سپاه خویش را با آن طرف رودخانه بگذرانند دود کاه چون آبرمی شده
 چنان رؤی رودخانه را گرفت که از آن سمت رودخانه هیچ خبری نمیشد که درین طرف چه میکنند در میان
 دود جمیع لشکر داخل کشتیها کرده حکم فرمود که در میان کشتیها نیز کاه بسوزانند تا اینکه دود برید و نشود اینگونه
 سپاه خویش را از رودخانه بگذرانید لشکر پولند هیچگونه از عمل سپاه سوید مطلع نشدند تا بدفع ایشان و از آن
 تا اینکه لشکر باله از کشتیها بیرون آمد و باد دود کاه را پراکنده کرد ایشان از کشتن سپاه سوید خبردار
 گشتند و بنای جنگ گذاشتند و بدینقرار آتش کارزار در میان دو لشکر مشتعل گردید که بخت جنرال استن و با
 سپاه سواره دانیارک سرعت تمام بر لشکر شرل برنجیت و در حمله اول چنان زور بلشکر سوید آوردند که نصف
 ایشان روگردان شدند بنای کرختن گذاشت و اندکی ماند که لشکر سوید باله شکست بخورد که شرل خود را بین
 لشکر رسانیده سپاه پراکنده خویش را جمع نمود و دوباره بسر غیرت آورد تا اینکه حمله و یورش بدشمن برودند
 با بکله مدت یک ساعت و نیم از طرفین جنگ کردند سر کرده دانیارک چون خصم را از خود قوی تر دید تا بیاورد
 لشکر خویش را از آن محاطه باز پس کشید و در دو فرسخی دریا منزل نمود فردای آنروز از طرفین دلیران خون شام
 بمبارت یکدیگر قیام نموده دو ساعت پیش از ظهر تا غروب آفتاب بجنگ پرداختند و در آن گیر و دار
 مردم بسیار از طرفین تلف گردید هنگام غروب سپاه دانیارک را طاقت مقاومت نماند و بی اختیار
 بنای فرار کردند و از پیش خصم بگریختند شران و از دهم بعد ازین فتح جمیع ممالک کورلند را که در آن هنگام در تصرف
 دولت پولند بود سخر نمود پس سپاه خویش بمالک لیستانی برده بدون اینکه با کسی جنگ نماید یا تفنگی
 بمستی خالی نماید وارد شهر مرزن شد این همان شهر است که بطر کیر و اوگوست در آنجا بهم ملاقات کرده شرط
 بستند و عهدنامه نوشتند که شرل را تمام نمایند بعد از و در این شهر روزی در همان عمارتیکه پادشاه روسیه پولند

و در شرل
 شهر مرزن

با هم نشسته و عهد بسته بودند منار میخورد یکی از صاحب منصبان عرض کرد که این خانه همان خانه است که دو پادشاه
 در اینجا دوست شدند که دولت شمارا تمام نمایند شرل در جواب فرمود که آن دو پادشاه درین عمارت نشسته
 و در خیال خرابی من با عشرت و شادی عهد بستند الحمد لله خوش گذرانی ما در اینجا خیال نیست اول خصم
 تمام کنیم بعد خوش میگذرانیم و در چنین چنین نوشته اند که شرل از بهار روز بفرماد که کرون او کوست افتاد
 آنوقت خیال شرل آن بود که گوشمالی بایشان اده مراجعت کند سخن صاحب منصب بجدی او را تأثیر کرد که
 بعد از آن تا خیر جایز نداشته مصمم شد که او کوست را از سلطنت معزول نماید و انجمنی برای او بنهاند که پادشاه
 و مال خیانت بی جت و بی سبب است او کوست از دراز که مکرر نوشتیم از طایفه پادشاهان ساکن بوده
 اهل پولند او را دوست نمیداشتند ازین جهت شرل که بهر جایی که میرفت مردم او را با جان و دل تسبیح کرده
 از او کوست دست میکشیدند و اکثری از ولایات پولند نیز از او روگردان شده بودند او کوست اوضاع خوشتر
 اینگونه دیدن کار خود هر اس و تشویش نموده خواست بحلیتی دل شرل بدست آورد نخست تدبیر کرد که یکمیلچی از
 جانب خود بفرستد بعد از بیهوده کرد که شاید شرل قبول نکند و امور او پریشان و محمل کرد و بعد از تدبیرهای
 بسیار رای او باین قرار گرفت که کوا اینکسایات تمام کوئس را که یکی از نهامی معتبر مالک پولند و بسیار عاقله و
 خردمند بود و در حسن و جمال مشهور آفاق بود و اخلاص زیاد با او کوست داشت او را روانه خدمت شرل
 نماید که شاید بسبب حسن و ملاحظت با شرل مربوط شود و با غنچ و دلال او را بحال آورده فیما بین ایشان دوستی
 و اهتیارم دهد که کوئس بحکم او کوست روانه لیتمانی شده خود را بنزد پسر و زهر شرل رسانیده از او
 خواهش کرد که او را بنخدمت شرل برد کند پسر از مشاهد کمال و ملاحظه جمال و تقجب کرده همان ساعت بخواست
 شرل خفته معروض داشت که او کوست از برای شما معشوقه غریبی فرستاده که اگر روی بیاموی از برای او را به
 بینید بدوستی او مایل شده خواهش او کوست را قبول خواهید فرمود و از تقصیرات او خواهد گذشت شرل
 ازین جواب ناصواب تأثیر و عتاب کرده فرمود افسوس میخورم که مانند تو وزیر عاقل چرا قباحات مکالمات نفوذ
 در پیش من بجا رت نخان هرزه و بیوده اقدام کند اگر کسی دیگر بجای تو میشد بتلائی غضب و متوجبه سیات
 میکردم ولی اینگونه جالت ترا بنخدمت و صداقت تو بخشیدم کوئس پسر از گفته خود پشیمان شد و احوال
 شرل بیرون آمد پیش کوئس آدم فرستاد و پیغام داد که دیدن شرل از برای او ممکن نیست نخواهد شد
 کوئس از بسکه بحسن خود مغرور بود ازین سخن پروا ننمود و در پیش خویش گفت که در جایی شرل و چهار شوم ناچار
 دل از دست می خواهم بود بعد از پیغام پسر چند روز دیگر توقف کرده طالب شد که آقا یک دفعه شرل او دید
 خود را برو بنماید اتفاقاً دور روز بعد ازین ماجرا سوار شد کوئس نیز آنچه در قوه داشت خویش را بسیار است

و سوار کالسکه کرده قدغن کرد که کالسکه و را سبانه تماشا در راه شران نگاه دارند چون شران از دور پیدایشد کونش را کالسکه
 پائین آمده با ستماد تا اینکه شران برسد و او را بدقت نظر کرده بشناخت متخل نشد بی سؤال جواب
 بسرعت و شتاب سب خود را کاب زد و از آنجا گذشت کونش با لمره میوسس شده فروامی آنروز حجت
 نمود و پیش از روانه شدن عریضه بخدمت شران نوشت بدین مضمون که من جرأت شمارایش ازین میدانم
 کسیکه چون دول انیمارک و پولند و روس را فتح میکند از جمال کینفر زن غیر سرحال که ترسیدی خدا
 حافظ بعد از مراجعت کونش او کوست از دوستی شران با لمره میوسس شده خواست که دل ارکان
 ملت را بدست آورد شاید که با ستماد استعانت ایشان را می بکند لهذا جمیع و کلا و بزرگان ملت را نزد خود طلبید
 ایشان گفت که من هر چه باشم باز پادشاه شما هستم امر و زاری برای اسم پولند بسیار ننگ میباشد که بچه مانند
 شران بقصد دشمنی بملکت پولند بیاید و شما بحر فاطاعت نمائید و از پادشاه خود دست بکشید هرگاه شما
 مرا اطاعت و دستگیری نمائید دشمنی بولت از ولایت خود بیرون خواهیم کرد و الا من جواب صحیح بدهد
 تا اینکه من بفرستم از ولایات ساکس شکریا بدو جواب خصم را بدیم چون سبب بخش اهل پولند از او کو
 یمن فقره بود که ملت نخواست که از وطن خود جمعیت زیاد آورده و زور خود را زیاد نماید و بعد هر چه دلش بخواهد
 در ولایت پولند پیش میرد بزرگان ملت در جواب او گفتند که ما تا حال انشته ایم که خیال شران حلیت
 میخواهیم که از جانب ملت و عدالتخانه چند نفر نزد او بفرستیم و مقصود او را دریافت نمائیم و او را بدستی
 و مصاحبه تکلیف کنیم بعد از آنکه دوستی فیما بین ما سر نرفت آنوقت از هر جا که بخواهیم لشکر بیاوریم خود می آوریم
 پس قرار شد که کینفر از گسان معتبر او کوست را نزد شران و از دهم بفرستند و مشخص کنند که کی و در کجا ایلچیان
 ملت بخدمت ایشان بیایند کینفر از پیشدستان او کوست را باین خدمت مأمور و روانه لیستانی کرد تا از
 آنطرف شران و از دهم حاکم لیستانی را مال خود دانسته حکم کرده بود که بدون پاسپورت یعنی کاغذ دولت
 سویدا حدی انگذارند که از سر حد بگذرد پیشخدمت او کوست در چین ورود بان سر حد خواسته بود که بزور
 خود بدون مرخصی از آنجا بگذرد سر حد داران او را گرفته بجنور شران واردند شران و از دهم حکم کرد که او را مجبور
 کنند و کاغذی با او کوست نوشت که من بعد حیدر از جانب خود بسوی ما فرست که هر کس از جانب تو بیاید
 این طور خواهیم کرد اگر کسی بجهت همی نزد من بیاید بگوید که فرستاده ملت باشد زیرا که من از نزدیک پا
 بملکت پولند گذاشته ام ترا از پادشاهی محزول کرده ام باید بی هیچ چه امور و ولایت را دخل و تصرف
 کنی بزرگان ملت از استماع این خبر در ظاهر میوسس در باطن خوشحال گشته قرار دادند که چار نظر و معین
 عدالتخانه بروند اگر ممکن باشد دوستی او را قرار نمایند شران بعد از گرفتن و حبس کردن پیشخدمت او کوست

آمدن کلاهی ملت پولند خدمت شرل و از دهم

ع ۱۴۱

چند روز دیگر در لیستمانی مانده خواست روانه وارثومی پای تخت پولند بشوند که درین فرستادگان طایفه
پولک رسیده و یکروز بود و در شان مانده اعیان دولت شرل پیغام دادند که چون ایشان سولان ملت
میشاند خدمت ملت را منظور داشته و غن بفرمایند که کالسکهای ولتی و بزرگان لشکر با استقبال ایشان
بروند و ایشانرا بعزت و احترام وارد آورند و نمایند شرل و از دهم در جواب ایشان فرمود که من مرد سربازی هستم
مرا با استقبال کردن کالسکه فرستادن چه کار است هرگاه بیدین میل از خدمت شریف بیاورند بسیار خوب
و الا خود بلند فرستادگان ملت بعد از شنیدن این جواب ناچار از توقع خود گذشته با اوضاعی که داشتند
بخدمت شرل میآمدند شرل در میان چادر خود بود و چادر چندان فرشی و اوضاع دیگر نداشت و خوشنیت
لباس صالوات پوشیده و فرستادگان ملت پولند چنان می پنداشتند که چون اوضاع پادشاهان بزرگسالان
در دستگاه سلطنت در او مشاهده خواهند کرد و قتی که داخل چادر شدند و آنگونه سادگی و بی اوضاعی را
بدیدند شرل انشأ حستند و چنان تصور کردند که اوصاحب منصب است تا اینکه شرل از ایشان پرسید
که از برای چه کار آمدهاید آنوقت او را شناخته تعظیم کردند و معروض داشتند که ما از جانب ملت بخدمت پادشاه
آمده ایم استدعا داریم که دعوت ما را قرین اجابت فرموده دوستی و لیتین را برقرار فرمایند شرل جواب
ایشان گفت که دوستی ما بسته بر این است که میاید و کوست معزول شود و هر کس که من سلطنت قبول میکنم
در مملکت شما پادشاه باشد و بعد از آن دوستی ما برقرار خواهد شد و شما را مانند طایفه خود دانست محبت خواهیم
نمود اگر چه این خواستش شرل عین بدنامی سولان ملت بود لکن ظاهر بنیت او است که چنین حکمی از جانب
دشمن قبول نمایند زیرا که این بدنامی از برای ملت پولک در صفحه روزگار باقی میماند ازین سبب در آن مجلس
حکم شرل را قبول نکردند و ساکت گشتند هنگامیکه مرض میبندند شرل فرمود که میدانم امروز تکلیف مرا قبول نمی
کنید و خجالت می کشید لکن در پامی تخت جامی خجالت نخواهد ماند و اجرای حکم من در اینجا مجبوری خواهد
شد بعد از مراجعت ایلیان او کوست یک مجلس دیگر بر پا کرد و باز از بزرگان ملت خواستش نمود که بگذارند از
ساکس لشکر بیاید تا شرل از مملکت بیرون کند ملت باز قبول نکرد و بالاخره امر او کوست بجائی رسید که خود
در خفیه حکمی بولایت خویش نوشت که دوازده هزار نفر لشکر بفرستد در پیش خویش اندیشه کرد که پس از رسیدن
سپاه ساکس خالی از دو وجه نیست یا فتح خواهد کرد و یا شکست خواهد خورد در صورت فتح و ظفر کسی را دیگر با صورت
او جرأت بحث نماند که چرایی حکم عدالتخانه از خارج بولایت جمعیت آوردی اگر شکست بخورد کار از آن
بدتر نخواهد شد که بود غایت ما فی الباب دغاب سلطنت و فقدان حکومت است که بالفعل غبار عزل
رخسار او نشسته و پادشاهی از دستش رفته بود شرل از خیالات او کوست اطلاع یافته خواست پیش از ورود

شدند

شکر ساکون بدفع او پرداختند بتجیل تمام با تمام کار او قیام کرده با جنود نامحسوس روانه گشته وارثوی
وارثوی پای تخت پولند گردید او کوست چون از ورود شرل خبردار شد آمدی رئیس طرف نیافت و چاره
نجست مگر اینکه پای تخت را گذاشته بگریخت شرل بی آنکه یک تفنگ خالی کند داخل پای تخت شد و چند
روز در آنجا ماند که امور سپاه خویش مضبوط نماید بعد از آن او کوست را تعاقب کرده نام او را از جف
روزگار محو کند و این اوقات دوازده هزار نفر لشکر ساکون آورد شد او کوست بعد از اطلاع از ورود جنود ساکون
خویش تن ابر سرعت تمام میان آنجی رسانید و ایشانرا همراه خود بشهر کرکوی برد چندمی از بزرگان پولک
چون از ورود آن لشکر مستحضر اندیشه کردند که مباد او کوست این دفعه کار خویش از روز سپاه ساکون
از پیش برد بعد با ذیت ایشان مبادرت نماید لهذا قانون محرم و حتمی طر امراعات کرده بخدمت او کوست
بیامند و انقیاد و اطاعت او را بر ذمت خویش قبول کردند و متعهد و ملتزم شدند که مدام الحیات از خدمت او
وست نمانند اطاعت آن چند نفر مردم معتبر پولند باعث شد که او کوست در آن شان دوازده هزار نفر از
اهل پولند سپاه جمع کرد که دفعه دوم نیز با شرل روبرو شود شاید که دوباره مالک سلطنت پولند گردد و شرل
ازین گزارشات مطلع شده بدون درنگ از شهر وارثوی روانه میدان جنگ شد او کوست نیز بفرمان اطاعت
خیم از آن سوی درآمد در قرب شهر کلیو فیما بین کرکوی و وارثوی تلافی فریقین واقع شد در همان روز از طرفین
اتش قاتل اشتعال یافت شرل و از دهم همه جهت دوازده هزار سپاه همراه داشت در حمله اول
و چهار فرج او کوست جلالت و زنده بشکست توپخانه مبادرت کردند سپاه شرل از حمله ایشان صدمه خورده
انگی مانند که پراکنده و پرتیان شوند از آنجمله دوک بولستن که از خانه داده بولستن خویش و سردار شرل بود در جوانی
رتادت و عقل و فراست شهرت داشت و شرل اطمینان تمام و اعتبار بسیار بر او بود در اول جنگ کلونه
توپ چشم بر شکش خورده نصف بدن او را بر د شرل و از دهم از هلاک او زیاده از حد اندوهناک شد و از مرگ او
بنجایت دلتنگ گشت و غصه بسیار بروی وی نمود با اخره طاقت نیارده بگریست و هنگام گریه
پیش آورده چشم خویش با پوشید که کسی نفهمد سواران شرل که دوازده هزار بودند نوشته اند که دیباچ وقت
شرل را چون روزگشته شدن دوک بولستن در کسرت و تغییر ندیدیم بعد از گریه دست بپیشیر کرده بر جلو لشکر
افتاد با وجود آنکه از توپخانه دشمن کلونه توپ مانند باران میبارید نگاه نکرده در یک حلقه چنان زور با شکر
او کوست آورد که جمله دست و پا را کم کرده بنای کرختی گذاشتند سپاه او کوست هر چه اسباب و اوضاع و
احال انتقال داشت همانروز بتصرف لشکر شرل درآمد شرل و از دهم دیگر در آنجا با کشت جایزنده است
از کلیو روانه شده مصمم شد که شهر کرکوی نیز از دست او کوست بازستاند تا اینکه از برای او در هیچ جای پناهی

ورود شرل و ازدوم بجمارت شاهی تسخیر بلده کرکویه

۱۴۶

باقی ماند چون بدرواز شهر کرکوی رسید دروازه های شهر بسته دیده غضبناک گشت از غایت تفریز پس
 و جمعیت خود بقت کرده خویشان را بدروازه رسانید لشکر نیز از پشت سر او رسیده دروازه ها بشکستند و بزور
 خود داخل شهر گشتند اسم شرل چشم امانی پولند و سپاه ساکن احیان ترسانیده بودند که احدی از ایشان جرأت
 نکرد که جنگ را اقدام نماید یا تفشلی غالی کند شرل نیز با کسانی که جنگ نیکو دند جنگ را ننگ دانسته بر سپاه خود
 حکم داد که در مقامه مسایله کنند و در جلال اقبال نمایند و نیز حکم کرد که بقیه عساکر او کوست را بازور چوب داخل
 ارک نمایند سپاه شرل حسب الحکم ایشان را بضرب تازیانه و چوب پیش کرده داخل ارک نمودند در دوم دروازه
 ارک دو عراده توپ حاضر و آماده گذاشته بودند و صاحب منصبی را چند نفر توپچی فتنه دهنده در دست در بالا
 سر توپها ایستاده بودند که در وقت رسیدن شرل توپها را آتش بزند شرل خبرنداشته یکدفعه خود را در دم
 دروازه برد بان توپها دید و از آن به حال پیچیده تر رسید و بی تاقل بر آن صاحب منصب پرید و بصوت
 تمام سیلی بصورت او شتاکرد و چنانکه صاحب منصب بهوش افتاد شرل بدون تاقل فتنه دهنده از دست
 وی گرفته خاموش کرد و توپچیان دیگر از جلادیت شرل هراس کردند و بجز اطاعت و صیانت جان خود چاره
 نیافته جمله سپاهي او افتادند و بحکم او تسلیم شدند و از وی نهیاری خواستند شرل چون ایشان را شکار خود دید زینهار
 داد و از تقصیر ایشان گذشت پس دست صاحب منصب مزبور را گرفته او را بحال آورد و دلداری داده
 او را همراه خود داخل ارک نمود او کوست بعد از شکست خوردن از کلیه فرار کرده درین شهر آرام و قرا گرفته بود
 چو ورود شرل بدان شهر بشنید شهر گذشت و بگریخت شرل بحال جلال بجمارت پادشاهی داخل گشته
 بشهر صاحب شد اکابر و اعظم آن شهر فوج فوج بخدمت شرل میآمدند و تقبیل استمان او سپردا خستند و
 کلید دروازه ها را تسلیم کردند شرل دو روز دیگر در شهر کرکوی ماند و لازمه تدارک و ضروریات در شهر مزبور دید
 و بنای تدارک سفر و انضباط امور شهر بگذشت چون موافق خواهش خود امور شهر و سپاه خویش را مستحکم نموده
 دوباره بعزم تعاقب او کوست بکوب خویش را حرکت داد که در هر جائی انومی بیاید با تمام کار او بشتابد
 و او را دستگیر نماید روز سیم از آنجا راه شد از اتفاقات همان روز اسب شرل سکندری خورده او را
 بر زمین زد و پاشی است او در زیر اسب مانده خوردند چنانکه قوت حرکت در وی باقی نمانده مجبور شد که دوباره
 بشهر کرکوی مراجعت فرماید و پای خود را معالجت نماید این ماجرا بفریاد او کوست رسیده چند وقت
 از آسیب شرل خلاصی یافت و بر جمیع مالک پولند کاغذ نوشت و در قصای بلاد منتشر نمود و شهرت
 داد که شرل از اسب بیفتاد و مردود از هر مملکت بزرگان ملت را جمع کرد و در شهر بون جلایس مزبکی بر پا
 کرده از بزرگان ملت واعیان و ملت تمنا نمود که اتفاق کرده پنجاه هزار نفر از اهل پولک بتنازی صالحت

تقبیل
 بوسید

بگیرند چند نفر از بزرگان بخيال آنکه وفات شریل او کوست را باعث نجات است حقیقت دارد از آن سبب
خواهش او کوست را قبول کردند اندکی مانده که جمیع بزرگان دولت از آن احمه تخلیفات او کوست را بر
دشمن خود بگیرند که دروغ بودن خبر وفات شریل مشهور شد شریل بیکاه و نیم در شهر که اکوی مریض شد چون اندکی
روی بهبودی نهاد دوباره لشکر کشید و بعزم تعاقب او کوست از جای حرکت کرد او کوست در ایام
بیماری شریل دوازدهم بحیل و اشتباه و دروغ فی الجمله صورت کار خویش را فروغ داده بعد از مقدور از اهل
ساکون پولند جمعیتی فراهم آورده در سرحد پیوسته نگاه داشته بود که در این حکام ضرورت بجای آورد
شریل دوازدهم اطلاع یافته لشکر خویش را با نظرف برانند و در کنار رودخانه بونک بشکر او کوست رسید
و مصمم شد که ایشان را در چهار روز شکار کند ولی چون آب رودخانه منور طغیان داشت بطوریکه عبور و مرور
ممکن نبود لهذا جنگ را موقوف کرده سپاه خویش را حکم داد که یکدو فرسنگت بالاتر رفته مصیبه پیدا
کنند تا با نظرف رودخانه بگذرند شریل با افواج سواره خود را با آب زد سپاه او کوست که در آنست
رودخانه بودند چون شریل در میان رودخانه دیدند و بجمع و کودی آب خاطر جمع بودند که عجز از آن ممکن
نخواهد شد و یقین داشتند که شریل بشکرش در آن غرقاب هلاک خواهد شد بنای شادی و عیش گذاشتند
بخیب از اینکه شریل در جولان بکران آب و خاک میکشاند چون شریل میان رودخانه رسید و طغیان
آب را مشاهده نمود حکم تابش کرد فرمود که از آب پائین بیایند و جلوس بایست گرفته رودخانه را با شکو بگذرند
لشکر او کوست چون ایشان را در بالای اسبان ندیدند چنان تصور کردند که مقصودشان حاصل شده آب
لشکر شریل را فرو برده است جمله ازین مشاهده خوشحال شده ازین سبب از کار خویش تغافل ورزیده بفکر انجام
تدارک نیز نیفتادند در بین خوشحالی ایشان یکده فسخ شریل از رودخانه بیرون آمد و لشکر او با سپاه سوار شدند
و بجای شریل دستبشیر کرده باز دو می شمن برخیزند جناب استنوسر دار سپاه او کوست تارفت که لشکر او
جای بجا کند که سپاه شریل برسدند همینکه لشکر او کوست شریل را دیدند آنچه داشتند همه را در صحرا گذاشته
و برخیزند سرداران شریل نوشته اند که سپاه او کوست بمرتب شد و چاکت میدویدند که ما سواره با ایشان
نمیرسیم که آنها را اسیر نمایم بالجمله در هر جهت دو هزار نفر از ایشان اسیر گرفتند و اوضاع ایشان
بالکلیه بتصرف سپاه سوید درآمد شریل دوازدهم درین سفر با هر چه از دشمن اسیر و دستگیر کرده بود به
روانه مملکت سوید فرمود تا ملت خویش از کردار و کیش او خبردار شوند و جرات و رشادت او را بستانند
بعد از وقوع این جنگ او کوست در آن صفحات قزاق گرفته بشهر تورن فرامود شریل نیز بمجا صره شهر منور
مصمم گردید که کونت میسر و جنرال را بخلید و سرداران را بکشد که درین سفر همه را بودند جمله عرض کردند که اینقدر

مختر شدن شمشیر تورن بحکم شل و اوژم

۱۴۸

صد سده از برای او کوست کافیت و قابلیت و عرض او اینقدر نیست که شاد اوقات خویش را بیش ازین در
مکافات او مصروف بدید خاصه این اوقات که وجود شاد و جالبی بیکر ضرورت و دشمن قوی و پرنور
تراز او کوست دارد که فرصت را غنیمت یافته هر روز بشکر ماصدمه میزند و ما هر قدر در اینجا نفع میبریم ازان
طرف بطر کبیر و مقابل آنرا بر ماضر میرساند شل قبول نموده در جواب ایشان فرمود که اگر جمیع دولت
از دست من برود و پنجاه سال بعد ازین در ولایت پولند ماندنی باشم خواهم مانند تا اینکه سلطنت از دست
او کوست گرفته بدیکری خواهم داد سبب همین است که مردمان خردمند اطوار شل پسند نمیکنند و میگویند
که او خوب بود سده دار باشد نه پادشاه صاحب اختیار زیرا که پادشاه را تدبیر و کفایت اولیت نه تهور و جرات
و یک کلمه درست پادشاه برابر دفع هزار نفر خصم کینه خواست شل از بس که بخود مغرور بود پیش رفت
یک حکم خویش را بشیر از تسخیر مملکتی منظور می نمود و هرگز باندیشته مال کار خویش نمی افتاد و این سبب خود را
تمام کرد هرگاه موافق رشادت تدبیر و کفایت میشدت هیچ پادشاه از عهده او نیامده پامیلن مبارک
او نمیکذاشت و چون اسکندر روی زمین استخر میکرد با بجله با آنهمه صرا و زرار و ابرام امر احرف احدیرا
قبول اصفا نموده بدون توقف روانه تورن شد او کوست بمحرو اطلاع از ورود شل شهر فرور را نیز وداع
کرده فرار نمود شل چون بشهر تورن رسید دید با سپاه قلیل که همراه داشت تسخیر کردن آن شهر اشکال دارد و لهذا
حکم فرستاد که لشکر دیگری با جانت باید تا آن شهر را بسوخت تصرف نماید و خود مشغول محاصره گردید و این
آن محاصره هر روز کمینفر از سرداران سپاه خویش همراه برداشته بقرب آن قلعه پیش رفت که از اوضاع
آنجا اطلاع بمرساند شاید رخنه کاهی پیدا کرده حمله و یورش بجانب خصم بدکیش بر دروزی همه را لید
نام سردار خود از اردو آورده و بقلعه شهر میرفت در عرض راه مشغول صحبت گشته یکدفعه خبردار شد که قلعه بسیار
نزدیک شده اند شل از خود نمیدانست زیرا که از طرف خصم هر کس او را میدید هرگز او را نمی شناخت بسبب آنکه
خود علی الدوام رخت نظام سرباز می پوشید و تا لیدون خست سرداری در برداشت و نشانه ها زده بود شل
بفرست دریافت که او را از اردوی خصم برسیند فی الفور نشانه تیر تفنگ خواهند کرد و لیدون او فرمود که
بیا در پشت من قائم شو که از قلعه کسی ترانه برسیند لیدون اضی نمیشد و شل اصرار داشت درین این مباحثه
یکدفعه از قلعه شلیک کردند و سردار بجای ده فک کله کشته همان ساعت تلف شد شل و از ده هم از فوت
سردار فوس بسیار خورده بعد ازین ماجرا چند روز دیگر با انتظار و رود لشکر توقف نمود تا اینکه اجناد او با مرد
رسیده بنای جنگ گذاشت چندی نگذشت که شل و تیر نیز بجزه تملک تسخیر در آورد بعد از آن چند شهر
دیگر نیز در آنحوالی تصرف کرد و هر کشور را که تسخیر نمود امور آنجا را چنان مضبوط میفرمود که از برای او کوست

وژدو. امر
جمع ویر جمع
هنگ
حرف شنیدن

بسیچگونہ امید و حادث باقی نیکداشت و ملت از کثرت جنگ بتنگ آمدہ برزگان پولندر تکلیف کردند و ابرام نمودند کہ اگر قراری در امور مملکت ندهند عنقریب جملہ بقعہ اطاعت شرل را بگردن خواهند کشید بزرگان ملت از اجماع عوام اندیشہ تمام کردہ در شہر وارثوی مجلس شورا برپا نمودند و بعد از مباحثہ بسیار ہمہ اتفاق کردند و اقرار نمودند براینکہ او کوست بنایستہ پادشاهی پولند نیست و در ہمان مجلس قرار شد کہ دیگری را در جای او بپادشاهی تعیین نمایند او کوست چون ازین اجماع اطلاع یافت بفکر علاج این لحاج افتاد و پیش از وقت اینمعنی را دریافت کردہ بود کہ شرل سوبسکی نام را در جای او پادشاہ خواہد نمود توضیح این اجمال آنکہ شرل ہنگامیکہ در لیستانی بود زیادہ از حد حجت از سوبسکی نام از طایفہ ژان میدہ بود و این طایفہ در عهد قدیم مدتی پادشاهی مملکت پولندر کردہ بودند پیش از وقت خواست او را گرفتہ محبوس نمایند تا اینکہ شرل کسی را بجهت سلطنت در دست نداشتہ این امر بطول انجامد و بزودی تمام نشود لہذا سی چہل نفر از نوکران محرم خود طلبیدہ تعہدت زیاد برایشان فرمود و ایشانرا نامور نمود براینکہ رفتہ سوبسکی را در ہرجا باشد بکیر ندیشان نیز بیل تمام قبول کردہ بدون تاخیر روانہ لیستانی شدند سوبسکی غافل ازین ماجرا در قریب شہر برزلو مشغول شکار بود کہ نوکران او کوست آکاہشتہ چہل نفر سواران را بپیر سر او بختند و او را دستگیر کردہ بخدمت او کوست بیاوردند و نیز در بنجرشش کردہ نزد خویش نگاہداشت بعد از آنکہ سوبسکی را در قید و حبس خود دید بانہیشہ مال کار خویش ببقیاد کہ خود نیز روزی محبوس و مقید شرل و از دم خواہد شد پس تدبیر کرد کہ خاطر بطریقیر سخت بدست آورد شاید با عانت او کاری نماید کہ دولت و سلطنت او باطل خصم شود لہذا عریضہ بخدمت ایشان نوشتہ استدعای امداد کرد و بطریقیر منفعت خویش را در موافقت او کوست یافت و چند کاهی مطعی شرل را در آن ولایت مصلحت خود دید کہ منظور خویش را از پیش بر دبا وجودیکہ سخنان او کوست را چون موج سراب خالی از آب چون چراغ بی فروغ ہمہ ثقلب دروغ یافته بود باز قبول کردہ لشکر زیاد از روسیہ روانہ پولند نمود کہ در خدمت او کوست بودہ او را اطاعت نمایند شرل وقتیکہ از گرفتاری سوبسکی استحضار می یافت آتش گرفت و متغیر شد کونت پیرو چند نفر از سرداران معتبر چون احوال او را متغیر دیدند عرض کردند کہ چرا پادشاهی پولندر را خود قبول نمیفرمائید مگر اشال شما پادشاہانرا سلطنت دو ولایت اشکال و صعوبت دارد شرل کہ ہموارد طایفہ ایتالیار را ناخوش میدشت در جواب کونت پیرو فرمود کہ تراشوا آن بودی کہ وزیر ملوک ایتالیابشوی کہ اینگونه حرکات در آن صفحات خوبت شما میجو امید کہ مرا در جمیع زمین بدنام نمایند من نیادم کہ درین ولایت سلطنت بکنم بلکہ خیال من ازیشان مقام کشدن تلافی در آوردنست نہ در مملکت ایشان پادشاهی کردن شان من این نیست کہ تاج پادشاهی را کہ خود معزول

کردم برداشته بسر خود بگذارم باید تاج اورا یکی از نوکران خود التفات کنم تا اینکه مردم بفهمند که من از راه صبح
 بمن جنگماران کردم ولدت بخشدن در نزد من از لذت باز ستانیدن بیشتر است شرل هنوز در خیال
 خود کسی را مشخص کرده بود و هیچکس نمیدانست که این پادشاهی بلکه خواهر بخشد با بچه اسکندر نام که یکی از برادران
 ژان سوکی بود بخدمت شرل دوازدهم سیاه و عرض کرد که از بزرگی و غیرت و هر اسم عدالت پادشاه
 دور میباشد که او کوست برادر مرا بجهت خدمتی که بشما کرده است گرفته محبوبس نماید و شما هیچ وجه بمقام خلاص
 او نمی آید شرل بواب اسکندر فرمود که هرگاه زنده ماندم خواهی دید که چگونه تلافی این حرکت را از او کوست
 در می آوریم پس التفات زیاد با اسکندر فرموده او را در نزد خود نگاه داشت و در باره او در آغوش چند
 روز کمال عطف و نهایت رأفت میکرد چنانکه روزی در سرنار او را فرمود میخواهی امروز تاج پادشاهی
 پولند را بسر تو بگذارم اسکندر در جواب عرض کرد که شما این سلطنت را برادر من مرحمت کرده اید و چیزی را که
 پیش از وقت برادر من داده اید من هرگز قبول آن نخواهم کرد شرل از اسکندر زیاده از حد معنون شده فرمود
 بعد ازین در جمیع تواریخ روی من خواهند نوشت که پادشاهی در بیت و دوسالگی اینقدر بهمت داشت که
 سلطنت مملکتی را بدیگری بخشید و جوانی شانزده سال بهمت کماشته سلطنت آن مملکت را قبول نگرفته است

فصل سی و دوم در بیان پادشاهی ستانیلاس و رفتن شرل بولایت ساکس و استعفا
 کردن او کوست از سلطنت مملکت قبول کردن جمیع فرنگستان سلطنت او را
 دشمن بی غیرت پیوسته کار را بر خود و دیگران مشکل نمایا و کوست در او آخر چاره دیگری نداشته کار و کرد
 خویش را بدین روش قرار داده بود که در هر جا آواز شرل امی شنید آنجا را گذاشته میکرد بخت ازین سبب
 امر شرل مشکل شده بود و در هیچ جا دشمن خود را پیدا نمیکرد زیرا که شرل مجبور بود که همه اوقات بالشکر
 حرکت بکند و او کوست سی چهل نفر سوار همراه داشته امروز اینجا بود و فردا سی فرسنگ آنجا میرفت
 این است که بزرگان دشمن بی غیرت بدتر از دشمن پرورد داشته اند او کوست مدت تمامی این طوار را
 از برای خود قرار داده بود و بهر جا که میکشید سواران نیز همراهی بر دشمن نمیدانست که را پادشاه کند
 و کسی را پیدا نمیکرد که شایسته پادشاهی باشد از آنطرف اخباراتی که از وی میرسید او را مجبور
 میکرد که بزودی امور و مقام پولند را انجام داده بتجیل تمام برویست برود و ستانیلاس جوانی بود عاقل و
 خیر فهم و صاحب جرات و فراست از آنجا بر پولند بود از آنروز که شرل دوازدهم بولایت پولند گذاشت
 پیوسته در خدمت او اوقات صرف مینمود و بهت میکاشت چنانکه در عداوتی که همیشه جانب شرل را

نصب ستانیلاس بر تخت سلطنت پولند و عزل او کوست

(۱۵۱)

مراعات میکرد و در حقیقت باعث او بود که اهل پولند دست از او کوست برداشته بشرح پسیدند با بجز شل
خواست که او پادشاه شود حکم بعد التحانه پولند نوشت که باید تا پنج روز دیگر ستانیلاس پادشاه پولند
شود اهل عدالتخانه پادشاهی او راغب نبوده دیگری را بجهت پادشاهی پولند در نظر داشتند و بهانه که
سید کردند این بود که ستانیلاس بسیار خرد سال و جوانست و قابلیت یاند ارد شل در جواب ایشان
فرمود که سیکه شمارا مجبور کرده که پادشاه خود را معزول نمایند از جوان تراست و امر و زبانه حکم میکند که باید
او پادشاه شود با بجز چون شل ندیده که با وجود اینکه اصرار خود اهل عدالتخانه باز در آنکار تعلق و اهل مینا نیلند
خود بشهر و ارشوی فته حکم صریح بعد التحانه فرستاد که دو روز دیگر بشما حملت و ادم هرگاه موافق خویش
من ستانیلاس پادشاه گردید فها و الا جمیع ممالک پولند را آتش خواهم افروخته و اهل عدالتخانه چاره دیگر نداشته
قبول کردند و کاغذی در آنخصوص نوشته جمله مکرر ده بخدمت شل فرستادند که هر وقت میفرمایند ستانیلاس
تاج پادشاهی بسر بگذار شل نیز دو نفر ایلچی از جانب خود بتر دامل عدالتخانه فرستاد و روز تاج گذاری
خلعت پوشی ستانیلاس امشخص کرده جمیع بزرگان ملت و اعیان دولت را در کلیسای بزرگ شهر
و ارشوی احضار کرده تاج پادشاهی بسر ستانیلاس گذاشتند و او را پادشاهی جمیع ممالک پولند قبول
کردند فی الحقیقه شل نوکر خود را پادشاه نمود زیرا که ستانیلاس از روزیکه شل را بمالک پولند گذاشته
بود نوکری شل را میکرد و لاجرم شل را و از دهم بعد ازین گفتگوی چند روز دیگر در شهر و ارشوی مانده مصمم شد
که امور ستانیلاس را با کمال استحکام درست و مضبوط نماید چون تمام آشهر را موافق تمای خود
تمام کرد و از آنجا روانه شده خواست بقیه شهرهای پولند را که هنوز بستانانیلاس طاعت نکرده و بتینک
نخرفته بودند بر طاعت وی بیاورد و از آنجمله مردم شهر لیو پول که در دوستی او کوست باقی بودند و قلعہ منصوب
داشته از شل هر اس و تنوشش نمیکردند و روزیکه از ارشوی بیرون آمد بجا که خود حکم فرستاد که در هر جا
لشکر است در قرب شهر لیو پول جمع شوند پس کما میکه شل را در آنجا شد جمیع سپاه خویش را در آنجا حاضر
و حیاط دید و دو شبانه روز در یک فرسخی شهر لیو پول توقف کرد و روز سیم حکم پورش داد و آنقلعه شین
و حصن حصین را که در بلندی و رزانت سر باوج میسود و فلک البروج در جنب اوچ آن ضعیض
مینمود در مدت شش ساعت تسخیر کرده جمیع خزانه او کوست و پادشاهان قدیم پولند را که در آن شهر بود
بمحض ورود آنجا متصرف شد تفصیل این احوال آنکه شل را و از دهم در حصن و رود با شتر قد غنی فرمود که تخت
جمیع دروازههای شهر را بستند و اطراف قلعه را بپوشانید و محصور کردند که پرنده را از آنجا محال
مرور نمایند بعد خود داخل آن گشته بزرگان شهر را طلبیده حکم فرمود که ما پادشاهان پولند در پیش

تسخیر قلعه
لیو پول در مدت
سه روز
حصن حصین
قلعه استوار

شکر کشیدن او کوست بجانب دشمنی بعزم گرفتن استامبیل اس

(۱۵۲)

هر کس باشد باید تا غروب آفتاب در حضور من حاضر نماید هرگاه درین باب ایهال کنند هر چه مارت و سیاست بر بیند جمله را از خود بداند ترس و واهید شرع و از دهم در قلوب مردم چنان مؤثر افتاد که احدی را قدرت آن نماند که اموال و بضاعات او کوست را پوشیده داشته محافظت تواند کرد با جمله تا غروب آفتاب چهار صد صندوق پر از پول سفید و زر و اسباب و جواهر و طلا و سایر اشیاء بر قیمت در خدمت شرع حاضر نمودند شرع جمله را ضبط فرمود و مبالغ کلی بکشریان بخشید او کوست قتی خبردار شد که شهر لیو پول از دست رفته و جمیع خزاین و دقاین اشرا و از دهم متصرف گشته از شنیدن این خبر بجدی مضطرب شد که از غایت اضطراب خود دو خواهر را بنحو حرام کرد زیرا که از دولت و سلطنت خود سهولت دست کشیدن بسیار صعب و مشکل است ازین سبب خواست دفعه دیگر نیز بمقتایه پردا شاید چاره بجار خویش بنماید از اتفاقات آن اوقات بطر کبیر فوجی چند بجهت امداد او فرستاده بود و جمعی کثیر نیز از ولایت ساکس با عانت او آمده بودند و خود نیز دست و پا کرده در همه جهت بیت هزار نفر جمعیت فراهم آورد اوقاتی که شرع در شهر لیو پول توقف داشت بعزم گرفتن استامبیل اس و آنه شهر و ارشوی گردید و مشارالیه بعد از رفتن شرع و از دهم در و ارشوی مانده مشغول بضابط امور دولت بود و قریب بشهر از نفر لشکر در نزد خود داشت که جمله از اهل پولند بودند و نمیدانستند که در راه که و در عشق کذا بر اسم جنگ قیام نمایند درین بین او کوست با بیت هزار لشکر طلوع کرده استامبیل اس را کار خویش متخیر و سرگردان ماند و از مقاومت او کوست روگردان شده ناچار عیال خویش را همراه آن شش هزار سپاه روانه یونانی کرد و خود نیز فرار نمود که خویش را بخدمت شرع برساند در و ارشوی قلعه بود و نه تدارک لشکر او کوست در حال سهولت وارد شهر گشت و حکم فرمود که خانه جمیع بزرگان اتاراج و غارت کنند بر کس که مانع شود بقتل رساند چهارال هورن که یکی از سرداران شرع با هزار و پانصد نفر در نیم فرسخی شهر بود با وجود اینکه از کجین استامبیل اس استیلا یافتن او کوست با بیت هزار جمعیت بشد مزبور طلاق داشت باز نخواست که بی غیرتی کرد و از برابر او کوست بگریز تا اینکه او کوست بعد از تصرف شهر با لشکر خویش بر چهارال مزبور برفت و مدت شش ساعت از طرفین جنگ کردند مردم بسیار غیامین ایشان تلف کردید که کاری پیش نبردند او کوست ز بسکه شکست از لشکر سوید خورده بود و لش بسیار میخواست که در عم خود اقلایک شکستی با ایشان اده باشد و دشمن همه جهت هزار و پانصد نفر بود پس مصمم شد که تا ایشان با التمام دستگیر نکند دست ایشان باز ندارد چهارال هورن نیز خیال او کوست را نصیب دسپاه خویش را حکم داد که به قدر کلوله و باره و دست دارند در جنگ و تحصیل نام و ننگ مضایقه نکنند

دقاین
جمع و نیند

دست و پا کردن
کنایه از سعی
کوشش

سپردن او کوست عمان اختیار لشکر بجنارال شولبورک

۱۵۳

بالجمله یکشنبه روز دیکر نزدیک کرده جمع کثیر از لشکر او کوست تلف نمودند بالاخره جمیع قورخانه ایشان تمام
مجبور شدند که بدشمن تسلیم شوند او کوست با کمال خوشحالی ایشانرا اسیر کرده دوباره بشهر وار شوئے
مراجعت نمودستائیسلاسل در نیت خود را بخدمت شرل رسانیده گذارش را عرض کرد شرل ازین حکایت
بمخندید و فرمود که او کوست در نظر من بیچیه میماند که شیرینی از دست او گرفته باشند من خود انصاف
میدهم که سحاره حق دارد یکدولت بزرگ را از دست دادن شوخی نیست لاجرم بهمانروز حکم فرمود که لشکر
روانه شود او کوست چون از آمدن شرل بموسی او اطلاع یافت باز دست و پای خویش را کم کرده در
مقابل ستیز و آویر مصلحت و نجات خود را در گریز یافت ولی میخواست طوری نماید که آن قلیل جمعیت
خویش اندک مدتی بسلامت بجا بدارد که بالمره دست و پایش بسته نشود در آن اوقات در جمیع پولند و ساکن
سردار می از جنارال شولبورک در میان لشکر بزرگ و معتبر تر نبود در حقیقت سردار بسیار عاقل و جواد بود او کو
عمان اختیار آن سپاه را بدست اقدار او سپرده او را در جمیع کار رختا نمود و خود با صد و پنجاه نفر میانی آن
سفر کردید که از هر طرف زور بیاوردند بمیت و دیگر گرنجته خلاص شود جنارال شولبورک نیز میدانست که در مقابل آن سبیل
بلا صخره صما باید که مقاومت کند و در جنگ آن تنگ کوه آهن میخاهد که دوام بیاورد و او را هرگز تاب مقاومت
با شرل نخواهد شد ولی اینقدر تلاش داشت که بقیه لشکر را بجعلی از آسیب لشکر خون آشام شرل محافظت
نماید و مهاکمن دشمن را مجال دست یافتن ندهد بالجمله شرل و از ده هم میسنگ از شهر لیو پول روانه شد و صد
حرکت او با کثافت آن مملکت منتشر کردید مردم از سی فرسنگ راه کلید شهر باران بر او ایشان میفرستادند
و استدعای عایت و حمایت از او میکردند چون شرل سیچکس را در مقابل خود ندید که با او جنگ نماید و جلدها
در اطاعت خود یافت بسیار دلتنگ گشته بتائیسلاسل فرمود که این ضرر در نظر من چون شکار کاهی حی آید که
بعد از زحمت بسیار مرد را شکار پیش نیامده مانده است بشمار بمنزل خود باز گردد بالجمله چند روز بدین قرار رفتند
تا بولایت پوزانی رسیدند در آنجا شرل خبردار شد که جنارال شولبورک با هشت هزار نفر پیاده و هزار نفر
سواره در آنولایت میباشد لهذا چند روز در تفحص او اهتمام فرمود تا در دو فرسخی شهر کوروا را پیدا نمود شولبورک
چون لشکر شرل از دور دید از هر طرف لشکر خویش را بسته صف ترتیب داد و حکم فرمود که صف اول در
سردوزان فو بشینند و صف دوم از پشت سر ایشان خیم گشته بهما فقر را بایستند و صف سیم در پشت صف
دویم ایستاده جنگ کنند تا اینکه از هر سه صف بدون درنگ شلیک و جنگ نمایند و اینکه لشکر خود
در جای مضبوطی قرار داده بکمال تمکین و آرام منتظر ورود شرل گردید شرل بمحض ورود ببلشکر سواره خود
حکم فرمود که بسوی دشمن حمله و یورش بر بندش مرتبه سپاه سواره سویدی حمله بردند ولی کاری نکردند و

صخره صما
سنگ سخت
مهاکمن
آنچه میستادند
منتشر
پراکنده
ندامت
پشیمانی
تفحص
جستجو

طرفی بستند زیرا که شولبورک لشکر خود را چنان مضبوط کرده بود که هیچگونه آیسبی برایشان نرسید شل چون
 از جهت انضباط و نظام و مکان با استحکام خصم لشکر خویش را در محل خطریافت از بی باکی دشمن سپاه
 خود را قریب ملاک دید و استحکام صفوف خصم را باطل کرده جنگ را موقوف نمود و منتظر فرصت شد که دشمن از
 جای خود حرکت نماید ایشان را نشانه توب استیبار و عرصه شمشیر آبدار سازد جزا را شولبورک تا غروب
 آفتاب اردوی خویش را از جای خود حرکت نداده بهنگام شام که شب پرده ظلام را فرو داد بخت لشکر خویش را
 بر کسب قلعه ترتیب داده اندک اندک از مقابل شران افسید شل نیز حکم فرمود که اطراف قلعه را بگیرند و از
 حرکت ایشان مانع شوند شولبورک با سپه بختل لشکر شل بکشته با آن نظام خود را پس می کشید و خود شمشیر
 گرفته خیزگاه داشت که لشکر از هم جدا شود و همیشه در پیش روی لشکر خود بوده لمح از کار خود خستند داشت و از پنج
 زخم برداشته با نظار سپاه خود را بشهر کوره رسانید شل تا آنوقت از جانب دشمن اینگونه رشادت ندیده بسیار
 متعجب گردیده از حد تغییر نموده فرمود که من هرگاه امتب و فردا شولبورک را بگیرم ازین غصه تلف خواهم شد
 با اینکه افواج لشکر زیاد از حد خسته و مانده بود باز حکم فرمود که بتجلیل وانه شدند پس خصم با تاق نمایند
 کی ساعت بعد از ورود شولبورک بشهر کوره و شل نیز وارد شد از طرف شهر کوره و همیشه و جنگستان بزرگ است
 آنست پیشه رود خانه ایست که پارت نام دارد و از طرف رود خانه منور بانگ فاصله رود خانه بزرگ و در است
 که اولد نام دارد شولبورک همینکه خبر ورود شل را شنید با لشکر خویش از جنگستان پیش گرفت و از میان جنگل از
 راهی نیکو بگذرود رود خانه پایت را بگذشت شل نیز از پشت سر او راه افتاد لکن چون سردار ساکون با او را
 بله نموده بعد از هزار زحمت خود را برود خانه منور رسانید پس یکایک آفتاب غروب کرده بود و شب نیز بسیار
 تاریک بود با اینهمه سپاه خویش را حکم کرد که بتجلیل تمام از رود خانه منور عبور کنند شولبورک نیز در کن آرزو
 خانه چند نفر قراول گذاشته بود که از عبور شل و راجه دار کنند که خود نیز از رود خانه اول بر بدان طرف گذشتند
 جمیعت خود را از مضرت شل خلاص کند و تیسکه لشکر شل خود را برود خانه پرات انداختند شولبورک نیز همان
 ساعت حکم کرد که لشکر از رود خانه اول بگذرند چون شل بدان مکان برسد از سپاه خصم کسی در آنجا ندید و در
 مقام حیرت فرمود هرگاه من سه دولت را بتناک آوردم انصافاً شولبورک نیز مرا بتناک آورد فی الحقیقه
 او امر و زبر ما غالب شد بزرگان لشکر هر چه استقام کرده آن خیال از دل بیرون نمایند که او شکست نخورده
 بلکه فتح کرده است چنانچه خصم در بای و ثبات و قرار گرفته فراموده است قبول تحربه فرمود که من دوست
 نمیدرم کسی را که برای خوش آیند من در نزد من بگویند که تو شولبورک را شکست دادی من خود اقرار دارم که از
 آن بزرگوار شکست خوردم و اگر او نزد من می مدب و دل خجالت خود را شاگرد او کرده علم جنگ را از وی میگردم

شران از آن روز دیگر پشت سر شولمبورگ نیفتاده مراجعت کرد لکن این همه فایده باحوال او کوست بخشید بچاره مجبور شد که خود نیز مملکت پولند را گذاشته بگریزد بوطن اصلی و سکن او قوی خود رفته آهلاً مملکت ساکس را مضبوط نماید که هرگاه روزی شران بخواند که آنجا را نیز از دست او بگیرد و هاجت کرده لقمه نانی از برای عیال بایستی ماندگان او باقی بماند پس بدون درنگ بشهر درزده که پای تخت مملکت ساکس باشد رفته احکام فرستاد که قلاع و سرحدات آنصفحات را من جمیع الجغات مضبوط نمایند شران بعد از مراجعت ازین بفرخواست که ستانیلاس دوباره تاج بپوشد و بجمع پادشاهان اروپا را مجبور کند که بقانون دولتی پادشاهان او را قبول نمایند در ساله در شهر وارشوی و باره تاج گذاری و خلعت پوشی از برای او کرد و جمیع سفرای دول خارج مجبور شدند که از جانب دولت خود پادشاهی ستانیلاس را قبول نمایند مگر المپی پاپ که قبول کردن پادشاهی او را در قوه نداشت توضیح این حال آنکه در میان طایفه مسیحی اختلاف مذہب بسیار است اگر چه همه مسیحی گویند ولی در میان خود تو فی بسیار دارند از آنجمله مذہب کاتولیک و لوتری هر دو مذہب مسیحی هستند لکن چون دو مذہب حساب میشوند مذہب کاتولیک همان مذہب پاپ است و طایفه پولند نیز همیشه کاتولیک بود اطاعت بر پاپ میکردند و طایفه سویدی لوتری بوده برخلاف پولندی پاپ را نمی شناسند ستانیلاس نیز که پادشاه پولند شد لوتری بود ازین سبب پاپ نمی توانست پادشاهی او را قبول بکند چندین کاغذ نیز در اینخصوص بمملکت پولند نوشته بود که او را پادشاهی قبول بخورده از مملکت بیرون کنند لکن طایفه پولند چنان صدمه از شران نخورده بودند که پاپ یا مذہب کاتولیک بخاطر ایشان سیاید لهذا اخلال پاپ پیچیده کار نخورده ستانیلاس با کمال اختیار پادشاه شد و خواهرش شران بعل آید او کوست در آن اوقات معزول شد و لکن از آنخت بطر کبیر که دشمن قومی با تدر بود فرصت یافته روز بروز قوت خویش را بیش میکرد و از فتوحات شران پروا نداشت و شورش مملکت خود را آباد و جمعیت خود را زیاد می نمود و پیوسته بترقی و تربیت ملت روسیه میرد اخت و شهرهای ساخت سفرهای بفرنگستان کرده غرایب عظیم و بدایع صنایع و رسوم را یاد گرفته از اقصای بلاد مردمان صاحب فهم و فراست را جمع کرده بمملکت خود می آورد و همه این تدارک از برای شران تلافی خسارت جنگ نزد او فراهم آورد ولی شران از بسکه مغرور بود هرگز بطر را داخل موجودات نشمرده استیصال و آسان تر از زوال سلطنت او کوست میدانست و نظرش دولت او را در دست خود میدید لاجرم بطر کبیر در بین کما میکه شران مشغول جنگ پولند بود در کوست و لکن هر روز صدمه بلشکر شران نیز و شران هرگز منتحل نشده در نزد خود خاطر جمع بود که هر وقت خواسته باشد بطر را تمام خواهد کرد بطر کبیر بخلاف این قوت شران انجمیده شب و روز در خیال بن بود که چه تدبیر کنم تا این خصم قوی

پاپ
خلیفه حضرت
عیسای
کونیند

رفع شود و چگونه از عهده او بیرون خواهیم آمد سنکا میک امر او کوست هنوز تمام نشده بود از احوالات شرل
اطلاع داشته خاطر جمع بود که تا امر پولند را تمام نکند از آنجا حرکت نخواهد نمود لکن بعد از پادشاه شدن تانسیکا
بسیار تشویش میکرد و میدانست که شرل از دست او دست نخواهد کشید بعد از تدبیر صحت چنان است که
اگر تانسیکا نیز شرل را در پولند مطلق بکند بدخواهد بود پس بجای رال پانگول که در آن سنکا کام از جانب بطم
گیر در نزد او کوست ایلمچی بود کاغذ نوشت که با او گفتگو نماید و او را بر این قرار داد که بشهر گردن و نو آمده بطریا بپیند
او کوست که بالمره از امر خود ناخوش بوده از خدا نخواست که کسی دست او بگیرد فرمایشش بطرا قبول کرده
بدون درنگ روانه شد این دو پادشاه مجددا در شهر منور ملاقات کردند بطر وعده کرد که هرگاه او کوست با او
درست رفتار نماید و راه را در نیاید بدو او کوست نیز سوگند یاد کرد که مادام الحسب خلاف مصلحت و قرار او بطر کبر را
نکند و همیشه در اطاعت و انقیاد او باشد بالجملة بطر کبر میخواست دینار سپاه همراه خود آورده بود سخت چنان فراتر
دادند که بطر خود نیز در پولند مانده صحابت او کوست شرل را از آنمالک بیرون کشند بعد بطر کبر خبر رسید
که در مملکت حاجی ترخان آشوب و فتنه ساز بر سریده چنانکه اگر خودشان بتجیل تمام بد آنجا نروند کار آنولایت
مستوش و پریشان خواهد شد بطر بعد از شنیدن این خبر مجبور گشته عنان عزیمت بصوب آنولایت برگردانید و
مانزیکوف سردار بزرگ خود را از جانب خود مامور گردانید که در نزد او کوست بماند و با آن بمقتضا دینار نفر کتار
که شرل اخل فاخته رو بسته شود و غرض باشد که شولمبورگ سردار او کوست نیز که بجهت جمع کردن سپاه سالس
رفته بود بیاید پس بدو سر را با تانسیکا هم شرل از ممالک پولند بیرون کشند گفتگو و قرار مدار میان دو پادشاه
بدین متوال تمام شده بطر روانه حاجی ترخان گردید درین بین که شولمبورگ هنوز مانزیکوف نرسیده بود شرل
ازین اخبار اطلاع یافته فرصت نداد که بدو سردار بیکدیگر برسند افواج خویش را حکم فرستاد که با سرعت
تمام با سپاه روس بجاربه و مقابل قیام کنند مدت دوماه نمایان لشکر سوید و روسی سپاه نوایر قبال
استحال یافت بالاخره شرل این بمقتضا دینار لشکر را بر زمین داد و در مدت اینهمه جنگ ستانسیلا س نیز با
سپاه شرل همراه بود عساکر مانزیکوف در هر جا شکست خورده و مجبور شد که از خاک پولند بیرون برود بعد از شکست
خوردن مانزیکوف شولمبورگ با بیت و چار هزار نفر لشکر ساکسون از آنطرف سرحد وارد شد شرل از آمدن
او خبردار گشته پیش از وقت دو نوبه هزار نفر لشکر جزاء در زیر حکم جنرال پنچله بسمت سرحد ساکسون روانه
کرده بود که در آنجا منتظر حکم شولمبورگ باشند نزدیک شهر فروستال در بین راه سپاه این دو سردار
مقابل گشته جنگ در سوت در ساله پنچله چنان شکستی شولمبورگ داد که تا حال در هیچ تاریخ مذکور
نشده است بعد از آنکه لشکر ساکسون شکست خورد در صحرا ای جنگ نزدیک بمقتضای تفنگ پیداکر دند که

جمله پر بودند این معلوم میشود که ترس سپاه ساکس در چه مرتبه بوده که جرأت خالی کردن تفنگهای پرنده را
 با بخله جمیع اوضاع لشکرش و لو برکن بقصر سپاه سوید آمده کار و بار اوکوست باز بدینقرار رو بجزای
 گذاشت بعد از آنکه شرل و از دهم این نود هزار سپاه روس ساکس را بطور دلخواه شکست فاحش داد
 مصمم شد اوکوست را که در آن اوقات قریه بقریه و وادی بادی از دست سپاه سوید میکشید بیکر دو کس
 اصلی را نیز از دست او بازستاند لهذا در اوایل سال ۱۱۱۱ با لشکرش داخل خاک ساکس گشت هالی این مملکت
 از اسم شرل مرتبه خوف برداشته بودند که همه دما ت عرض راه مالک اطاکن خود را گذاشته فرار کردند و کسی
 پیدا نشد که از سپاه سوید استفسار نماید که از کجای می آید و بچه کار آمده بید مردم ولایت ساکس چون
 و خوش و پرند از ایشان میرمیدند شرل دید که هرگاه او صناع بدینقرار باشد لشکریان بکثرت آذوقه و سایر بزرگ
 و سامان زحمت و مزارت خواهند کشید لهذا احکام نوشته بهجه جافر ستاد و ایشان اطمینان داد که
 لشکر سوید در نظام امور داخل بشکرت و پس نذر دهرگاه یکدیگر از مال کسی تلف بشود در عوض آن مکتومان
 خواهند ادیش از آن تیر این مطلب کوشش و ایشان شده بود که لاف و دروغ را بهیچوجه در مزاج شرل حلیه
 و فروغ نیست و مکر و تقلب در هر کار بطبع او ناکوار است ازین جهت تمام مردم با حکام او تسلیم و رام
 گشته با مکتبه خویش مراجعت نمودند و مورخین سوید نوشته اند که ایام توقف شرل در مالک ساکس تنها یکی
 مال کسی تلف نشد و احجانی از سویدیان درباره کسی هرگز دکن مورخین ساکس برخلاف این نوشته اند که مدت
 توقف شرل مالک ساکس با لمره خراب شد این مطلب از برای ما دست معلوم گشته که کدام یکی از
 مورخین است نوشته اند ولی هر دو لایق که در اینجا شکر کشی شد معلوم است که خرابی بهم میرساند اما
 از حرکات و رفتار شرل در مالک ساکس مشخص و آشکار است که خیال و این نبوده که مردم آن مملکت را ضرر و
 خسارت برسد از آنجمله روزی عیسی بنجد مت شرل عرض کرد که کیفی صالداست تو بی خانه مرا تاج کرده و چرخ
 بجهت عیال خود بچته بودم از دست من گرفته است شرل همان ساعت صالدا ترا طلبیده و بطور تغییر
 فرمود که چرا مال این بیچاره را برزور گرفته صالداست بکمال احترام عرض کرد بنده ضرر که با وزده ام بدیش خار که
 شما پادشاه او را رسانیده و اید نمودی ندارد بهم جهت کیخ از او گرفته ام پس شرل ده تومان بزن آن
 رعیت داد و بطور التفات آن صالدا ترا فرمود راست گفتی مرا از اوکوست یک مملکت بزرگ را گرفتم لکن
 می بینی که از برای خود چیزی نگاه نداشته ام این بکفیره معلوم میشود که خیال شرل با بالی ساکس ضرر و خسارت
 رسانیدن نبوده است و در خصوص مخارج و نذورات معسر خود سخت محاسبه مالیات انولایت را از
 مبالغه شریک انجا بخاطر است و پس از استحضار می فرما خور داخل آن مملکت مخارج جمعیت خویش را قرار داد که احدی

تقدیمی اجاف نشود او کوست سجاد مدتی که شریک در مملکت اصلی او پادشاهی سلطنت میکرد او در ولایت پولند سرکردان حیران میگشت و نمیدانست که آخر کار او بجا خواهد کشید بالاخره بعد از هزار تدبیر و خیال در آن کار خود دید که بجز انقیاد امدادی بجز تسلیم علاجی بغیر از اطاعت جاده نخواهد داشت عریضه بخدمت شریک نوشت و دو نفر از نوکران خود مأمور کرد نزد شریک فرستاد که رفته قوامی بامر او بگذارند و هر عقیده بدست آنها داده ایشانرا فخر کرد که هر طور مصلحت بداند در امر او تماش کنند در روز روانه گشتن ایشان کاغذی مبین مضمون از جانب پسر کبیر باور رسید که ازین گونه صدقات بیم و هراس مکن و بی غریبی ما هرگز بدول خود راه مده که هر قدر من زنده ام از امور تو متوجه خواهم شد البته از دوستی من دست بردار و تمام خوشیهای این ابدیه تمام ما را بگذار در این اوقات باز نیلوف را با عیال کریمه با عانت تو خواهی فرستاد او کوست اگر چه مردی بود که در جمیع اوروپ بزرگ و وقت شهرت داشت چنانکه خرمن شیر را در کوه و بیشیا بتناهی مستحکم میکرد اگر میخواست میگشت و الا زنده نکمیداشت کاهی که در میدان بتاخت و جولان اسب مشغول میشد حلقه در هوا معلق و مستحکم کرده بودند او کوست بسنگام تنگ دو از آن حلقه میگرفت دیگر از بادوران خود میر بود و ساحتی بآن میان در هوا نگه میداشت ولیکن در جنگ بسیار بیدل و چون بود و همواره میخواست که در خانه خود با ستراحت بنشیند و لقمه نانی بدست آورده با عیال خود صرف نماید و از شجره غیرت و آبرو هرگز بهره نبرده و ثمره نخورده و نتیجه فحشیده بود آدم متعصب و عیور در مقام زوال آبرو و حرمت از جان خود نمیکرد و مشقت مردن با ستراحت زندگی ترجیح میداد با وجود اینکه کوه کاغذ پسر کبیر و سونگم بائیکه در دوستی می یاد کرده بود از شدت ترس شریک را فراموش کرده بدون اینکه خیالات و تدابیر خود را بپسر کبیر بروز بدیده غرضه و آن دو نفر را روانه نمود و قستیکه ایشان بخدمت شریک میآمدند شریک ایشان را پرسید که از برای چه مطلب آمده بدیشان عریضه او کوست مآدر آورده با و دادند شریک بعد از خواندن کاغذ او کوست خود را با و طاق خلوت کشیده جواب کاغذ بدین مضمون نوشت که من با او کوست دوست میشوم بچند شرط اول آنکه هر چه من در مملکت پولند از خوب و بد با بحال کرده ام همه را بدون لیس قبول بکنید و دوم آنکه از پادشاهی پولند با نمره دست کشیده ستانسیلاس را پادشاهی قبول نماید و بر او اطاعت بکنید ستم آنکه من بعد پسر کبیر را شناسنامه بفرستم که با و عهد بسته است همه را بخواست نماید چهارم سونگی را با کمال احترام از محمد در آورده نزد من بفرستد پنجم پنجه سیر زشکر سوید کرد فایده همه را پس بدو از نوکرهای من بکس نرزد و باشد آنها را نیز بفرستد خاصه جنرال بائیکول که بی تاقل وانه نماید این کاغذ را نوشته بدست کونت پسر داده برموده با وجودین کاغذ هیچ وجه رحمت برای تو باقی نمیاندازد که اگر یک کلمه از اینها

چون
بدول بیدار
کوبند

کم و زیاد باشد من قبول ندارم تو نیز مریض نیستی که از این احکام تجاوز کنی و بیشتر ازین حرف بزنی هرگاه قبول کردند فیما و الا در اردوی من نمائند مراجعت نمایند فرستادگان اوکوست هر چه اصرار کردند که شاید از احکام شمرل چند فقره را رد نمایند ممکن نشد زیرا که کونت میرزا جانب شمرل مریضی نداشت که حرف زیاد بزنند همین دو کلمه را میسفت که حکم شمرل این است یا قبول کنسید یا در اینجا نمائند مراجعت نمایند با بجمله غیرت فرستادگای اوکوست بیشتر از خود بوده احکام شمرل قبول نکردند و مراجعت نمودند چون اوکوست خبردار شد بر سولان خویش تغییر کرد که پیرا احکام شمرل با التام قبول نکرده مراجعت نمودید و خواست که عرضیه دیگر بنویسد درین بن خبر ورود مازنیکیف با سی هزار نفر لشکر بر سید اوکوست بتانکی دست و پای خود را کم کرده نداشت که جواب مازنیکیف را چگونه بدید و از شمرل بجای هر اسن داشت که هرگز نیخواست تا دوباره با او بمقام جنگ بیاید و کوست در شهر کالیش بود مازنیکیف نیز وارد شده بر کونت که من از جانب پطر کبیر مأمورم که لشکر سوید را از مملکت پولند بیرون کنم بعد بدون تشویش و هر اسن غم مملکت ساکس نمایم و در اینجا با شمرل بجنگم اوکوست چون از احکام پطر استحضار یافت بنای طفره گذاشت و بهمانای عجیب و غریب سپید کرد که مازنیکیف جنگ را موقوف بکند چون دید که قبول نخواهد کرد در نزدیکی کالیش ده هزار نفر لشکر سوید در زیر حکم جنرال میرفلد جمع شده بودند نزد او آدم فرستاد و پیغام داد که مازنیکیف آمده است و میخواهد با تو بجنگد و سی هزار جمعیت دارد هرگاه با ایشان جنگ نمائی با قطع شکست خواهی خورد و من هم با شمرل مصاحبه کرده ام و ز دوست شما هستم بعد ازین اصلاح شما منظور من است در عالم دوستی شما اعلام میکنم که لشکر خود را از نزدیلی کالیش برداشته بروید سردار سوید که هرگز اینگونه بی غرضی را از بنی آدم ندیده و نشنیده بود چنان خیال کرد که اوکوست همه را دروغ میکشید و مازنیکیف نیز از نظر جمعیت نداشته از ترس شکست خویش اینگونه اخبار را پیش انداخته اند از بقول او متحمل نگشته با افواج خود روانه کالیش شد و با لشکر مازنیکیف و چار شده بنای کار را گذاشتند و بجست کمی جمعیت سوید در آنروز لشکر روس شکست مضبوط دادند که بعد از مشاهده این جنگ هر کس بجای اوکوست میبود بسر غیرت آمده با انتقام و جنگ دشمن قیام مینمود و مشارالیه برخلاف عادت طبیعت بنی نوع بشر ازین تنه و طفره بیشتر ترسیده عرضیه بجای شمرل نوشت و قسم خورد که درین محاربه تقصیری از من سر نزد سردار سرکار پیغام و اعلام من اعستبار نکرده سر خود بنای کار را گذاشت از رویه شکست خورد با بجمله هر چه بیشتر از جانب شمرل تحکیم فرمایش رفته بود همه را قبول نمود درین خصوص التزام داد و مهر کرده بجست شمرل فرستاد که مبادا بتانکی تغییر کرده مصاحبه و دوستی بهم خورد و بعد

طفره
دفع الوقت
کرد و یکین
پیغام
فرستادن اوکوست
بیرفلد سردار
لشکر سوید

فرستادن آن عریضه خود نیز روانه ساکس شد که بخدمت شری سیده شاید در آنجا کاری کرده شری را و حق
خود بستر التفات بیاورد غافل از اینکه شری همواره عادت این بود و طبیعت چنین که از ملاقات مرد محلی
غیرت احوال او بهم میخورد و مزاج او در کون میشت چون آمدن او کوست را بشنید قدغن کرد که بمنزله خود
نیاید در پیش کوست پیر بماند تا اینکه شری ویرا در آنجا ملاقات نماید و قتی که شری وارد منزل و زیر کردیم
و او کوست او را دید رنگت از رخسارش برید و خواست که دست شری را بوسه شری قبول نکرد بجا
صحبت گذاشت او کوست سعی کوشش بسیار کرد که درین گفتگو از پریشانی کار خود طرح صحبت بپایند
مکن نشد شری که از چکه خود میگفت و گاه از گناه حرف میزد مدت دو ساعت صحبت و گفتگوی ایشان این
قرار گذشت از همدیگر جدا شدند فردای نروز شری بکوست پیغام فرستاد که هنوز تکالیف ما را بجا
نیارده است چگونه مصاحبه نماید دوستی در میان ما انگاه انجام پذیرد که تکلیفات ما را با تمام بجا آورد
فرمایشات این بود که هنوز پاتکول انداده بود بهانه می آورد که نوکر دولت روسته است و سوبیکی را
نیز نفرستاده بود او کوست بعد از شنیدن این پیغام ایشان را تسلیم کرد و جمیع احکام شری را بجا
آورد شری وجه معیشت و گذران از برای او کوست قرار داد و قتل جنرال پاتکول حکم کرد پاتکول بجای
در سال ۱۱۹۰ در شهر کاریر کشته شدند تقصیریکه داشت این بود که از جانب ملت خود نیز پدر شری منت
خواست ظلم و تعدی از ولایت لیونی بردارد بمقصود خود رسید و بعد از وفات پدر شری از
ولایت سوید که نیمه پیش او کوست آمد و باعث جنگ فیما بین سه دولت گردید لاجرم بعد از آنکه
این دو خواش شری نیز بعل آمد حکم با او کوست فرستاد که باید کاغذی بستانم سلاس نویسی و اقرا
و او همان پادشاهی او نمائی و نیز فرمود آنچه اسباب جواهر دولتی در پیش است آنها را نیز باید پادشاه
جدید تسلیم نمائی تا معزولی تو بجمیع دول معلوم شود او کوست مجبور شد همان کاغذ را نیز نوشت و بندگی
ستانم سلاس را قبول کرده جمیع اسباب جواهر که در نزد خویش بود همه را پیش وی فرستاد و قتی که بط
ازین احوالات خبردار شد بسیار متغیر گردید و فقار شری را و همچنین تأثیر منیکد زیر که دشمن بود و
از دشمن توقعی نداشت لکن از بی غیرتی او کوست که با وی دوست بود تعجب میکرد و بطر کبر خواست
باستقام خون پاتکول آنچه در آن چند سال از مالی سوید سیر گرفته بود با مالیه بقتل رساند لکن
از قوا عدم موت و قوانین عدالت دور دید که بی جت و بی سبب از برای محقر چندین نفر مردمان بی تقصیر
از دانه حیات دور سازد پس کسب دول اروپا نامه نوشت و در این باب از دست شری شکایت
نمود در آن اوقات دول فرنگ نیز با همدیگر مشغول جنگ بودند و دوستی شری را بطر کبر مقدم داشتند

کشته
شدن پاتکول
بحکم شری

اندن پطر کبیر بحاک پولند

۱۶۱

و سخنان پطر را گوش نداده منظور او را بالمره فراموش کردند پطر دید که با اینکه نه انتقام از خصم نتوان گرفت
باید فکری کردن که تلافی از خصم در آید پس مصمم شد که خود با جمعیت کثیر بمالک پولند برود و با بالمره تمام شود
و یا اینکه دمار از روزگار خصم در آورد و از برای لشکر کشی وقتی بهتر از آن نیز بدست نمی افتاد زیرا که ممالک
پولند از وجود خصم خالی بود شریل و ستانیلاس هر دو در مملکت ساکس بودند و در جمیع ممالک پولند از جانب
شریل کبیر سردار و بیست هزار لشکر بود پطر کبیر با شصت هزار نفر وارد خاک پولند گردید و بی ممانعت
مجادلت کسی تا بشهر لیوپول تصرف نمود و در شهر مزبور بزرگان پولند را جمع کرده مصمم گردید که بدست یاری
اهل پولند ستانیلاس را اسلوبا لا اختیار نموده نامش را از آن صفحات را بدست او بگری بپاشد
چنانچه اگر منظور خویش در باب سلطنت او کوست از پیش نرود و خواستش منظور شریل نیز بعمل نیاید
بالجمله پطر کبیر بزرگان پولند تعارف انعام داد و ابواب مکرمت و تملطف بر روی ایشان بگشود
نشان شایان بهر بیلی از مستحقین ایشان بداد و در اندک مدت قلوب اهالی آن مملکت را چنان بجا
خود راغب نمود که بسیاری از ایشان اطاعت پطر را بر ذمه طاعت خود قبول کرده در شهر لیوپول جمع
شدند کم مانده بود که مردم پولند بالمره از ستانیلاس روگردان شوند و در جمیع پولند آشوب و غوغا
نمایان شود شریل از این حالات خبردار شده ستانیلاس و جارا را بپنجدار با شانزده هزار لشکر روان
لیوپول نمود که با آن بیست هزار نفر سپاه سوید اتفاق کرده پطر را از خاک پولند بیرون نمایند پطر بعد از
بشنیدن این خبر کثرت عدت دشمن و قلت تدارک و آذوقه خویش شدن را ملاحظه کرده توقف خود را
در آن صفحات از روی خرم و حسیاط دور دید لندارد و خود را از ممالک پولند حرکت داد و در خاک
لیبتانی قرار گرفت درین مدت شریل با کمال جلال در ممالک ساکس سلطنت میکرد و از جمیع دول اروپا
نزد او ایچی و پیشکش می آمد خاصه از جانب امپراطورین که هر روزی چیزی میرسید شریل چون شوکت
خود را در نهایت دید تخت و غرور و بجائی رسید که جمیع مملکت اروپا مال خود میدانست چنان
می پنداشت که در همه رومی نین کسی نخواهد بود که در برابر او بیعت قیام نماید سفرانی که از جانب دول
اروپا نزد او بودند استدعا می نمودند که دیگر جنگ را موقوف کرده بحاک سوید مراجعت فرمایند چنانکه
ایشان اصرار میکردند صد چندان شریل در باب جنگ استیادگی میکرد و با طمأنینه پطر کبیر را بسیار ناخوش داشت
بخصوص از این کت آخری که لشکر بمالک پولند کشید بجای عداوت بهرسانید که هر کس هم پطر را
نزد او میرد با او نیز بدیند و تخمیر ضمیمه او این بود که تا پطر کبیر را تمام نکند بمالک خود مراجعت نخواهد کرد
همینکه شنید پطر از خاک پولند بیرون رفته است حکم فرمود که تدارک لشکر دید، شود سفر او سواران سپاه

جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر دیولت و اوزخمدار کشتن شرل

انچه سحر و ابهام کردند که شاید و ازین خیال برداشتند ممکن شد در جواب ایشان گفت تا پطر را چون او کوست
 از سلطنت مغرول نخم دست نخواهم کشید سرگردان چون صرار خویش را بی فایده یافتند ناچار بتدارک
 لشکر قیام کردند و سامان شر را بتجلیل تمام نموده و نظر حکم جدید شرل شدند شرل در اواخر ۱۱۲۵ هجری از
 ممالک ساکس روانه شد و امور لشکر او بمرتبیه مضبوط بود که تحریری نیست چهل و شش هزار سپاه همراه داشت
 بتدارک تمام چنانکه هر ساله اقی بقدر دوست تومان و ضاع داشت ازین معلوم میشود که درین سفر با چقدر
 سپاه سودید داخل کرده بود با اینهمه شرل باز او ضاع خود را بهیچ وجه تخیس نداد و او ضاع سرداران
 از و بیشتر بود و اگر کسی او را نمی شناخت چنان خیال میکرد که نوکر یکی از سرداران است این قسم رفتار او
 باعث شده بود که جمیع لشکر در راه او جان میدادند زیرا که بچشم خود میدیدند که همواره رحمت خود را برحت
 جود مقدم میداشت و خوشحال بود از آنکه بوجود خویش بد بگذرد و لشکر او را گزندی نرسد

فصل چهارم در بیان جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر دیولت و اوزخمدار کشتن شرل و شکست خوردن لشکر او و فرار کردن او بدولت عثمانی و با چند نفر از نوکران خود

شران و ازدهم بفرم جنگ روسیه از ممالک ساکس روانه شد و از چهارم المپی از جانب دولت عثمانی
 بخدمت او رسید و صد نفر سویدی بریم پیشکش بجنود وی بیاورد و توضیح این اجمال آنکه این نفر را
 در بین جنگ پولند طایفه کالموک چپاول کرده باسلامبول برده بودند سلطان روم از اسم و رسم شرل
 اطلاع یافته بفرم دوستی و موافقت شرل ایشانرا همراه المپی خود روانه خدمت وی نمود و نامه شکر
 بیکانچی و اتحاد دولتین مرقوم و مرسول شده بود و در ضمن آن سلطنت ستانلیس را نیز قبول کرده
 بود شرل یاده از حد دولت عثمانی خوشحال گشته نهایت محبت درباره فرستاده آن دولت بجای آورد
 و جواب نامه او را بکمال ملطف و مهربانی نگاشته از نگاشته وی ارسال داشت پطر کبیر در این مدت
 سرحدات را مضبوط میکرد و منتظر ورود شرل بود و آنچه لشکر داشت در سرحدات جمیع مینمود که شرل
 از ورود خاک خود مانع آید و انجمنی را ادراک کرده بود که درین سفر از دولتین یکی بزوال خواهد رسید
 از دو پادشاه یکی تمام گشته صفحہ کیتی نام خواهد گرفت شرل و ازدهم پیشتر حکم کرده بودند که لونیوس
 سردار سوید بعد از زودنه شدن خود بمیت هزار نفر لشکر جمیع آورده باو ملحق شود بخت تلافی فریقین
 در شهر یمن اتفاق افتاد پطر کبیر در میان شهر نیه من بود که خبر ورود شرل بشنید چون بهر جهت دو هزار
 نفر لشکر همراه داشت جرأت مکث و توقف نموده از شهر بیرون آمد شرل نیز بهر جهت ششصد نفر

مرآة
 از سلطان
 سیم است

و قوع محاربه فیما بین شرل و ازدهم و پطر کبیر در شهر نیه من (۱۶۳)

همراه داشت بطر از یک دروازه بیرون رفت و شرل از دروازه دیگر داخل شد چون پطر قدری از شهر دور شد
خبر رسید که شرل در همه جهت ششصد نفر همراه دارد و بقیه سپاه سوید سه چهار ساعت دیگر وارد
شهر میشوند پطر کبیر بعضی اطلاع بهزاد پادشاه فراریان لشکر همراه خود برداشته دوباره بشهر مراجعت
نمود در بین درود شهر آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد قراولان شرل بخت ایشانرا شناخته
چنان تصور کردند که لشکر سوید است وارد میشود بعد فهمیده بنامی جنگ گذاشتند و قراولان دروازه
شهر به جهت سی نفر بودند با وجود این مدت ربع ساعت در مقابل بطر جنگ کرده لشکر او را معطل نمودند
تا شرل از آنطرف شهر خبردار شده خود را بدان هنگام رسانید و در شب تاریک چنان جنگ
کردند که پطر مجبور شده برگشت برگشتن پطر و رسیدن بقیه لشکر سوید یکی شد هرگاه پطر اندکی در اینجا
توقف میکرد قضیه برعکس نتیجه میبخشید و خود دستگیر سپاه سوید میگشت این است که حکما
نوشته اند شرل بزور طالع راه میرفت و پطر بعقل و تدبیر شرل اطلاع خود بگیر نیامد و پطر با عقل خود از
دست لشکر سوید خلاص شد شرل بعد از ورود لشکر حکم کرد که بتجلیل روانه شوند و سپاه پطر را تعقیب
کنند لشکر پطر نیز در بین فرار تجلیل داشتند که غوثین بسر حد برسانند پطر کبیر دید که با سپاه قلیل
جنگ کردن خلاف قانون عقل و تدبیر خواهد بود لهذا حکم بسرداران خود فرمود که جمیع افواج
لشکر را داخل خاک روئیده نمایند چون افواج لشکر جنگلی وارد خاک روئیده شدند از هر جا که تمایل
ورود سپاه شرل بولایت روئیده بود مضبوط کرده خود روانه پطر بورخ شد پطر کبیر فهمیده بود که لشکر
شرل بزودی از خاک لیستانی نمیتواند حرکت نماید بچند سبب اول آنکه از برای چاه هزار نفر در جمیع
لیستانی آذوقه پیدانمیشد میبایست آذوقه را از اطراف بیاورند تا نیاز دستمان بود با آن حدت
سرمایه و خرابی ولایت عزم حرکت مکان نداشت هرگاه این موانع را ملاحظه نموده روانه میشد جمیع
لشکر او بی شبهه تلف میگشتند اوقاتی که شرل در شهر لیستانی معطل بود پطر میخواست که امورات و
تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مقتوش و حسیا طداشت و از خیالات شرل مستحضر و
آگاه بود که او همیشه پاپی کارهای بزرگ بود و امر پطر بورخ را جزئی میدانست میخواست که یک دفعه دولت و
سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شرل و ازدهم سه چهار ماه در لیستانی معطل شدند
اوقات پطر جمیع امورات سرحدات آنصفحات را درست کرد که اگر فتح نماید اقلاً سپاه خصم را
معطل کرده باشد و خود در شهر پطر بورخ و مسقوط مغول انجام جهام سپاه نظام گردید چون از بهر باب
اطمینان بهم رسانید دوباره بجان لیستانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل و ازدهم

هما کن
بچه میو است
پیش جنگ
مقدحش

بجست زیادتى مكث و تقطیل منقبض و دلكیر شده مما امكن تدارك لشكر و سامان شهر خود را انجام داد
روانه شد و بروى خانه برانین رسید که در آن طرف همان رودخانه پیش جنگ لشکر روس مکان گزیده
بود و جود ایشان اعمدوم شمرده در حضور ایشان با ختن ۱۱ حکم داد تا سپاه خویش را با آن طرف رود
بگذرانند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعى کردند و بهمت کاشتند که از ساختن آن پل مانع آیند مکن نشد
شیران و از هم در آن گیر و دار که کلوله قوت تفنگ مانند تکرک از طرفین میرخت پل را تمام کرده لشکر خود را بان
طرف گذرانید از سپاه روس آنجا که گنجینه خلاص شدند بقیه را لشکر شیران لتمام بقتل رسانید و هر چه توپخانه و
تورخانه و جیخانه و ذخیره و آذوقه داشتند جمله را متصرف گشتند بطرکیر بالشرک کثیر درکن رودخانه و این در
نزدیکی پل چون توقف داشت شیران و از هم بعد ازین فتح و ظفر یکسر روانه پلوس شدند رودخانه و این که همیشه
آب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات همان سال آب آن چنان فراوان شد
بود که پلچس از متقدمین آب از رودخانه را تا آنروز بان قرار نشان نمیداد بطرکیر بدان تدبیر که عبور و مرور از رودخانه
مذکور غیر ممکن است در کنار آن آذوقه و زاده متکلی گشته بود چون شیران ارد شد حکم کرد که در روی این رودخانه
نیز پل بنهند بطرکیر پیش از وقت چنین فحیده بود که خیمه عبور از آن رودخانه ممکن نیست و چاره ندارد مگر
اینکه جسری بسازد ازین سبب توپخانه را در جانی قرار داده بود که سرکوب جمیع اطراف آن رود گشته تا خروج
از زندکی خود نمیکند شت پل ساختن و جسریستن ممکن نمیشد شیران سخت خواست حکم خود را در خصوص پل مجبرى دارد
بعد دید که هر کس پیش میرود قتل آن غرقاب و غرق آن گرداب میشود از مشاهده آن احوال و معاینه آن احوال
طبیعت شیران مختل گشته چون شیر خنکین خود را بدان رود انداخت و روی بشکر کرده گفت هر کس ندکی مرا میخواهد
از پشت سر من بیا بدخت افواج خاصه و عقب شیران نه شد آنچه آن پر زور بود که تا بدوش صالدا ت میرسد
بطرکیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شیران باشد رودخانه را گذشت سپاه روس با پرده هزار
پایه و نه هزار سوره بود شیران فرصت نداده بجز عبور حکم با شغال آتش حرب استعمال آلت طعن و ضرب
فرمود از هر طرف صاعقه بار و طلوله قوت تفنگ را چون قطرات تکرک در آن صفی جنگ ببارید و لی هر
قطره بارانی قلع جان ساقی مرک بشو روانی انا فوان میسود و چراغ دودمانی را خاموش میکرد و در چهار
سپاه سوزید هفت مرتبه حکم کردند و یوئیس بر بند لشکر روس متعوست نمودند و شات و رزیدند در حمله ختم
روسی دوام نکرده شست خوردند و بهریت نمودند لاجرم در رود قوت سبب چهار چهاره از لشکر روس
بقصه تن سپاه شیران آمد و نزد یک پیا ده هزار نفر از طرفین گشته شد برگاه بطرکیر از اول چنان میدانست که
شیران بدانگونه جرأت نموده لشکر از رودخانه خواهد گذرانید حکم باید ختن آن توپهای که سرکوب جمیع اطراف

قتل
معنی مقتول
گشته شده
غریق
معنی غرق
غرق شده

رسیدن خط از جانب طرزه پاریس و کرن بخدمت شرن نامه (۱۶۵)

رود خانه بود میکرد دینگر از لشکر شرن خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او خطور نمیکرد که شرن چنین جرأت خواهد نمود و بالا
بعد از واقعه جنگ هولس و شکست خوردن لشکر و بسته شدن شرن و از هم بشهر موبیلو که در کنار رودخانه پورین
واقع و شهر بسیار کوچکیست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده لشکر خود را مضبوط نماید پس
روانه مسقو شود بطریق کبر از غزم و تدبیر شرن خبردار گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشید و سپاه چترن
در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرن باخبر باشند تا نیاید آنچه در قوه دارند همانست نمایند
که لشکر شرن بزودی اخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفع خسارت و
رفع شرارت شرن نماید و اوقاتیکه شرن مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب طرزه پانام که یکی از بزرگان
او کرن و طایفه قزاق بود بخدمت شرن رسید نوشته بود که هرگاه رای شرن قرار بگیرد که از راه او کرن بگذرد من
که بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد و ملزم میشوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را ملزم رکاب شرن بنمایم و لازم
آدو قه سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرن را بر ذمت بخت خواهم کشید شرن این کتب و
مرسول زیاد از حد خوشحال و مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بزرگ طاعت او بیایند بعد از آن باطلیان
تمام ممالک و سید را مستخر خواهد کرد و بطریق کبر تمام خواهد نمود بدون تاخیر و فکر از غزم و صرفت سفر مسقو برگشته بغرم سفر او کرن
افتاد ما زه پامردی بود هفتاد ساله و پیش او لاد داشت بطریق کبر تنهای التفات را دوباره او مبذول داشته
لازمه محبت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سراسر از طاعت او پیچید و بمقام نفاق و عداوت وی
در آمد مرد عاقل نانی که در دست دارد با میداند که فردا بزرگتر از آن خواهد بود رسید هرگز از دست نمیدهد
همینکه اسم و آوازه و فتوحات شرن بگوش او رسید خیال کرد که بطریق تمام خواهد شد و پیش از آنکه مجبور شود نوکری
شرن را بکنند خواست که با اختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات و محبت او بشود لکن اینجا
شرن چنین دروغ و کرافت چنین کسی شنیدادن نهایت نادانی و بخردی بود زیرا که در اول کار قائل و تحقیق
نمود که بازه پارس است میگوید دروغ و محض نوشتن او بنابست باور نمود تا نیاید چنانکه متعهد شد که شانزده هزار
لشکر و آدو قه زیاد بدو در قوه داشت یا نه بطایفه خود انقدر مستطو و مقتدر بود که هر چه و بگوید بطایفه
قبول اطاعت نماید یا خبر بالجله شرن بجهل که ام ازین عمو با ترانظر و تعجب روانند تا ماه توقف نمود که لشکر با بلوانوب حکم
کرده بود از ولایت لیونی و پولند جمع کرده بیا و بزدل جرم بقا مقتدر تراک لشکر دیده روانه شد بازه پا و عداوت کرده بود که کرن
رود در نا رود ایشرن باند با بخت چترن ل برود خانه نمیرود رسیده بظفر بازه پا و در آنجا رحل قامت انداخت از یکوف که
حسب الحکم چترن کبریا مور بود که همیشه در نزدیکی اردوی شرن بود از او خبر داشت چون بدید که شرن از خیال مستور گشته بخدمت او کرن
میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود زنا بسبب زحمت راه و کمی آذوقه و مضاع سپاه سوید انمشو

و بریشان بجا آورد و با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شرل تاخت و بسیاری از طرفین کشته شد چون سپاه
ما نیز یکوف جزئی و کم زور بود از آنجست جرأت زیاد و بخردند که بالشکر شرل جنگ نمایند در هینکائی
شرل که در رودخانه انتظار ماز به پارسیکشید ز برای سپاه او بد میگذاشت لکن فقا شرل شکر یا زرا تسلی داده
ساکت می نمود شرل و زکار خود را مانند صالالت میگذاشت و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح میداد هر چه ایشان بخورد
او نیز می خورد و افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و مشقت میدیدند ناراضائی شکایت را فراموش کرده طلبا
خوش حالی مسرت میکردند بطر کبیر از جمله این احوالات مطلع گشته اگر چه حرکت تازه پانذکی متعیر و دلگیر شد لکن
بسبب آنکه شرل از غم مسقوط بر کشته بسبت او کرن وانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که بالاخره
کار او بریشان ضایع خواهد شد لاجرم پیش آنکه خود نیز بتدایک سفر او کرن پردازد خواست چند روز دیگر توقف
کرده انتظار لو انوپ بکشد که شاید او را بشرل برسیده شکا ر کند و تمام نماید و در آن وقت از برای لشکر روس
بجست کمی آذوقه بسیار بد میگذاشت بطر شنیده بود که لو انوپ آذوقه زیاد همراه می آورد و منظور کرد که هرگاه شکست هم
نمواند بدلا محاله آذوقه را از دست خصم بگیرد پس حکم کرد که ما نیز یکوف با سپاه خود در کنار رودخانه بویستن توقف
و مکث نماید تا هر وقت لشکر لو انوپ برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش بروند چند روز دیگر لو انوپ رسید بطر
نخست مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تا قل کرد تا اینکه نزدیک بروی رودخانه مزبور رسیده چون سپاه سوید را شناخت
بطر کبیر بالشکر خود پست سرایشان را گرفته ایشان را تا بجائی که با نیز یکوف و عده داده بود برد و در آنجا بنیاد جنگ نهاد
سوید بیامونشته اند که آنروز بطر چهل هزار جمعیت داشت در حقیقت مجموع شکرو میست هزار نفر بودند سه شنبه
روز از طرفین یکوشش و محاربه برداشتند اگر چه سپاه روس و اقل شکست دادند و لکن صفره چندین نزد لو انوپ
با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید روز و نیم از طلوع صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید
مجبور نمودند که از جنگ سربو آن مده خود را بقلعه که مشهور بسرو سوک بود رسانند روز ششم که جنگ آخرین بود بطر کبیر
خود سرکردی سپاه را بر دوش همت گرفت و حکم فرمود که قلعه مزبور را با یورش بگیرند کلوه توپ تفنگ از جانب
لشکر سوید چنان میرنجت که صالالت روس حمله بخیال فرار کردن افتادند بطر کبیر چون وضاع را بدانگونه دید حکم کرد
که هر کس بفرار کرد آن شود بدست کلوه نمایند اگر چه خوشستن باشند این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجبور
و آرام در آن قسعه مانند و سلامتی خود را در فرار دیدند و خود را از آنجا سربو کشیدند و ما نیز یکوف سر راه
ایشان بگرفت و بطر از عقب ایشان برسید و مجدداً نوایر قال شتمعال یافت و در بین دو ساعت مشیت
هزار نفر لشکر لو انوپ بمعرض تلف در آمد بقیه سپه خود را بمانی کشیده از جنگ سپاه بطر خلاص شدند و خوا
و هشت نفر صاحب منصب برانفر صالالت و هفده عراده توپ جمیع آذوقه که همراه داشتند در آنروز

بقصر لشکر و سوار آمد بطریق کسیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را در آن روز نشاند و آن اوقات که
 بطریق کسیر در قریب رودخانه بویستن این فتح را نمود خبر رسید از بطریق و رخ که همان روز چهارالی پراکسی که یکی از
 سرداران بطریق بود در قریب شهر نوا بلشک سوید شکست مضبوط داده است بالجمله آن یام از برای بطریق که فوج
 از جمله لژومات بوده و الا جمیع روسیه از نو رو گردان و یاغی میکشند بطریق گفته است که هرگاه من از مملکت خود خارج
 جمعی میداشتم آنوقت میدیدم که چه کارها میکردم تشویش و احتیاط و لایات خود را مجبور میکند باینکه پیوسته
 خاک خود را مانند دشمنی بر زور دانسته نصف سپاه خود را معطل کرده از برای حفظ مملکت در خاک خود بی مصرف
 نگاه میدارم بالجمله چون خبر شکست و انو پشترل رسید شترل ازین خبر چنان برآشفته که خواست همان سال
 برگشته ملا فی نماید لکن مازنه پا او را معطل کرده بود و روز بعد از رود و این خبر مازنه پا و ر شد ولی در عرض شانزده هزار
 نفر که وعده کرده بود بجهت دوبر هزار نفر همراه داشت توضیح این مقال آنکه مازنه پا بطایفه خود امر را
 کرده نزدیک بشانزده هزار نفر با اسم اینکه بطریق را نهایت محبت کرده باید بالاتفاق برویم و درین وقت
 اعانت و خدمت نمایم از طایفه خود جمع کرده بود آنها نیز بفرمان اینکه بیادشاه خود خدمت خواهند کرد و اسم
 بزرگی خواهند گذاشت که شترل و از دهم را طایفه قزاق گرفته همراه مازنه پا روانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه
 برداشته چون بدو منزل بود درینا رسیدند در آنجا مازنه پا آشکار کرد که منظور او خدمت بطریق بلکه بنحویه
 که بشترل خدمت نماید طایفه قزاق بعد از اطلاع از منظور مازنه پا محبت و عفو فایده را باره خود یاد کرده
 همه بالاتفاق در جواب گفتند که تا حال از بطریق بی دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد بطریق بدگشته باشد
 الحمد لله که توبیستی بطریق را باین مرتبه رسانیده است و با حکم او بزرگ ما گشته کسی که بولی نیست خود اینگونه
 خیانت نماید ما هرگز او را نمکنیم و اطاعت نمیکنیم مازنه پا هر چه سعی و تلاش کرد که شایان ابوی شترل را بیل
 و راعت نماید ممکن نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد
 مازنه پا نماند مگر سائیکه خویش و اقوام و نوکر و خدام خود بودند مازنه پا ناچار با آن احوال پنجم شترل رسید
 چون شترل از احوالات مطلع شد دانست که خط بزرگ کرده است و لکن از بسکه بنحیثش مغرور بود کسی را هیچ چه پایی
 نکشت و در پیش خویش مصمم شد که ملا فی بگونه صدقات را با فتوحات باید نمود لاجرم بقیه لشکر و انو پ را با آن
 دوبر هزار سپاه مازنه پا برداشته روانه او کرد که بدجایان خیال میکرد که اگر دوده از مملکت او کون تصرف
 نماید مجموع طوایف قزاق بروی طاعت خواهند کرد خبر داشت که آن چهارده هزار قزاق بعد از رجعت چند
 نفر معتبرین خود را بخدمت بطریق رسانده اند که نه احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که
 تا جان از خدمت بطریق دست نداشتند مازنه پا بشترل چنان عرض کرده بود که هرگاه شترل بته با توین که پای

تحت قرائت تمانت برود و اهل شهر منوب که جمله بر خود اراکات اطاعت دارند بشری نیز مطیع و منقاد گشته اند
 از آذوقه و غیره ضرورت دارد در اینجا متبادر و موجود خواهد دید و بمحض تصرف شهر منوب بر جمیع طایفه اطاعت اورا متوجه
 کرد بطر کبیر بعد از آنکه از کذا رشات اطلاع یافت حکم فرمود که بازرگانی با کالای مسین چند فرج همراه برداشته ایشان
 ورود بشری خود را بشهر با تورن برسانند و شهر را آتش زده و آتش نماند تا اینکه شری هنگام ورود و حیرتی
 در آن شهر پیدا کند با جمله لشکر شری بحجت کمی آذوقه و بدی راه مجبور بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه
 آذوقه سپاه جمع شود و بازرگانی حساب الحکم کبیر وارد با تورن گشته از قرار فرمایش بطر کبیر استیجاب را خراب
 نموده مازنه پادار معزول کرده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نمود و منظر حکم جدید بطر کبیر شد چون شری از
 این احوالات مستحضر گشته آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشهری یادی برساند تحت چال
 نمایند پس آتش زده بگذرند شری میخواهد با اینگونه اطاعت نماند ولی احتیاج بچال نبود صحیح
 از ده ویران که ستانند خرج همه جارعت فرار کرده بودند و در هر بیت فرسنگ بگذراند و آزاری نبود که
 آذوقه و شدت سرما امور سپاه را بجای رسانیده بود که در هر منزل دوست سیصد نفر ملاک میشدند لشکر بطر
 کبیر نیز از همان بگذراند و از ایشان می آمدند اما بطر با محتاج سپاه را به جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت
 خویش بود رعیت هر چه داشت طوعا و کرها پیشکش میکرد اما یکی از وزرای شری که عمر نام داشت چون اوضاع را
 اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما این قرار جمیع لشکر را تلف خواهید کرد افلا در جانی توقف و سکنی نمائید و منظر
 با شید تا فصل بهار برسد پس هر چه رای شما علاقه بکبر حکم با محتاج آن فرمائید و اگر شما در کجا قرار بکیر بیاورید
 که باین ولایت بلدیت دارد ملتوانند که از اطراف آذوقه جمع نمایند شری جواب گفت من آن ستم که در یک شهر
 قرار بچشم وزیر عرض کرد که پولند با اینجا نزدیکت بولایت پولند اجب فرمائید و در این مستان امور انجرا
 منظم نمائید تا بموا اعتدال هم برساند بعد از آن بالشکر و جمعیت و با کمال آرام و تدارک و مستعد تمام بولایت
 رو سته کرد و در این ضمن چند اسلحه نشان داد که از پادشاه نوشته بودند بخون که باز او کوست پریشانی سپاه شری را
 شنیده سانی طغیان عدوان گذاشته بود شری قبول نکرد گفت من در این بین هیچ جام اجب نمیکند مردم گویند
 که از پتر رسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث ننگ و افقضا من خواهد شد بهر قسم باشد و در این
 اوقات تمام کرده در اول بهار بحیر روانه مسقوشو در آن زمان سپاه سویلر کجا با گذشت و در کجا
 توقف نمود بیان این مطلب تفصیل در این تاریخ نمی آید چون در کتب جغرافی تا حال آن ولایت درست مذکور
 نشده هر گاه او کرن لایق میشد مانند سایر اعیان می توانستیم که قرا و بلدان آنرا تخریر یا وریم اینقدر بیان می کنیم
 که سپاه شری را و از مستان بولایت قرائتستان پوراوی میسند که در اول تاریخ بطر احوالات طایفه

طوعا و کرها
خویشخواهی

فقتضای
رسانی

مزبور را با تفصیل نوشته ایم این طایفه نیز در کنار رودخانه بورستن مکانی دارند مازنه پاخواست کاری کند که بزرگان طایفه زاپوراوی ابدست آورده خدمتی بشل کرده باشند پس بزرگان ایشان را همان طلبیده و تذکران بزرگان دید از آنجمله چندین اسباب از کارخانه شل گرفت که جمله را از نقره درست کرده بودند بعد از صرف طعام شام برایشان تعریف و توصیف شل را بیان و توضیح نمود و دل ایشان را بجانب می مال کرد و بزرگان زاپوراوی را با تعهد زیاد سوگند یاد کرد که با اتفاق طایفه خود در خدمت شل بکوشند و هر چه در قوه داشته باشند در باب اطاعت و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبور این بود که دُم آبی در مجلس میگذاشتند و بر روی آن قسم میخوردند چون تعاهد تقاسم از جا بلندین بعمل آمد بزرگان زاپوراوی از آن مجلس برخاست و دست بدست مازنه پا داده از آنجا بیرون رفتند کسانیکه همراه بزرگان طایفه مزبور آمده بودند هر کدام از آن اسباب آلات نقره یکی برداشته راه افتادند تا طر مازنه پا هر چه جماعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کتک کاری هم دیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازنه پا رفتند و مذکور ساختند که کسان و بیجرتی بر آنها کرده هرگاه نوکران خود را تنبیه نمایند دوستی عهد و سوگند ما بهم خواهد خورد مازنه پا لابد و ناچار مازنه ناظر خود بدست ایشان تسلیم کرد که بقانون خودشان برو سیاست نمایند و سیاست ایشان این بود که اول دست پایی مقصود می بستند اینقدر بهمدیگر می انداختند که او بر تبه پلاکت میرسید بعد هر کدام کار دی شکمش زده او را میکشند بجا رده ناظر مازنه پا را نیز بدقترا کشند بالجله بطر گیر این اوقات امور خود را مضبوط میکرد و جمیع اطراف گرفته بود بطوریکه لشکر شل بجای حرکت نمیتوانست بکند مگر بفتح و نصرت میتوانستند که کاری از پیش برند و طایفه قزاق بسیار ذیبت و از آزار سپاه شل میرسانیدند در هر جا از لشکر سید که بچنگ ایشان می افتاد میکشند بعد از آنکه شل بزرگان طایفه زاپوراوی دوستی کرد و قدری امور لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شهر بولتا و تصرف نماید و دانسته بود که در شهر خود آذوقه و سایر بحتاج و فور دارد و عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا اموری سپاه خود را به جهت مضبوط کرده در اول بهار روانه شهر مسقوشود لند استعجال تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود و بطر گیر پیش از وقت خیال و راه فمیده از آن سبب به جهت تذکر خود را دیده و مهور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که هیچ وجه از محاصره شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شل روانه و از هم بفرگ تصرف شهر مزبور بیفتد باعث خرابی او خواهد شد بطر گیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر ما بحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقه دو ماه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سید باطراف شهر بولتا و رسید بطر نیز با جمعی از خود روانه گشت و در آنجا وارد شهر مزبور گردید شهر بولتا و در کنار رودخانه و در آنجا اقامت سپاه شل از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل کرده بود بطر گیر اردوئی خود را

وضع یق
قسم خوردن
زاپوراوی
سیاست

در آن سمت رود رودخانه را درميانه سرحد قرار داد شيراز چنان تصور نمود که بطراز آن طرف رودخانه جنگ خواهد کرد يا
 اينکه از دوی رودخانه جسر بستاند باین طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه اردوی سید حکم فرمود که تمام
 اطراف شهر را بکیرند و از هر کجا که احتمال جسر بستن و وسیه گرفتن مانعت نماید و خبر ندانست که بطر پیش از وقت تمام
 خود را دیده سه چهار هزار نفر مأمور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جبری بنهند و خوشن بمره سپاه
 بقرب شهر آمده بود که بنجم فریب بدو شيراز چنان گمان کند که از آن طرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا بطر خشم غافل
 کرده با تمام کار او پیردازد از قراریکه بطر حکم فرمود بود در یک شبانه روز جسر را موقتاً خواش او با تمام رسانیده
 خبر فرستاد که جسر حاضر است بطر چهار ساعت از شب گذشته بی اطلاع خشم اردوی خویش را از جسر با آن طرف
 رودخانه گذرانید پیش از طلوع آفتاب اردوی خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شيراز قرار داد شيراز با کاهی
 از آن ماجرا حیرت و تعجب نمود زیرا که میرزا باور ندانست که از طایفه روسیه چنین کسی بیاید که در فنون لشکر کشی
 او را فریب دهد اگر چه توشیش زیاد از اینگونه حرکت و جرات بطر نمود و دانست که انجام این کار بجای خواهد رسید
 لکن از کثرت کبر و شدت غرور این مطلب را بروز و ظهور نگرد و مشغول تدارک خود گردید که برای مجادله بپردازد و بحاربه
 پیردازد و هر دو پادشاه در این سفر با مورات لشکر و سامان حشود کمال دقت و مراقبت مینمودند چون دوام
 سلطنت قوام دولت بود و بجهت جبران محروبت بود زیرا که اگر شيراز شکست میخورد بالمره تمام بود و اگر بطر هزیمت
 میکرد و دیگر سلطنت وی در روسیه صورت نمیکرفت زیرا که دشمنان بطر طالب جویای بهانه بودند که بتضییع
 و تخریب او پیردازند و ملت را از او بگردانند جمیع او رو پنجه چشم و گوش خود را متوجه جنگ بحاربه ایشان کردند و نظر غریبی
 بودند که کدام یک ازین دو پادشاه خراب خواهد شد اگر چه مدت سه ماه بود که دول خارجه بیسجوه از احوالات
 ایشان اطلاع نداشتند و نمیدانستند که شيراز در کجاست و چه کار میکند لکن ازین فقره خاطر جمع بودند که البته بطر را ضایع
 و مستأصل خواهد کرد و فتوحات دنیارک و یولن و نروا و اورا در نظر عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بودند که
 هرگز تصور نمیکردند که بطر کبیر دستخ خواهد کرد و بشیراز اشتد که شيراز از روسیه مراجعت نخواهد نمود مگر اینکه بطر اضایع
 و پادشاه دیگر در مالک روس سجای و معین و مقرر فرماید بالجمله در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ
 مشغول تدارک خود بودند بطر کبیر هر روز آدم بتردی یکی قلعه میفرستاد که درست رسیده بفرماید که از کدام سمت
 آراستخ و تصرف توان نمود پس چنان شيراز هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی بطر اطلاع
 حاصل کند هر وقت کسی از طرفین نزدیک اردوی کبیری می آمدی انوار از او و شکایت کرد و میگذاشتند که بقرب
 کلوه تفنگ بر بند و رستم بطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرات بجا آورده بود حکم
 فرمود که در راه پادشاه خود از جان گذشته باز دوی دشمن برود و خبر صریح بیاورد مشارالیه با صد نفر سوار

بمیان اردوی خصم انداخت بنکامیکه شترل قرار با ستیانها میداد و لشکر را بجای میزد آن صد سوار را که بدان کوه
 جزا دید بسیار مغیره گشت و مستم شد که خود آنها را تمام کند فی الفور با کردی اطراف ایشان گرفت صاحب
 منصب روس از هیچ جا خلاصی نپسید و ناچار بنای کار را ترک کرد در آن اثنا کله لاسی شترل خورده استخوان مایی
 او را خورد کرد سواران سوید مشغول باد شکار گشتند که او را خلاص کنند جبارال روس فرصت یافته از میان برود
 رفت چون بخدمت بطر رسید که از شترل اعراض کرد بطر التفات نامحسوس بجبارال را مینور نمود و فرصت بخدمت نداده
 فی الفور حکم جنگ بران سپاه داد شترل نیز از غم خصم آگاه شد بسیار زت خصم مبارزت نمود با شکر خود حکم داد
 که بسوی دشمن حمله کند سپاه سوید چون با پشاه خود را مجروح دیدند چون شیر عین قدم بعرضه کین نهادند و با تمام
 خصم بی درختند شترل از کثرت غیظ در منزل خود آرام بخفت الم جرات از آموشش که حکم کرد که تختی حیات
 ساختند و بخت نشسته در میان لشکر خود بر اسم جلال پرداخت از انصاف بطر کبیر سپاه خود را سه قسمت کرد
 میمنه را بجبارال بویه سپرد و میسر را با بامازکیوف داد و قلب سپاه را بعبد شتر و متوف محمول نمود و خود با سوار
 افواج با غضب با اطراف و جانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه صدای توپ از جانب خصم بلند شد و از طرفین
 بجنگ اقدام نمودند و اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند سپاه روس کم ماند که بالمره از جنگ بپوش
 شوند و میان پیش جنگ روسیه را از سپاه خود بیریزند و دو با ستیان ایشان را تصرف کردند اگر چه در آن هنگام
 لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر با ایشان مشتبه گردید نظم روس بحال خود باقی بود
 و وهنی بنظام ایشان روی ندادد و دفعه دوم بطر کبیر خود پیش افتاده حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله
 کند و مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از تحریر آن عاجز است در آن بین کله لاسی توپ بدو نفر
 کما شکیان تخت شترل خورده هر دو را بگشت و تخت بر زمین افتاد بشتک شترل از بکه میل بجنگ داشت
 حکم کرد که او را روی تخت گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا جرم بعد از دو ساعت از هر جانب سپاه سوید
 شکست خورد و رو بهر میت نهادند شترل هر گونه سعی و تلاش بجای آورد که شاید سپاه خود را از کربختن مانع آید
 چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار سب شده چهار فرسنگ راه را روان و شتابان
 بگریخت بسیار زحمت و بهراس ازین داشت که مبادا در دست بطر کبیر اسیر شود و آنچه خود در باره بطر قصد کرده بود
 همانا بر خود بیاید و قفسه بر عکس تنجه بگردد با بجه از سپاه سوید در روز پوت و آن هزار و دویست و هشتاد و
 چهار نفر گشته شد و نزدیک به هزار اسیر گشته بطر کبیر را آن روز خدا بخا داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتیکه
 لباس خود را در آورد بشت کله لاسی از میان تخت دکلاش در آمد و خن سوید نوشته اند که شترل و از دهم
 چنان چشم سپاه روس را ترسانید و بود که بعد از فتح هم جرات نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند ازین قرار معلوم شود

عین
 نام پیشه بیت
 در غربستان کبیر
 آنجا در صلابت
 دعوت
 معرفت

شکست خوردن شرل و از دهم و گریختن وی بخاک عثمانلو

۱۷۲

که مورخین سویدی خبر دادند که بعد از شکست خوردن شرل با چارده هزار نفر بقیه سپاه خود میکشید و از رودخانه در سکال گذشتند و خواست که داخل خاک قزاق را پور او می شود که ما نیز یکت باد و هزار نفر خود را با سوارساند و سوار ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان عاجز و مستاصل کرد که بالاخره لو انوپ سردار سوید بخیر تسلیم شدن چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد با تمام بقید اسیری مبتلا گردیدند مگر شرل که با معدودی از کسان خود خلاص یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چارده هزار نفر لشکر را یکی اسیر کردن و خلی خوف و براس از شرل نباشد مشخص است که مورخین سوید خلاص را بدیناوشاه خود داشته اند و حتی دارند لاجرم در میان چارده هزار نفر که ما نیز یکت گرفت از معتبرین نوکران شرل بودند از آنجمله یکی وزیر شرل و دو نفر از علمای خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجمله مرشل پنجله و جنرال لو انوپ و پنج جنرال دیگر باد و نفر اجداد و خود اجداد و ان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل و از دهم به جهت در جنگ پوت و او جنگ ما نیز یکت نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن اود و هجده هزار و هفتصد نفر از سپاه وی اسیر دیران بسته گردیدند این قرار معلوم میشود که چه قدر لشکر و عرض اهل تلف کرده بود سپاهیکه تخت همراه داشت چهل و پنج نفر بودند غیر از سپاه لو انوپ چهار پنجاه نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه و در جنگهای کوچک فیمابین دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پوت و از یاده از بیست و هفت هزار نفر داشت و نهمین سحلی بود که بان سپاه جزئی بای جنگ گذاشتن همیشه کارهای شرل ازین قرار بود هر چه میکرد طالعش میکرد و بخت آدمی در همه وقت بکار نمی آید میباید که کار بار از روی عقل کامل تدبیر حساب دیدنه با تهور باطل با لجه در جنگ پوت و اسپاه بطراچندان خسارتی نرسید به جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب هزار و سیصد نفر صدمات از سپاه روس تلف گردید شرل بعد ازین شکست خود اتمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از و در بولیا زاپورا وی اهبیا با ترا پیش گرفته داخل خاک عثمانیه گردید پس بطر کسیر از جنرال شرل خبردار شده کینفر از معتبرین نوکران خود را بر اثر او روانه کرده و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر گشته جمل را فراموش کردم این درست نیست که ولایت خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن سپاری من قسم بخورم که با تو هیچ بدی نکند البته مراجعت کن پیش من بیا که با تو مانند برادر رفتار خواهم کرد بعد با کمال احترام مملکت خود بر کرد و قتی که فرستاده بطر کسیر بر سر حد عثمانیه رسید که شرل گذشته داخل خاک عثمانیه گشته بود و فرستاده مذکور بشرل رسیده مراجعت نمود با لجه بطر کسیر بعد ازین جنگ چند روز دیگر ولایت قزاق توقف فرموده از راه قرار داد مورات انصافی ترا مقرر نموده مراجعت کرد تا روز جنگ پوت و اجمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه بطر در جنب صولت شرل چون صعوه است در جنگ عقاب بعد ازین جنگ داشتند

که پیرگیر چگونه سردار دیروپاد شاه کشور گیر بود است بالجه بعد از آن که شری از دست لشکر پیر چاره دیگرنداشته
پنجاه عثمانلو کرمین پاشای بندر بنایت همان نواز می احترام در حق او بجا آورده با کمال حرمت و احترام
کرده و از شهر بندر نمود و منزل و اخراجات از برای او و مستوبانش قرار داد

فصل پنجم در بیان توقف شری در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت
و اینمارک بمالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شری در مملکت روم اتفاق افتاد
پنجاه میک شری در مملکت روم توقف داشت عند سلطان احمد سیم بود شری و از دهم بعد از ورود بشهر بندر کاغذ
بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ بن نشان او انداز قرار یک میگفتند سواد کاغذهای شری بود
که در حین توقف در خاک روم سلطان نوشته است چون درست خاطر جمعی نداشتم لهذا مضمون آنها را در
تاریخ خود بمطندادم این قدر معلوم میشود که مضامین نوشتههای شری این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته
بود تا تلافی استیصال خود شکست لشکر روم را از دولت رومینه در آورد فی الحقیقه اگر دولت روم بحرف
او گوش میداد و قدری لشکر بدست او می سپرد باز دولت روم ستم تمام میکرد لکن احوالات سلاطین روم معلوم
است که ده سال طول میکشد تا بیک کاری اقدام نمایند بعد از مدتی مدید کاغذی شری نوشتند که هیچ دخل مطلب
نداشت شری با اینهمه باز از خیال خود مأیوس نشده یک نفر پونیا تو سکی نام از سرداران خود روانه اسلامبول
نمود که رفته با وزیر دولت حرف بزنند شاید کاری بکنند که دولت روم خواهش او را قبول نماید چون در اصل
اسلامبول شایعانی دولت روم بنایت حرمت باو کردند و تعذرات و عدههای بسیار با وی نمودند
والله سلطان احمد بواسطت فوئکانام حکیم خود زیاد از حد مراقب احوال امورات او گشته و نیز متعذر گردید که خواهش
شری قبول خواهد شد و سلطان روم لشکر کثیر شری خواهد داد تا بجنگ پیرگیر بر دارد لکن آنهمه عده بود و وقت بیجائی
گذشت روز بروز دشمن برپور میشد پونیا تو سکی بنگ آمده نزد وزیر رفت در آن هنگام وزیر روم علی پاشا چورلو
بود نخست در شهر چورلو رعیت بوده بعد ترقی کرده بمرتبه وزارت رسید پونیا تو سکی عرض کرد که جواب صریحی
بمن بده هرگاه دولت روم میل دارد که بشری امداد بدهد بسیار خوب الا اینکه کار خود را بفهمد و از جای دیگر چاره
نماید علی پاشا جواب گفت چه خیال میکنی ما که دشمنی و سن را فراموش کردیم اکنون در تدارک هستیم تو خاطر جمع باش
و بشری بنویس این است که با دوست هزار نفر لشکر رسیدم میخواهم که بیک دست شمشیر و بدست دیگر شری گرفته
وارد شهر مسقوثوم و پیرادست بسته باسلامبول بفرستم پونیا تو سکی نیز جواب پاشا را بخدمت شری نوشت و
فرمانی از سلطان گرفته فرستاد که در بندر شری لازمه حرمت نمایند شری نیز بخیرال دولت هزار نفر لشکر روم در آنجا

خوش میگذرانید در نزد خود خیالات میکرد که چگونه پطرا خواهد گرفت بعد از گرفتن چیر بر سر او خواهد آورد و حتی که در جنگ
پولتا و ابرداشته بود بالمره خوب شد پس از یوسف پاشا حاکم بندر خواستش کرد که در بیرون شهر محبت او
چادری برپا کنند که خوشتر در آنجا بنشیند و در میان شهر نباشد چون سلطان و هم در خصوص شرل بنایک
نویسته بود که هر چه خواهش کند مضایقه نماید و هر چه بگوید بشنوند لهذا پاشا فرمایش او را بی تا مل قبول کرده
حکم کرد که در بیرون شهر هر چه چادر استیاج او بشود حاضر و مهیا کرده بنهند چون شرل بیرون شهر منزل کرد و چم
پایش و سپه دوی نهاد باز بنای سوری مشق گذاشته هر روز پیش از طلوع آفتاب سوار میشد و سه ساعت
میکرد بعد پاده کشته بنای مشق میگذاشت دو سه ساعت بهم مشغول مشق صالوات بود تا وقت نماز میرسید
نهار را صرف کرده پیازی شطرنج میرداخت همواره در شطرنج پادشاه را حرکت میداد چون در حرکت پادشاه بردن
بازی غیر ممکن است از آنجست بازی همیشه میبخت هر چه بر او میگفتند که صاحب منصب دیگر حرکت بد قبول نکرده
میگفت تا پادشاه است او باید در پیش باشد با بکله از روز و روز و در شرل بنیاد هر روز از سپاه سوادیا پولک از
دست لشکر روس که نخته نزد شرل می آمدند و جمعیت شرل یاد شده تا هزار و هشتصد نفر رسید اجات آنهم
از جانب دولت روم بود دولت مغرب و سیح خیر از وی در نفع نمیکرد چون در میان چادر محبت و زیند باد و باران
و برف و باران استراحت و گذران متعسر بود لهذا مصمم شد که در بیرون شهر خانه بسازد یوسف پاشا نیز او را قبول
کرده بساخت سرداران شرل نیز اندک اندک هر کدام محبت خود خانه در آنجا ساختند صالوات نیز هر یکی محبت
نیشمن خود جانی درست کرده اردوی شرل شهر مختصری گردید و سیح خیر احتیاج ندانسته مشغول خوش گذرانی و
عیش بودند پیکر از خیالات شرل اطلاع داشته میخواست کاری بکند و مایه زینت و دولت عثمانلو با او بد شده او را
از خاک خود بیرون نمایند دولت اسباب یاد از جنگ پولتا و ایچک وی آمده بود پطرا فرمود منفعت و دولتی
که از سوادیا ن عاید ماکشته در راه خسارت و ضرار ایشان باید صرف کرد لهذا مکتبفرایلی از جانب خود مامور
کرد و تنخواه و ارمان فراوان با سلامبول فرستاد که رفته هر طور تواند با وزیر روم بسازد و وزیر را برز دوستی پطرا
بگیرد و در و چند که تواند فیما بین شرل دولت عثمانیه فساد بکند پیکر کبیر درست فهمیده بود که در دست سلطان
چیزی نیست باید با وزیر ساخت کاری که وزیر اختیار کند همان برقرار خواهد بود لاجرم ایلیچ روس با سلامبول
رسیده در اندک وقتی طوری حرکت کرد که خواستش پطرا بعمل آمده حرف جنگ رویش تمام شد و بنای دوستی گشته
تا آنوقت قدغن بود که سفر اغیو افستند در اسلامبول از خود خانه بازند میبایست که از دولت خانه برایشان مجتنب
شود علی پاشا مصلحتی خطیر از ایلیچ روس گرفته او را مخص کرد که از خود جا بسازد و پونیا تو سکی را در چرخه آرد و پیکر
هر وقت بد خانه می مد نزد خود راه نمیداد و بجز مرتی میکرد و در بند هم ام شرل مغشوش کرد اجاتش نمیرسید

کسی حکم او گوش نید و خواهش او هیچ وجه عمل نمی آید پونیا تو سکی بشمرل نوشت که باعث کم التفاتی وزیر چیست
جواب فرستاد و حکم کرد که خیانت وزیر را نوشته سلطان بدو قرار سلاطین و مأمورین است که خود هیچ وجه کار
دولت نمیرسانند همه امور با دست صدر اعظم تمام میشود و قرار می آید که سلطان هر روز جمعه مسجی میرود و از نزد
اگر کسی عرضی داشته باشد عرضیه نوشته در دست نگاه میدارد کم التفاتی می افتد که سلطان عرضیه را از دست
عارض بخیرد و خود بعضی اوبرسد که اوقات عارض با عرضیه نزد وزیر میفرستند و وزیر نیز با صاحب عرضیه
گرداگر و گفتار و پیش گرفته امیر بچاره را بیشتر از سابق صنایع و عاقل میکرد و نظر بآن احتمال که سلطان عرضیه را
پیش وزیر میفرستد کسی جرأت عرضیه دادن بخدمت سلطان نداشت مگر یکمکه از سلامتی جان سامان
کار خود دست کشید و باشد پونیا تو سکی هر چه تلاش کرد که مطالب خود را بسلطان برساند ممکن نشد اگر چه باید
شاه راه دست و والده سلطان نیز با وزیر بسیار بد بود و لیکن او نیز جرأت نیکر و علی پاشا بر تبه صاحب
بود که بجز سلطان هر کس از ویتر سید و سلطان نیز تا اذن و رخصت از ویتر گرفت آب بخورد پونیا تو سکی با اینکه
از همه اینها اطلاع داشت باز چنان بتنگ آمده بود که مطالب خود را نوشته بیک نفر از اهل و مأمورین یاد داده
راضی نمود بر اینکه روز جمعه در نیمه رانظر سلطان برساند شخص نیز مردی بسیار فقیر و مغلوب بود و از جان خود گذشته
عرضیه را در مسجد بنظر سلطان رسانید سلطان عرضیه را گرفت بعد خواندن بیسچو جواب داد بعد از دو سه
روز پونیا تو سکی عرضیه دیگر نوشته از آن نیز بر و پول جمعه آینه بنظر سلطان رسانید این دفعه سلطان در عرض
جواب مطالب بیت و پنج رأس سبب بخدی بسیار خوب بانامه مهربانی نزد پونیا تو سکی فرستاد که بشمرل
برساند پونیا تو سکی دستخوار خوانده دید که جواب مطالب او را هیچگونه آلا و تمیز نداشته چون چاره دیگر ندانسته
همان نام و اسمان ارمانی را بفرستاد و از قرار یک پونیا تو سکی نوشته یکی از آن اسبها سواری خود سلطان
بوده که جمیع اسبها شرجی ابر و رکابش طلا بود است چون علی پاشا از این احوالات اطلاع یافت و نیز پنج رأس
اسب همراه اسبان سلطان بفرستاد شمرل با کمال احترام اسمان سلطان را پیشوا نمود و قبول کرد لکن پنج
اسب نیز را برگردانید و باز پس فرستاد و کاغذی بدین مضمون بوزیر نوشت که من از جانب دشمن خود تعان
قبول نمیکنم تو که الآن دشمن من هستی و تقلب بمن کردی چرا بمن تعارف میفرستی چون این خبر بعلی پاشا
زیاده از حد تغییر کرده بصدد تلافی این حرکت شمرل آمد ولی خود نخواست و دمار از خویشش در آمده بزودی
تمام شد در آن ایام که مأمور تو او علی پاشا نام دیگر در پست سلطان احمد بود و سلطان میل یاد باو داشت
مشاورانیه پس نه غل فروشی بود سلطان احمد و هم عمومی سلطان احمد تیم در قرب شهر آورده در میان جنگل و
دیدم بحکم خانه خود آورده غلام بچه کرده بود بعد از وفات سلطان احمد و تیم سلطان احمد تیم زکات و فرست

لاونعم
نمود

ترکی
که مأمور تو او علی
پسر غل
فروشی

او را پسندیده بترت و ترقی او پیش داخ و نظر محبت باطنی همواره دل محبت و میکاشات آتقائین علی پاشا
 و با علی پاشای زبردتی گشته با اتفاق چند نفر از اعیان دستپاسی در سلطان خیانت و خسران و زیر سر
 در پیشگاه سلطان ثابت مدلل کرده سلطان نظر و ثوق حسن ظن بسیار که بعلی پاشای مدعی داشت چو رولور و معز
 و کورولو او غلبه را بجای او منصوب نمود مشا را الیه ردی چیز فهم و صاحب مدرکی بود چون بسند وزارت نشست
 معروض سلطان نمود که امروز سلطان را واجب است که در مقام دلبستین سوید و روس به تمام فرمایند و
 بطریق امور آندو دولت را بگذرانند که سایر دول حاکمی تحمیل نمایند اولاً از دولت روسیه تا بحال حرکت
 خلافتی نسبت بشما ظاهر نشده است تا شما مجبور شده بجنک ایشان سبقت نمائید تا نیا شرل و ازو هم دولت
 سلطان اعظم شمرده و بخدمت ایشان پناه آورد است اکنون بر سلطان لازم است که در مضبوط کار او اهتمام
 فرمایند پس عرض کرد که مبلغی بشرل التفات فرمایند تا با سلا مبول بیاید و از آنجا براه نمایی بولایت خود مراجعت نماید
 و با دولت روس هم تا خلافتی مزید پیدا دوستی نماید سلطان احمد عرض وزیر را قبول کرد و کاغذی بشرل فرستاد
 که با سلا مبول بیاید و ما بختیاج خود را از دولت عثمانیه بگیرد و از راه نمایی که با دولت روم دوستی بملکت خود محبت
 کرده در کمال سودگی و استراحت بسلطنت بنشیند و غافل از آنکه شرل با آن غرور چگونه میتوانست که تکلیف دولت
 عثمانیه را بعلی آورد یا بچو رود کدام آبرو میتوانست بملکت خویش برود همان بذلت و سوء احوال اصد مرتبه بترت رسید
 از آنکه بیست او نیز بولایت خود مراجعت نماید پر خ اهش سلطان را قبول نکرده نامه در جواب سلطان نوشت
 که روزی خواهد رسید که این تکلیف ایشان خواهد شد لکن آنوقت دولت روس تسلط یافته در قوه احدی نخواهد
 بود که چاره نماید شرل تا میسر در بند خواهد بود بدین خیال مشغول بود که دولت روم را بجنک و عدوت دولت
 روس بترک و تحریک و تخریب نماید از آنست دشمنان و فرصت یافته میخواستند که دولت سوید را تمام نمایند
 چنانچه ویرا در هر حال مجال جنگ و قتال مجال باشد و دست او از همه جا کوتاه بشود از آنجمله او کست بعد از جنگ
 پوتن و اباز با پتر کبیر ساخته دوباره پادشاه پولند شد و ستانیا سلا بعد از آن همه نعمت و موارث از پادشاهی دست
 کشید از یکطرف پتر کبیر میدان را خالی دیده هر چه در قوه میداشت از ممالک سوید تصرف میکرد و از یک سمت دولت
 دانیمارک عداوت خود را با شرل فراموش کرده بنای جنگ گذاشته بود مملکت سوید بی صاحب مانده چنانکه یک دولت
 بزرگ در قوه نداشت که تدارک دو هزار لشکر را بپسیند و حجت نیز اطاعت بدولت نمیکرد بزرگان ملت مجبوراً
 از هر چیز دست کشیده بودند و میدانستند که پادشاه دانیمارک بنا بعد وقتی که پیش ازین داشت تا پادشاه سوید را
 بالمره تمام کند دست نخواهد کشید و عنقریب نصف مملکت را دولت دانیمارک و نصف دیگر را روسیه بزرگ
 خواهند شد بدین این اعتناش که جمیع اعیان دولت و بزرگان ملت در کمال حیرت بودند و چاره نمیدانستند متنبو

مام که یکی از سرداران شرل بود و آن اوقات بجهت دیدن عیال خود مرخص شده بجانده می آمد و در شد چون آشوب و
پریشانی ملک را بداند و دید خود داری بخوده بدالت خانه ملت برفت و از بزرگان ملت خواہش نمود که فردای
آزاد و قدغن نمایند که در شهر هر چه آدم خبر فیم و با غیرت بدالت خانه جمع شوند تا قراری بام ملت بگذارند و چاره نمایند
که دولت ایشان بآمره منقرض نشود بزرگان ملت خواہش و اقبال کردند و جلد در عدالت خانه حاضر نمودند
ستبنوک چون مردم آنجیم را موافق طبع خود بدید روی ایشان کرده با چشم گریان گفت که ای ملت سدیدین هرگز
تصور نمیکردم که شما باین مرتبه بی غیرت با سدید که دولت دانیمارک که سالهای دراز با ما خونی بوده اند ملک ما را
خراب کنند و عیال و اطفال را اسیر نمایند و مادر و خواب غفلت حسیده و بمقام تلافی نیانیم که ما را چه شده
که قوه انرا ندیم که از غمده چنان دشمن بیخ رحمة نمیتوانیم بیانیم شما آن نیستید که با چهار هزار لشکر جمیع ممالک دانیمارک را
تصرف کردید همین سخن سردار ایشان از اجتهادی بر سر غیرت آورد که جلای در میان عدالتان هم قسم کشند که در زیر حکم ستبنوک
یا بالاتفاق کشته شوند یا اینکه ملک را خلاص نمایند و در اندک وقتی بیست هزار نفر جمعیت حاضر شدند که زیاده
از دوازده هزارشان خت نداشت هر کدام در آن ازدحام و اجماع عام سبابی بدست گرفته آمده بود پاره طباخچه و جری
کار و بعضی چوب داشت با آنهم ستبنوک از کار خود مأیوس گشته روانه شد لشکر دشمن تا بشهر پلستینون رفت تصرف کرده در
هر جا ولایت سدید را تاخت نماز میکردند در قرب شهر و در تلافی فریقین اتفاق افتاد سردار سپاه سدید خواست که
لشکر و روز آرام بگیرد و روز سیم بنای جنگ بگذارد لکن سپاه سدید بجز در رسیدن بی آنکه حکمی از سردار رسید آنیکه
بدشمن اخبار جنگ نمایند میان افواج دانیمارک بر نختند در مدت دو ساعت چنان کرم ستیزه آویز گشتند که حال
آنچنان جنگ را کسی نشان نداده است و دشمن آن فرصت نداد که تفنگ پر کرده خالی نماید و سرایشان را با کار و
و خنجر چون کوفسندن طبریدند بالاخره لشکر دانیمارک در مقابل ایشان و ام بخروده بنای فرار گشتند در آن جنگ
از صلاحتات فوج خاصه پادشاه دانیمارک دو فوج بودند تنهاده نفر خلاص شد باقی را بالمره کشتند و دست
پنج و زشت سر لشکر دانیمارک افتاده یک نفر از ایشان در ولایت سدید نکل داشتند بعضی را مالک و برخی را بیرون
از خاکشان نمودند چون این خبر بشیرل رسید همی کشید سرداران عرض کردند که انکند این خبر خبر خوشی نیست
چرا افسوس بخوید و او میکشید در جواب گفت از برای آن آه میکشیم که کی باشد آرزو که من هم سپاه روس را اینگونه نمایم که یکی
ایشان باقی نماند با بجز چند روز بعد از و در این خبر از اسلامبول خبر رسید که کومور کو معروفول شده با تاج محمد
در جای او وزیر گشته است شرل این مرده بیشتر از اولی خوشحال شد چون میدانست که همواره قرار بر این است
که وزیر خلاف هم میکنند و یقین داشت که با تاج محمد خلاف کومور کو کرده جنگ را با دولت روس مصلحت
خواهد داشت با تاج محمد از قدیم در عمارت پادشاهی همیزم شکن بود و در عهد سابق دولت عثمانیه را قرار

نطق
کردن ستبنوک
در عدالت خانه

سدید

بیرضه

بیگاه

شکر
کومور کو زغال
فروش
ترکی
تاج محمد

شکن

بر این بود که شاهزاد مارا مجوس میگرداند سلطان احمد در عهد سلطنت عموی خود که در مجلس بود همین بالتاجی محمد
 بنحمت او مشغول بوده ازین جهت سلطان احمد با او تمهید کرده بود که هرگاه که من سلطان شوم بر تو محبت خواهم
 کرد بعد از پادشاه شدن بر عهد خود وفا کرده منصب وزارت بر او التفات کرد و دختری از اندرون که سابقاً خاصه
 خود بوده بدو چون بر تبه وزارت رسید مقربین هرگاه سلطان را گفتند که میل خواهش بجنگ کردن
 بادولت روس است ازین جهت وزرا می دیگر را معزول و ترا بمنصب اختیار نمودیم هرگاه میل داری که در منصب
 خود بر قرار شوی هر وقت سلطان در این باب با تو مشورت نماید باید جنگ با صلاح دولت بدانی بالتاجی تیر و عده کرد
 که موافق خواهش فتای خود رفتار نماید چون چند روز ازین ماجرا گذشت سلطان او را نزد خویش طلبید و از او
 در باب جنگ بادولت روسیه مصلحت خواست بالتاجی عرض کرد که جنگ کردن با کافر همیشه صلاح است که مسلمانان
 شده ایم باید بسواره با ایشان بجنگ باشیم سلطان جواب داد پسندیده حکم فرمود که تدارک دوست هزار نفر لشکر
 بپیشند چون لشکر حاضر شد بالتاجی از خود خواسته شمشیری مرصع باو التفات فرمود که این دوست هزار
 نفر را بدست تو سپردم و نیک و بدین سفر از تو خواهم دید آیا برینم چه کار خواهی کرد اگر چه مورخین سواد بالتاجی امر دینی فهم
 بقلم داده اند ولی التزمیکوید که اعتقاد من بباره و خلاف این است چون سلطان او را بر این خدمت بزرگ مأمور کرد و
 شمشیر مرصع بدو داد بالتاجی عرض نمود که اگر هیچکس نداند شما خود میدانید که از قدیم کار من هرگز شکنی بود و دوست
 من بیا لتای دومی عادت داشت حالا که بجای بالتا حضرت سلطان شمشیر مرصع و بیای من التفات فرموده اند
 معلومست که بقدر مقدور سعی تلاش خواهم کرد لکن اگر خلافتی اتفاق افتد پیش از وقت عرض کرده ام که این کار کار من
 نیست سلطان از این جواب بالتاجی بشیر پسند آمده فرمود که من این دوست هزار نفر را بتو بخشیدم هر چه دلت میخواهد
 بکن کن من بعد بر کرجی بر تو نخواهم کرد با بجز در عهد قدیم دولت عثمانیه با هر دولت که قصد جنگ داشت تخت الملی
 خضم را مجوس میکرد علی هذا الملی روس را مجوس کردند و بخان تاتار حکم فرستادند که او نیز جمعیت خویش را حاضر کرده
 میثاقی قتال و سیه شود خان تاتار در آن اوقات راه باشرل پیدا کرده دوست شده بود و چند دفعه عریضه در
 خصوص جنگ بادولت روس بنحمت سلطان نوشته بود چون آواز جنگ رویت بکوش او رسید خواست که
 جمیع لشکر در بند جمع شود تا همه بدانند که این جنگ از برای خاطر شرل میباشد لکن بالتاجی چون باشرل را بطاعت
 حکم داد که لشکر اسلامبول غیره از قرار ایام سابق جنگی در صحرای درنه جمع گردیدند صحرای مزبور جایی بسیار
 بزرگ و خوش هواست لاجرم بالتاجی محمد را بجای آنکه روز توقف کرده تدارک سپاه را انجام داد و روز چهارم
 روانه شد پیش از آن هرگاه دوست هزار سپاه عثمانیه مأمور یکسری میشدند کل رویی من هر اس میگرد و گاهی در
 پیش روی ایشان قدرت مقابله و طاقت مقاومت نداشت لکن از رویکه نظام نباشد آن شجاعت سواره و پیاده پیشا

ترک
 بالتاجی
 هرگز شکن

بالتا
 تیر هزار شکن
 گویند
 بجوشی
 بازخواستی

عثمانیدیکار نمی آید موافق برآورد چند سال صحنه فوج نظامی مقابل بیت پنج فوج غیر نظام است اینصورت در همه وقت است
در جنگ شرط است بطر کبیر سپاه خود را با نظام سپاه عثمانلو را بالمره بی نظام دانسته یقین داشت که با جمعیت قلیل از همه لشکر عثمان
بسهولت بیرون خواهد آمد با لجه چنانچه شرل در جنگ روسته خط کرد و بطر نیز در ابتدای جنگ عثمانیه خط نموده کاخ خود
ضایع کرد جنگ بیروت را چون در تاریخ بطر کبیر تفصیل نوشته ایم لهذا درین کتاب گفتا بان کرده نوشتیم
تفاوت جنگ بیروت و پولتا و این شد که دشمن شرل بطر بود و دشمن بطر بالتاچی بطر پادشاهی بود که خسارات
مراعات چند مرات از شرل دیده و اوقات خویش را سالیان دراز در دفع شر و رفع ضرر آن مصروف داشته
و با هزار مصیبت فرصتی بدست آورده بود که با تمام سینه کونه دشمن قیام کند شاید که کار خویش را بطوری از
پیش برد و از دولت و سلطنت خود خاطر جمع کرد و بالتاچی و زیر می بود که در تمام عمر خود یک دفعه لشکر کشی کرد و
خواهش سلطان از و این نبود که در آن جنگ بطر کبیر را اسیر و دستگیر کرده با سلامبول برسد بلکه نهایت مقصود او
از آن جنگ استرداد ولایاتی بود که بطر از دولت روم تصرف کرده بود با لجه چون بالتاچی محمد ملاحظه کارهای خویش
کرده دید که منظور پادشاه خود بطور دلخواه بعمل آید مصالحه را قبول کرد و مؤرخین سوید نوشته اند که بالتاچی در روز
بیروت چنان بی غیرتی کرد که با یکپس کرده بود هرگاه دو ساعت بیکر تا تل نمید و بطر را با تمام لشکرش اسیر میکرد
فی الحقیقه بطر کبیر در مکانی بسیار بدگیر کرده بود و بیحواس بود و امید خلاصی داشت لکن بسیار اتفاق افتاد که سپاه
وقتیکه از هر طرف نا امید گشت فرجی وی میدید درین مقام این توقع را از بالتاچی نباید کرد که چرا لشکر گرفته
از دست ببرد هرگاه خود سلطان روم در آنجنگ میشد در چنین وقت از برای وی بی غیرتی بود لکن سیزم شکن را
بحشی وارد نیاید و از آن مصالحه نقصان و استعجاب نمیشود زیرا که آنچه حکم دولت خود بود زیاده از آن بعمل
آورده با کمال آبرو مراجعت نمود

فصل ششم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت
و اینمارک بمالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شرل مملکت روم اتفاق افتاد

در هنگامیکه لشکر روم اطراف سپاه روس را گرفته جای حرکت از برای روسیه نمانده بود و پونیا تو سکی کانی
از اردوی عثمانلو بشرل نوشت که هرگاه میل داری که دشمن خود را از در جنگ نزو ابد حالت تربیتی تحویل تمام شتر
بیا و تماشا کن چون این خبر بشرل رسید با هشت نفر جوان لاویر که همیشه در خدمت او بودند از بندر روانه
شده شب روزی یکی کرده خود را بصحرای جنگ برسانید که دشمن خویش را در آنوقت دید و خوشحال شود لکن وقتی
رسید که مصالحه از طرفین تمام شده لشکر روس مراجعت میکرد از مشاهده این اوضاع احوال شرل را کون شد

و نمید که چکار کند چون میخواست که داخل اردوی عثمانلو شود و آب رودخانه طغیان داشت ازین جهت میبایست
 حشر فرشتک بالارفته از پل بگذرد شرن را بیکه تعجیل داشت خود داری بخورده اسب خود را برود خانه پروت زد و درین
 رودخانه کم مانده بود که غرق شد و در آنست سیاهروس بود که میرفتند شرن از میان ایشان عبور کرده بار دوی
 عثمانلو رسید و چارپوینا تو سکی ابرسیده در آنجا پائین آمد و با کمال تغییر از مشارالیه پرسید که چگونه مصالحه
 کردند و پوینا تو سکی تفصیل از بیان نمود شرن بعد از اطلاع بسرعت تمام بمنزل بالتاچی محمد رفت همینکه از در
 وارد شد با کمال کج خلقی و غیظ گفت که چگونه خجالت نکشیده بی اطلاع من چنین مصالحه بی ثراقم کردی
 پاشا گفت که من چنانکه بیکت مأمور بودم همچنان در مصالحه مختارم شرن گفت وقتی که خضر آمد کند خود دستیک
 یافتی دیگر چه مصالحه با وی اشتی و زیر جواب داد که قانون اسلام این است مذهب مسلمانان چنین که کسی که بر ما
 پناه آورد و التماس نماید تمنائی نکند باید خواهش او را بی مضایقه بعمل آوریم شرن از جواب بالتاچی زیاده از حد
 تغییر کرده در چادر او تکیه دراز شد بعد برخواست از بهمانجا سوار شده دوباره برسد در مراجعت نمود طالع شرن
 دیگر برگشته بود روز و روز و بندر دید که آب و دخانه نیست هیچ خانها سیکه ساخته بود خراب کرده است از کسان
 از بهر جهت چهل نفر باقی مانده بودند شرن خود را بوزیران نام دهی که در سه فرسنگی بندر بود بکشد و از
 یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که از برای او خانه از سنگ بسازد که از آسیب مضرت آب و آتش محفوظ باشد
 یوسف پاشا سه باب خانه حکم کرد که از برای او ساختند و او ضاع خانه را نیز موجود کردند تا اینکه شرن کسان خویش در
 آنجا متزل نمود چون بالتاچی با سلامبول سید و ازرقا شرن بنجیده در پیش خویش مصمم شد که او را از خاک روم
 بیرون کند لهذا بعضی رده و سلطان عرض کرد که ماندن شرن در خاک روم هر روز مایه فساد خواهد بود باید او را روانه کرد
 سلطان دوم در جواب فرمود که تو مختاری خود میدانی هرگاه مصلحت است روانه کن ولی بطریق که از ما منجید و زیر
 چون اینکه مرضی از سلطان گرفت چهار روز ایلچی فرستاد پیش خود طلبیده با و سپرد که بدولت خود بنویسد که دولت
 روم میخواهد شرن با حرمت و عزت روانه ولایت خود نماید و عزم دارد که از خاک مملکت خود مراجعت کند
 از شما توقع داریم که هنگام ذهاب او آنجا بخدمت او فیض یاب شده لازم احترام را در بار او بعمل آورید و
 از آنطرف یوسف پاشا را که با شرن دوست بود معزول نمود و همعیل پاشا که یکی از منسوبان نیکو امان خویش بود
 پیش کشیده ب حکومت بندر منصوب کرد که هر چه حکم کند بی چون و چرا بعمل بیاورد و با بجله بعد از ورود همعیل پاشا
 بندر کاغذ دولتی بشرن نوشته همراه یک نفر پاشا روانه کرد که رفته حکم شرن را از بندر روانه اسلامبول نماید
 که از آنجا بملکت خود برود چون فرستاده بالتاچی بندر رسید نزد شرن آدم فرستاد و پیغام داد که از جانب
 دولت خود کاغذ و احکام آورده باید بخدمت ایشان رسید جواب بکیرم شرن چون از عداوت بالتاچی

اطلاع داشت جواب او را چنان داد که پیش از وقت دانسته باش اگر در حضور من بنظر رسد می بفرستی منافی و با
از قانون ادب بیرون کنی سر از تخت جدا خواهم کرد آگاه باش تا از حد خود تجاوز نکنی و همیشه کلاً از احوالات
شری اطلاع داشته می دانستند که او هرگز دروغ نیکوید نمی گفت که اندام او بیرون آمد بهمانست لهذا فرستاد
باتیاجی چون بجنود شری رسید از بیم جان خود حرف دیگر نزنده همان کاغذ دولتی را داد و بر پشت شری خود
نیز القائی با و نموده یکی از سرداران خود فرمود که جواب کاغذ پاشا را بنویسد فرستاده باتیاجی دید که شری
از آنکسان نیست که قدرت حرف زدن در حضور او بخواند داشت ناچار جواب کاغذ را گرفته مراجعت کرد با کتایب
بعد از شنیدن جواب شری حکمی علیحدہ بعد از اسماعیل پاشا فرستاد که چشم شری را برساند و بهر طور باشد او را
از بند بیرون بکند اسماعیل پاشا مدتی که حاکم بند بود از احوالات شری خبردار شده می دانست که او در عالم ترق و واهی
تقصید است خواست که بطریق استمدادی خواہش باتیاجی را بعمل آورد و روزی نزد شری فتی با کمال ملائمت عرض
کرد که ما ندان شما دیگر در اینجا بی مصرفست دولت روم می خواهد که شمارا با آب و روانه کند شما هم با سلامبول تشریف
ببرید هرگاه مطلبی داشته باشید بگذرانند در اینجا آسان تر است شری در جواب فرمود می دانم که باتیاجی ترا برین
واداشته که اینگونه سخنان در حضور من بگویی ازین سبب کاری با تو ندارم تو با عیان دولت بنویس که من تا
از سلطان صدر ایشکر نگیرم و باتیاجی از وزارت معزول نگنم دست نخواهم کشید و از اینجا بجائی حرکت
نخواهم کرد هر کس در قوه دارد مرا از اینجا بیرون کند اسماعیل پاشا سخنان شری بدین تفصیل وزیر بنوشت چون
مشار الیه دید که او را برزور حرکت دادن در قوه هیچکس نیست لهذا بمقام اذیت وی در آمده خواست که
او را با قطع کردن اخراجات آذان صفحات بیرون نماید و مخارج شری از جانب دولت کلی بود کما شکیان
خویش را قدغن کرده بخود و نوکران شری جبه و دیاری از بابت مخارج ندهند و در جمیع عرض راه از بندرتا
باسلامبول حکم نموده نوشتجات شری را در برابر جا که به بینند بگیرند و نگذارند که کاغذی بسلطان برسد
باتیاجی می دانست که بداند که راندن شری خلاف رای سلطان است چون شری از آن قیام اطلاع یافت
تغیر کرده بناظر خویش حکم نمود که از سابق هر چه مخارج قرار بود بعد ازین و مقابل آن خرج کند از نوکران شری
کسی آن جرأت نداشت که در جواب او صراحت بگوید که ما تنخواہرا از کجایا و ریم ناظر مجبور بود که از مردم با
معاطله زیاد پول قرض کرده اخراجات را موافق خواہش شری را بدهند لهذا در مدت قلیل مبالغی خیر قرض
کردند و پوینا تو سکی در آن اوقات در اسلامبول بود و از بدگذرانی شری اطلاع داشت و میخواست که جازیه
پس عیضه بدین مضمون نوشته بسلطان روم رسانید که باتیاجی با دولت روس متفق القول گشته و تنخواہ
زیاد از پطر گرفته است از آنجست بود که پطر از جنگ لشکر روم خلاص کرد و بنای مصالحی گذاشت و نظریه دینی

دولت روس برخلاف رومی سلطان همواره بصد داذیت شری آمده و اخراجات او را بآمره مقطوع کرده است
و تفصیل کذا رشات بالتاجی اباشریل در آن عرضیه معروض داشت سلطان هم در آن اوقات اندکی از
بالتاجی بی میل شده بود زیرا که در مصالحه پروت با پتر کبیر قرار داده بودند که کلیدهای شهر آرتوف بدولت
روم تسلیم کند و در آن خصوص اجمال و تاخیر را موقوف بگذارد آن اوقات مدت یکسال از جنگ پروت
گذشته بود و هنوز پتر سپاه خود را از شهر آرتوف بیرون نکرده هر روز بیانه طول میداد سلطان هم هر وقت
کلیدهای آن شهر را بالتاجی میخواست مشارالیه سرهم بندی میکرد ازین سبب سلطان از بالتاجی بدیجان شده
بود و عرضیه پونیاتوسکی و سایر سخنان عثمان بالتاجی علاقه گشته سلطان بآمره کم التفات شد و او را خائن دولت
خود دانست و نظر بخدمات او از کشتن او بکشد و لکن وزارت را از دست او گرفت و او را از اسلامبول
بیرون کرد پاره مورخین سوید نوشته اند که باعث مغزولی و این شد که در خزانه بالتاجی آنکشته ترین جواهرها
دیگر پیدا شد که در هنگام مصالحه از دولت روس گرفته سلطان نشان نداده بود حقیقت این مطلب با
معلوم نیست اینقدر میدانیم که بالتاجی از وزارت قاده و یوسف پاشا در جای او صدر عظم شاین یوسف پاشا در
مملکت روس متولد شده و شش ساله بود که در جنگ اول ویسینه با روم اسیر و میهن گشته کینه فرساز او را فروخته
بود باندرون سلطان در آنجا با مروت ترقی کرده باین مرتبه رسید چون یوسف نیز شد دولت روسینه فمید که
در حقیقت باعث عزل بالتاجی شهر آرتوف بوده یوسف از ترس خود آنچه در قوه دارد و خدا بد کرد که شهر مزبور موافق
عهد نامه تبخیل بدولت و تسلیم شود هرگاه روسینه شهر مزبور را تسلیم نکند محتمل است که شری سلطان و روم را گردانند
و باره بنامی جنگ شود پتر کبیر پیش دستی کرده شهر آرتوف را خالی نمود و کلیدها را ب یوسف پاشا فرستاد و با او
بساخت که دیگر دست شریل بجائی بند نشود یوسف پاشا چون امر آرتوف را تمام کرد در نظر سلطان معتبر شده با
ایلمی دولت روس دست گردیده این همه مانند بالتاجی بمقام گردانیدن ای سلطان درآمد که نگاه داشتن چنین شریل
صاحب جراتی را در خاک روم خلاف عقلست باید به طریق باشد او را از خاک روم بیرون کرد تا اینکه دولت
آسوده شود سلطان احمد با اینهمه اصرار و ابرام نخواست و وزیران باز نمیخواست که شریل از مملکت او به بحر متی بیرون برود
پس بدست خود نامه نوشته کینه فر نوکر مقرب خود را مامور کرد که روانه بندر شده نامه سلطان را بشریل برساند تا شریل
با کمال اطمینان خوشحالی از مملکت روم برود ترجمه نامه سلطان بدین قرار است که غرض از تحریر این نامه معلوم کردن
این مطلب است که منظور ما درباره شما چیست دولت روسینه صدقات حملات لشکرها را هنوز فراموش ننمود
پیش از آنکه دوباره حکم لشکر کشی بسوی ممالک ایشان بفرمایم آنچه حکم و منظور ما بود همه را بعل آورد از آنجا تا این وقت
شهر آرتوف را بر امانی دولت عثمانیه تسلیم نکرده بود این فخر بوساطت سفرای دول فلانک انکلیس که پیوسته با

صوت
مکتوب سلطان
بشری
دو نیم

دولت ما دوست بوده اند شهر فرورالتیلم نمود علاوه بر این امنای دولت ما را خاطر جمع کردند که بعد ازین خلاف
عهد نامه دوستی رفتار نکنند و استدعای دوستی و مصالحه نمودند ما نیز خواهش ایشان را قبول کرده حکم دادیم
که دوستی ما بین دولتین برقرار باشد علی هذا حکم کردیم که حاکم بندر و خان قرقم مشغول تدارک سفر سکار شتابانند
که انشاء الله این زمستان از راه پولند زمین بحالک خود مراجعت فرمائید شما نیز یکسان خود قرقم نمائید که در
بین راه با مردم خلاف قاعده و رفتار بی فائده ننمایند و بجهت اینکه در این سفر از برای وجود شما خوش بگذرد و با
عزت و احترام تمام تشریف ببرد لایحه تدارک و مخارج شما را حتمی و انجام خواهیم کرد و لشکری نیز در بندر حاضر
خواهند شد که در این سفر با انجام خدمات شما پرداخته لوازم جان فشانی بعمل آورد و در هر باب دوستی ما را در
باره خود خاطر جمع باشد که بعد ازین در هر کار از جانب ما امداد و اعانت خواهی دید مستطیم که همواره بار سال سال
و اطباء مطالب منابع دوستی را تجدید فرمائید تحریراتی ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۲۸۱ هجری بمین دستخط را احمد
آقا نام نوکر محرم سلطان پیش شریف و در شریف چون دستخط را ملاحظه کرد و از مضمون آن اطلاع یافت در جواب
سلطان نوشت انچه در یک من بملکت شما وارد شدیم از الطاف و اشفاق شما نهایت رضامندی و غایت نهایت
و خرسندی دارم حال که میفرمائید من بولایت خود مراجعت نمایم بسیار خوب لکن شما اطلاع ندائید که عبور
من بالشکر جزئی از خاک پولند غیر ممکن است اعیان دولت امر را بر شما مشتبه کردند که موافق عهد نامه پروت دولت
روس سپاه خود را از خاک پولند بامر نکشید است اکنون من خبر دارم که لشکر روس در سرحد خود بیشتر از سابق
گشته اند و ترخ کو که اگر حقیقت مطلب بنویسم که سلطان و من ازین فقره اطلاع نداشت بسیاری از مردم
تجب خواهند کرد ولی اگر کسی از اوضاع سلاطین و من مطلع باشد میفهمد که هرگز حرف راست بکوش ایشان نمید
قرار سلاطین و من این است که خود هیچ چه با مورد دولت مدخلیت ندارند و زیری قرار میدهند و اختیار کل امور را
بدست او سپرده خود پیوسته بعیش و طرب مشغول میشوند و در انیز بجوایش نفس خویش سعی نمائند که از برای
خود دوست جمع کنند که در وزارت برقرار شوند و دولتی بین نهایت کرد آورند تا بعد از وزارت بخوش گذرانند
و رفاهیت مشغول کردند و کسانیکه مقربان سلطان هستند از دو قسم میروند نیست یا با وزیر دوست میباشد یا
دشمن اگر دوست معلومست هر چه او بکند در خدمت سلطان تصدیق خواهند کرد و اگر دشمن او باشد شب و روز در
خرابی او خواهند کوشید پس در هر دو صورت راست ممکن نیست که بکوش سلطان برسد جمیع کارها برو مشتبه
خوب را بدو بدو خوب در نظر او بجلوه خواهند داد با این اوضاع سلطان و من چگونه میفهمد که لشکر روس از پولند
میروند فتنه یا ترغیب و وزیر چون پیوسته بجای خویش مشغول است حقیقت امور خارجی انیدانکه بسلطان
معروض برد زیرا که دولت عثمانیه کسی انیز بدولت خارج نمیفراستند تا از اوضاع ایشان اطلاع بهرسانند

صورت
مکتوب شریف
بخدمت سلطان
احمد
ثالث

رفاهیت
آبودکی

حقیقت مراتب بنویسد همیشه اجارات را از سفرای و ل خا که بمواریه در اسلامبول بستند می شنوند خبریکه
 دشمن بدو حرفی که دشمن بگوید معلومست که چه قدر نزدیک بحقیقت خواهد بود و مورخ گوید هر یک از حکما باعث تحریک
 دولت عثمانیه را یکدیگر دانستند و التزمیکوید سبب انقراض دولت عثمانیه همان سفر است که از جانب و اخراج
 در اسلامبول نشسته بامرو و جمیع امنای دولت را بدست آورده بوساطت ایشان منظور دولت خود را از پیش منبر
 و دولت عثمانیه برخلاف ایشان از کار خود غفلت کرده از تدابیر دولتی که غافل می خبرند روزی خواهد رسید که
 از خواب بیدار گشته افسوس خواهند خورد و دوست حسرت بزدان حیرت خواهند کرد که آنوقت است که کار از کار
 گذشته چاره و خلاصی نخواهد بود و میکوید هرگاه این دولت دوام یابد و باقی بماند از قوت خود خواهد بود بلکه دول
 دیگر قیامین خود هر کدام خیال صلح داشته مصلحت چنان خواهند دانست که اسم این دولت باقی باشد چون
 سلطان احمد کاغذ شرن بخواند تعجب کرد که چگونه دولت روس خلاف عهد نامه کرده خود در این مدت خبر نداشته
 همان ساعت بخیر از معتقدان خود روانه پولند کرد که رفته آنچه بچشم خود ببینند بزودی معروض بدار و مشارالیه بعد
 از مشاهده عرض کرد که آنچه پادشاه سوید بخدمت شما نوشته جعلی است بوده دولت روس شکر خود را در خاک
 پولند بیشتر از پیشتر کرده است چون این خبر سلطان احمد رسید خواست همان روز گردن زیر را بر بند علی کومورلو
 که تقریب قیام در خدمت سلطان است و با وزیر دوست بود سلطان اشتبه کرده که وزیر ازین حکایت بخیر بوده است
 حال هر چه بفرمایند آنطور خواهد کرد سلطان از کشتن او گذشته همان روز بجسب الملی روس مثال داد و احکام حجج
 ملاکات خود فرستاد که تدارک دولت هزار نفر لشکر را دوباره به بیست و خود روانه شهر آورده شد که در آنجا
 بتجلیل امر لشکر را تمام کند در آن اوقات او کوست پادشاه پولند نیز الملی بآبادارک و او ضلع تمام روانه اسلامبول
 کرده بود که پیشکشی بخدمت سلطان بیاورد چون الملی او کوست داخل شد عثمانی لشکر سلطان حکم کرد که او را
 نیز گرفته مجوس نمایند چون این اخبار بدولت روس رسید مضطرب گشته در خیفه کس نیز وزیر اعظم فرستاد
 که عاقبت این کار چگونه خواهد شد وزیر با علی کومورلو مصلحت کرده دولت روس را خاطر جمع نمودند که این همه غلط
 حرارت نقل و حکایت خواهد شد تشویش نمکنند که با خویش رفیع این غائله را خواهیم نمود با بجز در دست حکامیکه
 سلطان در شهر در نه مشغول تدارک بود بامرو و علی کومورلو و یوسف پاشای وزیر خیال سلطان از ندکه این همه
 اخراجات چه ضرور شده دولت روس باز آنچه خواست شماست بعلمی آورند و جمعیتی که در یونان بین
 دارد پسر ابصرعت تمام بولایت خود خواهد کشید سخت سلطان ازین مقالات امتناع داشت بعد کم کم
 گوش او پر شده سخنان ایشان السمع قبول اصفا نمود و بنای مصالحه شد علی کومورلو و وزیر اعظم که طرفدار دولت
 دولت روس بودند میزدنفتند که باعث این فساد شرن است لهذا درین مصالحه قراردادند که بعد ازین شرن

در خاک عثمانلو مانده حکما بملکت خود مراجعت نماید سلطان احمد چون عده کرده بود که شری بطور خوبی از خاک خود روانه کند لهذا فرمود بشرطی و از ولایت خود بیرون نیکینم که ایلمچی روس و پولک در اینجا مرا خاطر جمع کنند که شری از ولایت ایشان بطور سلامت و خوشی خواهد گذشت و ایشان خود در پیش من بطریق که بمانند چنانچه اگر چیزی بر او بیاید تلافی خون او را از ایشان بگیرم بر دو ایلمچی قسم خورده التزام دادند که اگر خود شری در مملکت ایشان بهنگام عبور جنگ و شرارت نکند کسی با او کار نخواهد داشت و اگر آسیبی با او برسد سلطان در عرض او کردن بار بزند بعد از آنکه سلطان خاطر جمع شد و از طرفین عذر نامه نوشتند سلطان غزیت جنگ را موقوف کرده ماسکلا مراجعت نمود و روز و روز و نزد پاشای بندر خبر فرستاد که چگونه ای بشارت پیغام دهد پاشا حسب الحکم نزد شری فته آنچه در ادنه اتفاق افتاده بتفصیل عرض کرده گفت که بعد ازین خاطر جمع روانه مملکت خود بشوید چندی پیش از رسیدن این خبر از اسلامبول کاغذی از وزیر او کوست که بخان تاتار نوشته بود بدست شری افتاد باین مضمون که اگر بحیثیت شری گرفته بدست لشکر ما بدید در عرض این خدمت هر چه خواہش داشته باشد پادشاه بپسند از شما مضایقه نخواهد کرد شری ازین کاغذ بسیار متشوش بوده نمیدانست که بسلطان روم چه جواب دهد هرگاه میکفت نیز روم میدانست که دولت عثمانلو از او خواهد رنجید و اگر میرفت نیز رسید که مبادا او را دست بسته بدست دشمن خود بدیند بعضی مورخین نوشته اند که کاغذ مذکور را جعل کرده بودند که شری هراس کرده از مملکت خود بیرون نرود و دولت عثمانیه از ورنجیده او را حاکم بیرون کند دلیل که بر این آورده اند این است که او کوست هرگز راضی نمیشد بر اینکه شری دستگیر نماید و در عرض آن ایلمچی او را سلطان روم در اسلامبول بقتل رساند لکن این دلیل نیست زیرا کسی که برزور پول از خان تاتار شری را میگرفت میتوانست از دولت عثمانیه نیز ایلمچی خود را بگیرد بالجمله حقیقت این مطلب بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که شری از تشویش اینکه مبادا دستگیر خیم خود بشود بیانه محبت که از خاک عثمانلو برزور در جواب پاشا گفت که من مبالغه کلی قرض دارم هرگاه دولت روم صد و بیست هزار تومان وجه نقد بمن بدهد روانه شدن من مشکل خواهد بود پاشا نیز این جواب شری را بدولت خود نوشت چون این خبر بصدد اعظم رسید زیاد از حد خوشحال گردید و چنان بود که باین دست آویز شری را تمام خواهد کرد فی الفور خدمت سلطان رفته عرض نمود که باین همه التفات خواند کار ملاحظه فرماید که شری چگونه رفتار میکند اکنون که بهانه دیگر در دست ندارد بفرموده اخل افتاد است سلطان روم بجای آنکه تغییر فرماید در جواب زیر فرمود که این مبلغ قابل نیست از اسم دولت ما بسیار درست که از همان خود چنین مبلغ جزئی را مضایقه کنم حکم فرمود بدست و پنجاه هزار تومان نیز علاوه کردند صد و چهل و پنجاه هزار تومان بفرستید که شری با رضامندی خوش حالی از خاک روم روانه شود فرمان بجمعه خان تاتار و پاشای بندر صادر گشته چاوش باشی لمور شد که همراه فرمانجخواه بنبر برود تا اینکه شری را حلالی دیکند آشته بتجیل روانه

صورت

فرمان سلطان

پاشا بنده

و خان

تاتار

تو مضمون فرمان این است چون نوشته بودید که همان شری و از دهم پادشاه ممالک سویدایم توقف در مملکت ما اندکی قرض بمرسانیده از آن سبب بکشت و تاخیر در مراجعت او بمملکت خود واقع گشته و مبلغی از ما خواسته شد که بوند علی بنده مبلغ بیست و پنج هزار تومان بیکر بر آن مبلغ افزوده صد و چهل و پنج هزار تومان همراه محمد پاشای حاشی پاشای وانه فرمودیم که انشاء الله بعد از رسیدن آن همان عزیز ما را زیاده معطل نداشته با کمال عفت و احترام تمام روانه مملکت خود نماید و در باب عرض اه چنین قرار دادیم که شما و خان تا آنکه لازم وقت و اهتمام را نمایند تا در ممالک پولند نیز از برای همان عزیز ما خوش بگذرد و حادثه روی نهد که خلاف عهدنامه دولتین پولند و روم باشد اگر چنانچه بقدر سر موی در عرض راه پادشاه ضرر و خسارت برسد و اگر اسی بوجود آید باید در ازاء آن ما را از روزگار ایلیان و سوغ پولند خواستیم در آورد قرار دادیم که در بلدان عرض راه آنچه سزاوار پادشاه است بهمان قدر با غیر نیز همان سلوک و رفتار نمایند و نیز اعلام میداریم که شما و خان تا هر دو بالشرک بشمار در درکاب ایشان مشغول انجام خدمت و کشته تا بجای اوقات آرام برسد ممالک خود برسد اگر خدا نکرده در بین منازل اسبب چشم زخمی بوجود ایشان برسد یا حرکت خلافی از هر کس صادر شود جمله از چشم شما خواستیم دید و نیز بدانید که هرگاه موافق دلخواه ما بودا و با صحیح و سالم بنزل خود برسانید ما هم خسروانه و عطا و قات ملوکانه در حق شما صد هزار بار خواهد فرود تحریر افغانی شهر شوال سنه هجری با جمعه چون محمد پاشا با فرمان تخواه وارد شهر بندر شد پاشای شهر منور همان روز خبر بشیر داد که آنچه از دولت علیه خواسته شد کرده بودید علاوه بر آن سیده است منظر حکم سرکار شاهستیم که انشاء الله بزودی وانه شوم شری چون در آن اوقات کاغذ وزیر او کوست نزد سلطان فرستاده بود که برایشان معلوم شود که دشمنان چه خیال دارند و چگونه با خان تا ساز ساخته اند که او را گرفته مجوس نمایند لهذا منظر بود که جواب از اسلاسل برسدین سبب بمانه محبت که چند روز دیگر توقف نماید کسانیکه در خدمت ایشان بودند عرض کردند که ما در دست طلبکاران تمام شدیم حال مردم شنیده اند که تخواه از اسلاسل بشار سیده و میخا بیدروانه بشوید از برای تخواه خود مضطرب بفرمائید که پول بگیریم و حق طلبکاران بدهیم تا بفرغت مشغول جواب باشیم شری جواب ایشان فرمود که شما میدانید که من تا اکنون غلظت صرف در کار تخواه معامله نکرده ام حال نیز هر چه مصلحت میدانید آنطور نمائید من شما را در این باب مختار کردم پس آنکه انسانی شری این جواب را از شنیده نکرده و شن نام خزانه دار او را نزد پاشا روانه کردند که تخواه بگیرد و قرض طلبکاران را از او نماید پاشا را لیه نزد پاشا رفته مطالبه نمود پاشا در جواب گفت که من از جانب دولت حکم دارم که تا روز دوازده شدن پادشاه سوید دیناری ندیم و زیاده از رفیق ایشان خاطر جمع شد من جمیع طلبکاران را حاضر نموده در یک ساعت جمله را در کرده بقیه تخواه را بر سر کار پادشاه می سپاریم و در درکاب او روزه می شویم خازن گفت فرمایش شما درست است لکن ما در میان خود هزار گونه حساب می تدارک داریم هرگاه چند

کیفیت احوال شرل و ازدهم در خاک عثمانی

۱۸۷

پیش از روانه شدن تخواه بمانند رفتن با اشکال اردهرگاه پادشاه نیز خواستند باشد که برود کسان و غیلتوانندی
تدارک روانه شوند با جمل پاشا بسیار تلاش کرد که پیش از روانه شدن تخواه ندید ممکن نشد بالاخره خازن باطله
حیل و لائل موجهه اورا ساکت کرد که پیش از آن هیچ وجه ضرری با و ندارد بلکه روانه شدن سرکار پادشاه آسانتر خواهد
شد پاشا ناچار مانده تخواه را بجا نزن تسلیم نمود چون دوسه روز گذشت نزد شرل آمد عرض کرد که همه اوضاع
سفر حاضر و آماده است هر وقت میفرمائید روانه خواهیم شد شرل نظر جواب کاغذ بود در جواب پاشا فرمود که من
هنوز غیلتوانم بروم باید بدولت روم بنویسم که صد و بیست هزار تومان بیکر از برای من بفرستد تا اینکه بحجت
اخراجات در عرض راه مصطلی حاصل نشود و بدنامی با هم من نرسد چون پاشا این سخن از شرل شنید بی اختیار اشک از
چشم بر حجت شرل سبب گریه را انوی پر سید پاشا جواب داد که خانه من خراب شد من حکم دهم ششم از جانب دولت
که تا روز روانه شدن شما دیناری بهم بگفتنای خازن شما خاطر جمع شده تخواه دادم فردا از برای این کار ریش
من از روی من بکنده خواهد شد شرل فرمود که من در این خصوص سلطان بنویسم و ایشان بحجت حرمت من
بجای بر تو تخواه اینند کرد پاشا جواب داد که پادشاه ما این چیزها را نمیداند که تقصیری از کسی سر بر ندهد بخش شنیدن کردن او را
از تن جدا میکند اکنون چاره نیست مگر اینکه بکفر از کسان خود بفرستید و نامه سلطان مرقوم فرمائید شاید که در این
باب تقصیری بیاورد دنیا و رند و تخواهی بحجت مصارف راه نیز از ایشان مطالبه کنید شرل استدعای پاشا قبول
فرموده سوار می نام مترجم خود را روانه اسلامبول نمود و نامه سلطان نوشت که شما مرا اطمنان تمام بملکیت خود
میفرستید این بحجت خان تا در راه همراه من وانه میکند بجهان خان تا که با من خصم بوده است با او کوست متفق
دوست گشته که مراد است و بسیار و بحجت دروغ کشتن حرف خود که با پاشا زده بود صد و بیست هزار
تومان بیکر از سلطان خواهم کرد پاشا این نامه را با آدم خود همراه سوار می تر جان کرده با اسلامبول فرستاد ایشان
در حین ورود در عمارت صدر اعظم پیاده شده تر جان عرض کرد که نامه از جانب پادشاه سوید بخد مت خواند کار
دارد باید بحضور برساند تا در جواب هر گونه صادر شود از آن قرار رفتار شود صدر اعظم چون این خبر را بشنید مضطرب که باز
شرل چه خیال کرده چه نوشته است تر جان گفت که فردا بیا و جواب نامه را بگیر چون تر جان رفت نوکر پاشا را طلبید
نوشتجات او را بخواند و از مطلب حالی شده در پیش خود گفت که این فسخ شرل تمام خواهد شد فوراً نزد سلطان رفت
عرض کرد که شرل باز فرستاده است من با حال مکرر عرض کردم شما عرض مرا معطل بفرستد قبول نفرمودید و انشاء الله
این فسخ بکار سلطان معلوم خواهد شد که کار این مرد در دولت علیه افساد و شرارتت نوشته است که او کوست
با خان تا رساخته است که او را بدست لشکر بپایند تسلیم نمایند و الا چگونه میشود که او کوست ایلمی بزرگ خود را در خدمت
خواند کار و بگذارد و از آن طرف چنان حرکت خلاف نماید مگر نمیداند که شما متحلی اینگونه حرکت خلاف نمائید بخشنه بخشیدن

سفر اورا حکم قبیل میفرماید بلکه دولت او را زیر و بر میگرداند که شتادین خان تا آنکه ذکر سلطنت چگونه جبارت کرده
چنان خیانت در کار دولت نماید با بجله در آنروز وزیر فرصت یافته چنان سلطان ابر که وکدلی و بالکلیمه از شرل
بریده شد هان ساعت حکم فرمود که شرل هر چه آدم در پای تخت دارد بجله را گرفته مجبوس نماید تا اینکه بعد ازین بفرماید
که با سلاطین روم شونخی نمیشود و فردای آنروز سلام عام کرده باین مضمون بضر شرل سپرداخت که من شرل نام پادشاه
اسپانیارابر گزنی شتادین سببی داشت که من او را دوست بدارم و جتنی بود که من از وحتیاط کنم چون در جنگ بچنان
شکست خورده پناه بدولت اسلام آورده بود لهذا آنچه در قوه داشتیم در این سه سال نیم بر او و وزیر او سرداران
و سایر کسان او محبت و مهربانی کردم تنخواهی از ما توقع کرد زیاد بر آنچه خواستش کرده بود و اویم که بولایت خود برده
و دود و نفوذ که معتبر خود را همراه او کردم که او را بملکت خود رسانیده مرا حجت نمایند بعد از آنکه این همه را کردم حال غمی
که هر روز بهانه پیدا کرده نیرود و پیوسته در ملکت فساد مینماید و منظور ما از احضار کردن شما این است تا بگویند
کیک بعد ازین همه محبت چنان قهار و حرکت ناشایست نماید سترا می و حجت اگر حکم کنیم که او را از قلمرو خود بیرون
کنند باعث بدنامی دولت عثمانیست یا اینکه دول خارجه دیوانگی پادشاه سوید را فهمیده تقصیر را از او میداند و
بجوشی بیاورد نمی درند بجلگی عرض کردند که سلطان ایتمه التفات بی پایان که درباره شرل فرمودند در قوه احدی
نیست الآن که او کفران نعمت کرده اینگونه رفتار با سلطان مینماید سلطان را واجب که بمقام تلافی بیایند برگاه
مواخذة نفر ماینده خلاف عدالت کرده اند شیخ الاسلام که حضور داشت عرض کرد که اولاً در قانون اسلام کافر را
محبت کردن ضرر نیست سلطان عادل که اینگونه خطو فت درباره او کرده اند دلیل خوبی و پاکیزگی ذات ایشان است
چون آن کافر خصیان بیادشاه اسلام کرده است لهذا سلطان را اجبت که او را مورد سیاست فرماید بطایفه
عثمانی و سخنان شیخ الاسلام را بجلگی حجت میداند سلطان چون این حکم را از شنیده امیر آخو ر خود را با بکنفر چاوش
باشی دیگر امور کرد که رفته تخت شرل را بجوئی و حرمت و اگر قبول نکرد برود از خاک عثمانی بیرون کند امیر آخو ر و
چاوش باشی حسب الحکم روانه بندگ شدند و بعضی درود نزد شرل فرستاد حکم سلطان ابر و گفتند شرل که تا آنوقت
چنان سخن درشت نشنیده بود در جواب ایشان فرمود که هرگاه جرأت دارید حکم پادشاه خویش را جاری نمائید لکن
اینقدر بدانید که هرگاه دفعه دیگر ازین حرفها در حضور من بگویند شما را پاره پاره میکنم فرستاده های سلطان جرأت نکرده
از مجلس بیرون رفتند ولی قدرش نمودند که اطراف خانه او را محاصره کنند و دیناری اخراجات ندهند و احدی
بکسان شرل چیز نفوذ شد شرل آن اوقات به جهت سیصد نفر همراه داشت چون دید که آذوقه ندارد انداخت
تغیر حکم فرمود و بیت را بر اسب که پیشتر سلطان فرستاده بود همه را یکشدند لشکر تا آنکه در اطراف عمارت بودند
نفس ابر را هان ساعت کشیده بردند و از دولت شرل آنروز را خوش گذرانی کردند و طعاصی باینده بختند شرل و ضلع را اینگونه

بایستیان
مکر را گویند

دیده حکم آید جمعی خود نمود که اطراف خانه باستان سازند و خانه را نیز بقدر مقدور مضبوط نمایند و حاضر جنگ
باشند این قسم حرکت شری عجب بود میخواست که با سیصد نفر در مقابل میت هزار نفر تا آتش شمشیر عثمانی
جنگ نماید و در پیش خود چنان خاطر جمع بود که در آن کشاکش با کمال قانقشته بازی شطرنج مشغول میشد چون یک
بازی میکرد از او طاق بیرون آمده بیرون آتش میگرد و دست و العمل میداد در آن هنگام میر حیدر جفرای نام را
دولت انگلیس نزد شری فرستاده بود که هر طور باشد خیال او را بگرداند شاید بکالکت خود مراجعت نماید چون
که بجهت غرور خود بیجا تلف خواهد شد با یک نفر سردار او سمدستان کشته خواست که رفع این غلظت و دفع این حادثه
نماید هر دو نزد خان تارو با پشای بند رفتند بر آنجا گفتند که این حرکت از برای شما قیاحت دارد که با همان خود بمقام
جنگ در آید که ما دم دنیا است دولت خویش را بی آبرو و بدنام خواهد کرد ایشان قسم خوردند که مانعیت خلاص را
خدمت پادشاه سوید اریم و خود زیادت می کنند شاه هر طور که مصلحت بداند ما سرخواهیم کشید فرستاده انگلیس
گفت که شری هم حق دارد و بر چنین معلوم شده که خان تارو با او کونست و ست شده میجو اهد که او را بدست
دشمن بپارند از آنجست تشویش کرده نیرود خان تارو سوگند یاد کرد و طوری حرف زد که فرستاده فرانس
و سردار شری هر دو خاطر جمع شدند که این حکایت بالمره دروغ و بی اصل بوده است پس ایلمچی انگلیس از ایشان
خواهش کرد که چند روز دیگر توقف نمایند و کار نداشته باشند تا اینکه کینفر آدم روانه اسلامبول شود تا هر گونه
حکم مجدد از جانب سلطان برسد از آنقرار شد نخست پاشا و خان قبول نمیکردند که حکم پادشاه خود را
در دست اریم و احتیاج بحکم جدید اریم ایلمچی انگلیس گفت که حکم شما این است شری از خاک عثمانی بیرون
بکشید لکن در فرمان شما نشسته اند که هرگاه پادشاه سوید استادی نماید جنگ بکنید اگر ضرور باشد او را بکشید
حرف ایلمچی انگلیس پاشا و خان را ساکت کرده راضی شدند که دوباره کینفر یا سلامبول فته حکم جدید بیاورد و فرستاده
انگلیس و سردار هر دو خوشحال نزد شری باز گشتند و از کردار خود ممنون بودند بخیا اینک شری این خصوص زیاده
از حد از ایشان اضی خواهد شد چون چوکی با عرض کردند شری با کمال تغیر در جواب فرمود که شما عجب مردمان
غیرت هستید و از مردن تیر سید با وجودیکه تا حال هیچ فتلی اتفاق نیفتاده است هرگاه پاشا و خان بمانند
حکم بیرون کردن مردان دست میدهند چگونه قبول میکردند که دوباره حکم از اسلامبول برسد یقیناً اینهمه
ساخته است و سلطان این حکام خیر ندارد فرستاده انگلیس از رفتار شری زیاده از حد بنجیده در پیش خویش
عمد کرد که بعد ازین میجو در کار او دخل و تصرف نکند بهمان ساخت از حضور او بیرون رفتی سردار شری مانند
ایلمچی انگلیس اضطراب نکرد زیرا که اینگونه حرکات شری بسیار دیده بود باز اصرار کرد تا اینکه شری فرمود هرگاه
میتوانی کاری کنی که قدری آذوقه بایند بنده این کار را میخورم با بکله سردار پیش پایش رفته گفت که شری قبول کرد که

احوال شتران و ازدهم در خاک عثمانی

شما کنفرانسان خود بفرست تا حکم جدید صادر و قدغن نمایند تا هر چه ضرورت داشته باشیم مردم مبادید چند روز
 یازین گذشت که از اسلامبول حکم رسید که اگر شتران رفتن اچال کند و با شما جنگ نماید شما نیز در فرستادن جنگ
 او کوتاهی ننمائید هرگاه در حین جنگ او را میکشید از شما بازخواست نخواهد شد چون پاشا حکم جدید را ملاحظه کرد
 نزد شتران فرستاد که فرمان جدید از اسلامبول رسید یکی از معتمدان خود را بفرست تا آنرا بخواند و شما را مطلع سازد شتران
 مسیوفا بریس را فرستاده و فرمانرا بخواند و پیش شتران بازگشته مضمون فرمانرا معروض داشت شتران گفت این
 فرمانرا نیز جمل کرده اند بر زبان من پاشا بگوید که من نخواهم رفت هر چه از دستش برآید مضائقه کند مثلاً الیه
 بیای شتران فتاده بکریت و عرض کرد که این حکم شما باعث میشود که ما جلگی بجای عبت کشته میشویم شتران بگریه
 او بنجدید و گفت که مرد چون بی عقل برویتر که ما بگوید که اگر میل میکند از نزد شریف بیاورد مسیوفا بریس بچاره ناجا
 مانده بیرون آمد و جمیع نوکران سرداران اجماع کرده بایشان گفت که این کار را چاره کنید و سعی نمائید که پادشاه مانده
 خیال جنگ بر گرداند الا ما بهیبتی سبب تلف خواهیم شد جمیع اجزای مجلس باهم مصلحت کرده
 چنان صلاح دانستند که چند نفر کشیش که شتران در این سفر همراه خویش آورده است نزد وی فتیله این مدعا را از او
 نمایند شاید او را این خیال ببرد اندک شیشا عرض کردند که در هیچ مذهب قرار نیست که کسی بزور خود در ملک
 بی حکم بفرستد علاوه بر اینکه شما زور ندراید قلیل جمعیتی که از راه ارادت و صداقت در خدمت شما مانده اند
 بن قفس و بیجا بکشند و ادیان ایشان را از انصاف و عدالت و راست شتران تغییر کرده در جواب ایشان فرمود که
 من شما را همراه خود آوردم که نماز بخوانید و اینک وزارت نصیحت بمن نمائید شما این سخن بایوس کشته بر
 کشند بعد سرداران اخل و طاق شده سینای خود را بکشد و ندو جان خمارا که در جنگها برداشته بودند نشان
 دادند و عرض کردند که این جرائم دلیل است که در هیچ وقت ما از کشته شدن نترسیم و نمیترسیم و همیشه در
 توجان دادن حاضریم این استدعا داریم که جان ما را از برای و ندی مگر نگاه دار و آنروز بخویش تشارکن شتران
 جواب فرمود که من احتیاج ندارم که زخمهای شما را دیده و جرأت و رشادت شما را بشناسم میدهم که همیشه در
 راه من جان میدید خواهش من این است که در این روز کشته شویم سرداران اینگونه جواب و راستینید
 خجالت کشیدند که دوباره در این خصوص گفتگو کنند جملگی قبول کرده گفتند که پادشاه مختار است و از ما در هر
 مقام تشارک کردن شتران از اینگونه جواب سرداران ممنون و مسرور گشته حکم فرمود که جمیع نوکران حاضر شده
 موافق قانون لشکر کشی قیمت نمود هر کدام را در جانی قرار داده منتظر جنگ شد اکثری از کسان شتران متوجه
 و پیشخدمت بودند چون جمیع نوکران و از علم جنگگاه بودند همگی کام ضرورت بکار می آمدند دیگر محتاج بتعلیم
 رسوم جنگ نبودند بالجله پاشا و خان تارخبردار شدند که شتران سخن اینچاس قبول نکرد خیال جنگ دارد

بنابر آن مجبور شده لشکر خویش را حکم دادند که بسوی خانه شری یورش برند چندی طول نکشید که صد و غوغای ایشان بلند گشته دوازده هزار لشکر باده عراده توپ و دو خمپاره از اطراف خانه شری گرفتند که در تن خازن شری با دقت ملاحظه کرده دید که لشکر عثمانی با اینکه قرارشانست که در وقت یورش بدشمن فحش میزدند نسبت بشری هیچ چه بچهره می نمی کنند و بزبان عثمانی گاه گاه میگویند که این مرد دموور باش است و خود را بیجا تلف خواهد نمود و گویا جرات تمام بیرون رفت بلشکر نیکی می سیده گفت مگر شما غیرت حمیت خویش را فراموش کردید باعث اینهمه فساد پاشا و خان تان راست الا سلطان پادشاه سوید کمال دوستی اتحاد دارد هرگز اینگونه احکام نفرستاده که همان خود را برزور از ولایت بیرون کند ما سه روز از شما حملت میخواهیم که بولایت خود برویم طایفه نیچری همیشه از شری نیکی دیده و بهیچ باغام و خلعت و سرفراز گشته بودند جمعی سوکنند که باند شری جنگ نکنند و باز گشته پاشا را حسب الحوائش شری بهملت دادن سه روز مجبور نمایند سرگردان هر چه حکم یورش دهند لشکر قبول نخورده برگشتند و یکسر بجای پاشا رفته سه روز از او حملت خواستند پاشا چون وضع را بدگونیدید سه روز دیگر بهملت داد و پاشا تغییر کرده قول ایشان را تصدیق نکند و فساد می در میان احداث نشود فردای آن روز جمیع بزرگان طایفه نیچری را نزد خود طلب سیده فرایند احکام سلطان بایشان نشان داد و گفت که اگر پادشاه سوید بزودی از بند برزور فردا از من باز خواست می کند و من نیز مجبور گشته حقیقت مراب را با سلا مبول مینویسم سفیدان نیچری گفتند که پادشاه سوید تا حال خلاف قاعده رفتار کرده سه روز بهملت خواستم فردا چند نفر از ما رفته قراول او را می کشیم روزیتم با کمال حرمت و در ازین مملکت روانه میکنیم هر کجا که اینگونه حرکت ماکوش سلطان برسد یقینا از ما راضی و ممنون خواهد شد پاشا گفت بروید و موافق رفتار خود رفتار کنید تا بیچیک از شما بیست بازخواست سلطان رفتار نشود بزرگان نیچری از خدمت پاشا مرخص شده بیست سی نفر بسوی خانه شری روانه شدند و یکچگونه اسباب آلات حرب همراه داشتند تا اینکه بشری دست منهن شد که ایشان از برای دوستی آمده اند و باین سید شایسته العام و خلعت کردند خازن شری خواهش سه روز بهملت را از پیش خود کرده بود و شری خبر نداشت خیال خازن این بود که الی الان آنچه پاشا و خازن میکفتند جمله را شری دروغ پنداشته بفکر رفتن نمی افتاد اکنون که با چشم خود دید که لشکر توپ اطراف خانه را گرفته یقین خود بخود بفکر رفتن خواهد افتاد باین خیال نخواست که شری بجنگ مثال اقدام کند و جمعیت قلیل او پرانده تلف شود وقتیکه بزرگان نیچری ارد عمارت شری شدند با و طاق خازن رفته او را از تفصیل آنچه در منزل پاشا گذشته بود مطلع ساختند که او نیز شری را آگاه سازد و نیز گفتند با وجود اینکه احکام سلطان را

نیک
دمور باش
اتمین

البحر

بچشم خود می بینم باز از عده خود نکول نمیکند و لکن باید بدون حرف روز بیم روانه بشوید و الا مانع مجبور گشته
حکم پاشا را بعل آوری می گویند که در جواب ایشان چه گوید و روز بود که اوقات
صرف میکرد که شاید شتران ازین خیال بگردانند ممکن نیست آمدن لشکر بسرا و در عرض اینکه چشم او را برساند بر کرده
قسم خورد که حکماً باید بالشکر عثمانی را بکشد و نماید بعد از رسیدن بزرگان نیکوچری چند نفر از سرداران همراه مردان
نزد شتران رفت بسیار ابرام و التاج نمود که جنگ را موقوف کند ممکن نشده حکم به نیکوچریان فرستاد که هرگاه فقط
دیگر در اینجا بمانند ریش همه را خواهند برید در میان طایفه نیکوچری اسم ریش بریدن بسیار قبیح است و محشی بالا ترا از
آن نیست همینکه این حرف را شنیدند نزد پاشا رفته عرض کردند که حال هر چه فرمایش دارید می کنی ما حاضر هستیم
که حکم ترا بعل آوری می پاشا از جانب لشکر خاطر جمع شده حکم کرد که فی الفور شتران را بکشند و بجای شتران بویش
برند زاده اند و ساعت طول نکشید که لشکر و توپخانه عثمانی اطراف خانه شتران گرفتند و اینده ضعیف محض
و رود بنای جنگ که داشتند نزدیک بدو بست و پنجاه نفر سیدی در پهلوی خانه سر اهر گرفته بودند که لشکر
عثمانی را از پیش آمدن مانع شوند شتران چون صدای توپ را شنید خواست خود را با ایشان برساند همان ساعت
سواران شده با سرداران خود بجانب ایشان بشتافت لکن تا ورود اول لشکر عثمانی اطراف ایشان را
گرفته چند نفر از ایشان کشته و چند زخمی کردند و بقیه را اسیر نمود چون شتران ایشان را در معرض تلف و محمل ملک
دید با سرداران خود بسوی عمارت محاورت کرد تا شتران خویش را محافظت نمایند پیش از رسیدن شتران بقدر
دو بست نفر نیکوچری و تا مارا ز راه دیگر تجارت آور سیده داخل خانه شده بودند و بست سی نفر با بقی نوکران
شتران از محول جان مجبور شده در قرب در خانه با و طاقی جمع گشته در بار بسته بودند چون شتران نزدیکی در خانه
خود رسید دید که بقدر صد نفر اطراف خانه را احاطه کرده اند با اتفاق سرداران دست بشمشیر برایشان
حمله برده جمعیت ایشان را از هم بپاشیدند تا خود را بدم در برسانند چون نیکوچریان حکم از جانب پاشا و خان
داشتند که بقدر مقدور سعی کرده و از زخم نرسانند ازین جهت بر سر او شلیک نکردند بخیر از ایشان که در سر
خانه بودند چون دید که شتران اخل خانه میشود تفنگ خود را بجانب او راست کرد شتران جلالت نموده شمشیری تفنگ
او زد که دم تفنگ از جانب خود در گشته خالی شد کلوله تفنگ پارچه از گوشت شتران برد و بجانب رال
هورت رسیده دست او را بشکست شتران همان کسر را با شمشیر کشته داخل خانه شدند و با کسانی که داخل
خانه شده بودند بنامی قتال گذاشت در مدت نیم ساعت بقدری نفر از ایشان کشته بقیه ایشان از روزه
و بخرمای خانه خود را بگوچه انداخته خلاص شدند بعد از کشتن ایشان شتران دید که دو نفر در زیرخت خواب مخفی
گشته اند یکی را بشمشیر کشت و دیگری از بسله لایه و التاج نمود شتران از سر خون او کشته فرمود و ترا می بخشم بشرطیکه

هر آنچه بچشم خود مشاهده کردی پاشا بگوئی بچاره از بولجان عهد کرد و قسم خورد که فرمایش او را بعمل آورد و شتران گفت که خود را
از آروسی بگو چه انداخته بگریز با بجله خان تار و پاشای بس در وضع را اینگونه دیده و خجالت کشیده اند که از برای خدش
سودیدی باده بر آن آدم بکشتن این اول حکم بتو پی نکرده که بعارت شلیک کنند و بعدا چهاره خانه را آتش نندش
حکم کرد که در خاموش بودن آتش سعی کنند چون میان خانه از چوب بود ممکن نشده اندک اندک شعله آتش چهار سمت
گرفت یکی از مصالحات شتران چون بدید که ماند دست که جلگی از حرارت آتش تلف شوند عرض کرد که حال قوی است باید
تسلیم شویم شتران بحال تغییر فرمود که عجب بی خبرتی است که جرأت اسیر شدن دارد و با نیکنامی در آتش سوختن با که در حقیقت
حکایتی نیست بگفتی آورد مصالحات دیگر عرض کرد اعتقاد بنده این است که بیرون دیم و با ایشان بجنگیم آقا در عوض خون خود
چند می از خیم می کشیم شتران فرمود آفرین بر تو و در غیرت تو حیرت کردم و در شریان و در تو خون ابل سویدیم البتة بیرون
باید رفت و چشم از زندگی باید پوشید و در وضعی باید کوشید لشکر عثمانی که مواز تحمل ایشان بتایش آتش تعجب میکرد و در بارت و
لنگاری ایشان تا نصف می خوردند که شتران با یقین کسان خود با هزار معرکه راهی مید کرد و از میان آتش بیرون آمد و هر کدام طمانچه
و دست چپ شمشیری بدست راست گرفته خود را بسپا خیم زدند و بقدر صد قدم اینهمه شکر را پیش بردند شتران همیشه چکیده میشد
و چکیده و همیشه داشت در هنگام جنگ پایش بهمین بند شده بر زمین خوردنی الفور بپشت نفرینگری بروی او افتاد و چون شتران بدید که
از دست ایشان خلاصی ممکن نیست شمشیری که در دست داشت و در انداخت که آقا مردم سرزنش نکنند که ما و شما شمشیر
در دست گرفتیم پس بناچار تسلیم شد لشکر عثمانی که چون خبر گرفتاری شتران شنیدند همه شاد و مفرح گردیدند و باقی سرداران و کواکب
او را ضرور گرفتن شدند زیرا که ایشان را اگر ریز ریز میکردند از پادشاه خود جدا نمیشدند و در حقیقت بلشکر عثمانی نیز انصاف باید او را
شتران تناده پانزده نفر از ایشان کشته بود و از بیوه بیوهرستی نکردند لکن قایم نگاه میداشتند که نگریند چنین بجان میکردند که شتران
آدمیزاد نیست چیزی دیگر است از عمارت خود تا منزل پاشا زیاده از پنجاه نفر او را گرفته بودند که بسا از دست ایشان خلاص شود
بعد از آن گرفتن او ممکن نباشد با بجله بدین دست را او را داخل خانه پاشا کردند
فصل هفتم در بیان اسیر شدن شتران و از دهم و رفتار دولت عثمانیه با او و گرفتاری ستانسیلا اسک
شتران و پادشاه مملکت پولند کرده بود و اتفاقات ممالک سوید در ایام اسیری شتران و مر حجت
او بمملکت خود و بر کشتن طالع او و خوش بختیهای پطر کبیر

شتران
درید نام دورگ
از ارکان
کوین

امیل پاشا پاشای بندر در مدت این چند روز که در شهر اعتناش بود در بیرون شهر چادر زده و منزل گرفته بود که لشکر عیالی
نخند چون بدید که شتران گرفته بنزل و می آورند استقبال کرد و هنگام ملاقات بدین سوال با او تحکم کرد که من خدا را شکر میکنم
که بمهر پادشاه آسیبی نرسید اکنون که وجود مبارک پادشاه صحیح و سالم است هزار کوه سپاس پروردگار بزرگوار

واجب لازم می باشد من بتویش این بودم که خدا نکرده بر وجود پادشاه نقصانی برسد و من بادم اسیر در دامت خوشتر باشم و پادشاه خود از این معنی مطلع و آگاه است که من سچو در این کار تقصیر و خیار ندادم بسیار می کردم و استعدا نمودم عاقبت کار با نجات رسد شما قبول بخردید با وجود این هرگاه مجبور میشدم اقدام بر این کار نمیکردم بعد از دلتجونی و عذر خواهی بسیار همه آخر خویش را گفت که اسب خود را بگفت پادشاه زین کرده او را با کمال حرمت وارد شهر و داخل عمارت بکن شتران جواب این همه عذر خواهی مهربانی گفت که شما قصور نکنید که مرا این فودی می توانستید و استیکر نمایند هرگاه من آن بصد نفر میرسیم اطلاق است روز با شما جنگ می کردم پادشاه دیگر جواب نداد تا اینکه شتران روانه کرد شتران از بسکه حسنه و مانده بود و تجرد و در روی فرش چکر در پا و سر برهنه بخوابید و خواب پاکیزه را که پیش از وقت در او طاق پادشاه حاضر کرده بودند هیچ چه تحمل نشد و فریاد که حساب لشکر پادشاه شکست می کشید تعجب کرد که این چگونه پادشاه است که در روی فرش سر برهنه خوابیده شب کلاهی بر داشته بر سرش گذاشت شتران بیدار شده گفت که من چون پادشاه شانه می کشم که شمشک زانی عادت کرده باشم تو ترس من سرمانی خودم دوباره شب کلاه از سرش انداخته خوابید و فریاد آنروز پادشاه حکم کرد که سرداران شتران را نزد او ببرند در روز جنگ با جمعی شتران جنگی بار داشته و دست پایش خون آلود بود و قتی که سرداران او را در آن حال دیدند که وزاری کردند لکن خود میخیزد و ایستاد لدا ری می شد که این احوال هم کی نوع لذت دارد باید در دنیا همه حالت تماشا کرد یا لاجله در آن ایام قرار دولت عثمانیه این بود که در جنگ بر حیز مال ایدر دشمن بیشکریان استیکر میشد جمله مال لشکر بود دولت داخله میکرد در جنگ بند نیز جمعی از لشکر شتران استیکر تا روی نیکو می بودند بایست پول بدینند و ایشان از دست نیکو بایان خلاص نمایند سرداران خود و نزد خود باقی مانده بود میان گذاشتند المپی انجلسین نزد دست دولت خود را داخله کرده مبالغه بایشان بدو بخیر فرانسیه نیز که اسم شتران اشینه و بخت سیاحت و تفریح بلند رفته بود که شتران دیده از احوال او مطلع باشد او نیز هر چه بصیانت داشت بی مضایقه در آنرا گذاشته از لشکر عثمانی اسیر خرید پاشای بندر چون بدید که در مذاق شتران بیشکشی بهتر از آن نیست لهذا او نیز بمیت نفر از ایشان خرید و بخت می فرستاد بعد از دو روز پادشاه پیغام داد که چون خانه این کار بکار را کشید پادشاه سوید خلافت ای سلطان فخر کرده الا آن اسیر دولت است لهذا مجبورم از ایشان او را بجنود سلطان بزم شتران گفت اکنون که من اسیر و بی اختیارم و ایشان در اجرای حکم سلطان ناچار بر چه راهی ایشان قرار گرفته است فخر میباشند پادشاه بعد از انجام تدارک راه شتران همراه برداشته و آن شد سلطان احمد در آن اوقات بخت تفتن بشمارد نه رفته بود پادشاه نیز راه ادرنه را پیش گرفت در عرض راه سردار شتران پادشاه را گفت که این درست نیست که شتران بی شمشیر باشد پادشاه جواب داد که خدا نکرده من شمشیر بدست او بدم هم عینکه شمشیر بدست او رسید اول شمشیر را بر دادم و چون قیقه دیگر شمشیر بسیار خوبی بشتران فرستاد و پیوسته کار دنیا چنین بوده است و بدولت عزت آنرا اعتبار نیست هر گاه عنان اختیار بدست یکی می سپارد روزی بود که جمیع او را و پادشاه شتران

میلر زیند فلک کار و اربابجائی ساند که کینفر پاشا اورا اسیر گرفت پاشا و خزانه دار با هم بسیار دوست کشته بودند و درین راه همواره با هم صحبت می داشتند پاشا زیاد میل داشت بر اینکه تفصیل جنگهای شران بشنود روزی در میان گفتگو خزانه دار از دست فلک شکایت میکرد که چگونه چون شرل پادشاهی این طور تمام کرد پاشا از برای لذتی که در میان پادشاهان تنها شرل نیست که در دست عثمانیه اسیر گشته پادشاهان بسیار این فلکت گرفتار آمده بعد خلاص شده اند الا پادشاه پولند نیز اسیر است میزد خبر رسید که اورا نیز از بند رمی آورند بیایدند ما پر د و ر بنام من حکم کردم که اورا از راه دیگر بزنند که نزدیک شرل نیاید خازن از شنیدن این خبر متحیر و متعجب گردید که اسیر گشتن استانیلاس چگونه اتفاق افتاده است فوراً نزد شرل آمده احوالات را بدانقرار که پاشا گفته بود بیان کرد شرل نیز تعجب کرده از پاشا خواش نمود که کینفر آدم خود را نزد پادشاه پولند بفرستد تا خبر از برای او بیاورد پاشا قبول نموده شرل قاریس را بتحیل روانه نمود که رفته خبر صریح بیاورد و مشارالیه حسب الحکم روانه شده خود را بستانیللاس ساند دید که بعد رسیدن خبر لشکر بدو را و جمع کشته سخت اورا شناخته پرسید که پادشاه کجاست استانیلاس در جواب گفت قاریس مرا نمی شناسی شارالیه خجالت کشید تعظیم کرد استانیلاس احوال سلامتی شرل و سبب آمدن و رفتن تفصیل از سوئال کرد چون اطلاع حاصل نمود در سر سوای تفصیل حکایت خود را بدینگونه بقاریس بیان نمود بعد از جنگ پوت واکه شما شکست خوردید روز بروز من مغشوش شد تا اینکه او کوست دوباره پادشاه گشت من بحجت پریشانی و صنایع و عدم کنت و استطاعت بحاکمات پومرانی رفتم که شاید مدد و اعانتی بامور شرل کرده باشم در آنجا پادشاه پروس نزد من آمد فرستاد که تو این اوضاع خود را تمام و شرل بدنام خواهی کرد در عالم دوستی میان این کجرف را بشنو و از پادشاهی پولند دست بردار و کاغذی که من بعد بحیال سلطنت نیفتی و پادشاهی او کوست را قبول نمائی در این صورت من هم عهد میکنم که فیابین دولت روس و پولند اصلاح دهم تا اینکه شرل بحاکمات خود مراجعت نماید و بحال جلال مشغول سلطنت خود باشد چون دیدم که نصیحت پادشاه پروس بی غرضت پادشاهی پولند از برای من عین مرض سلطنت من بشیر موجب مکث شرل در ولایت غربت گشته خواهش اورا قبول کردم و وعده دادم که خودم رفته شرل را باین امر را حاضی میکنم که شاید پادشاه دوستی و ولتین صورت پذیرد و این تفصیل را چند ماه قبل ازین نوشته خدمت شرل فرستادم و استدعا کردم که قبول نماید شرل در جواب کاغذی من این دو کلمه را بجا پارفته بود بروستانیللاس بگوید که او اگر بعد ازین اگر پادشاهی پولند را نخواستند ما نیز کسی را پیدا میکنیم که طالب سلطنت آنجا باشد من چون بمنراج اولدیت داشتم ازین سخن باخبر شد پادشاه پروس نوشته متعبد شدم که این کار را تمام خواهم نمود و لباس من خود را تبدیل کرده از پومرانی باز و نفر فوکر روانه شدم که خود بخد مت شرل رسید با تمام اسلحه عاظم شرل را بعزل خود مائل غایم و خواهش دولت پروس را بعمل آورم که نزاع و قتال از میان دولتین رفع شود و این اوضاع تغییر یابد و تمام مردم آرام بگیرد او کوست از آمدن من مطلع گشته در هر جا قدغن

احوال شری و از دهم در خاک خمایی

۱۹۶

سید

ترک

استاق

تید

کند

کرده بود که اگر قتلانی و اقامت تمام حاصل نمایند با جلیت بشمار و شفقت بسیار از ولایت بولند گذشت و ارد
مولود وی شدم چون خوش گذرانی و نیکی اوضاع شما را استماع کرده اطلاع بفرسانیده بودم دیگر از خود متوجه نشدم
و از تغییر اوضاع شما غفلت داشتم چون اخل شهر باش شدم حاکم مولود وی نزد من آدم فرستاد و مرا طلبید من
اوردم که بار خوت مغری سزاوار حضور نشستم دوباره آدم رسید که شما از کدام ملتید و آدم که رسید من خاطر جمع بودم
که به کار دهم شما را به هم بمن تحت خوابند که گفتیم که صاحب منصب بودیم و بخدمت شری میروم چون این سخن از
من شنیدند بهمان ساعت مرا بگریه و بیایق مستاق پیش حاکم بردند مثلاً ایله چندین سؤال جواب بمن کرده که میفرم
از به برخاسته بمن تعظیم نمود من تعجب کردم و بشویش افتادم که مبادا او مرا شناخته باشد پس حاکم خود صید
آورده مرا بپوشید و گفت اگر چه سر کار پادشاه اینجا هستند که ایشانرا کسی بشناسد لکن بنده شما ختم شما نیلاس را پیش
بولند به سید من نام خود را انکار نتوانست بی اختیار کردم گفتم بلی که شما حکمی از جانب سلطان در خصوص من دارید
گفت پیر من از تو را که در میان شاه بولند با سلطان کمال دوستی و اتحاد است و شما با او دشمنی از دوستان
شری میباشد اما بنده شما پیش پادشاهی بنده که از جانب دولت علیه ما مور مور شری شده است میفرستد
از آن نمک بکار شما او دست من این حکایت زیاده از حد و تحال شدم پس روز در شهر باش مانده روز سیم بک
حاکم مولود وی وانه بر شید پیش از روانه شدن از حاکم بولود وی پرسیدم که چگونه مرا بشناختی گفت که از بولند
ترکیب شما بمن نوشته بودند که بفریدین شما ختم چون بدو منتری بند رسیدم در اینجا خبر رسید که شما با دولت
عشایه جنگ کرده اید و شما را گرفته اند و زیک من ارد بند رسیدم شما که و ز پیش وانه شده بودید بهمان ساعت نزد پادشاه
جایا فرستادند که حکمی در خصوص من مرا ایشانرا بفرستد شما را ایله در جواب نوشته بود که مرا از راه دیگر بفرستد
چون تفصیل احوالات را موافق خواش خود شنید از خدمت ستان نیلاس مرخص شده در منزل ویم بشری سید و
حکایت ستان نیلاس را اینجا که شنیده بود روایت نمود شری جواب فرمود لبسته الان خود را بتان نیلاس رسان
و با و بسیار که مبادا او کوست مصاحبه کند و هرگز از کار خود بایوس نشود که انشاء الله تعالی جمع همه حساب الحرام
انجام خواهد گرفت شری بیکونه دیگر با و لیر بود که در سیری با اینکه نیت که عاقت کار او بجای خواهد شد و خود
از دست نمیداده چنان مکان میکرد که بعد از رسیدن او بشهر اردنه سلطان تغییر کرده آنکس را که باعث این فساد گشته اند
خواه اشتباه سید هرگز نمیکند است و خواهد داد که دوباره برگشته او کوست باطل و عزل خواهد کرد و از دولت روس تلافی خواهد
از که بجای خود دولت عهد نموده از حرکات شری منجمده بود که نگذاشتند که شری اخل شهر اردنه شود عاقتی
در شهر سید بود و در هر روز شهر واقعه برای او منزل قرار دادند و روز و روز شری جمعیت زیاد در شهر
در آمدند و از آنکه دهم در همه خاک روم چنان مشهور بود که بچه ده ساله نیز تفصیل احوال را مانند آ

شری

شرل از حاکم مردم را در سر راه دید که او را بچشم کشید که کسی او را نگاه نکند و این طور داخل عمارت دیر تاش شد
چند نفر دوستان شریان خواستند خدمتی برو کنند لکن تغییر سلطان را دانسته جز آن نیکو ندیدند و یلا لوتک نام فرشته
که از اولاد نجای قدیم فرس و از عزت دولت دور گشته در حاکم روم با نزو و قناعت خاطر خود را مسرور داشته
بعضاعت قلیل روزگار خود را بسر میرد مشارالیه جز آن غریب داشت و از هیچ چیز ترس و بیمه نیکو کرد و ایلمی فرانسه
نیز بجهت دوستی قدیم دولت خود با دولت سوید قرار دادند که آنچه از دستشان در امور شریان بیاورد بیعی قلمارش نمایند
چون از احوالات شریان اطلاع داشتند خواهان شدند که او را خبردار کنند زیرا که میدانستند که از کثرت کبر و شدت غرور و بیحکمی
خصیت قبول نخواهد کرد پس کل غرضی از زبان شریان بدین مضمون بمسلطان نوشتند که باعث اینگونه فساد و زری سلطان
گشته اند مکتوبات مرا بحضور شما رسانیده اند سرکار سلطان از غرض من اطلاع نداشته چنان تصور فرمودند که من بی
اذن ایشان در خاک روم خواهم نشست لهذا تغییر فرموده حکم کردید که مرا برادر از خاک روم بیرون کنند من نیز
از شیطنت و فساد و زنا آگاه گشته چنان خیال کردم که کاغذهای من بشمار رسید است منتظر جواب بودم که شما
رای جواب حکم مطاع شما را فرماکنم از تقلب و زرافتی که بدولت عظیمه رسیدین شده که با دام دنیا ست در آسند
و افواه مردم روزگار مذکور خوانده شد که پادشاه سوید همان دولت روم بود و وجهی است سی و چهار نفر نوکر داشت دولت روم
شکر میرا کشیده و با او جنگ کرد و او را اسیر گرفت بچوناهان شریان خاطر جمع بودند که اگر این مکتوب بطور سلطان شود
بطور واسلوب وستی بچونایی با او رفتار خواهد کرد مبلغ کل میزدند که کاغذ مزبور را بر زبان ترک ترجمه کنند کسی ترس
و زجر جز آن نداشت آخر کسی اسید کردند که امنای دولت خطا و انمیت شما خند او مبلغی گرفته ترجمه کرد
و یلا لوتک فرانسه نیز قبول کرد که هر طور باشد کاغذ مزبور را روز جمعه بکام جمهور سلطان مسجد بحضور برساند و از آن زمان
سلطان ندان امکان نداشت امنای دولت در آن محو کرده بودند که شریان کسان و ساکت نخواهند نشست علی بن
تا که آگید و قدغن شدید کردند که احدی از ایشان نزد یکی سلطان نرود و یلا لوتک ازین حکایت اطلاع داشته رخت
خود را عوض کرد و رخت بلوینان پوشیده صبح روز جمعه در قرب مسجد حاضر گشته منتظر ورود سلطان شد و از
آنکه مباد کسی از منظور او آگاه گشته مخالفت کند خود را بدینوکی ده در میان گروهی که بچونایی که بجهت سلام و تحویل
مسجد پیش از ورود سلطان حاضر شده بودند در صف میگرد و کامیگاه چون مجانبین او میرفت و مردم اشتباه میکرد
که مردم بالمره از دیوانه بودن او خاطر جمع گشته کار با او نداشته باشند چون سلطان نزدیک شد بچونایی کسان
بیکانه را چوبه نان سلطان و در میگرد و یلا لوتک نیز میزدند که نزدیک بقریب سلطان بنیاد مشارالیه التماس میکرد
که او را از قماشای سلطان مانع نشوند ایشان قبول نکرد و او را بشتر میزدند مشارالیه ناچار اندکی خود را بکن گشتند
اینکه سلطان سیده پرسید که چه معرکه است و یلا لوتک فرصت یافته کاغذ را از جیب خود را آورد و بچونایی

سلطان بلند نموده عرض کرد که پادشاه سوید نوشته است سلطان کاغذ گرفته داخل مسجد شد لکن حکم کرد که مشایخ را
مجبوس نمایند بعد از تمام نماز بعمارت خود مراجعت نموده و پادشاه لونت را بحضور خواسته تفصیل احوالات از وی
گرفت و پادشاه عرض نمود چند روز بعد ازین گذشته حاکم بندر و خان تانامزول شد و چندی نگذشت که وزیر عظم را نیز محضول
کردند و مورخین سوید نوشته اند که باعث عزل ایشان مکتوب شمل بود بعضی نوشته اند که علی کورچی موجب عزل
ایشان شد و مکتوب شمل بطی داشت زیرا که بعد از عزل ایشان از سلطان باور شمل رسید مگر اینکه با عیان دولت
نوشته که شمل من بعد سیر نیست هر جا که دلش میخواست کسی مانعت نکند شمل نیز از عمارت میر تمش بیرون آمده در شهر
دیمه توکا که در نزدیکی ادرنه است سکنی نمود صدر عظم که ملا برهیم نام داشت و با شمل خوب بود از اخراجات از برای او
قرار داد لکن هر چه میداد جنس بود از جانب سلطان محض نبود که وجه نقد بدو مگر قلیل که بحسب اقبیاع شراب خیرانی که
بیع و شری آنها خلاف مذهب اسلام بود میدادند که آنها بدست کسان شمل اقبیاع میشد و اوقات توقف شمل در شهر
دیمه توکا هرگز از خانه بیرون نمی آمد و در خانه نیز همیشه تمارض کرده در میان خست خواب بود از برای اینکه کسی ندانید
و اگر کسی خواست بدین دریا بکند بگویند که ناخوش است بالجمله در اوقاتیکه شمل بدین قرار روزگار میکرد را نید و وضع
مملکت سوید بالمره مختل و پریشان می گردید و سوسان مانده دشمنان از هر طرف از جمعیت آنجا تلف از بلدان انسانیان تصرف
مینمودند جنرال استنبوک که جنگ و قتال شرح احوال او در فصل دیگر تفصیل نوشتیم که چگونه در کانی جنگ نمود و مالک
سوید از جنگ لشکر دانیمارک خلاص گرد باز جنرال منور بعد از مقدور در مالک پومانی راه تصرف و محو خشم را مسدود
کرده بود لکن تنها یک نفر با قوت بی اوضاع علی شکر از عده آن شمر میخوانست برآید اگر کمیت با محافظت میکرد و دست
دیگر فوج دشمن را آورده منظور خویش را از پیش میردند آنجا دول دانیمارک و ساکس با هم اتفاق کرده در مملکت برآم
رود و خدنه الب شهر ستاد را که یکی از شهرهای معتبر مالک سوید بود محاصره کرده تصرف نمود و لشکر سوید را که در آن
بود حمله ای سر کرده شهر را آتش زدند استنبوک وقتی خود را بدینجا رسانید که کار از کار گذشته و آثاری از شهر نماند
مانده بود سردار مشارالیه از قرار این دولت زیاده از حد منجر گشته خواست که با آن سپاه قلیل که فیضه با ایشان حمله
کند و دوازده هزار جمعیت داشت شش هزار از ایشان سوار چرا بود چنانکه در روز جنگ هر یک ده نفر از دشمن را میکشید
زیاده از یک روز در شهر ستاد توقف نموده بالشکر خود روانه شد و شب روزی که در مملکت کلنبورگ بدشمن رسید
با وجودیکه باین سپاه سوید و لشکر دشمن کویر سخت بود و عبور از آن اشکال داشت استنبوک بتجهیل تمام از آنجا گذشته
فی الفور بنای جنگ گذاشت مدت چنانچه از نظر فین و ابر قاتل چنان اشتعال یافت که بحر و تفریق برنی آید رعیت
ششم لشکر دانیمارک و ساکس با اینکه بیست و پنج هزار نفر بودند شکست خورده رو بهریت نهادند استنبوک را این تکلفی فانی
کافی نگذاشته مصمم شد که در محض شهر ستاد یکیش را از مالک دانیمارک آتش بزند تا اینکه آتش آخرت از دل های سوید

توقف
شمل در شهر دیمه
توکا
تاریخ
خود را بیاموزی
باشد

کویر
بیابان بی آب
علف
کوبند

خاموش گشته بود و غیرت و جرات بیشتر شود پس از آنجا شهر آلتنا ایلیا که در ده بعضی در و شهر مزبور را محاصره نمود و کشته
از معتبرین شهرهای انیمارک در کن رودخانه آلتنا وقت پادشاه و انیمارک شهر مزبور را قابل آلتنا ترقی داده بود و
عالم تجارت ممالک انیمارک در آن شهر میشد سنبوک ساکنین شهر مزبور را پیغام فرستاد که یا فلان مبلغ را بدهند
یا اینکه شهر را آتش خواهند زد و انیمارک شهر را هم صلحت کرده دیدند که جواب دادند لشکر سید را ایشان ممکن نیست پیش
سنبوک آدم فرستاده است عاگردند که از مبلغ مزبور قدری کم کنند تا حکم مستحکم او را قبول نمایند قبول نکرد ایشان
هر چه اصرار کردند و استیادگی نمود چون دیدند که چاره نیست دوروز صلت خواستند که تخوا اهر تمام و کمال بدهند خیال
سنبوک پول نبود بلکه تلافی و انتقام ازین جهت دوروز صلت نداده در او اخر ماه ذیحجه ۲۵ هـ حکم کرد که شهر را
آتش زنند اتفاقاً هم از روز زمین باد آهشته داشت که در مدت یک ساعت آتش بزرگ کشور آباد و قتل خاکستر گردید
و اثری از آن باقی نماند اکثری از ایشان در بیغوله و بیابانهای آسانان بسر بردند و زشتی و بی چینی قرین هلاک و
دفعین خاک شدند و کوست پادشاه و انیمارک کاغذها ب سنبوک نوشتند که زمینها را بیکونه کردار تو از آدم دین دار
بعل نمی آید از هیچکس اینگونه ظلم سر نزنند که از تو در حق ایلیا شهر آلتنا سرزد مشار الیه جواب داد تعجب از شما
دارم که رفتار خود را بالمره فراموش کرده مرا ملاست مینماید و نسبت ظلم و شرارت میدیید و عدالت میفرمود
هنوز آتش شهر شما خاموش نگشته و آواز نفیر و ناله مردم و پیرانی بکوشش می آید هرگاه پادشاه ما در میان مملکت
خود میبود و شما این قسم بی اعتدالی مینمودید چندان ملاست بشما وارد نمی آمد اگر چه در آن صورت شما اجرات
نفس کشیدن نمی شد حال که فرصت یافته بدینگونه با رفتار میکنید چرا بقبحا احتیاج اعمال خود ملتفت
نگشته اید بی عیوب من بالا سیر وید هرگاه من بکثیر را خراب کردم شما در خیال این هستید که یک ملت را خراب
نمائید لکن این همه فائده نداشت مملکت بی سلطان در برابر دشمن پر زور و توان چه میتواند کرد لاجرم روز بروز
سنبوک را قوت کم میشد و در دولت کسی نبود که کاری از او بر آید بعد از حکایت شهر آلتنا دول و س ساکس
و د انیمارک اتفاق کردند که دولت سید را بالمره از میان بردارند هرگاه شرل آن اوقات در مملکت خود بود
جواب دشمن را میداد و باز سلطنت خود را برقرار می نمود سنبوک تنها آن استعدا در انداشت که جواب انیمه
اعدا را بدهد هر چه در قوه داشت در راه ملت سعی و تلاش نمود بالاخره بی کس و ناچار مانده و راجع سیر و سولوب
الاختیار کردند بعد از دور در مقابل دشمن کسی باقی نمانده از یکطرف دولت روس و از طرفی ول ساکس و انیمارک
آنچه دلشان میخواست میکردند بسیاری از ممالک سید ب تصرف دول خارج درآمد و در رجال دولت
آنقدر قوت نمانده بود که دوباره لشکر فراهم آورده جواب دشمن را بدهد علاوه بر این دشمنان شرل در همه جا
مشهور کرده بودند که شرل مملکت عثمانیه مرده است و الا این مدت متعادی در ولایت غربت چکار داشت

اگر حیات می داشت ایستاد بحال بولایت خود برگشته مالک سلطنت خود میشد و ولایت را بنی صاحبان
از قه قه مردم بیکانه خلاص میکرد اینگونه دروغ و جعل بیشتر مردم را میووس و اوضاع را مختل کرده بود بزرگان
ملت کجا جمع شده به صحت چنان بیند که بخت خلاصی مملکت و جمع کردن لشکر عاجی نیست مگر اینکه خود
شران وکیل ملت کرده با دول خارج مصالحه نمایند تا دولت خویش را نگاهدارند بعد هرگاه شراننده باشد خود
می آید و اگر مرده باشد باز خواهر او در جایش پادشاه شود و ولیک خواهر شران چون اوضاع را این طور دید و
پیشانی دولت و انراضانی ملت بر ترمیم که مبادا در میان ملت نیز اعتناش شود بفظانت و ستادی تمام
بزرگان ملت را نگاه داشته تفصیل احوالات را برادر خود معروف داشت شران جواب فرستاده خواهر را بدین
خطاب فرمود که برو از زبان من بملت بگو که هرگاه پادشاه میخواست چکهای خود را برایشان میفرستاد در میان ایشان
پادشاه بشود و حکم نماید لکن چند روز نگذشت که ملا ابراهیم وزیر جدید معروف شد و بعد از چند روز دیگر حسب حکم
سلطان کردن و از آن تفصیل مظلوم اینکه طرف شران میکرفت و سلطان نصیحت میکرد که چون شران با
کار و صحنه روزگار کم دست می افتد و وجود او را غنیمت است مبادا دولت روس جنگ بکند و دشمنی چون روس را که هرگز
با صدف رفتار نخواهد کرد از زمان برادر دو ستم بزرگی در ایام سلطنت خود بگذارد که در دنیا از وی یادگار بماند علی
کومورچی که اول بادولت روس دشمن و بعد دوست شده بود بجهت این سخنان ملا ابراهیم در نظر سلطان خاش
دوانت بظلم داد اما اینکه او را تسخیل و بدگوار و زیر گردن آتزان شران میله داد از دولت سلطان داشت که
قوت و استعداد بهر ساینده دولت روس بولند را تمام خواهد کرد چون علی کومورچی وزیر شد با کلیه میووس
گشت و از اوضاع ممالک سویه نیز باطناً در توشیش بود علی میا مصمم شد که بملکت خود مراجعت نماید و کمون
ضمیر خود را ضمناً با لیبی فرانسه تحریر کرد و بنابر وزیر رفتگی کرده قرار شد که تدارک راه او را انجام دهد و یکصد
چاپوش باشی از جانب دولت روم مهاندا تعیین شد که با سیصد چهار صد سوار در رکاب او برو و سلطان
نیز بهشت رأس اسب عربی با جمیع اسباب شمشیری مرصع از برای او فرستاد و لکن علی کومورچی اندو
و جعفره ممانعت کرد با جمعه شران بعد از یازده ماه توقف در دیمه توکابی حصول مدعا با سفر بسته در ماه شوال
ساله روانه شد در عرض راه چاپوش باشی از برای حرمت پادشاه منازل نزدیک کرده روزی سه فرسنگ
راه میرفت بد شران اینگونه حرکت او نیز جبرگشته حکم کرد که اقل از روزی سه فرسنگ بروند و هر روز خود از نیمه
روز و ترید رفته دیگر از آخر میگرد و مهاندا عثمانی احوالات شران دیده تعجب میکرد که این چگونه پادشاه است
دولت من از آمدن شران اطلاع یافته همه جا حکم و قدغن کرده بود که لوازم احترام و اعزاز تمام بعمل نیایند
با بی مناسبه مستطر بودند که احوال شران را ندانند و یک دولت مناسجه داشتند چون ممالک ترانزلیونی را

میووس
شدن شران
حاکمیت دولت
عثمانی و مرآت
وی خاک سید

گذشت و بر سر حد مالک نرسید چاش باشی را با جمیع لشکر عثمانلو مرخص کرده فرمود زباده بران برخاست شماراضی
 نیستیم پس خوبان خویش را طلبیده لوازم دستور العمل برایشان داده خود از ایشان جدا گردیده کیمفردور نیک نام
 سردار خود را همراه برداشته روانه شدند و درین راه لباس لشکر مناسبت پوشید که کسی او را نشناسد و بطور حیرتی
 شبانه روز راه رفته از محالکت صعب المسالکت شمنان خود گذشته بدون اینکه کسی او را بشناسد وارد ختلی خود
 گردید در عرض راه در منزل اول از بسکه اسب و آنده بودند چون پیاده شدند دور نیک از شدت خستگی غش کرد
 شریل که او را در این حالت دید زوی پرسید که چه قدر وجه نقد همراه داری مشارالیه گفت ویت تو مان شریل گفت
 نصف آنرا بمن بده و نصف دیگر را خود برداشته منزل بمنزل یا دور نیک استدعا کرده سه ساعت صملت سخت
 که بحال آمده در رکاب برود شریل قبول نموده صد تومان را احکا گرفت و از چرخانه اسب خواست که بزودی روانه شود
 دور نیک در تشویش خود نبود لکن از شریل تیر رسید که مبادا در عرض راه خاصه در ملک دشمن آسیبی بوجود آید
 پیش از آنکه اسب حاضر شود بیانه بیرون فته دو تومان پول بدست چیرضا بط داد و گفت که این مرد دعوی من است و در
 از بی یک کار میرویم من ناخوش شدم و او دو سه ساعت صبر نیکند که من بحال آمده پرد و با اتفاق برویم اگر او از من
 زودتر برسد کار من خراب خواهد شد اکنون از تو توقع دارم که آسیبی باو بدی که در راه معطل شود و من سه ساعت
 دیگر که از اینجا روانه می شوم در سر منزل باو برسم چیرضا بط گفت الان باو یک اسب میدهم که بشیر از یک فرسنگ است
 و ترا نیز سوار کالسکه میکنم که در راه باو برسی چون دور نیک خاطر جمع شد دیگر اصرار نکرد شریل در نصف شب اینکه
 سردی هوا خبر از خستگی زحمر میزد و باد تند شدید میوزید و برف زیاد می آمد باز متحمل نشده روانه گردید دور نیک
 دو ساعت و نیم خواب کرده بحال آمد و چنانکه چیرضا بط وعده کرده بود سوار کالسکه گشته روانه شد و فرسنگ
 بمنزل مانده شریل رسید دید که پیاده جلوا اسب را بدست گرفته میرود خود را از کالسکه انداخته شریل سوار شود و شریل
 از غایت خستگی در کالسکه بخوابید دور نیک پس از آن نخته و آموخته گشته تا خاک سوید در رکاب شریل رفت
 چون وارد بلده ستر السون از بلدان سوید گشتند و قتی که شب از نصف گذشته و دروازه بسته بود شریل و دور نیک
 صد کرده گفت از جانب پادشاه سوید چا پارم و از روم می آیم کار واجبی ارم باید الان حاکم را ببینیم مباشرت دروازه
 سخت در کشودن دروازه اجمال کردند چون شریل اصرار بسیار نمود کسی باز در حاکم فرستادند حاکم شرفر بوی خیار
 دو کر سردار شریل بود چون شنید که از جانب پادشاه چیر آمده فی الفور حکم بدروازه فرستاد که چیر را نزد او بیاورند
 شریل و قتی که داخل اوطاق دو کر شد مشارالیه در بین رخت خواب گفت که احوال پادشاه چه طور است شریل گفت
 فوکران بزرگ من نیز مرا فراموش کرده اند و کز چون صدای شریل شنید هوشش از سرش پرید و چون دیوانگان حذر
 از رخت خواب بیرون انداخته پیاپی شریل افتاد شریل و را بوسه کرده فرمود دو کر شانزده ثلثت خواب نموده ام

تو شبها با تسراحت خوابیده ام شب خفت خواب ترا از دست تو خواهم گرفت و ذکر خواست خفت خواب
 دیگر بیاورد قبول کرد و بروی تو شک افتاد هر چه خواستند که چگونه از پای او در آورند ممکن نشد یا باطلی از شدت سرما
 و کثرت پیاده کی ورم کرده بود چاره ندیده چکه را پاره کردند پس از ساعتی طول کشید که مردم از ورود پادشاه کا
 شته نیم ساعت بصبیح مانده بود که جمیع خانهای شهر را چراغان کردند و بنای عیش و عشرت گذاشتند
 شری از بس خستگی ملتفت مردم گشته روز صبح را تا شام با خواب تمام بسر برد و کار از ورنیکه پسید
 که پادشاه درخت همراه دارد بانه چون معلوم شد که جمیع اوضاع و احوال این بوده است که خود پوشیده فی الفوج
 حاضر کرده لباس متحد در دست کردند که به هنگام بیدار شدن ایشان آماده باشد شری چون از خواب بیدار شد
 سخت لشکر شهر مزبور را خواست و بر امور آنهار رسید بعد همراه حاکم بیرون فتنه قلعه شهر را تماشا نمود و هر جا که خبری
 داشت حکم کرد که بزودی بیاوند و بر همه جا چیره وانه نمود که مردم از ورود خود با خبر باشند و تدارک لشکر بدین منظور
 جنگ شوند تا اینکه هر وقت حکم جدید بفرستد معطلی نداشته باشند

فصل هشتم در بیان اوضاع و احوال بعد از مراجعت شری و از دهم بمالک خود و عوسی خیر شری
 و بنای مصالحه با پسر کبیر تقصیل جنگ شهر تیر السون و جنگهای نور و وفات شری

خبر ورود شری در همه مالک سویایه خوشحالی امیدواری شد ملت سویا با وجود اینکه رحمت بسیار و خسارت بسیار
 در هنگام سلطنت شری کشیده بودند باز او را چون پدر و مادر دوست میداشتند زیرا که با چشم خود مشاهده میکردند
 که بر چه از رعیت خود یا مردم دول خارج میکرد و همه را در راه دولت خرج میکند و اوضاع خود از یکطرفه در پیش
 نیست و در خارج برخلاف ملت سویا همگی با یوس گشته و کرات این مطلب مشاهده و محسوس کرده بودند
 که شری آنکس نیست که با سانی از جنگ است بردار میداشتند که تا جان ارد اوقات خود را بجهت مصروف بنمایند
 ازین جهت قرائات چند متفق گشته محکم شدند که همگی در تمام شری اهتمام کنند و نام او را از صفحه زمین دارند
 در آن اوقات اوضاع و احوال ویران بود شری که پیشتر با دوستی است ایشان نیز
 بعضی جبات از وی روگردان شده خبیث این مقال آنکه دولت فرانس و انگلیس هر دو با هم دشمن بوده و آوازه
 بزرگی و صلابت شری که شنید ایشان شده هر دو دولت با او درامیکردند چون دولتین با هم دوستی کردند
 اوضاع شری پریشان شد هر دو دولت از دوستی او تبرا نموده اظهار دشمنی کردند هرگاه خواسته باشیم که رقرار دول
 خارج را با شری بعد از جنگ پولتا و بتفصیل نویسم ضرور میشود که کتاب یکربار پنج شری علاوه غنائم مجلی از آن مفصل
 این است و در آنکه شری ولایت خود را مراجعت نمود جمیع دول اروپا او دشمن شده طالب انقضای دولت او بودند

نیز
 با کرد

تبر
 یزوری

با وجود این شری غیرت را از دست نداده نزد خود ختم خورده بود که تا دشمنان خود را تمام نکند و امور خوش را انجام ندهد
پای سپای سخت نگذارد لکن پیش از آنکه بای جنگ شود خواست بخوابد و عروسی نماید پس حکم سپای سخت نوشت
که تدارک عروسی مضبوط ببینند چون همه چیز موجود شد خواهرش را بفردی که نام که یکی از شاهزادگان سکاوت
بود و با طایفه خود از قدیم خویشی داشتند داده و او را سردار جمیع لشکر خود گردانید و او قاضی که شری مشغول
عروسی تدارک لشکر بود دولت را بنبارک و پروس و ساکس بقدر سعی شش هزار نفر لشکر روانه سترالسون کردند
که شهر را محاصره نمایند بطریق کبیر یا پادشاه روسیه نیز هر روز از خاک سوید تصرف میتود از روز پوت و آتاها بنکام
مراجعت شری بخ و ولایت معتبر سوید را متصرف گشته باز شب روز در کار بود و تصرف میکرد از یک طرف
لشکر ازاد بمالک فیئیلند فرستاده نصف آنجا را سخر و در فکر نصف آخر بودند و از یک طرف کشتیهای زیاد در دریای
بالتیک فراهم آورده کشتیان دولت سوید را خراب میکرد جزایر که از دولت سوید در دریای خبر بود و تنجیر بنج
شری ناچار در شهر سترالسون توقف کرده منتظر ورود دشمن شد شهر مزبور قلعه مضبوطی داشته که هر چه لشکر خصم
بی تنجیر آتش برود و جللی تلف گشته نقصانی با تنجاری روی نخواهد داد شهر مزبور در کن در دریای بالتیک واقع است
از یک سمت دریا و از آنجا که داشته و از یک سمتی دریاچه بزرگی حصن حصین آن گشته از برای گذرگاه خصم راهی دارد
میاید از آنرا بیاید و بشهر رخنه برساند در پهنه آنرا نیز قلعه محکمی است که آنرا راه نگاه میدارد و از طرف دریا نیز جزیره
دارد و جزیره مزبوره قلعه شهر شده است تا آن جزیره تنجیر نشود که رفتن شهر مزبور ممکن نیست لشکر دشمن در آن جزیره
وارد اطراف این شهر شدند چون میدیدند که از هیچ طرف تصرف شهر مزبور ممکن نخواهد شد بعد از چند روز توقف روزی بزرگ
در کنار دریا میان آب فتنه دید که آب بالاتر از نافوی آدم نیست تعجب کرده فی الفور پیش و اگر بارت هم در خود گشته
آنچه دیده بود عرض کرد سردار نیز شکفت کرد زیرا که شلیه بود که دریای اطراف شهر سترالسون با دو قدمی بارتفاع است
که خود حقیقت آن برسد و در پیش خود گفت که اگر حرف سرباز راست باشد شهر را تصرف کردن چندان اشکالی ندارد
لذا همراه همان سرباز روانه شد درست بر آورد کرد دید که آنچه سرباز گفته راست بوده است نیا از حد خوشحال گشته
بنکام مراجعت سرداران میکرد و اجمع نمود و آنچه با چشم خود دیده بود با ایشان بیان کرد همه خوشحال گشته قرار دادند
که فردای آنروز بقدر دو هزار نفر از سمت خشکی بطرف شهر میروند و توپخانه را فرمان میدهند که بطرف قلعه
شهر شلیک کنند تا لشکر شری مشغول باشد و علی الغفله از سمت دریا داخل شهر شوند و جللی قول کردند که بشهر
قرار رفتار نمایند علی الصبح بنکام ظاهر از دروی سپاه خصم بسوی شهر میروند آمدند و توپخانه نیز مشغول
شلیک بود لشکر سوید از قلعه نگاه کرده دید که لشکر می آید به جهت دو فوج است بعد از تعجب بسیار خواستند
اندکی تأمل کرده وقتی شلیک نمایند که از دو فوج یک نفر خلاصی نیافته بجا تلف شوند ازین بین خبر رسید که لشکر

وضع شهر
سترالسون

شهر
سترالسون

دشمن از جانب دریا شهر را گرفت غیر از لشکر سوید که لشکر سردولت میبود در سختی خود را کم میکرد و بالقطع شهر را
از دست میداد ولیکن سپاه سوید بعد از اطلاع اتفاق کرده چلکی نسبت دریا زور آورده در آنک وقت لشکر
خشم را مجبور کردند که دوباره خود را بدریا انداخته بگریزد بعضی از مورخین نوشته اند که اگر در آنروز شترل سون
از دست نپای سوید میرفت بجهت بی احتیاطی شترل معلوم است که مورخین مزبور از کیفیت درست اطلاع
نداشته اند شترل هرگاه از جانب دریا خاطر جمعی داشت جتیش این بود که آب دریای مزبور به چو قوت بآدم قد نمیداد
دشمن را بدو که با کشتی بیاید خط شترل این شد که نفهمید که هر وقت باد از جانب مغرب بتندی زیاد میوزید
دریای مزبور کم میشد و در مدت بیست سال یکده فصد بدین گونه اتفاق نمی افتاد از اطلاع شترل همانروز باد بشدت
وزیده آب کم شده بود در آن کیره و در این فقره بیا کسی نیامد که شترل را خبردار کند تا اینکه دشمن اطلاع یافت و علم
که شترل بسبب این خطا از دست برود چون سپاه دشمن از یورش آوردن شترلش کردن طرفی نیست از برای
تصرف شهر مزبور علما می ندیدند مگر اینکه از جانب دریا نیز با کشتیهای جنگی شهر را محاصره کرده خواستند از دو طرف
زور آورده شهر را بگیرند لکن جزیره روشن همه دریا را داشت و دشمن میدانست که آنجا را تصرف نموده با کشتی شهر
نزدیک شدن غیر ممکن است پس خواست که اول جزیره مزبوره را از میان بردارد و بعد با سهولت شهر را تصرف
نماید شترل نیز میدانست که اگر جزیره روشن تصرف دشمن بیاید شترل میزد و دام نخواهد آورد و خود نیز دستگیر خشم
خواهد شد زیرا که در این صورت جای گیر از سمت بحر و بر باقی نمی ماند شترل بسیار سعی و تلاش میکرد که جزیره مزبور
از دست نرود کشتیهای دشمن بعد از سه ماه محاصره با دو اژده هزار لشکر داخل جزیره شدند شترل بهمه جت در
آن جزیره دو هزار چهریت داشت و وجود خود را در میان لشکر واجب دانسته سعی نمود که پنهانی بان جزیره آمده
بود چون لشکر خشم را بر زور و مقاومت خود را در مقابل خشم از حیز مکان و دیدند خود را با تمام لشکر بقلعه
کشید و خواست نصف شب میان لشکر دشمن بخیمه هرگاه ممکن باشد آنها را تمام کند سر کرده لشکر دشمن میدانست
که با شترل جنگیدن شوخی نیست باید احتیاط را از دست نداد بعضی ورود آنجزیره صاحب منصبان لشکر را نزد
خود طلبیده با ایشان گفت که حال قوت دیر شده نمیتوانیم با لشکر سوید بجنگیم ولیکن شب بسیار باشد و در وقت
که شترل خود نیز در میان لشکر باشد و نصف شب هنگامه بسیار بیاورد حکم کرد که همه سپاه بیکی جمع گشته
احراف مکان را دورا خندق کشند که اگر لشکر سوید در تاریکی شب حرکت نماید قلاچند ساعت معطل میشود
خیال شترل پیش خود این بود که سپاه خشم از جهت خستگی محض ورود در خواب خواهند بود چون ظلمت شب
جان افرا گرفت افواج سپاه را بجز کینه خواهی شترل حرکت داد چون بخندق رسید با یوس گشته سواران خود
گفت که من هرگز ایشان این مکان نداشتم از قریب معلوم میشود دشمنان ما لشکر کشی را یاد گرفته اند اکنون بیاید

شیخون آوردن شراب و از دهم بر سر دشمن در جیره روشن

از خندق بگذریم و مشب جنگ کنیم تا آنچه شایسته خواهد شد حکم صالوات داد که از خندق بگذرند خود نیز همراه
ایشان بخندق قیاد صالوات به و شش یکدیگر سوار گشته از خندق گذشتند و اخیال اردوی دشمن کردند پس
اخصم از رود ایشان که گشته بنامی شلیک که استند در ابتدای جنگ شراب چنان حمله کرد که لشکر دشمن با فصد
قدم عقب تر نشست لکن بعد از ساعت یک در دشمن زور آرد و لشکر شراب مجبور گردید که دوباره از خندق گذشت
فرار کنند و خصم بحاقب ایشان مبادرت نمود شراب و ضاع لشکر خود را پریشان به حکم کرد که لشکر باز گردد و
مقابل دشمن بجنگ برسد و ساعت یک گردید و هزار نفر در برابر دوازده هزار لشکر جنگ کردند و آدم بسیار از دشمن کشته
شد و کم مانده بود که شکست بخورد که در این بدین صبح روشن شده سپاه خصم قنط جعبت شراب دیده جرات
بهر ساندند و از جانبین نوار قنطال چنان شغال یافته که صالوات از هر طرف چون یک خزان تلف شد
جنارال کروتن وارد و فیه دور نیک سرداران شراب را آن میان کشته گشتند شراب از بدایت تا نهایت
آن هنگام که گاهی بشمشیر و گاه با تفنگ همراه سپاه خود مشغول جنگ بودند و هرگز خود را پس نکشیدند تا اینکه قنط
صالوات از طرفین با نیزه پیش بهم بر تاختند در آن بین کچیفه صاحب منصب انیمارک شراب اشناخت
و از زلف او گرفته گفت پادشاه سوید یا تسلیم شو یا اینکه الآن میکشمت شراب بی آنکه دست و پا را کم کند بجای
دست بطیانه برده چنان زد که صاحب منصب نفس نکشیده افتاد و صالواتهای دیگر اسم پادشاه سوید را
از صاحب منصب مزبور شنیده دور شراب اگر فتند جنارال پوینا تو سکی خود را رسانده بشمشیر کشید و او را
از آن میان بیرون برد در آن بین کلوله از زیر پستان شراب خورده بیفتاد دوباره سی جنگ صالوات او را احاطه کرد
شراب چون خصم را در حول جوش خود بسیار دید که غیرتش بجوش آمد و از بول گرفتاری خشم و جرات خود را فرافروشت
کرده بر خواست و خود را بکنا کشید و با پوینا تو سکی دست بشمشیر از میان آن هنگامه درآمد چون دید که با آن حاجت
توقفتن آوایی صورت و در آن بخت بچنگ و تیر جواب آمد و پس از آن از جنگ بگریخت و خود را با سب خود رسید
سوار شد و تنگ تنها بکنا دریا درآمد پیش از وقت چند فرونگشتی کوچک و استخا حاضر و آماده داشت که در
روز بعد و کاد مناص و جود پادشاه را کریزگاه باشد و او را خلاص نماید همان ساعت سوار گشتی شده بشهر در آید بقیه
سپاه سوید بقدر هشتصد نفر کریزگاه و مغربخانه چهار ساعت دیگر جنگ کردند بالاخره خود را بقاعه کشیدند
مستحسن گشتند و بعد از روز ناچار مانده تسلیم شدند و بلا لولک نیز در میان آن بخت اسیر گردید پس از خدمتی که در
آوردند بشهر کردند دست از بربذاشته با کسان او بملکت سوید آمده بود در این جنگ نیز در رکاب او مشغول خدمت
بود که د شکر شد با لجمه شراب بعد از ورود دستر السون انقدر در استخا نشست که حکیم زخم او را ببت اتفاق
کلوله سرد بود و زیاد از دوا بخت فرو رفته بود چون زخم او رو بهبودی نهاد از منزل خود بیرون آمده قلعه شهر را

و قوح

جنگ مخلوبه
فیما بین جساگر
سوید و انیمارک

مناص
کرز

بقدر مقدور مضبوط کرد لکن چنانچه فائده که بعد از رفتن جزیره مزبور نجات داشت آن شهر از حیرت امکان دور بود پس از دور
کشتیهای دشمن جانب دریا را بگریزند و کلوله توپ و چنبار و را علی الاتصال میان شهر و باره رنجستند و در مدت
سه روز شهر را خراب کردند باینکه آن صدمه مردم آن صحنه هرگز اظهار رنجش و ابراز از زحار در باره شرل بکار نبردند
و پیوسته دریغ و افسوس ایشان بجهت شرل افزون می شد و میگفتند هرگاه ما دولت و بضاعت خود را در راه
پادشاه میکشیم او جان خویش را از ما دریغ نداشته است لاجرم دفعه دیگر لشکر خشم زور آورده شهر را سخر کردند
شرل و باره بامعه و دی چند بسوی دشمن حمله برده شهر را خلاص کرد و روزی اعیان بزرگان شهر با شقاق صاحب
منصب بخدمت شرل آمده عرض کردند که من بعد خلاصی این شهر امکان ندارد و میرسیم که پادشاه نیز دستگیر دشمن
بشود بعد از آن ملت بالمره تمام بشود هرگاه وجود شما سالم بماند باز ما امیدواری است شرل عرض ایشان را
قبول کرده شهر را تسلیم نمود ولی پیش از روانه شدن لازم دید که کاغذی بیای تحت بنویسد بدین مضمون که از رسیدن
شهر ستره السون بتصرف خصم دلگیر نشوند و تشویش نمایند اکنون که وجود ما سلامت است انشاء الله تعالی خواهیم کرد
پس بخیر میرزا همراه خود برداشته بجهان دیگر رفت و مشغول نبوشتن کاغذ بود که یک دفعه کلوله چنباره بیالای بام خانه
افتاده بام را سوراخ کرد و میان او طاق افتاده بر کید میرزای محتر از قبول جان خویش را کم کرده و قلم از دستش افتاد
تغیر کرده فرمود ما غتنا خوش شده میرزا عرض کرد که این کلوله چنباره بود که در میان افتاد و ترکید شرل فرمود که کلوله
چنباره داخل نبوشتن تو داشت میرزا در حالی کردن آن مطلب عاجز شده باحوال پریشان دستهای لرزان
و دل پر اسان دوباره قلم بدست گرفت کاغذ را تمام کرد و شرل را فرمود دیگر نامه حکم کرد که کشتی کوچکی از برای او
حاضر نمایند در نصف شب باده نفر آدم از میان کشتیهای دشمن عبور کرده روانه شد چون بجزیره روشن رسیدند
از قلعه آنجزیره شرل ابشما خیزد و بسراو شلیک کردند و کلوله توپ بجهت شرل خورده و دو نفر فوکر و راکت خدا
رحم کرد باد مراد و زمین گرفت و از آن زمان از مجاذی آنجزیره عبور کرد کشتیهای جنگی دشمن از کمر بختن شرل مطلع
گشته چند فروند کشتی پست مرا و افتادند و دریای بالتیک بهر جا که کشتی روس و دانیارک و ساکس بود خرداؤ
که اگر کشتی شرل چار شوند از کشتن او مانع گشته او را گرفتار اسار کنند شرل با موافق با در همه جا پیدا کرده
از چنگ آن همه دشمن خلاص گشت و بشه کالسکو و نا که در نزدیکی پای تحت واقعت وارد شد اہالی مالک سوید از
ورود او خوشحال شدند و یقین کردند که وی بپای تحت آمده با مورد دولت صورت خواهد داد لکن شرل در خیال خود
باقی بود که تا دشمنان خود را تمام نکند بپای بیای تحت نکند از دستمرا در شش در شهر کالسکو و نامه حکم
کرد که از همه جای مالک لشکر جمع کنند و از برای بهار حاضر جنگ باشند جمیع ملت شرل از اول سلطنت تا انتقام
دولت او دوست میداشتند و در پی حقت خیانت برو نگردید چنان میدانستند که خداوند عالم اہالی سوید را نیا فرستاده

مگر از برای آنکه پیوسته در خدمت پادشاه مشغول جنگ باشند و در راه او کشته شوند ملت نیز زیاده از حد ظاهر
 و از دولت داشتند بخیرال پادشاه خود شریک بودند میگفتند تا پادشاه جان را ضرور دارد جان را از مضایقه نباشد
 کرد بعد ازین حکم شرل در ولایت بسیار بجزین و بچه و مردمان پیرا حادی نمائند که اینک به کلی صالوات شدند در بعضی
 دیات مرد پس از کشته زنان را عمت میکردند و معاش خود را میگزینانیدند در خزانه دولتی دیناری باقی نمانده بود که
 در مصارف لشکر خرج شود شرل چنانچه که مالیات را زیاده بکنند و آذوقه جمع نمایند اما مبالغه خلیفه مالیات هر شهر
 افزوده حواله کرد از آنجمله حکم کرد از هر پنجاه و پنجاری خانها مبلغی میگرفتند و در هر جا که آذوقه کمان میکردند
 گرفته در عوض تنخواه برات را وصول میداد و در هر جاس و آهین سراغ کردند همه را از برای اسباب حربیه گرفته
 و در عوض پول برات را وصول میدادند و مردم اطمینان میدادند که بجای ملت سوید هر ملت میدوید و غیر از شرل
 هر پادشاه میشد مردم یکی ازین ظلمها متحمل نگشته یا غنی میشدند زیرا که بچنین ظلم وجود عام هیچ ملت دوام نمی
 آید مالی سوید بیجمع احکام شرل انجام دادند و احجاف او را بی خلاف متحمل گشتند و باز خوشحال بودند و مالی در
 دل نداشتند زیرا که فیمیده بودند که هر چه میسر میکردند در راه دولت خرج میکنند و خود چون بکف صالوات گذران
 دادند با بکمال شرل آن اوقات بارون کورس نامی وزیر اول قرار دادند و ایلیمردیهو شیا و دانشمندی بوده که
 بزرگ وید از آنجمله خیال شرل را گردانیده و را باین داشت که با پطر کبیر مصالحه نمایند این امر مشکوک ترین امور دنیا بود زیرا
 که تا آن زمان احدی این جرأت را نیکرد که حرف مصالحه با شرل بزند این مرد صاحب خرد مزاج او را خوب شناخته
 چنان و را راضی کرد که در قوه بیچاکس نبود از آنجمله بشرل عرض کرد که شما تصور نفرمائید که با جمیع دول جنگ کردید و شما
 نیز قوی داشتند که هر وقت فرصت یابید با شما تلافی نمایند لکن با دولت انگلیس غیر از حرمت و محبت چه کرده بودید
 که این قسم دشمنی با شما نمایند از یکطرف خود را بمیان نداشتند بهمانه اینکه بجای صورت دهد شهرهای برمود و در نزد
 بزور پول از دولت داینارک گرفت مصالحه نشده چه حق داشتند که شهرهای شما را خرید و فروش نمایند یک حکمت اتفاق
 می افتد کرده مرتبه از دست دولتی میرود و باز بر میگردد پس نکام مفاصله تا جین مصالحه مباحیه مملکت متنازع فیه
 چه معنی دارد و قسم که مصالحه شد آنوقت میتوان گفت که فلان مملکت مال فلان ولست از طرف دیگر گشتند
 جنگی خود را بدریای بالتیک فرستادند ایشان چه معنی دارد هرگاه از برای دوستی بود میبایست با اعلام نمایند
 معلوم است که خیال دشمنی دارند که این اوقات شما با دولت روسی دوستی و مصالحه بکنید در دنیا دولتی
 سخاوتمند بود که در شهر شما برسد و باز او کوست را معزول کرده میتواند ستانسیلا را در جای او پادشاه بنشیند این
 فتنه آخر از هر چه پیشتر شرل خوشحال گردید حاشا آن شد که کورس را مختار نمود که مصالحه کورس را تمام کند در آن اوقات
 پطر کبیر نیز با دول انگلیس و پروس و ساکس دشمن گشته بود و سبب دشمنی آن بود که جنگ پورانی دول مزبور را نخوا

نهضت شرل دوازدهم بسمت خاک نوروز

که بطریق لشکر روانه کند منتهی سیدند از اینکه اگر بطریق باسجایا بفرستند و فتح نمایند دیگر پومانی را از چنگ او خلاص کردن کجی ممکن گشته با کلمه مالک مملکت خواهد شد و درین صورت دولت ایشان منقرض خواهد گشت اینگونه مانعت ایشان موجب بخشش و فروغی خاطر بطریق گیر کردید و در معنی باعث تمام نشدن دولت سوید شد زیرا که فیما بین دول مذکوره قرار شده بود که جعلی در اول بهار با لافاق داخل خاک سوید شده دولت شرل تمام گشتند کورس وزیر شرل فرصت را غنیمت دانستند و اوقات روس فرست و خواهرش مصالحه کرد دولت مزبور نیز قبول کرده بنا شد که مصالحه را فیما بین دولتین بکنند و هنوز گفتندی مصالحه در میان بود که شرل بسمت هزار لشکر همراه برداشته روانه نوروز شد این عزیمت شرل غالی از غرابت نیت زیرا که در آن حالت حریت مملکت خویش در قوه داشت چه کمونه بجزم تخیر مملکت دیگری لشکر کشید بلی وسعت خیال شرل را کسی نداشت چون پریشانی دولت خویش را ملاحظه کرد دست که با آن بی اوضاعی در مقابل خصمان قوی استعداد جنگ ندارد لهذا مصمم شد که از ولایت دیگر اوضاع بیاورد تا استعداد بهر سائیده با دشمنان خود بمقابله سپرد از مفضل این محل آنکه در ممالک نوروز دولت دانیارک یازده هزار نفر جمعیت داشت چون خبر ورود لشکر سوید گوشه دانیارک دید جعلی در سرحد حاضر قتال میبای جدل کردند شرل چون با سپاه خود بهر رسید بمحض ورود حکم بجنگ فرمود و برایشان چنان حمله برد و صد مرد که کینه فرزند لشکر دشمن خلاص شد گسائی که از هلاک جستن بقید اسار گرفتار گشتند دولت دانیارک بعد از اطلاع ازین خبر وحشت اثر لشکر فراوان و کشتن زیاد فرستادند که دفع شروع ضرر را نمایند شرل بعد از مشاهده استعداد دشمن مجبور شد که از خاک نوروز بیرون آید و دوباره بولایت سوید مراجعت نماید تا این دفعه جمعیت و استعداد تمام بقلع و فتح دشمن قیام کند کورس وزیر جدید شرل تا آنوقت مصالحه را تمام نکرده بود زیرا که وزیر بطریق توقع ریاد میکرد کورس از ترس شرل قبول قول او ننواستند در آئینان محکم و حیران بود تا اینکه دوباره با شرل گفتگو کرده حکم گرفت که آنچه مصالحت داند در خصوص مصالحه بجا آورد شرل بعد از ورود و خل خود در قلیل مدت سی و پنج هزار نفر جمعیت فراهم آورده دوباره بمالک نوروز مراجعت کرده بشرفه در پچال که کلبه نوروز حساب میشد بسیار و تجارتا محاصره کرد کاریکه لشکر سوید در آن سفر کردند در قوه بسیار کس متصور نمیشد در فصل زمستان چنانکه در اتجی از برودت هوا فصل تابستان بی بالا پوش گذران بجای امکان ندارد شب و روز در بیابان مشغول جنگ بودند شرل نیز در آن سفر چون صالالت در میان برف و یخ بیکت بالا پوش میجو آید و از آن احوال بسیار کینه ملالی نداشت و بان حیات و مشقات خوشحال بود و عیش و بهواری آن بود که زمستی که خود میکشید و کاریکه خود میدید در قوه واحدی نبوده باشد فی الحقیقه احوال او همان بود شنیده بود در مملکت سکائی نریست جوهرن دو تر نام که در مدت چند ماه غلامی بجز آنکه بخورده با وجود آن نمرده است خود نیز خواست امتحان نماید که

خود را

چند روز بی غذا میتوان زنده ماند این پنج روز تمام بود غذا و آب نخورده روز پنجم صبح زود سوار شده بقدر دو فرسخ
 اسب و ایندو بعد غذای یاد خورد و بر احوالش تفاوت نکرد در هنگام محاصره فرقه در پچال این خدمت شکر و تقدیر
 شد ایچری یازدهم شهر ستمبر صبح زود از خواب بیدار شده بتفج با سیستانا برفت میوه مقهره نام خواند و در میان
 لشکر سوید هندس بود سیستانا او رسید چندین تقصیر بروی ثابت کرد هندس در جواب عرض نمود که شت
 هشت روز دیگر تا فل فرماید و خاطر جمع باشد که شرمال شماس شل تغییر نه گفت که خواهم دید پس
 باز وی خود را با سیستانا تکیه داد و با ستاد جمیع صاحب منصبان نیز در اطراف او بودند و از جانب
 اردوی دشمن قوی پیاپی با چارپاره برگرفته شلیک نموده و کلولهها از زیر کوش و بالایی سرازیر میگذاشت و او هیچ
 متوجه نشد با سواران خود مشغول حجت بود در این بین کلوله بزرگی بغیر قش نخورده که فی القوادیه کشید و بعد
 صاحب منصبان نزدیک دی رفته دیدند که تمام شده است پس بدون صدا نزد شاهزاده فردریک دانا و شل که سردار
 آن همه و نخبیان آرمه بودند فرستادند و از آن خبر حجت اثر مستحضر نمودند فردریک بعد از افسوس و دروغ بشمار
 قرار داد که نفس پادشاه را با همان بالاپوشش راه پیوسته در اضماء و انخای آن بکوشند تا اجرای لشکر از
 نوشیدن آن خبر از هم نپاشد و آشوب و اعتشاش در آن میان برپا ننهد صاحب منصبان جمیع شکرایان
 الحکم سرده رفتار کرده او را بمنزل شاهزاده رسانیدند بدینگونه آن پادشاه جرار و جاندار را بدر بعد از ادای
 مراسم نام و تنگ و کوشش در تحسین بزرگی و اورنگ درسی و شش سالگی فیما بین صحرائی جنگ
 خود را تمام نمود و ملوک جهان جنگی در جای خود آرام گرفت لشکر سوید زفره در پچال
 برگشته وارد خاک سوید شدند و خواهر شرمال پادشاه سوید کشته با جمیع

دشمنان خویش قانون مصالحه پیش گرفت

تمت الکتاب بعون الله الملك

بسی و اتمام سید محمد طهرانی

۱۳۳۵



تخت نظامیه فی المشرق اصطلاحیه القواعد العربیه
میزان المقادیر مرحوم مجلسی
استبصار شیخ طوسی
من لا یحضره الفقیه صدوق قمی
دیوان شریف الرضی جامع کتاب فحج البلاغه
منتخب البشیخ فخر الدین الطریحی
لسان الصدق فی الرد علی التصاریف
نفحات الاسرار فی علم الرّمکل
منبذ المرید فی اداب المفیده المستفید
تجلیس قصبه ملا کاظم ازری
تقویم المحسنین و احسن التقویم
مصباح فی علم المفتاح للجلد کے
جواهر السنہ فی الاحادیث القدسیہ
فامعة اهل الباطل فی الرد علی جمیع غرر مولانا
شرح دیوان امر القیس
لواء الحمد در کیفیت و وفایع حجة الوداع
شرح تشریح الافلاک شیخ بهائی
مقتل ابو مخنف

انوار الشہادہ در حاشیہ مرآئی وصال شیرازی
دعوتی کبھی در ادعیہ و اعمال ۲۴ ساعت شہانہ رومی
مشنوی نان و سدرہ
قطاس الاوزان فی تصیین النصاب باوزان البذلک
بر مشفق در حال ذریعہ موسی مبرقع
مثنوی تنبیه الخواطر فی احوال المساکین
مثنوی نان و حلوائی شیخ بهائی
سراج المنیر کثر کتابی در خلائق باین خوبی نوشته شدہ
زاد المتقین در طهارت و زکوٰۃ و خمس و حج
تاریخ خانم انگلیسی در بلوای ہند مصور
کلمیہ طیبہ در اخبار و احادیث و حکایات صادقہ
سرمایہ ایمان از ملا عبد الرزاق لاہی
جدوات میرداماد در حکمت الہیہ
منج لایقین در احادیث از فاضل کاستمانہ
کلمات مکنونہ ملا محسن فیض رہ
دیوان شمس مغربے
قصص العلماء
رسالہ نخبہ

